



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

درستی و حقیقت

شرح حدیث عنوان بصری

لَيْسَ الْيَتِيمَ الَّذِي قَدَّمَتْ وَالِدَهُ
إِنَّ الْيَتِيمَ يَتِيمُ الْعِلْمِ وَالْأَدَبِ

رشاد قرآنیان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جستجوی حقیقت: شرح حدیث عنوان بصری

نویسنده:

رضا قربانیان

ناشر چاپی:

پیام عترت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
در جستجوی حقیقت : شرح حدیث عنوان بصری	۸
مشخصات کتاب	۸
اشاره	۸
فهرست مطالب	۱۳
مقدمه	۱۹
اشاره	۲۰
آشنایی و ورود عنوان بصری به محضر مبارک امام صادق علیه السلام	۲۲
۱- یادآوری دوران سخت بعثت و امامان پیشین:	۲۸
۲- ترویج و احیای نهضت خونین کربلا و انقلاب عاشورا و نام و یاد سرور آزادگان عالم و سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام:	۳۱
۳- زمینه سازی ظهور مصلح جهانی:	۳۸
۴- تربیت عمومی و خصوصی افراد و ترویج و تقویت اخلاق الهی در بین جامعه:	۴۲
۵- انقلاب فرهنگی و نهضت علمی و فکری:	۴۷
متن حدیث عنوان بصری	۶۱
ترجمه	۶۵
ترجمه منظوم	۷۱
بخش اول: تشنگان علم واقعی و بندگی حقیقی خداوند	۷۸
اشاره	۷۸
علم نافع و عالم حقیقی	۸۰
پایه های علم حقیقی	۱۰۶
اشاره	۱۰۶
۱- در نفس خویش حقیقت عبودیت را جستجو و طلب نماید:	۱۰۸
۲- علم و عمل توأم باشد و دانش را برای عمل نمودن طلب کند:	۱۱۰
۳- از خداوند درخواست فهم کند تا فهم و درک حقایق به او موهبت شود:	۱۱۲

- ۱۱۴ حقیقت بندگی خدا و پایبندی سه گانه عبودیت
- ۱۱۴ اشاره
- ۱۱۸ ۱- اعتقاد به مالکیت خدا و عدم ملکیت برای خود:
- ۱۲۰ ۲- پیروی از تدبیر الهی و اجتناب از خود تدبیری:
- ۱۲۵ ۳- اطاعت کامل از اوامر و نواهی پروردگار:
- ۱۳۳ آثار و ثمرات مهم عبودیت
- ۱۳۳ اشاره
- ۱۳۳ ۱- ناچیز بودن و بی اعتباری دنیا:
- ۱۳۳ اشاره
- ۱۴۰ مثل دنیا:
- ۱۶۳ داستان بشریت و مشکل اصلی بشر (در ارتباط با دنیا):
- ۱۷۴ ۲- ناچیز بودن و ناتوانی شیطان:
- ۱۷۴ اشاره
- ۱۷۷ ۱- ماهیت شیطان و ارزیابی عملکرد او از روز نخست و سرانجام داغی که بر دلها خواهد گذاشت
- ۱۸۰ ۲- دام ها و نقشه های شیطان برای اغوا و گمراه نمودن:
- ۱۸۰ اشاره
- ۱۸۰ الف: وسوسه و تسویل و تزئین (جلوه گری) یا تدلیس:
- ۱۸۱ ب- ایجاد امنیت (آرزوهای دراز) در دل افراد:
- ۱۸۱ ج- ایجاد ترس: (تخویف)
- ۱۸۲ د- وعده فقر و بیچارگی: (ترساندن از فقر)
- ۱۸۲ ه- امر به فحشا و زشتی ها:
- ۱۸۳ ۳- کیفیت یا نحوه اغوا و نفوذ شیطان:
- ۲۰۱ ۳- سهل و آسان بودن مردم:
- ۲۱۷ ۴- دوری از فزون طلبی (تکاثر و تفاخر)
- ۲۳۰ ۵- پرهیز از جاه طلبی (بلندپروازی یا مقام پرستی):
- ۲۳۹ ۶- اجتناب از تزیین عمر و بطالت یا بیهودگی:

- ۲۳۹ اشاره
- ۲۵۲ آغاز حرکت به سوی مراحل و مدارج کمال:
- ۲۵۲ اشاره
- ۲۵۶ الف- ریشه یابی گناه:
- ۲۵۶ ب- گناه به اعتبار ظاهر و باطن انسان:
- ۲۵۷ ج- تقسیم گناه به کبیره و صغیره -
- ۲۷۶ بخش دوم: وصایای نه گانه امام صادق علیه السلام به پویندگان طریق الی الله
- ۲۷۶ اشاره -
- ۲۷۹ ریاضت نفس
- ۲۹۶ ریاضت نفس و غذا -
- ۳۱۱ فواید ده گانه گرسنگی:
- ۳۲۲ وصیت سلیمان علیه السلام -
- ۳۲۳ حلم
- ۳۴۲ علم
- ۳۵۷ خاتمه: محور اصلی یا حاصل کلام امام صادق علیه السلام به عنوان بصری
- ۳۵۷ اشاره -
- ۳۵۹ طریق وصول به خدا:
- ۳۷۸ ذکر خدا و طریق وصول به محبت الهی:
- ۳۹۱ سفارشات بعضی از علما درباره گفتن ذکر
- ۳۹۶ محبت به اولیاء خدا و برگزیدن استاد اخلاق:
- ۴۱۵ آثار همنشینی و مصاحبت در سیر و سلوک
- ۴۲۴ مجالست ها و معاشرت های مضرت
- ۴۳۱ تلخیص
- ۴۴۱ درباره مرکز

سرشناسه : قربانیان، رضا

عنوان و نام پدیدآور : تشنگان و پویندگان راه حق یا در جستجوی حقیقت : شرح حدیث عنوان بصری / رضا قربانیان

مشخصات نشر : اصفهان : پیام عترت ، 1382.

مشخصات ظاهری : هشت ، ص 406

شابک : 964-5636-30-223000 ریال (گالینگور)؛ 20000 ریال (شومیز)

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

عنوان دیگر : در جستجوی حقیقت شرح حدیث عنوان بصری

موضوع : احادیث خاص (عنوان بصری)

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 14

رده بندی کنگره : BP145 /ع 9042251382

رده بندی دیویی : 297/218

شماره کتابشناسی ملی : م 81-46013

تشنگان و پویندگان راه حق یا:

در جستجوی حقیقت

شرح حدیث عنوان بصری

خیراندیش دیجیتال: کانون فرهنگی اندیشه اصفهان

ویراستار کتاب: مریم محققیان

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

قربانیان، رضا

تشنگان و پویندگان راه حق یا در جستجوی حقیقت: شرح حدیث عنوان بصری/رضا قربانیان -- اصفهان: پیام عترت، 1382.

ISBN: 964-5636-30-2-2، 408 ص: 8

فهرستتویسی بر اساس اطلاعات فییا.

1. احادیث خاص (عنوان بصری). 2. احادیث شیعه -- قرن 14.

الف. عنوان.

BP 145 / 9.4225

297/218

1381

کتابخانه ملی ایران 46013 - 81 م

تلفن انتشارات و مرکز پخش 3367451 - 0311-5542280

نام کتاب: در جستجوی حقیقت

مؤلف: رضا قربانیان

ناشر: پیام عترت

نوبت و زمان چاپ: اول این ناشر / 1382

لیتوگرافی: تصویر

چاپ: پردیس

چاپ جلد: شریف

حروفچینی / صحافی: جهاد/ سپاهان

تعداد: 4000 جلد

شاپک: 964-5636-30-2

قیمت: شومیز 2000 تومان گالینگور 2300 تومان

ص: 2

تقدیم به پیشگاه مقدّس بزرگ هادی انسانیّت، مظهر تامّ حقیقت و جلوه کامل عبودیت، حافظ جمیع مکارم ماسلف و زمینه ساز و ترویج کننده همه کمالات اسلامی و انسانی تاقیامت، امام به حق ناطق جعفر بن محمّد الصادق علیه آلاف التّحیة و الثّناء

و نیز اهداء به محضّر مبارک امام برحق، خورشید درخشان و منجی عالم بشریت، حضرت بقیة الله الاعظم حجّة بن الحسن العسکری ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء

و تقدیم به تمام پیروان حقیقی مکتب حیات بخش اسلام، تشنگان و پویندگان راه حق و تلاش گران در جستجوی حقیقت

ص: 3

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلٰوةِ

کتاب ارزشمند و سازنده «در جستجوی حقیقت» که شرح حدیث شریفو جامع عنوان بصری است و او این روایت روح بخش را از امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نقل نموده، بررسی و مطالعه شد کتابی است سلیس و آموزنده، روان و پرمحتوا به قلم فاضل ارجمند، عالم جلیل صاحب تألیفات قیمه و مروج احکام و معارف ائمه علیهم السلام جناب حجة الاسلام آقای حاج شیخ رضا قربانیان دامت افاضاته که پیوسته عمر شریف خود را در احیاء شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و مکتب نجات بخش طاهرین علیهم السلام صرف نموده و با قلم و بیان از حریم دین و مذهب، خالصانه حمایت کرده اند، ما توفیقات بیشتر ایشان را جهت رسیدن به اهداف عالیہ ای که دارند از خداوند مسئلت داریم. ادام الله بقائه و کثر الله امثاله و التمس منه الدعاء، و انا العبد الضعیف السید حسن الفقیه الامامی

سید حسن فقیه امامی

ص: 4

مقدمه... 1

پنج نوع از فعالیت ها و برنامه های امام صادق علیه السلام... 8

1- یادآوری دوران سخت بعثت و امامان پیشین... 9

2- ترویج و احیای نهضت خونین کربلا... 12

3- زمینه سازی ظهور مصلح جهانی... 19

4- تربیت عمومی و خصوصی افراد و ترویج و تقویت اخلاق الهی... 23

5- انقلاب فرهنگی و نهضت علمی و فکری... 28

متن حدیث عنوان بصری... 42

ترجمه حدیث... 46

ترجمه منظوم... 52

حدیث عنوان در یک نگاه... 57

بخش اول:

تشنگان علم واقعی و بندگی حقیقی خداوند... 59

علم نافع و عالم حقیقی... 61

پایه های علم حقیقی... 86

*در نفس خویشتن حقیقت عبودیت را جستجو نماید... 88

*دانش را برای عمل نمودن طلب نماید... 90

*از خداوند در خواست فهم کند... 92

حقیقت بندگی خدا و پایه های سه گانه عبودیت...94

1- اعتقاد به مالکیت خدا و عدم ملکیت برای خود...98

2- پیروی از تدبیر الهی و اجتناب از خود تدبیری...100

3- اطاعت کامل از اوامر و نواهی پروردگار...105

آثار و ثمرات مهم عبودیت...113

1- ناچیز بودن و بی اعتباری دنیا...113

مثَل دنیا...119

چیزهایی که دنیا به آن ها تشبیه شده است...124

تشبیه تکان دهنده امام علی التّقی علیه السلام...129

داستان بشریت و مشکل اصلی بشر...141

2- ناچیز بودن و ناتوانی شیطان...152

ماهیت شیطان و ارزیابی عملکرد او...155

دام ها و نقشه های شیطان...158

کیفیت یا نحوه اغوا و نفوذ شیطان...161

حالات مختلف نفس آدمی...166

مخلَص...169

مخلِص...170

استعاذه...173

مواردی که از شرّ آن ها باید به خدا پناه برد...175

3- سهل و آسان بودن مردم...178

4- دوری از فزون طلبی (تکاثر و تفاخر)...194

مفاخره عرب ادیب با امام حسن علیه السلام

5- پرهیز از جاه طلبی...207

6- اجتناب از تزیین عمر و بطالت و بیهودگی...215

چهار مرحله عمر...216

تسویف...225

آغاز حرکت به سوی مراحل و مدارج کمال...227

گناه و اقسام آن...231

عواقب و آثار منفی گناه...

مراتب و درجات مختلف تقوا...243

بخش دوم:

وصایای نه گانه امام صادق علیه السلام به پویندگان طریق الی الله...251

ریاضت نفس...254

معنای نفس...257

ریاضت نفس و غذا...269

اولویت و اهمیت تغذیه...271

آداب غذا خوردن...274

داستان کربلایی کاظم ساروقی...289

داستان حاج مؤمن...291

وصیت سلیمان علیه السلام...295

حلم...296

اقسام مختلف مردم و روش برخورد با ایشان...308

محور اصلی یا حاصل کلام امام صادق علیه السلام به عنوان بصری...329

طریق وصول به خدا...331

حبّ و عشق...344

ذکر خدا و طریق وصول به محبت الهی...350

سفارشات بعضی از علما درباره گفتن ذکر...363

محبت به اولیاء خدا و برگزیدن استاد اخلاق...368

مکتب قلّابی و دروغین تصوّف...374

آثار همنشینی و مصاحبت در سیر و سلوک...387

مجالست ها و معاشرت های مضرّ...395

تلخیص معاشرت های مضرّ و مفید...402

(بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ)

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ

وَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْ اَطِیْبِ الْمُرْسَلِیْنَ سَيِّدِنَا وَ طَیِّبِنَا الَّذِی بَعَثَ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِیْنَ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِیِّیْنَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ
وَ عَلَیْ اِهْلِ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ الْأَنْجَبِیْنَ، لَا سِیَّمَا الْاِمَامِ الْمُتَنْظِرِ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَهْدِيِّ (عجل الله تعالى فرجه الشريف)
وَ لَعَنَهُ اللّٰهُ عَلَیْ اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ مِنْ الْاَنِّ اِلَیْ یَوْمِ الدِّیْنِ

مقدمه

مرحوم مجلسی رحمه الله فرموده است که به خط مرحوم شیخ بهایی - قدس الله روحه - یافتم حدیثی را که بدین صورت ضبط شده است: «مرحوم شیخ شمس الدین محمد بن مکی (شهید اول) فرمود: به خط مرحوم شیخ احمد فراهانی، نقل نمودم از عنوان بصری... تا آخر حدیث».

لازم به یادآوری است که از «عنوان بصری» غیر از این روایت، ظاهراً روایت معروف دیگری نقل و ضبط نشده است. و این حدیث شریف به طور کامل در کشکول شیخ بهایی و بحار الانوار با برکت علامه مجلسی نقل شده است. (1)

ص: 1

1- - حدیث عنوان بصری به طور کامل و جامع و گاهی ترجمه یا بخش هایی از آن به عناوین مختلف، در کتب و منابع متعددی نقل شده است که اجمالاً به آنها اشاره می شود. 1- مشکوة الانوار طبرسی رحمه الله (ص 325) نوه صاحب تفسیر مجمع البیان، از علمای قرن هفتم. 2- منیة المرید شهید ثانی رحمه الله (ص 168 و 148) از علمای قرن نهم و نیز پاورقی منیة المرید از متن عربی (ص 148) 3- کشکول شیخ بهایی رحمه الله (ص 193 و در چاپ دیگر، ج 2، ص 166). 4- وسائل الشیعة شیخ حرّ عاملی رحمه الله (ج 18، ص 127، ح 54). 5- مستدرک الوسائل محدث نوری رحمه الله (ج 11، ص 290 و ج 10، ص 210 و ج 17، ص 322). 6- بحار الانوار علامه مجلسی رحمه الله (طبع قدیم ج 1، ص 69 و چاپ جدید ج 1، ص 224). 7- عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الایات و الاخبار و الاقوال محدث بحرانی رحمه الله (ج 2، ص 259، ح 8). 8- الکنی و الالقاب محدث قمی رحمه الله (ج 2، ص 84) و نیز در ترجمه آن از محمد باقر کمره ای رحمه الله (ج 3، ص 81). 9- الامام الصادق علیه السلام و المذاهب الاربعه، اسد حیدر (ج 2، ص 132) و نقل از الامام الصادق علیه السلام للمظفر (ج 2، ص 58) 10- ناسخ التواریخ، میرزا محمد تقی سپهر رحمه الله (ج 7، ص 234). 11- الاربعین الهاشمیه بانوی مجتهده امین رحمها الله (ص 108). 12- الکوکب الدرّیه فی شرح حدیث عنوان البصری، سیدابوالفضل نبوی قمی رحمه الله هم چنین در کتب دیگری نیز نقل شده است مانند: مقدمه توضیح المسائل حضرت آیت العظمی وحید خراسانی (ص 167) تحت عنوان «آئینه سیمای تربیت شدگان مکتب اسلام» - حضرت آیه الله العظمی حسن زاده آملی نیز در موارد متعددی جزء «بهترین حکایت ها و دستورالعملی در آیین سلوک الی الله» نقل فرموده (فرهنگ جهاد، سال چهارم، شماره 13 ص 34).

بنابراین حدیث مذکور که از جانب شخصیت های مشهور و برجسته و استوانه های علم و معنویت چون علامه مجلسی، شیخ بهایی، شهید اول، شیخ احمد فراهانی (اعلی الله مقامهم الشریف) نقل شده از جامعیت خاصی برخوردار بوده و دستورالعمل بسیار جامعی است در موضوع علم واقعی و حقیقت بندگی خدا و حاوی مطالب جامعی در بیان کیفیت معاشرت و خلوت با خدا و آداب غذا خوردن و نیز کیفیت تحصیل علم و تحمل شداید و مقام عبودیت و وصول به اعلا درجه عرفان حقیقی است که یکی از بزرگان علم اخلاق (مرحوم آیه الله قاضی) مطالعه و دقت عمیق در آن را به شاگردان اهل علم خود توصیه و سفارش نموده است مرحوم استاد سید هاشم بنارسی که شش سال شاگرد مرحوم قاضی (اعلی الله درجته) بوده فرموده است: علامه قاضی می فرمود: «حدیث عنوان بصری اساس سیر و سلوک است»

این حدیث از نظر محتوا به دو بخش عمده تقسیم می شود:

بخش اول: در موضوع علم واقعی است و محور اصلی آن، علم نافع و حقیقت بندگی خداوند می باشد که با موضوع علم شروع می شود و با همین مطلب خاتمه می یابد یعنی صدر و

ص: 2

ذیل سخنان حکیمانه امام صادق علیه السلام درباره علم است. (در پایان به حکمت آن اشاره خواهد شد ان شاء الله).

بخش دوم: دیگر وصایای گران مایه جعفر بن محمد امام صادق علیه السلام می باشد که این قسمت هم در سه موضوع ریاضت نفس، حلم و علم بیان شده است. و لکن محور اصلی حدیث شریف و وصیت امام صادق علیه السلام، طریق سیر و سلوک الی الله می باشد (فَإِنَّهَا وَصِيَّتِي لِمُرِيدِي الطَّرِيقِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى).

به راستی برای اهل علم (بخصوص طلاب جوان) و همه کسانی که در مسیر کسب کمالات و علم و فضیلت می باشند، حدیث مذکور بسیار قابل توجه است مخصوصاً با توجه به نکات ظریف و خاصی که در لابلای حدیث از جانب امام صادق علیه السلام در برخورد با «عنوان بصری» به چشم می خورد. پس خوشا به حال کسی که از ابتدای طلبگی و آغاز شروع به تحصیل علوم دینی، این نصایح حکیمانه و بیانات عمیق و انسان ساز امام صادق علیه السلام را سرمشق خویش قرار دهد و از سرچشمه مکتب تربیتی آن امام همام سقاییت گردد.

آن راز هول دوزخ و محشر چه باک اگر *** از پیروان صادق آل محمد صلی الله علیه و آله است

آشنایی و ورود عنوان بصری به محضر مبارک امام صادق علیه السلام

چنان چه معلوم می شود عنوان بصری تا مدتی جهت فراگیری علوم و معارف، نزد «مالک بن انس» رفت و آمد داشته است که در آن مدت امام علیه السلام در مدینه نبوده تا آن هنگام که ششمین ستاره درخشان آسمان ولایت و امامت، جعفر بن محمد علیهما السلام، وارد مدینه منوره شدند و از آن روز «عنوان» به قصد دریافت علوم و کمالات، دیگر از رفتن نزد مالک بن انس منصرف گشته به خدمت امام علیه السلام شرفیاب می گردد (و هوشیخ بصری قدم المدینة لطلب العلم، اتّصل بمالك بن انس ثم اتّصل بالامام الصادق علیه السلام) (1) و از محتوای کلماتش به خوبی استفاده می شود که وی انتظار می کشیده تا عطش درونی خود را فرو نشانند و صمی مانه و به طور جدی علاقمند بوده که

ص: 3

خدمت آن حضرت برسد و حضور مداوم و مراجعه پی در پی و مستمر داشته باشد و از محضر آن بزرگوار کاملاً استفاده و بهره برداری نماید چنان چه می گوید: (أَحْبَبْتُ أَنْ أَخُذَ عَنَّهُ)؛ «دوست داشتم معارف و علوم را از آن امام علیه السلام کسب کنم». و پس از یک نوبت آمدن به درب خانه حضرت و عدم موقوفیت کامل برای این منظور می گوید: (فَأَغْتَمَمْتُ مِنْ ذَلِكَ) «پس غمناک گشتم از این جهت» و باز می گوید: (لَوْ تَقَرَّسَ فِيَّ خَيْرًا لَمَا زَجَرَنِي) «اگر در من خیری می یافت مرا از نزد خود نمی راند» و با خود گفت اگر در من قابلیت می دید مرا می پذیرفت.

تا بالاخره روزی با دل تنگی به مسجد نبی اکرم صلی الله علیه و آله رفته و برای آن هدف مقدسی که داشته دست به توسل بر می دارد و با استمداد از پروردگار مهربان می گوید:

(اَسَدُ تِلْكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ أَنْ تَعْطِفَ عَلَيَّ قَلْبَ جَعْفَرٍ وَ تَرْزُقَنِي مِنْ عِلْمِهِ) «خدایا، پروردگارا! از تو درخواست می کنم که قلب امام صادق علیه السلام را نسبت به من مهربان گردانی و از علم او مرا بهره مند سازی»

پس از آن که از خداوند درخواست می نماید تا مورد مهربانی و توجه حضرت واقع شود، با هزاران غم و اندوه به خانه خویش رفته و ظاهراً زمانی کوتاه در خانه می نشیند و رنج و اندوه فراوان، او را در کُنج خانه محبوس می نماید و در فراق آن امام عزیز می سوزد در حالی که از یک طرف امام رسماً او را رد کرده بود و از سوی دیگر نیز میل درونی اش چنان به هیجان آمده بود که جز امام صادق علیه السلام و محبوب دیگری برای خود نمی یافت. تا آن که همین سوز و گداز، محبت و توجه درونی و خواست حقیقی، وی را تحریک و ترغیب نموده و با لبریز گشتن کاسه صبرش، کفش و جامه پوشیده و از منزل خویش بیرون می رود و عاقبت چون تشنه حق و در جستجوی حقیقت بود سعادت شرفیابی به حضور آن حجت خدا، امام جعفر صادق علیه السلام را پیدا می کند.

دست از طلب ندارم تا کام من برآید *** یا جان رسد به جانان یا جان ز تن برآید

نکته قابل توجهی که در این جا به نظر می رسد این است که موفق نشدن «عنوان بصری» در نوبت اول برای تشرّف کامل، شاید به خاطر آن بوده که در وجود وی تشنگی دریافت علوم و معارف، زیاد شود و ارزش و اهمیت علم و دانش برای او معلوم گردد و با ملاقات کوتاه و

مختصر در مرحله اول آمادگی روحی بیشتری فراهم شود و برای آن چه می خواهد فراگیرد اهمیت و ارزشی بیشتر قایل باشد و با دیده عظمت به آن بنگرد. و علاوه بر این، خود طالب علم و کمال، باید از درون خویش با سوز و تلاش مستمر و جدیت کامل، پیوسته در پی دریافت آن برود. و از طرفی دیگر امام علیه السلام گویا می خواستند به او بفهمانند که آمدن و نیامدن تو در ما هیچ تأثیری نخواهد داشت و لذا فرمودند: «همان طور که قبلاً نزد مالک بن انس می رفتی اکنون نیز به سراغ او رفته و از او فراگیر (فَخُذْ عَن مَالِكٍ، وَاخْتَلَفْ إِلَيْهِ كَمَا كُنْتَ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ) و همین مطلب می رساند که انسان در کسب علم و معرفت بیشتر، هیچ گونه اجباری نداشته و از این جهت مختار بوده و امر به خود وی وا گذاشته شده است تا استعدادهای خویش را در فضایی کاملاً آزاد و مناسب به فعلیت برساند و به هر حال این نوع برخورد امام علیه السلام با عنوان بصری مانند پتکی بود که بر مغز او فرود آمد.

نکته دیگری که از اهمیت خاصی برخوردار است این می باشد که انسان هنگامی که موفق به دست یابی به یک نعمت بزرگ معنوی گردید باید شکرگزار و قدر شناس آن نعمت بوده و کمال استفاده صحیح را از آن بنماید. چنان چه عنوان بصری از چنین موفقیتی که با توسل و جدیت کامل به دست آورده بود بسیار مسرور و شادمان شد و با خود گفت:

(لَوْ لَمْ يَكُنْ مِنْ زِيَارَتِهِ وَالتَّسْلِيمِ غَيْرُ هَذَا الدُّعَاءِ لَكَانَ كَثِيرًا) «اگر از زیارت امام و سلام برایشان برای من هیچ چیزی نباشد جز دعایی که حضرت در حق من فرمود همین اندازه بسیار است».

چنان چه در حدیث نیز اشاره شده عنوان بصری در سنّ نود و چهار سالگی به محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شده و از رفتن نزد مالک منصرف گردیده و اجمالاً این مقدار تحوّل در وی ایجاد گردیده که سرچشمه حیات معنوی و علم واقعی و سقایت کامل را، در خاندان عصمت و طهارت و امام صادق علیه السلام یافته است نه مالک و امثال او، اما در این که آیا عنوان بصری بعد از این مجالست، به طور کامل مستبصر و بینا شده یا نه، از حدیث مذکور استفاده نمی شود و ساکت است که در پایان نیز حضرت به او فرمود: (قُمْ عَنِّي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَدْ نَصَحْتُ لَكَ وَ لَا تُفْسِدْ عَلَيَّ وَرَدِي فَإِنِّي أَمْرٌ صَنِيتُ بِنَفْسِي. وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اتَّبَعَ الْهُدَى).

من آن چه شرط بلاغ است با تو می گویم *** تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

ضمناً نگارنده هر چه تلاش کرد، به کتاب خاصی پیرامون بحث حدیث مذکور و نیز شرح حال کاملی از زندگی عنوان بصری دست نیافت مگر همان اندازه که در متن حدیث ذکر شده و در ضمن بعضی از کتب به آن اشاره گردیده است.

نکته قابل توجهی که قبل از وارد شدن در اصل حدیث یا موضوع اصلی آن و سخنان گهربار امام صادق علیه السلام به چشم می خورد. نحوه ایجاد ارتباط عنوان بصری و آشنایی او با امام ششم به منظور تلمذ و بهره برداری علمی و معنوی و نیز کیفیت ورود و خروج او در همین ارتباط است.

چنان چه عنوان خود اظهار نموده، این ملاقات زمانی بوده که آن حضرت وارد مدینه شده (فَلَمَّا قَدِمَ جَعْفَرُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَدِينَةَ...) و ظاهراً بعد از بازگشت از عراق بوده که آن حضرت تحت تعقیب، شکنجه و فشارهای نظام طاغوتی عباسیان بوده و دوران خانه نشینی را سپری می کرده است (مؤید این مطلب جمله ای است که حضرت به عنوان فرمود: (أَتَى رَجُلٌ مَطْلُوبٌ) که احتمال می رود به این معنا باشد که من کسی هستم که مأمورین حکومت دنبال من می باشند و مراقب رفت و آمدها به منزل من هستند، پس تو همان گونه که تا حال نزد مالک مراد داشته، اکنون نیز نزد او برو.

به هر حال در این ملاقات، حضرت در همان آغاز به او می فرماید: هم چون قبل به سوی مالک رفته و از وی اخذ نما و مرا از ذکر و وِزْدَم باز مدار (فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وِزْدِي وَ خُذْ عَنِّي مَالِكٍ) (1) ضمناً در آخر حدیث نیز به همین موضوع دو مرتبه اشاره می فرماید (فَمَنْ عَنِّي... وَ لَا تُفْسِدْ عَلَيَّ وِزْدِي) (2) بالا-خره در مرتبه دوم و پس از توسل کنار روضه (3) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آرزوی خود نایل گردید و بعد از نماز عصری به درب خانه امام صادق علیه السلام رفته در حالی که

ص: 6

1- مَالِكِ بْنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكِ بْنِ أَبِي عَامِرٍ، رئيس مذهب مالکيه از مذاهب اربعه اهل تسنن است.

2- در پایان پیرامون این موضوع (بحث ذکر و اهل ذکر) اشاره خواهد شد ان شاء الله.

3- روضه مکانی است مابین خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و منبر آن حضرت که فرمود: مَا بَيْنَ بَيْتِي وَ مِنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ (بین منزل و منبر من باغی از باغ های بهشت است) فروع کافی، ج 4، ص 553 باب المنبر و الروضة - محبّة البيضاء، ج 2، ص 187.

امام نیز در مصلاّی خود به نماز مشغول بود (هُوَ قَائِمٌ فِي مُصَلَاةٍ)، مقابل درب خانه ایستاد تا این که مورد لطف و عنایت واقع شد و با عرض سلام و اظهار ادب به پیشگاه مقدّس آن حجّت خدا، مشمول دعا و دلجویی و تقدّر قرار گرفت و پیش از آن که مورد خطاب قرار گیرد و از آن دریای پهناور علم و معرفت ولایت بهره مند گردد با این تقدّم و احوال پرسی کریمانه کام جان او شیرین گشت. که به او فرمود: (اجْلِسْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ) در این جا حضرت دو مرتبه او را مورد تقدّم و لطف زیاد قرار داد و با دعا در حق وی از کنیه اش نیز تجلیل خاص به عمل آورد (ثَبَّتَ اللَّهُ كُنْيَتَكَ وَ وَفَّقَكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ) (1) از سوی دیگر نیز عنوان بصری در چند نوبت در مورد امام صادق علیه السلام نام مبارک جعفر (2) را به کار برد و در هنگام درخواست موعظه و نصیحت از کنیه شریف و مقدّس آن حضرت استفاده نمود (قُلْتُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَوْصِنِي) (3)

نکته دیگری که قابل توجه است بررسی شرایط عمومی دوران امامت امام ششم می باشد که دوران گسترش علوم و فرهنگ مقدّس اسلام و تشیّع بوده که شرایط مناسب و مستعدّ نشر فرهنگ اسلام در تمام بلاد جهان در آن دوران از سویی و فعالیت های گسترده و عمیق دانشگاه و مکتب تربیتی حضرت صادق علیه السلام نیز از سوی دیگر چنان بود که پیروان مکتب تشیّع و شیعیان به پیروان مذهب جعفری، شهرت یافتند و امروز نیز جهان تشیّع و شیعیان عالم؛ یعنی پیروان جعفر

ص: 7

1- به جای بردن نام عنوان بصری، کنیه او ذکر شده، علاوه بر این از کنیه خاص او یعنی کلمه (ابا عبدالله) نیز تمجید به عمل آمده که خود از نکته بسیار ظریف و قابل تأملی برخوردار است و در روایتی نیز آمده که چون شخص حاضری را نام می بری (شخص حاضر است) کنیه او را بگو و اگر غایب است نامش را ببر (اِذَا ذَكَرْتَ الرَّجُلَ فَكُنِّهْ وَإِذَا كَانَ غَائِبًا فَسَمِّهْ) تحف العقول، ص 467

2- قَدِمَ جَعْفَرٌ، قَلْبَ جَعْفَرٍ، حُبَّ جَعْفَرٍ، قَصَدْتَ جَعْفَرَ.

3- در بین ائمه اطهار علیهم السلام دو امام به ابا عبدالله معروف می باشند (امام حسین و امام صادق علیهما السلام) و در زیارت عاشورا (که حدیث قدسی است) خداوند به امام حسین علیه السلام، اباعبدالله خطاب نموده، کنیه امام صادق علیه السلام نیز ابا عبدالله است، اباعبدالله یعنی هر چه عبادت می شود پدر و محور آن، امام حسین و امام صادق علیهما السلام می باشند زیرا اگر نهضت سیدالشهدا و هم چنین انقلاب فرهنگی امام صادق علیه السلام نبود به طور قطع از بندگی خدا نیز چیزی باقی نمی ماند بنابراین آن دو امام همام به منزله پدر برای همه بندگان خدا هستند. (لَوْلَا مَا عُبِدَ اللَّهُ... فَرَأَيْتَ السَّمْطِينَ، ج 1، ص 46).

ابن محمّد الصّادق علیه السلام المشتهر و مفتخر به مذهب جعفری می باشند. (1)

فلسفه این اشتها نیز آن بود که در آن دوران، مذاهب گوناگون مانند مذهب حنبلی، مالکی، شافعی، حنفی و مکاتب و جناح های فراوان دیگری وجود داشت که به طور معمول و طبیعی هر دسته و گروهی به یک مذهب و مکتبی مشهور بود و طرفداران آن مذهب را به نام رئیس همان مذهب یا مکتب می شناختند که در این میان، طرفداران مکتب شیعه و امام صادق علیه السلام به جعفری شهرت یافتند و با این نام و عنوان شناخته می شدند یعنی خود زمان و شرایط زمانی به طور طبیعی این نسبت را به وجود آورد در صورتی که این موضوع (تعدد مذاهب به این کثرت) در زمان سایر ائمه علیهم السلام حتی زمان امام باقر علیه السلام نیز وجود نداشت. (2)

بنابراین امام صادق علیه السلام حافظ جمیع مکارم ما سلف و انبیا و ائمه علیهم السلام از سویی و پایه گذار و زمینه ساز تمام کمالات تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام از سوی دیگر بود به این معنا که آن چه پیشینیان از پیامبران تا پیامبر اسلام و از امامان تا امام باقر علیهم السلام داشتند آن حضرت حفظ نمود و آن چه در سیر تکاملی بشر تا قیامت لازم بود را تضمین کرد و غباری را که بنی امیه بر روی فرهنگ اصیل اسلام و فقه شیعه کشانده بود، زدود و از بین برد لذا به همین دلیل مذهب شیعه را مذهب جعفری می گویند.

در این جا به منظور روشن تر شدن و توضیح بیشتر مطلب مذکور به پنج نوع از فعالیت ها و برنامه های حیاتی و چشمگیر امام صادق علیه السلام اشاره می شود تا به طور کامل معلوم شود چگونه آن حضرت حافظ جمیع مکارم گذشته مکارم و زمینه ساز تمام پیشرفت ها و کمالات بعد از عصر خود بود و چرا طرفداران آن امام بزرگوار به مذهب جعفری معروف و مشهور می باشند البته این پنج موضوع در مورد سایر امامان علیهم السلام نیز وجود دارد اما براساس شرایط زمانی آن دوران برای آن

ص: 8

1- برای اطلاع بیشتر به کتاب «الامام الصّادق علیه السلام و المذاهب الاربعه» ج 1، ص 241 (انتشار المذهب الجعفری) مراجعه شود.
2- کان عصر الامام الصّادق علیه السلام من آخر خلافة عبدالملک بن مروان الی وسط خلافة منصور الدوانیقی (من سنة 83 هـ الی سنة 148) و کان عصر الذی اختص به الامام الصّادق علیه السلام عصر فتن و اضطراب فی جمیع البلاد الاسلامیه (الامام الصّادق، ج 1، ص 338).

حضرت زمینه بیشتری فراهم بوده و اقتضای بیشتری داشته است.

1- یادآوری دوران سخت بعثت و امامان پیشین:

ترویج و تجلیل خاص از نام و یاد پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز مطرح نمودن و بازگو کردن مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام و دختر پیامبر علیها السلام که تا آن زمان به دلیل تبلیغات مسموم امویان و حاکمیت خفقان و اختناق شدید علیه اهل البیت علیهم السلام پرونده مظلومیت علی بن ابی طالب علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام بایگانی شده بود به طوری که تا آن زمان کسی جرأت نداشت از مظلومیت پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله حرفی بزند (قبر امیرالمؤمنین نیز تا زمان امام صادق علیه السلام مخفی بود) (1) لذا امام صادق علیه السلام به مناسبت های مختلف و به شکل های گوناگون این موضوع اساسی را مطرح می فرمود تا بدین وسیله مردم دنیا بفهمند و بدانند که ریشه تمام این مصیبت ها و ستم ها و انحراف جامعه اسلامی و ملت های مسلمان از همان روزی آغاز شد که وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله فراموش شد و درب خانه علی علیه السلام را آتش زدند و بدین وسیله پایه های ظلم جهانی را فراهم نمودند. (2)

در این جا از بین موارد فراوان تنها به چند نمونه به عنوان شاهد اشاره می شود:

* ابی هارون مکفوف روایت کرده که من در مدینه همنشین حضرت صادق علیه السلام بودم پس چند روزی در مجلس آن حضرت حاضر نشدم، بعد که خدمتش مشرف گشتم فرمود: ای ابوهارون چند روز است که تو را نمی بینم؟ گفتم: جهتش آن بود که پسری برای من متولد شده بود، فرمود: (بَارَكَ اللهُ لَكَ فِيهِ) چه نام نهادی او را؟ گفتم: محمد. حضرت چون نام محمد را شنید، صورتش را برد نزدیک به زمین و می گفت: محمد محمد محمد، تا این که نزدیک شد

ص: 9

1- امام صادق علیه السلام در ایامی که در حیره بود مکرر به زیارت آن قبر شریف می رفت و غالباً بعضی از مخصوصان اصحاب خود را همراه می برد و مدفن امیرالمؤمنین علیه السلام را به ایشان مینمود تا ایام هارون الرشید که یک باره قبر مبارک ظاهر شد (منتهی الآمال، ج 2، ص 158).

2- امام صادق علیه السلام درباره کسانی که پایه های ظلم را بنا نهادند به کمیت بن زید فرمود: «ما اهريق في الاسلام محجمة من دم... إلا و ذلك في اعناقهما الى يوم يقوم قائم عليه السلامنا و نحن معاشر بني هاشم نأمر كبارنا و صغارنا بسببهما و البرائة منهما. (معجم الرجال کشی، ج 14، ص 126). تا در بیت الحرم از آتش بیگانه سوخت *** کعبه شد ویران حرم از سوز صاحب خانه سوخت آه از آن پیمان شکن کز کینه خم غدیر *** آتشی افروخت تا هم خُم و هم پیمان سوخت

صورتش به زمین برسد، پس از آن فرمود: جانم، مادرم، پدرم و تمامی اهل زمین فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله باد، آن گاه فرمود: دشنام مده این پسر را و مزین او را و بد مکن با او و بدان که نیست خانه ای که در آن اسم محمّد باشد مگر آن که آن خانه در هر روزی پاکیزه و تقدیس کرده شود. (1)

ضمناً هرگاه امام صادق علیه السلام می خواست نام پیامبر صلی الله علیه و آله را ببرد و بگوید: قال رسول الله صلی الله علیه و آله، رنگش تغییر می کرد و گاهی به حدی زرد یا سبز می شد که کسی او را نمی شناخت. (2)

* اسماعیل بن زیاد سکونی آمد خدمت امام صادق علیه السلام و گفت: بچه دار شده ام، آن حضرت فرمود: (ما سَمَّيْتَهَا) «نام او را چه گذاردی؟» (قُلْتُ فَاطِمَةَ) گفتم فاطمه، در این هنگام آن بزرگوار ایستاد و با احترام خاص توأم با غم و اندوه فرمود: (آه آه آه، ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى جِبْهَتِهِ إِلَى أَنْ قَالَ، ثُمَّ قَالَ أَمَا إِذَا سَمَّيْتَهَا فَاطِمَةَ فَلَا تَسُبُّهَا وَلَا تَلْعَنُهَا وَلَا تَضْرِبُهَا) (3) «حال که نام او را فاطمه نهادی پس او را ناسزا مگو و او را نفرین نکن و او را کتک مزین»

* مفضل گفت: گاهی امام صادق علیه السلام چنان می گریست که محاسن شریفش از سیلاب اشک تر می شد آن گاه با شنیدن این آیه (وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ) (4) می فرمود به خدا قسم این موؤوده و به خاک سپرده شده محسن بچه فاطمه علیها السلام است. (5)

* ابی هارون مکفوف می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای اباهارون! ما همان گونه که به کودکانمان دستور می دهیم نماز بخوانند به آنان دستور می دهیم تسبیح حضرت زهرا علیها السلام را بگویند، تو نیز همیشه این تسبیح را بگو، زیرا همانا هر بنده ای که این تسبیح را گفته بدبخت نشده است (فَإِنَّهُ لَمْ يَلْزَمُهُ عَبْدٌ فَيْشَقِي).

ص: 10

-
- 1- وسائل الشیعه (شیخ محمّد بن حسن حُرّ عاملی رحمه الله) ج 15، ص 126، ح 4 - منتهی الآمال (حاج شیخ عباس قمی رحمه الله، ج 2، ص 126، باب 24 در این باب از امام صادق علیه السلام روایات دیگری پیرامون نام محمّد نیز نقل شده است.
 - 2- منتهی الآمال، ج 2، ص 125.
 - 3- تهذیب (شیخ الطائفه طوسی، ج 8، ص 112، ح 36- عوالم العلوم فاطمة الزهراء علیها السلام، ج 11، ص 52 - فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ قَلْبِ الْمُصْطَفَى، ص 155.
 - 4- سوره تکویر، آیات 9 و 8.
 - 5- کتاب مهدی موعود علیه السلام، ص 1174.

و نیز فرمود: تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بعد از هر نماز را، بیش از هزار رکعت نماز در روز دوست دارم و فرمود: (سَبِّحْ تَسْبِيحَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامَ وَ هُوَ «اللَّهُ أَكْبَرُ» أَرْبَعًا وَ ثَلَاثِينَ مَرَّةً وَ «سُبْحَانَ اللَّهِ» ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ مَرَّةً وَ «الْحَمْدُ لِلَّهِ» ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ مَرَّةً فَوَلِّهِ لَوْ كَانَ شَدِي أَفْضَلَ مِنْهُ لَعَلَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بِهَا عَلَيْهَا السَّلَامَ).

(تسبیحات فاطمه زهرا علیها السلام سی و چهار مرتبه «الله اکبر» سی و سه مرتبه «سبحان الله» و سی و سه مرتبه «الحمد لله» است پس سوگند به خدا که اگر چیزی بالاتر از آن بود پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به فاطمه علیها السلام می آموخت).

و نیز فرمود: کسی که هنگام خواب تسبیح فاطمه علیها السلام را بخواند، او از افراد کثیر الذکر محسوب خواهد شد.

(مَنْ بَاتَ عَلَى تَسْبِيحِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامَ كَانَ مِنَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ الذَّاكِرَاتِ) و پدر بزرگوار و ارجمند آن حضرت نیز فرمود: کسی که تسبیح حضرت زهرا علیها السلام را بگوید و سپس استغفار کند آرمزیده می شود و این تسبیح با زبان صد تاست و در ترازوی اعمال الهی هزار تا، این تسبیح شیطان را طرد و خداوند را راضی می نماید. (مَنْ سَبَّحَ تَسْبِيحَ الرَّهْرَاءِ عَلَيْهَا السَّلَامَ ثُمَّ اسْتَغْفَرَ غُفِرَ لَهُ وَ هِيَ مِائَةٌ بِاللِّسَانِ وَ أَلْفٌ فِي الْمِيزَانِ وَ تَطْرُدُ الشَّيْطَانَ وَ تَرْضَى الرَّحْمَنَ). (1)

به هر حال امام صادق علیه السلام به احیای نام پیامبر صلی الله علیه و آله و یادآوری مظلومیت های پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام بخصوص شهادت مظلومانه مادر بزرگوارش فاطمه زهرا علیها السلام عنایت فراوان داشت که در حدیثی نیز فرمود: بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله دو ثقل پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی قرآن و عترت باقی ماند و اول کسی که مظلومانه به پیامبر صلی الله علیه و آله ملحق شد دختر مظلومه اش فاطمه زهرا علیها السلام بود (و لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مَا تَرَكَ إِلَّا التَّقْلِينَ، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتَهُ أَهْلَ بَيْتِهِ وَ كَانَ قَدْ أَسْرَرَّ إِلَى فَاطِمَةَ (صَلَمَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا) أَنَّهَا لَا حِقَّةَ بِهِ وَ أَنَّهَا أَوْلَ أَهْلِ بَيْتِهِ لِحُوقًا...) نماز مخصوص حضرت زهرا علیها السلام نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: هرگاه حاجتی داشتید این دو رکعت نماز را

ص: 11

1- ثواب الاعمال (صدوق رحمه الله، ص 350 ح 1، 2 و 3 - وسایل الشیعه، ج 4، ص 1023 و 1025 و 1026، ح 2 و 3 و 4 - بحار الانوار (علامه محمد باقر مجلسی رحمه الله، ج 58 ص 335 ح 22. ضمناً ترتیب تسبیحات به این صورت است اول تکبیر، سپس تحمید و بعد تسبیح (وسائل ج 4، ص 1025 ح 2).

2- ترویج و احیای نهضت خونین کربلا و انقلاب عاشورا و نام و یاد سرور آزادگان عالم و سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام:

این موضوع به حدی برای امام صادق علیه السلام اهمیت داشت که گاهی مجلس درس و بحث با آن عظمت و کلاس دانشگاه تعطیل و تبدیل به عزاداری و روضه خوانی می شد و گاهی شخص روضه خوان یا مردی که نام او حسین بود در مقابل امام صادق علیه السلام ظاهر می شد اشک و گریه و غم و اندوه، فضا را فرا می گرفت، ابوهارون می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: درباره امام حسین علیه السلام شعری بخوان من نیز خواندم به من فرمود آن طور بخوان که می خوانند (یعنی با رقت) من نیز خواندم

(أَمْرٌ عَلَى جَدِّهِ الْحُسَيْنِ *** فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الرَّكِيَّةَ...)

(بر قبر گذر کن و به استخوان های پاک او بگو...) حضرت گریست آن گاه فرمود: بیشتر بخوان من نیز قصیده دیگری خواندم باز حضرت گریست و صدای گریه زنان را از پشت پرده نیز شنیدم. امام صادق علیه السلام و به همین ابوهارون مکفوف و نیز به ابوعمار فرمود: کسی که با شعر و روضه خوانی درباره امام حسین علیه السلام تعدادی را بگریاند یا یک نفر را و یا خود گریه کند و از چشمان او به اندازه پر مگسی اشک خارج شود، ثواب او به عهده خدای عزوجل بوده و برای او به کمتر از بهشت راضی نمی شود. (فَبِكَيْ وَ أَبَكَيْ أَوْ تَبَاكَيْ...)

(2)

در همین ارتباط امام ششم علیه السلام نسبت به خواندن زیارت عاشورا و رفتن به زیارت مرقد مطهر مظلوم کربلا، امام حسین علیه السلام، تأکید و سفارش خاص و فراوان داشت و نیز می فرمود: کام اطفال خود را با آب فرات و تربت حسین علیه السلام بردارید (حَتَّكُوا أَوْلَادَكُمْ بِمَاءِ الْفُرَاتِ وَ تُرْبَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام). (3)

ص: 12

- 1- مستدرک الوسائل (مرحوم میرزا حسین علیه السلام نوری طبرسی)، ج 6، ص 313، ح 3 - عوالم العلوم فاطمة الزهراء عليها السلام، ج 2، ص 1145 و ج 1، ص 301 (بَابُ صَلَاتِهَا بِنَحْوِ آخَرَ).
- 2- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال (شیخ صدوق رحمه الله)، ص 178، احادیث 1 و 2 و 3.
- 3- مکارم الاخلاق (طبرسی رحمه الله)، ج 1، ص 438

زیارت عاشورا که یک حدیث قدسی است و از جانب جبرئیل علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و با وساطت امامان علیهم السلام به امام صادق علیه السلام رسید، آن حضرت به صفوان فرمود: این زیارت و دعا را بخوان و از آن مواظبت کن به درستی که من چند چیز را برای کسی که آن را بخواند تضمین می کنم یکی آن که زیارتش قبول شود و دوم سعی و کوشش او مشکور باشد سوم آن که حاجات او هر چه باشد از طرف خداوند بزرگ برآورده شود و ناامید از درگاه خدا برنگردد، ای صفوان! این زیارت را با همین مضمون از پدرم یافتم و پدرم از پدرش علی بن الحسین علیه السلام و او از امام حسین علیه السلام و او از برادرش امام حسن علیه السلام و او از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و او از جبرئیل و جبرئیل از خدای متعال، هر کدام این زیارت را به این ضمان تضمین کرده و از خداوند متعال نقل فرموده اند و خداوند عزوجل قسم خورده به ذات اقدس خود که هر کس زیارت حسین علیه السلام را به این زیارت از نزدیک یا دور بخواند و دعا کند، دعا و زیارت او را قبول می کنم و خواسته اش هر چه باشد برآورده سازم و عطا کنم پس از درگاه من با ناامیدی و زیان باز نگردهد و او را به برآوردن حاجتش و رسیدن به بهشت و آزادی از دوزخ خرسند می کنم و شفاعت او را در حق هر کس که شفاعت کند بپذیرم. (1)

زیارت های مخصوص امام حسین علیه السلام در بهترین شرایط زمانی که نفحات الهی بیشتر در آن ایام و لیالی می وزد با مضامین خاص و مختلف نیز نقل شده است و خلاصه آن که بهترین اوقات به امام حسین علیه السلام اختصاص یافته و هر کجا بیشتر پای عبادت خدا و دعا و مناجات در کار است پای امام حسین علیه السلام و زیارت مخصوصی از آن حجّت بالغه حق نیز در کار می باشد و ارتباط زیارتی در تمام دوران سال برقرار است مانند سه ماه مهمّ سال (أَشْهُرُ ثَلَاثَةٍ) رجب (اول و نیمه ماه) شعبان (سوم و نیمه ماه) رمضان (شب اول و نیمه و آخر و بخصوص شب های قدر) روز عید فطر و قربان و عرفه و نیز اوقاتی که به نوعی با آن حضرت ارتباط دارد مانند روز مباحله، روز نزول سوره هَلْ آتَى، و نیز شب های جمعه که خداوند در هر شب جمعه نظر مکرمتی بر آن حضرت می فرماید و جمیع پیامبران و اوصیای ایشان را به زیارت او می فرستد، ابن قُلوویه از

ص: 13

حضرت صادق علیه السلام روایت کرده: هر که زیارت کند قبر امام حسین علیه السلام را در هر جمعه آمرزیده شود البته و از دنیا بیرون نرود با حال حسرت، و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که آیا زیارت امام حسین علیه السلام را وقتی هست که بهتر از وقت دیگر باشد؟ فرمود: زیارت کنید آن حضرت را هر وقت و هر زمان زیرا که زیارت آن حضرت خیر مقرر است هر که آن را بیشتر به عمل آورد خیر بیشتر خواهد یافت و هر که کمتر زیارت کند کمتر خواهد یافت و سعی کنید زیارت آن حضرت را در اوقات شریفه ای بخوانید که اعمال صالحه در آن ها ثواب مضاعف است و در آن اوقات شریف ملائکه از آسمان نازل می شوند از برای زیارت آن حضرت و نیز فرمود: هرگاه راه یکی از شما دور و از خانه اش تا به قبور ما مسافت بسیار باشد از همان منزل خود ما را زیارت کند چنان چه سدید صیرفی نیز نقل می کند که امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای سدید! آیا هر روز قبر امام حسین علیه السلام را زیارت می کنی؟ (تَزُورُ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كُلِّ يَوْمٍ؟) عرض کردم که: فدای تو گردم نه. فرمود: شما چه جفا کارید، آیا در هر جمعه زیارت می کنید او را؟ گفتم: نه. فرمود: در هر ماهی زیارت می کنید؟ گفتم: نه. فرمود: در هر سال او را زیارت می کنید؟ گفتم: گاهی از سال ها شده که زیارت کرده ام. فرمود: ای سدید! چه جفا کارید شما به امام حسین علیه السلام آیا ندانستید که حق تعالی را دو هزار هزار فرشته است ژولیده مو، گرد آلود که می گیرند بر آن حضرت و زیارت می کنند و سست نمی شوند و چه می شود برای تو سدید که زیارت کنی قبر حسین علیه السلام را در هر جمعه پنج مرتبه و در هر روزی یک مرتبه؟ گفتم: فدایت شوم بین ما و بین او فرسخ های بسیار است. فرمود: می روی به بام خانه ات (بالای بام رفته) پس نظر کن به جانب راست و چپ پس سر خود را به سوی آسمان بلند کن و به قصد قبر آن حضرت به طرف قبر مطهر اشاره کن و بگو:

(السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ) نوشته می شود برای تو زیارتی (تُكْتَبُ لَكَ زُورَةٌ) و آن زیارت حج و عمره است. (1) البته پیرامون فضیلت و ثواب

ص: 14

1- به مفاتیح الجنان (مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمه الله، ص 770، 773، 720، 728، 729، 741، 732، 749، 761، 751، ... و نیز ص 798 حکایت حاجی علی بغدادی - و کتاب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال از ص 182 تا ص 206، 52 روایت و نیز ناسخ التواریخ ج 3 ص 311 تا 356 بیش از چهل حدیث که بیشترین احادیث از قول امام صادق علیه السلام نقل شده و نیز به کتاب کامل الزیارات و ابواب الجنات فی آداب الجمععات ص 296 و منابع دیگر در این زمینه مراجعه فرمایید.

خواندن زیارت عاشورا و زیارت امام حسین علیه السلام به انواع مختلف و مضامین گوناگون (1) به طور مختصر و مفصل و نیز عزیمت به کربلا و زیارت قبر ابا عبدالله الحسین علیه السلام، تنها از قول امام صادق علیه السلام روایات بسیاری از منابع معتبر نقل شده است که خلاصه برخی از آن روایات عبارت است از:

زیارت امام حسین علیه السلام، ثواب یک حج و عمره و بخشش تمام گناهان، دو حج و عمره و دو ماه اعتکاف در مسجدالحرام و دو ماه روزه، بیست حج، بیست و پنج حج، بیست و یک حج، هشتاد حج، را دارد چنان چه به حدیث فرمود: اگر بیست و یک بار به حج بروی مانند کسی خواهی بود که یک مرتبه به زیارت امام حسین علیه السلام رفته باشد. به معاویه بن وهب نیز فرمود: زائر امام حسین علیه السلام فردای قیامت با رسول خدا صلی الله علیه و آله دست می دهد (اما تُحِبُّ أَنْ تَكُونَ غَدًا فِيمَنْ يُضَافِحُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و نیز ثواب حج همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دارد (بدیهی است که حج پیامبر صلی الله علیه و آله از جهت ثواب و ارزش با حج دیگران بسیار فرق دارد و اگر تمام دنیا جمع شوند ثواب و ارزش یک لبیک رسول خدا صلی الله علیه و آله را نمی توانند ارزیابی کنند چنان چه یک ضربت علی بن ابی طالب علیه السلام نیز از عبادت ثقلین مهم تر و بالاتر است بر همین اساس فرمودند: اگر کسی ارزش ثواب زیارت امام حسین علیه السلام و اهمیت آن را می دانست از شدت شوق از دنیا می رفت

ص: 15

1- زیارت عاشورا چنان چه در مفاتیح الجنان و کتب دیگری نیز نقل شده به صورت صد سلام و صد لعن خوانده می شود و بنابر نقل مرحوم صاحب مکیال المکارم (دست خط مبارک موجود است) از امام هادی علیه السلام به نوع دیگری نیز چنین وارد شده که: (مَنْ قَرَأَ لَعْنَ زِيَارَةِ الْعَاشُورَا الْمَشْهُورَةَ مَرَّةً وَاحِدَةً ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعًا» تَسْعَاً وَتَسْعِينَ مَرَّةً، كَانَ كَمَنْ قَرَأَهُ مِائَةً، وَ مَنْ قَرَأَ سَلَامَهَا مَرَّةً وَاحِدَةً ثُمَّ قَالَ: «السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ» تَسْعَاً وَتَسْعِينَ مَرَّةً، كَانَ كَمَنْ قَرَأَهُ مِائَةً تَامَةً مِنْ أَوْلِيَّهَا إِلَى آخِرِهَا.) به همین نحو معمول بخواند آن گاه لعن را یک مرتبه به طور کامل (لعن کبیر) و بعد 99 مرتبه بگوید اللهم العنهم جميعاً (لعن صغیر) سپس سلام را نیز یک مرتبه کامل و بعد 99 مرتبه بگوید السلام على الحسين وعلى علي بن الحسين وعلى اولاد الحسين وعلى اصحاب الحسين، سپس بقیه زیارت را تا آخر تمام کند.)

(لَمَّا تَوَّأَسُوا شَوْقًا) و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: هفتاد هزار یا چهار هزار فرشته ژولیده موی و غبار آلوده گمارده شده اند که تا قیامت بر امام حسین علیه السلام گریه می کنند و هر روز بر او صلوات می فرستند و برای کسانی که به زیارت او می روند دعا می کنند و از بین آنان فرشته ای (که رئیس آن هاست) به نام منصور می باشد و زائری زیارت نمی کند امام حسین علیه السلام را مگر آن که فرشتگان از او استقبال می کنند و او را مشایعت می نمایند و اگر مریض شد به عیادتش می روند و هنگام مرگ به تشییع او می روند و پس از مرگ برای وی استغفار خواهند کرد.

فرشته ای نیست در تمام عالم مگر این که از خداوند اجازه می خواهد تا به زیارت قبر امام حسین علیه السلام برود و پیوسته گروهی از آن ها برای زیارت در حال رفت و آمد بوده، عدّه ای از آسمان به پایین می آیند و عدّه ای بالا می روند که هیچ کدام از مخلوقات خداوند بیشتر از فرشتگان نیستند و همانا در هر شب هفتاد هزار فرشته از آسمان به پایین می آیند و قبل از طلوع آفتاب به آسمان بر می گردند آن گاه بعد از طلوع آفتاب نیز هفتاد هزار فرشته دیگر پایین آمده و تا قبل از غروب به آسمان بر می گردند.

هم چنین هر شب جمعه تمام پیامبران و اولیای خدا به زیارت قبر سیدالشهدا می آیند، بدیهی است وقتی خدا خود زائر امام حسین علیه السلام باشد (که نقل شده هر شب جمعه خداوند بر قبر امام حسین علیه السلام تجلی می کند همان گونه که بر کوه طور تجلی نمود) در این صورت پیامبران احساس نیاز می کنند و به زیارت آن حضرت شرفیاب می شوند.

بنابراین امام صادق علیه السلام هنگامی که افکار عمومی را جلب نمود و زمینه برای ترویج و تبلیغ فراهم گردید به دو موضوع مهمّ مذکور اشاره فرمود تا مردم دنیا بدانند و معلوم باشد که سعادت بشر تنها بر محور ولایت و امامت تضمین شده و استوار خواهد بود و اسلام از روز نخست نیز در این زمینه قربانی زیاد داده و در مسیر اصلاح جامعه و هدایت و سعادت مردم خون های ارزشمندی مظلومانه به زمین ریخته شده و ظلم های فراوان نسبت به رهبران الهی اعمال گردیده است. (1)

ص: 16

1- امام حسین علیه السلام فرمود: (إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَى مُحَمَّدٌ صَلَّى لِلَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ). نفس المهموم، ص 38.

پس نباید یاد و خاطره تلخ آن مظلومیت‌ها فراموش شود و مردم جهان از آن غافل بمانند لذا تفهیم مظلومیت فاطمه زهرا علیها السلام که امّ الائمه و امّ ابیهاست و پیام مظلومیت تمام پیامبران و امامان علیهم السلام در او خلاصه شده از اهمیت بسیار فراوانی برخوردار می باشد و به دنبال آن مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام و بالاخره مظلومیت سرور آزادگان عالم امام حسین علیه السلام می باشد که امام صادق علیه السلام با طرح این موضوع حیاتی و یادآوری و تفهیم مظلومیت ایشان به مردم دنیا در حقیقت خط انحرافی و انحطاطی بنی امیه و تمام زمامداران طاغوتی و دنیا پرست را افشا و اعلام کرد تا بدین وسیله مردم از نظام های طاغوتی و رهبران کفر و نفاق دوری نمایند و برائت جویند و به عبادت صحیح و کامل خدا بپردازند و از این رهگذر به کمال مطلوب نایل گردند زیرا با وجود عناصری پلید مانند معاویه و یزید (1) و حکومت آن‌ها بر سرنوشت مردم، راهی به سوی سعادت بشر پیدا نخواهد شد و دعوت امام حسین علیه السلام نیز در میدان کربلا برای یاری خود، در حقیقت دعوت به دل‌کندن از دنیا و رفع موانع تکامل و خارج شدن از مدار اتانیت و دخول در مدار توحید و عبودیت خداست که این دعوت هم چنان به گوش مردم دنیا می رسد و هر که را بدان لبیک گوید، حیات می بخشد و حقیقت وجودی او را آشکار می کند. اکنون با این اوصاف می توان به این نتیجه رسید که فلسفه اشک و گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام و یادآوری مظلومیت های حضرت زهرا علیها السلام که امام صادق علیه السلام نسبت به آن تأکید داشت چه اندازه مهم می باشد در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: هر کسی بعد از امام حسین علیه السلام عبادت خدا بکند و نسبت به خداوند معرفت داشته باشد به برکت وجود مقدس امام حسین علیه السلام خواهد بود (لَوْلَا هُ مَا عُبِدَ اللَّهُ وَ لَوْلَا مَا عُرِفَ اللَّهُ) (2).

بنابراین امام ششم شیعیان جهان که حافظ جمیع مکارم ماسلف و حجت خدا بر روی زمین بود و در مسیر هدایت و بیداری مردم به پاسداری از حریم ولایت و امامت در اسلام پرداخت، با تجلیل از نام و یاد پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر معصومین علیهم السلام و یادآوری مظلومیت ایشان و

ص: 17

1- امام حسین علیه السلام فرمود: (وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بَلَّيْتَ الْأُمَّةَ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدٍ...) پرتوی از عظمت حسین علیه السلام، ص 326.

2- فرائد السمطين، ج 1، ص 46.

تأکید بر مداومت زیارت عاشورا و تسییحات حضرت زهرا علیها السلام و امثال آن در حقیقت مردم مسلمان را به عامل اصلی و حیاتی؛ یعنی ولایت که قلب و روح جامعه می باشد دعوت فرمود تا مردم پیوسته به آن توجه نمایند و در حرکت به سوی خدا، عوامل نجات بخش را از عناصر گمراه کننده تشخیص داده و بشناسند و از این رهگذر به قرب الهی نایل گردند. پیرامون این موضوع که ولایت از هر چیز مهم تر است از آن حضرت نقل شده که فرمود: (وَلَا يَتِي لِعَلِيٍّ بِنِ ابِي طَالِبٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ وَلَادَتِي مِنْهُ لِأَنَّ وَلَايَتِي فَرَضٌ وَالْوَلَادَةُ فَضْلٌ) و نیز روایتی در کتاب عوالم نقل شده که حضرت فرمود: (وَلَا يَتِي لِأَبَائِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَسَبِي وَوَلَا يَتِي لَهُمْ تَنْفَعُنِي مِنْ غَيْرِ نَسَبِي وَنَسَبِي لَا يَنْفَعُنِي بَعِيرٍ وَلَا يَةٍ) (1)

نکته بسیار مهمی که در ارتباط با دو موضوع مذکور قابل توجه است این می باشد که جنگ بین دو قدرت شیطانی اموی و عباسی که یکی از دیگری شقی تر و بدتر بودند، بسیاری از حقایق و مسایل مهمی را که در صدر اسلام و بعد از آن به وجود آمده بود من جمله خانه نشینی علی بن ابی طالب علیه السلام و نهضت عاشورا را، تحت الشعاع قرار داده و این مسایل در حال فراموشی بود، از سوی دیگر نیز تمام حکام ظالم و ستمگر بنی امیه و بنی عباس و مذاهب انحرافی مختلف آن عصر و جناح های گوناگون به ظاهر مسلمان، خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله به نسبت می دادند و هر گروهی از گروه های فراوان آن دوران، تحت این عنوان راه و روش انحرافی خود را تفسیر و توجیه می کردند، لذا با توجه به این دو جهت امام صادق علیه السلام به منظور هدایت جامعه اسلامی و عدم انحراف توده مردم به دست مدعیان دروغین طرفدار پیامبر خدا، به این دو موضوع مهم که سند جنایت و خیانت منافقین و مدعیان کاذب طرفداری از اسلام بود بیشتر تأکید داشت تا بدین وسیله مردم خود بفهمند و بیدار باشند که تمام این مکاتب و مذاهب جز مذهب شیعه و پیروان واقعی اهل البیت علیهم السلام الباطل و منحرف می باشند و سرانجام اهل دوزخ خواهند بود. (2)

ص: 18

1- عوالم العلوم فاطمة الزهراء علیها السلام ج 2/20 ص 851.

2- سلیم بن قیس می گوید: از علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که می فرمود: این امت بر هفتاد و سه گروه تقسیم می شوند، هفتاد و دو گروه در آتشند و فقط یک گروه به بهشت راه می یابند (اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله، ص 49) (مناقب خوارزمی، ص 237، فصل 19).

3- زمینه سازی ظهور مصلح جهانی:

ایجاد آمادگی و بذل محبت امام زمان علیه السلام در قلوب مردم و ترویج مکتب انتظار به طوری که وقتی نام آن حضرت برده می شد قیام می فرمود و دست بر سر می نهاد و گاهی می فرمود صاحب الامر غیبتی دارد بسیار طولانی و از کثرت لطف و محبتی که به دوستانش دارد هر کسی وی را به لقب قائم علیه السلام، که مشعر است به دولت او و اظهار تأثیری است از غربت او، یاد کند. آن جناب هم نظر لطفی به او خواهد نمود و چون در این حال مورد توجه امام واقع می شود سزاوار است از باب احترام به پا خیزد و تعجیل فرجش را از خدا بخواهد و می فرمود: (لَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ، أَيَّامَ حَيَاتِي)، «اگر او را درک می کردم تا آخر عمر به او خدمت می نمودم و در خدمت او به سر می بردم و نیز فرمود: (طُوبَى لِمَنْ تَمَسَّكَ بِأَمْرِنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا) «طوبی برای کسی است که در غیبت قائم علیه السلام ما چنگ به امر ما زند (طوبی درختی است در بهشت)».

شیخ صدوق رحمه الله در علل الشرایع از سدیر نقل می کند که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: قائم علیه السلام ما را غیبتی است که مدت آن طولانی خواهد شد سپس فرمود: خداوند اراده نموده که علائم تمام انبیا را در مدت غیبت آنان، درباره او نیز عملی گرداند و او ناچار از آن است که برابر غیبت تمام پیامبران علیهم السلام، غیبت کند و نیز فرمود: انتفاع مردم از آن حضرت در زمان غیبت مانند منفعت بردن انسان از خورشید است هنگامی که در زیر ابر پنهان باشد (إِنَّ أَنْتِفَاعَ النَّاسِ بِهِ كَالْأَنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا كَانَتْ فِي تَحْتِ السَّحَابِ).

صدوق علیه الرحمه در امالی نیز از آن حضرت نقل می کند که درباره امام زمان عجل الله فرجه فرمود:

لِكُلِّ أَنَسٍ دَوْلَةٌ يَرْقُبُونَهَا *** وَ دَوْلَتُنَا فِي آخِرِ الدَّهْرِ يَطْهَرُ

«یعنی هر گروهی از مردم دولتی دارند که انتظار آن را می کشند و دولت ما نیز در آخر الزمان ظاهر می گردد.»

از اسحاق بن عمار نیز نقل شده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم این که خداوند به شیطان فرمود: منتظر وقت معلوم باشد (إِنَّكَ لَمِنَ الْمُنتَظِرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ) این وقت معلوم کی خواهد بود؟ فرمود: روز قیام قائم علیه السلام ماست. وقتی خداوند او را برانگیخته می کند (و)

آماده قیام) در مسجد کوفه است، در آن وقت شیطان در حالی که با زانوهای خود راه می رود به آن جا می آید و می گوید: ای وای از خطر امروز قائم علیه السلام پیشانی او را گرفته و گردنش را می زند، آن موقع روز وقت معلوم است که مدت او به آخر می رسد. (1)

گاهی در مجلس حضرت صادق علیه السلام اسم مبارک آن حضرت برده می شد، پس امام صادق علیه السلام به جهت تعظیم و احترام بر می خاست. و از سدیر صیرفی روایت شده که گفت: من و مفضل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب خدمت مولای خود امام جعفر صادق علیه السلام رسیدیم و آن حضرت را دیدیم که بر روی خاک نشسته بود و از شدت اندوه واله بود و مانند زنی که فرزند عزیزش مرده باشد گریه می کرد و مانند جگر سوخته، آثار حزن و محنت در روی حق جویش ظاهر و هویدا بود و اشک از دیده های حق بینش جاری بود و می گفت: سیدی (ای سید من!) غیبت تو خواب مرا برده و استراحت مرا زایل گردانیده و سرور را از دل من ربوده است. ای سید من! غیبت تو مصیبت مرا دایم و رنج ها و سختی ها را بر من پیاپی گردانید و آب دیده مرا جاری کرد و ناله و فغان و حزن را از سینه من بیرون آورد و بلاها را بر من متصل گردانید.

(سَيِّدِي غَيْبُكَ نَفَتْ رُقَادِي... سَيِّدِي غَيْبُكَ أَوْصَلَتْ مُصَابِي بِفَجَائِعِ الْأَبَدِ)

سدیر گفت: چون حضرت را به آن حال مشاهده کردیم عقل های ما پرواز کرد و واله و حیران شدیم و دل های ما از آن جزع نزدیک بود که پاره گردد و گمان کردیم که آن حضرت را زهر داده اند یا آن که بلیه عظیمی از بلاهای دهر بر او حادث شده است، پس عرض کردم که ای بهترین خلق خدا! چه حادثه ای شما را گریان گردانیده است و چه حالت رو داده که چنین ماتمی گرفته ای؟ پس حضرت از شدت غصه و گریه آه سوزناک از دل غمناک برکشید و فرمود: که من در صبح این روز نظر در کتاب جفر نمودم (و آن کتابی است مشتمل بر علم منایا و بلایا) و در آن جا مذکور است بلاهایی که بر ما می رسد و علم گذشته و آینده تا روز قیامت و خدا آن علم

ص: 20

1- بحار الانوار، ج 1، ص 148 و ج 51، ص 139 و ج 14، ص 337 و ج 13، ص 102 و ص 187 - غيبة النعماني، ص 245، ح 46 - غيبة الطوسي، ص 105 - کمال الدین، ص 352، ح 51 و ص 219، ح 9 - مکیال المکارم، ج 1 - کتاب مهدی موعود علیه السلام از، ص 368 تا 377 و ص 894 و 1135 - دارالسلام، ج 2، ص 279، هدایة الأنام، ص 120.

را مخصوص محمد صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بعد از او گردانیده است. نگاه کردم در آن جا ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام و غیبت آن حضرت و طولانی بودن عمر او و ابتلای مؤمنان را در زمان غیبت... پس رقت مرا دست داده و حزن و اندوه مرا گرفته است. (1)

و نیز فرمود: به درستی که از برای قائم علیه السلام غیبتی است پیش از آن که خروج کنند... آن گاه فرمود: ای زراره! اگر درک کردی آن زمان را پس بخوان این دعا را.

(اللَّهُمَّ عَرَفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي).

و نیز به عبدالله بن سنان فرمود: زود است برسد به شما شبهه و می مانید بدون راهنما و پیشوای هدایت کننده و نجات نمی یابد در آن شبهه مگر کسی که بخواند دعای غریق را، گفتم: چگونه است دعای غریق؟ فرمود: می گویی:

(يا الله يا رحمن يا رحيم يا مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك).

و بالاخره آن حضرت به مفضل بن عمر فرمود حضرت قائم علیه السلام در کعبه ظاهر خواهد شد و چون آفتاب بلند شود پیش از قرص آفتاب منادی ندا کند که همه اهل زمین و آسمان بشنوند و می گوید: ای گروه خلائق! آگاه باشید که این مهدی آل محمد است. (2)

از حضرت صادق علیه السلام نقل شده هر کسی دعای عهد را (چهل صبح) بخواند از یاوران حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و قائم ما باشد و خداوند به هر کلمه هزار حسنه او را کرامت فرماید و هزار گناه را از او محو کند و آن عهد این است کند و آن عهد این است (اللَّهُمَّ رَبِّ الثَّوْرِ الْعَظِيمِ...) و نیز هر روزه داری پیش از افطار هفت نوبت بخواند حق تعالی گناهان او را می آمرزد و هم او را برطرف می کند و بالا می برد عمل او را با عمل پیامبران و صدیقین و محشور می شود در قیامت با صورتی

ص: 21

1- الزام الناصب، ص 89، و کمال الدین، ص 353 (حدیث سدید صیرفی و نیز توضیحی پیرامون کتاب جعفر به نقل از محدث قمی رحمه الله در سفینه البحار و در کتاب مهدی موعود علیه السلام، ج 13، بحار الانوار، ص 484 ذکر شده است).

2- منتهی الآمال، ج 2، ص 486، 490 و 495 - مفاتیح الجنان، ص 974 - کافی، ج 1، ص 272، ح 5 - کمال الدین، ج 2، ص 352، ح 49 و ص 342، ح 24 - بحار الانوار، ج 52، ص 146، ح 70.

ضمناً علاوه بر دعای معرفت (اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ...) و دعای غریق (يا الله يا رحمن يا رحيم...) و دعای عهد (اللَّهُمَّ رَبِّ النُّورِ الْعَظِيمِ... (دعاهایی دیگر نیز درباره امام زمان علیه السلام از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده که آن حضرت نسبت به این دعاها تأکید فرموده: مانند دعای ندبه (2) (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...) دعای فرج (اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ) (3) دعای ترغیب به دولت کریمه (اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ...) (4)

(اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْقَائِمَ بِأَمْرِكَ الْحُجْبَةَ بْنَ الْحَسَنِ الْمَهْدِي عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ أَفْضَلُ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَمُؤَيِّدًا - عَيْنًا - حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا وَعَرَضًا وَتَجْعَلَهُ وَذُرِّيَّتَهُ مِنَ الْأَيْمَةِ الْوَارِثِينَ.)

(اللَّهُمَّ انصُرْهُ وَاثْبِرْ بِهِ وَاجْعَلِ النَّصْرَ مِنْكَ لَهُ وَعَلَى يَدِهِ وَاجْعَلِ النَّصْرَ لَهُ وَالْفَتْحَ عَلَيَّ وَجْهِي وَلَا تُوجِبْهُ الْأَمْرَ إِلَيَّ غَيْرِهِ، اللَّهُمَّ أَظْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَسُنَّةَ نَبِيِّكَ حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةً أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ.)

اللَّهُمَّ إِنِّي أَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعْزُبُ بِهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ وَتُذِلُّ بِهَا التَّفَاقُ وَأَهْلَهُ وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ وَاجْمَعْ لَنَا خَيْرَ الدَّارَيْنِ وَأَقْضِ عَنَّا جَمِيعَ مَا تُحِبُّ فِيهَا وَاجْعَلْ لَنَا فِي ذَلِكَ

ص: 22

- 1- مفاتيح الجنان ص 894 (دعای عهد حضرت امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف - كتاب آيين جمعه، ص 152.
- 2- مكيال المكارم، ج 2، ص 93 - زاد المعاد، ص 486، جمال الاسبوع، ص 553 و مفاتيح الجنان، ص 880.
- 3- تهذيب، ج 3، ص 111 باب الدعاء في العشر الاواخر - كافي، ج 4، ص 162، ح 4 - بحار الانوار، ج 89، ص 34، ح 8 - ج 97، ص 349، ح 3 - اقبال، ص 86.
- 4- بحار الانوار، ج 86، ص 62 و ج 91، ص 6 و 25 و ج 98، ص 209 و ج 97، ص 97 و مفاتيح الجنان، ص 298 (دعای افتتاح) ضمناً جهت اطلاع بیشتر از روایات امام صادق علیه السلام درباره امام زمان علیه السلام نظیر حدیث معروف انتقال علم از کوفه به قم و علائم ظهور به بحار الانوار، ج 14، ص 338 و ج 13، ص 102 و 187 و به کتاب مهدی موعود علیه السلام از ص 368 تا 377 و کتاب کافی، ج 1، ص 338، ح 1، ص 339 ح 11، ص 341، ح 21 و فلاح لسایل، ص 170 مراجعه شود.

آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ وَ زِدْنَا مِنْ فَضْلِكَ وَ يَدِي الْمَلَأَى فَإِنَّ كُلَّ مُعْطٍ يَنْقُصُ مِنْ مُلْكِهِ وَ عَطَاؤُكَ يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ. (1)

4- تربیت عمومی و خصوصی افراد و ترویج و تقویت اخلاق الهی در بین جامعه:

در جهان بینی اسلامی انسان مقام بسیار بالایی دارد، مسجود فرشتگان، خلیفه خدا روی زمین و بالاخره گل سرسبد عالم آفرینش است. این ها همه به خاطر استعدادهای فراوانی است که خداوند در درون او به امانت گذاشته، استعدادهایی که اگر در وجود او شکوفا شود از فرشتگان هم بالاتر خواهد بود و جهان هستی را زیر بال و پر خواهد گرفت، شکوفایی این استعدادها تنها در سایه تربیت جامع و صحیح میسر است که برای تربیت، تعریفی بهتر از شکوفا کردن استعدادهای درونی نیست و از این جا معلوم می شود نقش تربیت و مربی در زندگی انسان ها تا چه حد مهم است. در اهمیت مقام تربیت همین بس که نخستین مربی، ذات مقدس خداوند است و همه روز حداقل ده بار در نمازهایمان او را به عنوان مربی تمام جهانیان (رَبُّ الْعَالَمِينَ) توصیف می کنیم و بعد از او سلسله جلیله انبیا مخصوصاً خاتم آن ها پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و اوصیای گرامی اش علیهم السلام مربیان بشرند.

در حقیقت انسان ها به گنجینه هایی می مانند که انبیا علیهم السلام آن ها را از زیر خاک آشکار می سازند و یا هم چون معادن (2) طلا و نقره و فلزات گران بها که این معدن شناسان بزرگ الهی آن ها را استخراج کرده و ناخالصی ها را از طریق تصفیه می زدایند. در بحث تربیت علاوه بر سعی و تلاش و برخورداری از لیاقت و قابلیت انسان دو چیز مهم به عنوان رکن های تربیت قابل توجه است یکی وجود یک سیستم سالم و جامع و نظام تربیتی کامل و دیگر الگوهای تربیتی کامل و جامع که اصولاً مکتب مقدس اسلام و مذهب جعفری یک مکتب تربیتی کامل و انسان ساز و دارای

ص: 23

1- النجم الثاقب ص 434 و ص 509 - وظيفة الانام في زمن غيبة الامام عليه السلام، ص 23 - آئين جمعه، ص 427 - مكيال المكارم، ج 2، ص 31.

2- قال رسول الله صلى الله عليه وآله: (النَّاسُ مَعَادِنٌ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِصَّةِ (سفينة البحار، ج 2، ص 168، كلمه عدن).

بهترین و جامع ترین سیستم ها و نظام ها و نیز الگوهای تربیتی است زیرا از طرفی با در نظر گرفتن تمام ابعاد وجودی و نیازهای واقعی انسان برنامه های تربیتی در قرآن و احادیث تحت عنوان احکام، اخلاق و غیر ذلک طرح ریزی شده و از سوی دیگر نیز بهترین انسان ها؛ یعنی معصومین علیهم السلام الگوهای کامل تربیتی بشر معرفی شده اند (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) (1) بنابراین تربیت که سرلوحه دعوت انبیا و اوصیا علیهم السلام می باشد عامل اصلی سلامتی و سعادت فرد و جامعه در دنیا و آخرت است که این سعادت و سلامت به طور کامل در مکتب اهل البیت علیهم السلام تأمین و تضمین می شود. (2)

امامان شیعه قبل از آن که با گفتار و راهنمایی های کلامی و زبانی، مردم را ارشاد و هدایت کنند سیره عملی و حدیث زندگی آنان نقش حیاتی و تربیتی را ایفا می نماید که عالی ترین نوع تربیت مؤثر، همین تربیت عملی می باشد و قرآن نیز به کسانی که از آینده فرزندان خود نگران و هراسان می باشند اعلام می دارد که شما خود را در زمان حیات، تحت تربیت دینی قرار دهید و متّصف به صفت تقوا و برخورد نیکو شوید تا فرزندان شما نیز شایسته بار آیند (وَلْيُحْشِ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا شَدِيدًا) (3) امام صادق علیه السلام نیز فرمود: (كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ الْمِدِّينَةِ) (4) «مرئی و هدایت کننده باشید نه با زبان بلکه با اعمال و کردارتان»، در حدیثی قدسی نیز خداوند به حضرت عیسی علیه السلام فرمود: (يَا بَنَ مَرْيَمَ عِظْ نَفْسَكَ أَوْلًا فَإِنِ اتَّعَطَّتْ فِعْظِ النَّاسِ وَ الْأَفَاسْتِحِ مَنِّي)، (5) «ابتدا خود را نصیحت کن پس اگر خود متّعظ شدی (نصیحت پذیر بودی) آن گاه مردم را موعظه نما والا از من حیا و شرم کن».

در طول دوران رسالت انبیا علیهم السلام و امامت ائمه معصومین علیهم السلام کمتر دوره ای مانند عصر امام صادق علیه السلام دیده می شود که موضوع تربیت در ابعاد گسترده و عمیق آن از جهت نظری و عملی

ص: 24

1- سوره احزاب، آیه 21.

2- در زیارت جامعه قسمت آخر و تعلیقه آن به ده امتیاز و ویژگی مهمّ و اساسی درباره نقش حیاتی و تربیتی و وحدت آفرینی مکتب اهل البیت علیهم السلام اشاره شده که بسیار قابل توجه است «بِكُمْ أَخْرَجَنَا اللَّهُ مِنَ الدَّلِّ...»

3- سوره نساء، آیه 9. اصول کافی (مرحوم کلینی، ج 2، ص 78

4- بحر المعارف (مولی عبدالصمد همدانی رحمه الله)، ص 7. محجة البيضاء، ج 8، ص 180.

تحقق پیدا کند و زمینه نشر مکتب تربیتی آیین الهی و تربیت ایدئولوک های تربیتی فراهم شود. براین اساس امام صادق علیه السلام یک نظام و سیستم جامع و کامل تربیتی را از جهت نظری و عملی از جانب خود و ما سلف بزرگوارش به صورت احادیث فراوان و تفسیر و تبیین قرآن مجید، به جهان بشریت ارائه نمود که هیچ موضوع تربیتی هر چند کوچک یافت نمی شود مگر آن که در مکتب تربیتی آن حضرت به طور کامل و جامع بیان گردیده و در این باره هیچ چیزی فروگذار نشده و جهان تشیع مفتخر است که در کلیه مسایل تربیتی از هر جهت غنی و بی نیاز بوده و به هیچ مکتبی محتاج نخواهد بود و در تمام ابعاد اخلاقی و تربیتی از جانب حضرت صادق علیه السلام روایات فراوانی نقل شده و اول عامل به آن روایات تربیتی نیز خود آن بزرگوار بوده که الگوی کامل و جامع تربیتی و سرمشق عملی برای همه تشنگان حقیقت و پویندگان اخلاق و تربیت می باشد، در این جا از بین صدها نمونه سرمشق عملی، تنها به چند نمونه از سیره عملی و تربیتی بسیار آموزنده آن حجت خدا اشاره می شود:

* شیخ صدوق از مالک بن انس (1) روایت کرده که گفت: من وارد شدم بر حضرت صادق علیه السلام پس برای من بالش آورد تا بر آن تکیه کنم و می شناخت قدر مرا و می فرمود: ای مالک! من تو را دوست دارم پس من مسرور می گشتم و حمد می کردم خدا را، آن حضرت پیوسته یا در حال روزه بود یا قائم به عبادت و یا مشغول به ذکر خدا و او از کسانی بود که خوف و خشیت از حق تعالی را دارا و کثیر الحدیث و خوش برخورد بود و همانا با آن حضرت یک سال به حج رفتیم همین که شترش ایستاد در محلّ احرام و خواست تلبیه گوید چنان حالش منقلب شد که هرچه کرد تلبیه بگوید صدا در حلق شریفش منقطع شد و نزدیک بود از شتر به زمین افتد من گفتم یابن رسول الله! تلبیه را بگو حضرت فرمود ای پسر عامر! چگونه جرأت کنم بگویم: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ که می ترسم خداوند بفرماید: (لَا لَبَّيْكَ وَ لَا سَعْدَيْكَ) (2)

* در مجالس السنّیه از مالک بن انس، رئیس مذهب مالکیه، نقل می کند که روزی در کوچه ای در مدینه حضرت صادق علیه السلام را دیدم پریشان که معلوم بود آن حضرت ناراحتی دارد،

ص: 25

1- مالک بن انس امام اهل سنّت قبل از آن که برای خود مکتب تشکیل دهد و رئیس مذهب مالکیه شود، از شاگردان امام صادق علیه السلام بود.

2- منتهی الأمال، ج 2، ص 125.

ایستادم احوال پرسی کردم؛ آقا چه حادثه ای پیش آمده و شما را ناراحت کرده است؟ فرمود: در منزل ما غرفه ای است (طبقه دوم اتاقی است) که برای رفتن در این غرفه نردبانی که از آن بالا روم وجود دارد من در خانه سفارش کرده بودم کسی از آن نردبان بالا نرود، در خانه وارد شدم دیدم کنیز داخل خانه بچه را بغل کرده و از نردبان بالا می رود تا دید من وارد شدم ترسید خواست برگردد بچه از بغل او افتاد و مرد، من از مردن بچه ناراحت نشدم بلکه از این ناراحتیم که چرا این کنیز از من این اندازه بترسید، باید از خدا بترسد نه از مخلوق خدا یعنی در نبودن حضرت صادق علیه السلام باید ملاحظه خدا را بیشتر بکند چیزی را که نهی فرموده است باید ترک کند، چه طور ملاحظه امام را بیش از حضور حق می کند، امام هم ناراحت و ناراضی می گردد چرا از من بیش از خدا می ترسی و می لرزی، من بنده ام. (1)

* علامه مجلسی به نقل از «کتاب الفنون» نویسد: مردی از حجاج در مدینه به خواب رفت و چون بیدار شد پنداشت همیان (کیسه) پول او سرقت شده، پس از خانه خارج شد و برخورد به امام جعفر صادق علیه السلام نمود که حضرتش مشغول نماز بود، اما او امام را نشناخت و دست بگریبان حضرت شد که: تو همیان مرا برداشته ای. امام فرمود: چه چیزی در همیان بود؟ گفت: هزار دینار. پس امام او را به خانه خود برد و معادل هزار دینار طلا یا نقره به او داد، اما همین که آن مرد به خانه خود رفت همیان را در خانه یافت و به خدمت امام برگشت و با حال معذرت و پوزش خواست هزار دینار را مسترد نماید، ولی امام از گرفتن دینارها امتناع ورزید و فرمود: آن چه از دست من خارج شده دیگر به من برنخواهد گشت و چون آن مرد از هویت امام سراغ گرفت، به او گفته شد: او جعفر صادق علیه السلام است. گفت: همانا اوست که با من این چنین برخورد بزرگوار منشانه را کرد. (2)

* مصادف یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام نقل کرده که در بین راه مکه و مدینه همراه آن حضرت بودم پس برخورد به مردی کردیم که در پای تنه درختی بر زمین افتاده و دیگر قدرت برخاستن نداشت. امام فرمود: بیا تا به سراغ این مرد برویم، من می ترسم او از شدت تشنگی این

ص: 26

1- نفس مطمئنه، ص 105.

2- بحار الانوار، ج 47 ص 23-24

چنین روی زمین افتاده باشد و چون به نزدیکش رسیدیم دیدیم مردی موبلند از (درویش (مسلک های) نصاری است که همانند مرده بی جان بر زمین لمیده، پس امام از وی سؤال نمود: آیا تشنه هستی؟ گفت: آری. آن گاه به من فرمود: ای مصادف! پیاده شو و او را سیراب کن. من پیاده شدم و او را سیراب نموده و سوار شدم و به راه افتادیم، در این هنگام به امام گفتم: این مرد نصرانی بود و شما این گونه نسبت به او برخورد محبت آمیز کردید! حضرت فرمود: آری، با این که نصرانی بود در یک چنین حالی که مشاهده کردی سزاوار کمک حیاتی و سیراب نمودن بود. (1)

* روزی امام صادق علیه السلام، یکی از غلامانش را دنبال کاری فرستاده او دیر کرد، امام علیه السلام به سراغ او رفت دید در جایی دراز کشیده و خوابیده است، بالای سرش نشست و بادش می زد تا بیدار شد، آن گاه با کمال ملایمت به غلام فرمود: «فلانی! به خدا تو چنین حقی نداری که هم شب بخوابی و هم روز، بلکه شب از آن خودت است و روزت از برای ماست (لَكَ اللَّيْلُ وَ لَنَا مِنَ النَّهَارِ) (2).

* روزی نامه ای به امضای عدّه ای از بزرگان و معاریف شیعه به دست امام صادق علیه السلام رسید که چند نفر از امضا کنندگان خود حامل نامه بودند. این نامه بیانگر شکایت از روش معاشرتی و رفاقت آمیز مفضل بن عمر با یک عده کبوتر باز و افراد به ظاهر بی بندوبار بود. در این نامه از حضرت خواسته شده بود مفضل را از رفت و آمد با آنان منع فرماید. امام صادق علیه السلام پس از خواندن آن نامه، نامه ای در بسته برای مفضل به وسیله همان چند نفر فرستاد و فرمود: این نامه را جز به دست مفضل به کسی ندهند، اتفاقاً موقعی نامه حضرت به دست مفضل رسید که امضا کنندگان نامه، همه در خانه او حاضر بودند، او نامه را در حضور آنان باز کرده و خواند و سپس به دست آن ها داد و گفت: می دانید که این نامه از امام صادق علیه السلام است آن را بخوانید و بگویید درباره آن چه باید کرد؟ آن ها نامه را گرفته، خواندند و متوجه شدند امام در این نامه دستور چند معامله به مفضل داده که انجامش مستلزم رقمی درشت پول نقد می باشد و باید

ص: 27

1- کافی، ج 4، ص 57 - وافی، ج 6، ص 510.

2- کافی، ج 2، ص 112، ح 7، باب الحلم.

مفصل تهیه کند اما هیچ گونه اشاره ای به محتوای نامه آن ها به امام و یا اظهار ناراحتی از روش معاشرتی مفصل نشده آن ها با خواندن نامه همه سر به زیر انداخته سکوت نمودند و بعضی هم شروع کردند به یک دیگر نگاه معنی دار کردن و بالاخره با ایراد جمله استبعاد آمیز (این کارها نیازمند به رقم بزرگی پول نقد است که باید پیرامون آن فکر کنیم) از دست به جیب بردن و کمک برای انجام خواسته امام تعلل و عذرخواهی کردند و چون برخاستند بروند مفصل آن ها را برای صرف غذا دعوت به ماندن کرد و نگذاشت از خانه بیرون روند و در همان موقع دنبال کیبوتر بازان فرستاد و چون همه حاضر شدند در حضور آن عده از بزرگان کوفه نامه امام را برای آن ها خواند، آن ها نیز بدون معطلی و عذر تراشی هر کدام مبلغی قابل توجه تقدیم مفصل نمودند، در این موقع مفصل روی سخن به امضاکنندگان نامه شکوائیه کرد و گفت: شما از من می خواهید که امثال این جوانان را به خود راه ندهم و شما چنین پندارید که خداوند محتاج به نماز و روزه شما می باشد که مغرور بدان شده اید اما در مقام گذشت مالی برای دین خدا هر یک عذر تراشی و تعلل می کنید. امضاکنندگان نامه که انتظار یک چنین گذشت مالی و بلند همتی را از کیبوتر بازان نداشته و رفاقت مفصل با آنان را بر مبنای بی بندوباری اخلاقی و امثال آن تلقی کرده بودند این عمل را پاسخ دندان شکن و قانع کننده ای برای نامه خود یافتند و علت برخورد منفی و سکوت امام صادق علیه السلام نسبت به آن را دانستند و حتی از شکایت خود از مفصل به امام نادام گردیده برخاستند و رفتند. (1)

5- انقلاب فرهنگی و نهضت علمی و فکری:

شخصیت والای علمی و نیز نهضت بسیار ریشه دار و پربرکت علمی، فرهنگی رئیس مذهب

ص: 28

1- منهج المقال، ص 343 ذیل نامه مفصل بن عمر. ضمناً جهت اطلاع بیشتر از برخی داستان های بسیار آموزنده تربیتی و سیره عملی امام جعفر صادق علیه السلام به چند مورد از منابع حدیثی معتبر اشاره می شود: بحار الانوار، ج 67، ص 147 و 382 و ج 5 ص 323 و ج 47، ص 372 و ج 74، ص 292 - مناقب، ج 4، ص 434 - ثواب الاعمال، ص 176 - مستدرک، ج 2، ص 400 - جامع الاحادیث، ج 16، ص 196 - کافی، ج 8، ص 87 - تنبیه الخواطر، ص 526 - اصول کافی ج 1 صفحات 57، 72، 143، 171 - اصول کافی، ج 2، صفحات 473، 559، 562، 246، 307، 418، 313، 337، 339، 155، 347، 181 و 209 ترجمه جلد چهارم بحار الانوار (احتجاجات، ج 2، ص 157).

جعفری، امام جعفر صادق علیه السلام، بر احدی پوشیده نیست که هر کس او را شناخته با دیده اعجاب به او می نگرد و از او تعریف می کند هر چند شناخت کامل جمال و جلال (بخصوص جمال) امام معصوم متصل به غیب و ابعاد گسترده علمی او، از عقول بشر جداً به دور است، شناخت کسی که علم اولین و آخرین و آن چه در صلب پدرها و رحم مادرهاست نزد اوست و نسبت به تمام آن چه در آسمان ها و زمین و در بهشت و جهنم است آگاه می باشد، برای افراد معمولی قطعاً غیر ممکن است و قلم و بیان جداً قاصر و عاجز است که بتواند قطره ای از دریای علم آن حضرت را توصیف نماید.

مالک بن انس می گوید: «بهتر از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام در علم و تقوا ندیدم و هیچ چشمی ندید و هیچ گوشی نشنید و به قلب هیچ انسانی خطور نکرد کسی که بالا-تر از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام باشد از جهت علم و عمل و عبادت و ورع» (و مَارَاتُ عَيْنٍ وَلَا سَمِعَتْ أُذُنٌ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ أَفْضَلَ مِنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعِلْمَاءَ وَعِبَادَةً وَوَرَعاً) (1)

مرحوم شیخ مفید در ارشاد و نیز مرحوم محدث قمی فرموده اند: مردم به اندازه ای از دانش امام صادق علیه السلام نقل کردند که ره توشه کاروانیان شد و یاد او را در همه شهرهای اسلامی گرامی داشتند و نیز نقل شده که از هیچ یک از امامان علیهم السلام به اندازه امام صادق علیه السلام روایت نقل نشده است و قریب یک میلیون روایت از معصومین علیهم السلام وجود دارد که نزدیک به نصف آن روایات از امام باقر و امام صادق علیهم السلام می باشد. (2)

کشی می گوید: ابان بن تغلب سی هزار روایت از آن امام نقل کرده، نجاشی می گوید: نهصد

ص: 29

1- الامام الصادق علیه السلام الهلال و المذاهب الاربعه، ج 1، ص 53، نقل از تهذیب، ج 2، ص 104، در ضمن می توانید برای آشنایی با هیجده نوع معجزه از معجزات آن حضرت و موارد شگفت آوری که مرحوم شیخ عباس قمی نقل نموده به منتهی الامال، ج 2 ص 141 مراجعه فرمایید.

2- روایات بسیاری از امام صادق علیه السلام نقل شده که آن حضرت از پیامبر صلی الله علیه و آله و پدران بزرگوار خود نقل فرمود (مثلاً روایتی به امام صادق علیه السلام نسبت داده می شود که آن حضرت فرموده که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین فرموده است) و بدین وسیله معارف بسیاری از آباء و اجداد طاهریین به وسیله آن حضرت محفوظ مانده است یا مانند این که در روایت آمده است قال الصادق علیه السلام، قال علی علیه السلام که اگر به وسیله امام صادق علیه السلام آن معارف نقل نمی شد ممکن بود فراموش شود.

نفر از بزرگان را نقل کرده اند که در مسجد کوفه می گفتند: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَيْخَ طُوسِي 3333 راوی از امام صادق علیه السلام نام برده است. (1)

تأسیس حوزه گسترده علمی و فقهاتی از جانب حضرت باقرالعلوم علیه السلام و تقویت و توسعه آن حوزه و دانشگاه بی نظیر در زمان امام ششم علیه السلام از جمله خدمات بسیار عظیمی بود که به جهان بشریت عرضه شد، (2) در این دانشگاه بیش از چهار هزار دانشجو به کسب علم و دانش و دوره های تخصصی مشغول بودند و از هر سو تشنگان علم به سوی سرچشمه زلال علم امام صادق علیه السلام عزیمت می نمودند، گاهی از ایران یا هند و گاهی از سایر کشورها افراد زیادی برای ملاقات آن حضرت می آمدند و به منظور کسب علم و دانش از قلب اروپا و اسپانیا و یونان به این دانشگاه (که چهار هزار دانشجوی ممتاز و مشهور در آن به تحصیل علوم مختلف مشغول بودند و تا دوازده هزار نفر نیز نقل شده) مراجعه می کردند و از منبع جوشان علم آن حضرت بهره مند می گشتند و اکنون نیز دنیای علم و دانش و جهان بشریت بر سر سفره علوم و معارف آن بزرگوار نشسته اند و از آن بهره مند می باشند و آثار انقلاب فرهنگی و نهضت علمی آن حضرت دامنه اش تا قیامت ادامه دارد تنها یکی از شاگردان امام صادق علیه السلام جابر بن حیان است که اروپایی ها امروز او را به عنوان پدر شیمی می شناسند بنابراین تمام ملل و نحل را آن دانشگاه تحت آموزش خود قرار داده بود و از سراسر دنیا در برابر آن حضرت زانو زده و کسب علم می کردند، ضمناً آن دانشگاه نیز به هیچ قدرتی وابسته نبود و آسمان پهناور و با عظمت مکتب اهل البیت علیهم السلام مملوّ از ستاره های درخشان احادیث و نام صادق آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین است.

نور جمال صادق علیه السلام، چون از افق برآمد *** شد صبح عالم آرا، بر شام تیره فائق

تن پیکر فضایل، جان گوهر معانی *** دل مظهر حقیقت، رخ مطلع شوارق

از شرق و غرب بگذشت نور فضایل او *** چون آفتاب فضلش، طالع شد از شارق

ص: 30

1- آشنایی با متون حدیث و نهج البلاغه، ص 72

2- قال ابو جعفر علیه السلام السلمة بن كهيل و الحكم بن عتيبة شرقاً و غرباً لن تجدا علماً صحيحاً الا شيئاً يخرج من عندنا اهل البيت (بحار الانوار، ج 2، ص 92، ح 20).

نکته قابل توجه این می باشد که برای مردم دنیا ثابت شد، اگر مزاحمت ها و وجود منحوس زمامداران ستمگر و دنیا پرست، کم شود و ایجاد مزاحمت نکنند و میدان برای فعالیت باشد، هر کدام از رهبران الهی و معصومین علیهم السلام دنیای بشریت را به طور کامل از علم و دانش بهره مند ساخته و به اعلا مرتبه کمال و رشد و ترقی می رسانند، از این جهت نیز تفاوتی بین امام صادق علیه السلام و سایر ائمه اطهار علیهم السلام نیست، (1) در دوران امام پنجم و امام ششم که دو قدرت شیطانی امویان و عباسیان بر سر قدرت و ریاست جنگ داشتند، چنین فرصتی پیش آمد تا توسط آن دو امام معصوم علم و معرفت به سراسر جهان عرضه شود و این موضوع خود حجتی بود برای تمام افراد بشر تا متوجه باشند رهبران الهی پیوسته خیر و صلاح و سعادت دنیا و آخرت مردم را می خواهند ولی مانع بزرگ برای نیل به این هدف مقدس، زمامداران خودخواه ظالم غاصب هستند، بر همین اساس پس از خاتمه یافتن جنگ دو قدرت شیطانی غاصب و استقرار حکومت ننگین عباسیان، منصور دوانیقی درصدد تعطیل نمودن و متوقف کردن دانشگاه امام صادق علیه السلام برآمد زیرا انقلاب و نهضت فرهنگی امام صادق علیه السلام و توسعه علوم از آن دانشگاه به سراسر جهان برای او و دیگر همفکران او قابل تحمل نبود لذا منصور دوانیقی که پیوسته از نفوذ رئیس مذهب جعفری؛ یعنی امام ششم رنج می برد نامه ای به این مضمون برای آن امام بزرگوار نوشت.

(قال ابن حمدون: كتب المنصور الى جعفر بن محمد عليهما السلام: لِمَ لَا تَخْشَانَا كَمَا يَخْشَانَا سَائِرُ النَّاسِ؟ فَأَجَابَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ لَنَا مَا نَخَافُكَ مِنْ أَجْلِهِ وَلَا عِنْدَكَ مِنْ أَمْرِ الْآخِرَةِ مَا نَرْجُوكَ لَهُ وَلَا أَنْتَ فِي نِعْمَةٍ فَتُهْنِيكَ (بها) وَلَا تَرَاهَا نِعْمَةً فَنُعْرِبُكَ بِهَا فَمَا تَصَدَّقَ عِنْدَكَ؟ قَالَ: فَكَتَبَ إِلَيْهِ: تَصَحَّبْنَا لِتَنْصَحَنَا،

ص: 31

1- امام صادق علیه السلام فرمود: حدیثی حدیث ابی، و حدیث ابی حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین، و حدیث الحسین حدیث الحسن حدیث امیرالمؤمنین، و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله، و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله قول الله عزوجل (وسائل الشیعه، ج 18، ص 58، ح 26 - كشف الغمّه، ج 2، ص 170 - منیة المرید، ص 373 - روضة المتقین، ج 12، ص 175 - وافی، ج 1، ص 229).

فَأَجَابَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَرَادَ الدُّنْيَا لَا يَنْصَحْكَ وَ مَنْ أَرَادَ الآخِرَةَ لَا يَصْحَبْكَ (1)

چرا از ما نمی ترسی (در برابر ما خاشع نیستی) همان طور که سایر مردم از ما واهمه دارند؟

امام علیه السلام او در پاسخ فرمود: ما در دنیا چیزی نداریم که به خاطر آن از تو بترسیم و تو نیز از آخرت بهره ای نداری تا ما به آن امیدوار باشیم و انتظار آن را از تو داشته باشیم و تو در نعمتی نیستی تا برای آن نعمت به تو تهنیت و تبریک بگوییم و آن چه را نزد تو می بینیم نعمت نیست که به وسیله او عزت یابیم. منصور دوانیقی (از روی ناراحتی) برای آن حضرت نوشت که ما را موعظه و نصیحت نما، آن حضرت در پاسخ فرمود: آن کس که طالب دنیا باشد هرگز تو را نصیحت نمی کند و کسی که طالب آخرت و اهل آخرت باشد به سوی تو نخواهد آمد و با تو همدم نخواهد شد»

دولت های اموی و بنی امیه (و لَعَنَ اللَّهُ بَنِي أُمَيَّةَ قَاتِلِيهِ) که از بلوای سقیفه پایه گذاری و با حکومت سرسلسله آن ها؛ یعنی معاویه بن ابی سفیان شروع شد نزدیک یک قرن بر مردم مسلمان ظلم و ستم و حکومت نمودند تا جایی که مردم از جور و بیداد آنان به ستوه آمده و در همه جا جوش و خروش علیه امویان برپا گردید و مانند تخته پاره ای در امواج متلاطم دریای حوادث در معرض غرق شدن قرار گرفت و از زمان هشام بن عبدالملک رویه اضمحلال و سقوط رفته که با قیام علویین و سادات حسینی مانند زید سرانجام در سال 132 هجری با مرگ آخرین و چهاردهمین خلیفه اموی؛ یعنی مروان حمار سفره آن ها برچیده شد.

در عهد آخرین خلیفه اموی که پایتخت او در حران (ناحیه ای در شمال عراق) قرار داشت گروهی از خوارج به فرماندهی ضحاک بن قیس به فساد و فتنه برخاستند و در همین حال که مروان حمار مشغول سرکوبی آنان بود دعوت بنی عباس نیز در خراسان آغاز گردید و در کشاکش این اوضاع آشفته آنان قیام کردند و نصر بن سيار که از طرف مروان فرمانروایی خراسان را به عهده داشت در مقابل آنان که به سرکردگی ابو مسلم قیام کرده بودند شکست

ص: 32

1- بحار الانوار، ج 47، ص 185، ح 29 - عوالم العلوم، ج 2، ص 459 (منصور دوانیقی از روز نخست، امام صادق (علیه السلام) را به وسیله حاجب احضار می کرد و تصمیم به قتل آن حضرت داشت، لیکن برخورد حکیمانه حضرت چنان او را تحت تأثیر قرار داد که علی رغم میل باطنی خود اعلام نمود تا امام در غیر منطقه ای که منصور حضور داشت، به طور آزاد افکار و فرهنگ شیعه را ترویج نماید ولی پیوسته در صدد قتل آن حضرت بود).

خورد و ابو مسلم بر تمام ایران تسلط یافت و سپس در عراق بر امویان پیروز گشت و بالاخره با شورش و طغیان گسترده در تمام نقاط به سرکردگی ابو مسلم از یک طرف و فرماندهی ضحاک بن قیس از سوی دیگر، دودمان امویان در هم ریخت و متلاشی شد و در تمام نقاط مانند ایران، حجاز، عراق، فلسطین و آسیای غربی اثری از حکومت و دولت آنان باقی نماند و بدین وسیله جهان اسلام از حکومت بنی امیه نجات یافت ولی در دست بنی عباس گرفتار گردید و سرنوشت مسلمانان دچار حکومت غاصب عباسیان شد (بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، عالم اسلام گرفتار دو قدرت ظاهراً مسلمان ولی در باطن دشمن کینه توز اسلام گردید، یکی بنی امیه و دیگری بنی عباس، که پیوسته قدرت های دیگری نیز بنام اسلام مسیر دین را منحرف و چهره اسلام را وارونه جلوه داده و به دنبال مطامع خود بوده و هستند).

شنیدم گوسفندی را بزرگی *** رهانید از دهان و چنگ گرگی

شبانگه کارد بر حلقش بمالید *** روان گوسفند از وی بنالید

که از چنگال گرگم در ربودی *** چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی

رفتار بنی عباس با مردم بخصوص با اولاد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مراتب بدتر از رفتار بنی امیه بود و اگر بنی امیه کمتر از یک قرن غصب خلافت و حکومت کردند بنی عباس بیش از پنج قرن خلافت نمودند، بنی عباس که سال ها انتظار سقوط امویان را داشتند و در اواخر حکومت هشام بن عبدالملک احساس کردند آنها در حال اضمحلال و فروپاشی می باشند بالاخره پس از یک سال از درگذشت هشام و در ادامه دعوت سرّی، محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب پسر بزرگ خود؛ یعنی ابراهیم امام را به جای خود معرفی کرد تا به دعوت سری ادامه دهد او نیز برادری داشت به نام عبدالله ابوالعباس سفّاح (اولین خلیفه عباسی) و برادر دیگرش نیز ابو جعفر منصور دوانیقی (دومین خلیفه عباسی) بود. در این اثنا ابراهیم دستگیر شد و عبدالله ابوالعباس سفّاح را به جای خود معرفی نمود و بدین وسیله او رهبری نهضت را به عهده گرفت و پس از مرگ مروان حمار که با فرار از حران در مصر به قتل رسید رسماً خلافت و حکومت را قبضه نمود و حکومت غاصب عباسیان از همین جا شروع شد.

بنی عباس معتقد بودند که حکومت و خلافت از آن عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و

حکومت بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به او رسیده، ولی زعمای سقیفه این حق را از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله غصب کردند اما عباس از حق خود نگذشت و آن را به برادرزاده اش علی بن ابی طالب علیه السلام و واگذار نمود. بنابراین با اینگونه تبلیغات در بین مردمی که از جور و ستم امویان به ستوه آمده بودند و مایل بودند یکی از خاندان آل محمد صلی الله علیه و آله یا بنی هاشم در رأس حکومت قرار گیرد، خلافت را غصب نمودند و با شعار دوستی اهل بیت علیهم السلام و تشیع و به افتخار پسر عموهای ائمه معصومین علیهم السلام بر سرکار آمدند و پس از فریب دادن مردم و تسلط بر اوضاع، ظلم و ستم خود را مضاعف نمودند تا این که سفاح پس از چهار سال خلافت به مرض آبله از دنیا رفت و منصور را جانشین خود معرفی کرد و این دو خلیفه عباسی بخصوص منصور دوانیقی که شخصی لئیم و به منزله معاویه در بین بنی عباس بود ظلم فراوانی نسبت به امام جعفر صادق علیه السلام روا داشتند.

بالاخره امام صادق علیه السلام که با تشکیل آن دانشگاه عظیم، خیمه برهان و منطق و علم و عقل را در سراسر جهان برافراشت و اسباب جاودانگی دین را فراهم نمود و بدین وسیله در زمانی که حکومت به دست زمامداران دیکتاتور و غاصبین خلافت بود، دل ها و افکار عمومی متوجه آن حضرت گردید به طوری که هر کس به مقدار ظرفیت و توان خویش در علوم مختلف فلسفه، منطق، فقه، اصول، فیزیک، شیمی، تفسیر... و معارف گوناگون از آن وجود مقدس بهره مند می شد و در آن دورانی که قبل از آن حضرت حقایق اسلام تحریف شده بود و تحریف و تخریب مسایل دینی به اندازه ای شدید بود که گاهی درباره عوامل تخریب کننده و منحرفین تعبیر (قَاتَلَهُمُ اللَّهُ كَذِبًا)، به کار می رفت و در آن زمان که سیل عظیم شبهات به سوی مسلمانان سرازیر گشته بود، آن حضرت به وسیله دانشگاه و تربیت شاگردانی لایق و ارزشمند همه آن شبهات و انحراف ها را بر طرف می ساخت و حتی رؤسای مذاهب اربعه اهل سنت (مالکیه، حنفیه، شافعیه و حنبلیه) نیز از آن دانشگاه با برکت بهره برداری علمی می نمودند و هر چهار نفر به طور مستقیم (مالک بن انس و ابو حنیفه) و غیر مستقیم (احمد حنبل و امام شافعیه) شاگردان آن بزرگوار بودند و برخی از آن ها اعتراف می نمودند که اگر در محضر امام صادق علیه السلام (دو سال در کوفه) نبودند به طور قطع هلاک می شدند.

اما عاقبت با تأسف فراوان پس از دوران کوتاهی که مردم تشنه جهان متوجه سرچشمه علم و تمدن گردیده و در آن خشک سالی معنوی و تربیتی که مردم با نزول باران رحمت علم و معرفت از سرچشمه و منبع جوشان امام صادق علیه السلام سقایت و تشنگان معرفت از دریای علوم او سیراب می شدند و گمشده خویش را در مکتب حیات بخش آن بزرگوار یافته بودند، ناگهان با یک طرح وسیع استعماری به وسیله نظام طاغوتی عباسیان و منصور دوانیقی هجوم گسترده ای به سوی امام صادق علیه السلام و آن دانشگاه عظیم به عمل آمد و دوران مظلومیت و خانه نشینی جدّ بزرگوار و مظلوم آن امام بزرگوار؛ یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرمود: (يُنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ) (1) «علوم و معارف از سرچشمه فیض من مانند سیل سرازیر می شود و هیچ پرواز کننده ای در فضای علم و دانش به اوج رفعت من نمی رسد» تکرار شد و دوران سیاه و تاریک و تلخ قبل از تأسیس دانشگاه و حوزه آن حضرت تداعی گردید و امام صادق علیه السلام مانند پدر بزرگوارش امام محمد باقر علیه السلام که در دوران سیاه زمامداری و خلافت امویان و هشام بن عبدالملک تحت فشار و شکنجه بود، (2) با سرکار آمدن و استقرار حکومت ظالم و دیکتاتور عباسیان تحت تعقیب و ظلم و شکنجه قرار گرفت و به تدریج آن دانشگاه با عظمت تعطیل گردید (3) که با ایجاد محدودیت های فراوان، هر روز دایره محاصره را به همین منظور شوم تنگ تر می نمودند و به عناوین گوناگون افراد را از شرکت در حوزه درس و تماس با آن حضرت منع نموده و از انتشار احادیث جلوگیری می کردند و افرادی مانند ابو حنیفه و بعضی از کسانی که به اعتراف خود از مکتب آن امام همام بهره های علمی برده بودند و از شاگردان ایشان بودند و نیز امثال سفیان ثوری و ابن ابی العوجا و برخی از اقطاب صوفیه را در مقابل آن حضرت قرار دادند

ص: 35

-
- 1- نهج البلاغه خطبه 3 (شششقیه)، ص 37.
 - 2- به واقعه سفر حجّ امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در زمان هشام بن عبدالملک و سخنرانی امام صادق علیه السلام در مجمع عمومی و احضار آن دو امام مظلوم به دمشق مراجعه فرمایید (منتهی الامال، ج 2، فصل پنجم، ص 113).
 - 3- امام صادق علیه السلام حدود ده سال آخر عمر تحت فشار شدید منصور دوانیقی بود کما این که امام باقر علیه السلام نیز اوایل عمر تحت فشار فراوان بنی امیه بود و تنها دوران آخر عمر امام باقر علیه السلام و اوایل عمر امام صادق علیه السلام فرصتی پیدا شد تا از مخزن و معدن علم آن دو امام عزیز استفاده شود و برای سایر ائمه علیهم السلام بعد از آن چنین فرصتی پیدا نشد.

تا بدین وسیله سلاح و حربه ای داشته باشند در برابر امام صادق علیه السلام و عظمت علمی آن بزرگوار و خدشه دار نمودن قداست ها و ایجاد اختلاف و نفاق بین شیعیان.

یکی از مسائلی که به دوران امام صادق علیه السلام اختصاص داشت آن بود که آن حضرت از طرف دو قدرت غاصب عباسیان و امویان تحت فشار بود و هر دو قدرت هر چند با یک دیگر بر سر ریاست و به دست آوردن قدرت، جنگ داشتند اما در این جهت مشترک بودند که هر دو، دشمن سرسخت آن بزرگوار بودند و استقرار عباسیان به جای امویان در حقیقت انتقال قدرت بود و همان خط منحوس و انحرافی بنی امیه به سبک دیگری به عباسیان انتقال یافت و فرق بین خلفای اموی و عباسی در این بود که اموی ها در دوران اخیر قدرت ظالمانه خود، اصرار بر داشتن چهره مذهبی نداشتند و چهره باطنی کفر و نفاق آنان پس از داستان کربلا و مجلس یزید (بخصوص که یزید رسماً اظهار به کفر خود و آباء و اجداد خود نمود)، افشا گردید ولی زمامداران بنی عباس که از افشای چهره نفاق و کفر امویان تجربه تلخی را مشاهده کرده بودند، سعی کردند چهره مذهبی و اسلامی به خود بگیرند و با سلاح تظاهر به دین مبارزه با دین را آغاز کرده و چون اسید که بر ریشه های درختی ریخته شود در صدد نابودی آن برآمدند (1)

ص: 36

1- (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ...) (سوره صف، آیه 8)، (يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ...) (سوره توبه، آیه 32) با توجه به دو آیه مذکور و کلمه یزیدون و يطفئوا (فعل مضارع و جمع) تمام دشمنان خدا در همه اعصار پیوسته در حال دشمنی و مبارزه بوده و می باشند و با ابزار و توسل به مقدمات (لِيُطْفِئُوا) و بدون آن (أَنْ يُطْفِئُوا) در صدد خاموش نمودن نور خدا هستند که با توجه به آیات فراوان دیگر و تشبیه جناح باطل به زَبَد (رعد، آیه 18) سراب (نور، آیه 39) عنكبوت (عنكبوت، آیه 41) رماد (ابراهيم، آیه 21)... امکان ندارد بتوانند نور خدا را خاموش کنند و سرانجام در برابر اراده سست و ناچیز آن ها، اراده محکم خدا غالب خواهد شد (و تُرِيدُ أَنْ تُنَمَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا...) (سوره قصص، آیه 5) البته قابل توجه است که دشمنان کینه توز اسلام از روز نخست به ترتیب علیه اسلام توطئه کردند، اول تصمیم به قتل پیامبر صلی الله علیه و آله گرفته سپس در صدد ترور شخصیتی برآمده، آن گاه جنگ های تحمیلی به وجود آوردند و سرانجام که ناامید شدند در انتظار رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نشستند و در این میان حربه خطرناک دیگری را به کار بردند که در تمام اعصار افراد بسیاری را به دام شیطانی انداختند و باعث گمراهی مردم شدند و آن نقشه عبارت بود از (ایجاد غش و خلط در دین و عوض نمودن یا وارونه جلوه دادن چهره اسلام) (و لَيْسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْفَرْعِ مَقْلُوباً) (و اسلام را چون پوستینی واژگونه می پوشند) (نهج البلاغه، خطبه 107، ص 315).

بر همین اساس با یک طرح ریشه دار استعماری، مکتب و مسلک رأی و قیاس و استحسان و اخباری گری و تصوّف و امثال آن را در مقابل مکتب اهل البیت علیهم السلام قرار دادند و در دوران امام صادق علیه السلام تمام متاع فریبنده و به ظاهر آراسته خود را به بازار مسلمانان عرضه کردند و با ترجمه کردن فلسفه یونان و انتشار آن در بین مسلمین، درصدد خنثی نمودن انقلاب فرهنگی صادقین علیهما السلام برآمدند و در واقع یک حمله عمومی از داخل و خارج توسط استعمار علیه مکتب امام صادق علیه السلام، گسترش یافت تا بالاخره آن امام همام که در بین امامان علیهم السلام به ابوالائمّه و شیخ الائمّه معروف است و عمر 65 ساله خود را در راه ترویج دین اسلام و معارف قرآن و تعلیم و تربیت انسان ها صرف نمود را خانه نشین نمودند.

فشار و خفقان علیه آن حجّت خدا به حدّی زیاد بود که منصور دوانیقی به طور مکرر تهدید به آتش زدن خانه و مزارع آن حضرت می کرد و چون از همه راه ها مأیوس شد آن بزرگوار را خانه نشین نمود به طوری که در اتاقی با پرده های آویخته ممنوع الملاقات بود تا سرانجام مسموم و شهید گردید (منصور که به اعتراف خودش بیش از هزار نفر از اولاد علی علیه السلام را کشت، برای فرماندارش نوشت که خانه حضرت صادق علیه السلام را آتش بزند و آن حضرت را مسموم نماید لذا حضرت صادق علیه السلام مسموم گردید و از دنیا رفت) (1)، بدن طیب و طاهر امام ششم شیعیان را کنار قبر پدر بزرگوارش و امام زین العابدین و امام حسن مجتبی علیه السلام در قبرستان بقیع به خاک سپردند. (2)

آری فشار و خفقان در اواخر عمر حضرت صادق علیه السلام به طوری بود که آن حضرت برای

ص: 37

-
- 1- کتاب شیعه و زمامداران خودسر (محمّد جواد مغنیه)، ص 175، به نقل از تاریخ الشیعه، ص 46.
 - 2- امام عسکری علیه السلام فرمود: (مَنْ زَارَ جَعْفَرًا وَ أَبَاهُ لَمْ يَشْكُ...) کسی که امام محمّد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام را زیارت کند چشم او دردمند نمی گردد و دردی به او اصابت نکند و در حال ابتلا و بیماری از دنیا نخواهد رفت (وسائل الشیعه، ج 10، ص 426، ح 2 و بحار الانوار، ج 100، ص 145، ح 35 نقل از تهذیب، ج 6، ص 78) امام صادق علیه السلام در 25 شوال سنه 48 به سبب انگور زهرآلود از طرف منصور به شهادت رسید. در پناه مجتبی علیه السلام در ظلّ زین العابدین علیه السلام *** ارتباط معنوی با قدسیان دارد بقیع باقر علیه السلام علم نبی صلی الله علیه و آله و صادق علیه السلام آل رسول صلی الله علیه و آله *** خفته اند این جا که عمر جاودان دارد بقیع

تعیین جانشین و امام بعد از خود؛ یعنی امام هفتم موسی بن جعفر علیه السلام به گونه ای وصیت کرد که جان فرزندش بعد از او مصون بماند، آن مرد خراسانی می گوید: نشستیم بودیم که مردی اعرابی وارد شد و گفت: (جِئْتُ مِنَ الْمَدِينَةِ وَقَدَّمَتَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ) «یعنی من از مدینه می آیم و جعفر بن محمد وفات کرد»، ابو حمزه ثمالی با شنیدن این خبر نعره زد و دو دست خود را به زمین زد آن وقت سؤال کرد که آیا شنیدی چه کسی را وصیّ خویش قرار داد؟ او گفت: فرزندش عبدالله و فرزند دیگرش موسی علیه السلام و منصور خلیفه را. ابو حمزه گفت: حمد خدا را که ما را هدایت کرد و نگذاشت که گمراه شویم (دَلَّ عَلَي الصَّغِيرِ وَبَيَّنَّ عَلَي الْكَبِيرِ وَ سَتَرَ الْأَمْرَ الْعَظِيمَ) در توضیح این مطلب ابو حمزه گفت: وصیت به منصور قطعاً به خاطر تقیه بوده است که وصیّ او را به قتل نرساند و فرزند کوچک او که امام موسی علیه السلام است را با فرزند بزرگ تر که عبدالله می باشد ذکر نمود تا مردم خود بدانند که عبدالله قابل امامت نیست زیرا که اگر فرزند بزرگ علّتی (عیبی) در بدن و دین نداشته باشد باید او امام باشد در صورتی که عبدالله در بدن فیل پا بود و دین او نیز ناقص بود و به احکام شریعت جاهل بود پس اگر او علّتی نمی داشت باید به او که بزرگ تر هم بود اکتفا می فرمود پس معلوم می شود وصیّ آن حضرت، امام موسی علیه السلام می باشد و ذکر دو نفر دیگر به خاطر مصلحت بوده است. (1)

آری آن چنان دوران با صفا و مملوّ از صمیمیت و اتحاد و همدلی مسلمانان و آن دوران دانشگاه عظیم تبدیل به نفاق و پراکندگی و تاریکی گردید که وقتی از امام صادق علیه السلام در مورد علّت عزلت و خانه نشینی او سؤال می شود می فرماید:

(فَسَدَ الزَّمَانُ وَ تَغَيَّرَ الْإِخْوَانُ فَرَأَيْتُ الْأَنْفِرَادَ اسْكُنُ لِلْفُؤَادِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

ذَهَبَ الْوَفَاءُ ذَهَابَ الْأَمْسِ الدَّاهِبِ *** وَ النَّاسُ بَيْنَ مَخَاتِلٍ وَ مَوَارِبٍ

يُقْسُونَ بَيْنَهُمُ الْمَوَدَّةَ وَ الصِّفَا *** وَ قُلُوبُهُمْ مَحْشُوءَةٌ بِعَفَارٍ) (2)

ص: 38

-
- 1- بحار الانوار، ج 47، ص 4، ح 11 - اثبات الهداة، ج 5، ص 487، ح 47 - منتهی الامال، ج 2، ص 158
 2- منتهی الامال، ج 2، ص 134 - محجة البيضاء، ج 4، ص 5. (إِذَا فَسَدَ الزَّمَانُ سَادَ اللَّئَامُ - نهج الفصاحه، ج 2، ص 168

معرفت از آدمیان برده اند *** آدمیان را از میان برده اند

بانفس هر که بر آمیختیم *** مصلحت آن بود که بگریختیم

صحبت نیکان ز جهان دور گشت *** شأن عسل خانه زنبور گشت

معرفت اندر گل آدم نماند *** اهل دلی در همه عالم نماند

ظاهراً در همین دوران خفقان و زمان حکومت سفاک منصور دوانیقی بوده که افرادی مانند ابو مسلم خراسانی شعار قیام و جنگ می دادند و آن حضرت آنان را از نداشتن افراد پایدار و مطمئن آگاه می نمود. (1) و در همین ایام بوده که عنوان بصری محضر مبارک امام ششم می رسد و حدیث مفصل مذکور بیان می شود. حدیث عنوان بصری حاوی مسایل بنیادی و اصولی تعلیم و تربیت در ابعاد عمیق آن می باشد یعنی همان دو هدف اساسی و مقدسی که (قبلاً اشاره شد) امام صادق علیه السلام و نیز سایر ائمه اطهار و نبی اکرم صلی الله علیه و آله داشتند (2) که در حقیقت دو عامل مهم و حیاتی جوامع همین تعلیم و تربیت یا آموزش و پرورش و بهداشت و درمان است. لذا امام صادق علیه السلام به رکن اول اشاره فرمود که علم است اما نه هر علمی بلکه علم و دانش توأم با معنویت و علم حقیقی و به رکن دیگر سعادت انسان ها نیز که تربیت است اشاره فرمود اما تربیتی که اساس آن بر مبنای خودسازی و ریاضت نفس و متخلق بودن به اخلاق الهی باشد.

در آن بحبوحه و گرداب متلاطمی که از هر سو به مبانی و اصول و ارزش های والای دینی هجوم می آوردند و بازار آشفته و پیچیده ای به وجود آورده بودند و توفان های شدید شبهات از هر طرف، جامعه اسلامی را تهدید نموده و در مخاطره شدید قرار داده بود و حتی بعضی از کسانی که بر سر سفره علم و دانش امام صادق علیه السلام تغذیه شده بودند، مردم مسلمان را با مذاهب و مکاتب ساختگی به انحراف می کشاندند و به جای قرآن و مکتب اهل البیت علیهم السلام از مکتب

ص: 39

1- داستان هایی نظیر داستان ابوسلمه و ابومسلم خراسانی و داستان هارون مکی و تنور در این زمینه معروف است و نیز داستان سدیر صیرفی که به حضرت گفت: چرا خانه نشین شده اند؟ حضرت با نشان دادن تعداد 17 بزغاله در بیابان، به نداشتن یار و یاور اشاره فرمود. (کافی، ج 2، ص 242، ح 4 باب فی قلة عدد المومنین - بحار الانوار، ج 47، ص 372) سه نوع برخورد با ابو مسلم، ابوسلمه، صیرفی قابل توجه است.

2- (یزگیهم و یعلّمهم...) (سوره جمعه، آیه 2 و سوره آل عمران، آیه 164).

رأی و قیاس (1) و استحسان و عقل‌گرایی و علم‌گرایی و امثال آن ترویج به عمل آوردند و خلاصه به جای تعبّد شعار تعقل سر می‌دادند و از علم و دانش نیز چیزی جز اصطلاحات و علوم ظاهری و تهی از حقیقت وجود نداشت، آن حضرت در چنین شرایطی به همین موضوع مهم؛ یعنی علم واقعی و تعبّد و ریشه‌های آن اشاره فرمود (لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْتَّعَلُّمِ) امام علیه السلام که طیب واقعی دردهاست به تناسب دردها در جامعه، دوا نیز فراهم نموده و بدین وسیله به عنوان بصری نیز هشدار داد که یکی از دردهای خطرناک جامعه اسلامی، علم‌گرایی و پایبندی به یک سری اصطلاحات فریبنده علمی و به دنبال آن غرور و فخر فروشی و قیاس و استحسان و فاصله گرفتن از تعبّد و روی آوردن به عقل‌گرایی و اتکا به عقل تنهاست بر همین اساس پس از نشر مبانی و مسایل اعتقادی (ایدئولوژیکی) و تربیت ایدئولوگ‌هایی نظیر هشام بن حکم، زرارة بن اعین، فضیل بن یسار و... و آموزش توحید به زبان ساده و مردمی مانند آن چه در توحید مفضّل آمده و نشر فقه صحیح و کامل اسلامی در برابر جریان‌های فقهی انحرافی و نشر اخلاق و معنویت، بالاخره در پایان عمر و دوران تقیه و خانه نشینی و غربت نیز به همین مسایل اساسی اشاره فرمود تا هم در مسایل نظری و هم مسایل عملی، جامعه اسلامی حتی الامکان سالم بماند و بیش از این به انحطاط و سقوط کشیده نشود و تحت تأثیر افکار انحرافی و چهره‌های زاهد نمایان فریبنده و راهزنان خطرناکی که به نام قطب و مرشد و صوفی و غیر ذلک فعالیت می‌کنند، قرار نگیرد و افرادی نتوانند به نام مذهب و دین در بین امت اسلامی، انحراف و انشعابی پدید آورند.

در پایان این مقدمه ضمن تقدیر و تشکر فراوان از اساتید و اصدقای گرامی که این سرگشته وادی حیرت و جهالت و گدای امام زمان علیه السلام را یاری فرمودند تا مجموعه حاضر را که به راستی

ص: 40

1- امام صادق علیه السلام به ابوحنیفه فرمود: (لَا تَقْسُ فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ ابْلِيسَ) «قیاس مکن که نخستین قیاس کننده شیطان بود» هنگامی که شیطان از طرف خدا مأمور شد در برابر آدم علیه السلام سجده (تواضع) کند، گفت: خدایا تو مرا از آتش آدم را از گل آفریدی و بدین وسیله بین گل و آتش قیاس کرد (موضوع را با موضوع دیگری که از بعضی جهات با آن شباهت دارد مقایسه کردن، قیاس است) اصول کافی، ج 1، ص 57، ح 13 و 20 (باب البدع و الرأی و القیاس) - نور الثقلین، ج 2، ص 6 - المنار، ج 8، ص 331 - تفسیر طبری جزء 8، ص 98 - وسائل الشیعه، ج 18، ص 22، ح 2، 3، 4 ...

لیاقت آن را نداشتیم جمع آوری کنیم، از خداوند متعال مسئلت می نمایم تا همه ما را در عمل به مضمون این حدیث شریف موفق گرداند و از ابعاد عمیق و گسترده آن (در جهت پرورش روح، عبادت واقعی، ریاضت نفس و خط مشی دقیقی که در برابر دنیا، مردم و شیطان باید اتخاذ نماییم و مطالب دیگری که در حدیث بیان شده) حداکثر استفاده را بنماییم و آرزو داریم تا روزی متن و مضمون حدیث مذکور در مراکز علمی و پژوهشی مانند حوزه های علمیه و دانشگاه ها و سایر مراکز آموزشی، متن درسی و آموزشی قرار گیرد ان شاء الله، امید که این گنه کار را از دعای خیر و طلب مغفرت خویش فراموش نفرمایید.

(وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَأَخْرَأَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

حوزه علمیه اصفهان

رضا قربانیان

زمستان 1381

ص: 41

بسم الله الرحمن الرحيم

(وَجَدْتُ بِخَطِّ شَيْخِنَا الْبَهَائِيِّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ مَا هَذَا لَفْظُهُ قَالَ الشَّيْخُ شَمْسُ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ مَكِّي نَقَلْتُ مِنْ خَطِّ الشَّيْخِ أَحْمَدِ الْفَرَاهَانِيِّ عَنْ عُنْوَانِ الْبَصَرِيِّ وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ أَتَى عَلَيْهِ أَرْبَعٌ وَتِسْعُونَ سَنَةً قَالَ: كُنْتُ اخْتَلَفْتُ إِلَى مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ سِنِينَ، فَلَمَّا قَدِمَ جَعْفَرَ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَدِينَةَ اخْتَلَفْتُ إِلَيْهِ، وَأَحْبَبْتُ أَنْ أَخُذَ عَنْهُ كَمَا أَخَذْتُ عَنْ مَالِكٍ، فَقَالَ لِي يَوْمًا: إِنِّي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ وَمَعَ ذَلِكَ لِي أَوْلَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وِرْدِي، وَخُذْ عَنْ مَالِكٍ، وَاخْتَلَفْ إِلَيْهِ كَمَا كُنْتُ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ، فَاعْتَمَمْتُ مِنْ ذَلِكَ وَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَوْ تَقَرَّسَ فِي خَيْرًا لَمَّا رَجَرَنِي عَنِ الْإِخْتِلَافِ إِلَيْهِ وَالْأَخْذِ عَنْهُ، فَدَخَلْتُ مَسْجِدَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ رَجَعْتُ مِنَ الْغَدِ إِلَى الرُّوضَةِ وَصَلَّيْتُ فِيهَا رُكْعَتَيْنِ، وَقُلْتُ أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ أَنْ تَعْطِفَ عَلَيَّ قَلْبَ جَعْفَرٍ وَتَرْزُقَنِي مِنْ عِلْمِهِ مَا أَهْتَدِي بِهِ إِلَى صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ وَرَجَعْتُ إِلَى دَارِي مُعْتَمًا وَلَمْ اخْتَلِفْ إِلَى مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ لِمَا أَشْرَبَ قَلْبِي مِنْ حُبِّ جَعْفَرٍ، فَمَا خَرَجْتُ مِنْ دَارِي إِلَّا إِلَى الصَّلَاةِ

المَكْتُوبَةِ حَتَّى عَيْلِ صَبْرِي، فَلَمَّا ضَاقَ صَدْرِي تَنَعَلْتُ وَتَرَدَيْتُ وَفَصَدْتُ جَعْفَرًا وَكَانَ بَعْدَ مَا صَدَّ لَيْتُ الْعَصْرَ، فَلَمَّا حَضَرْتُ بَابَ دَارِهِ اسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ فَخَرَجَ خَادِمٌ لَهُ فَقَالَ: مَا حَاجَتُكَ؟ فَقُلْتُ: أَلَسَ لَامٌ عَلَى الشَّرِيفِ فَقَالَ: هُوَ قَائِمٌ فِي مُصَدَّاهُ، فَجَلَسْتُ بِحِذَاءِ بَابِهِ فَمَا لَبِثْتُ إِلَّا يَسِيرًا إِذْ خَرَجَ خَادِمٌ، فَقَالَ: أَدْخُلْ عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ، فَدَخَلْتُ وَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ السَّلَامَ وَقَالَ: اجْلِسْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ، فَجَلَسْتُ فَاطْرَقَ مَلِيًّا، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ: أَبُو مَنْ؟ قُلْتُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ تَبَتَ اللَّهُ كُنَيْتَكَ وَوَفَّقَكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا مَسَأَلْتُكَ؟ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَوْ لَمْ يَكُنْ لِي مِنْ زِيَارَتِهِ وَالتَّسْلِيمِ غَيْرُ هَذَا الدُّعَاءِ لَكَانَ كَثِيرًا، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ مَا مَسَأَلْتُكَ؟ فَقُلْتُ سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَعْطِفَ قَلْبَكَ عَلَيَّ وَيَرْزُقَنِي مِنْ عِلْمِكَ وَأَرْجُو أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَجَابَنِي فِي الشَّرِيفِ مَا سَأَلْتُهُ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ:

لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ، يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ، وَاطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ، وَاسْتَفْهِمِ اللَّهَ يَفْهَمُكَ قُلْتُ يَا شَرِيفُ، فَقَالَ: قُلْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، قُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ؟ قَالَ: ثَلَاثَةٌ أَسْبَابٌ: أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا حَوَّلَهُ اللَّهُ مِلْكَاً، لِأَنَّ الْعَبْدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مِلْكٌ يَرَوْنَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ، وَلَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا، وَجُمْلَةً اسْتِغَالَهُ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَنَهَاهُ عَنْهُ، فَإِذَا لَمْ يَرِ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا حَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِلْكَاً هَانَ عَلَيْهِ

الإِنْفَاقَ فِيمَا أَمَرَهُ اللهُ تَعَالَى أَنْ يُنْفِقَ فِيهِ، وَإِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدَبِّرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا وَإِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللهُ تَعَالَى وَنَهَاهُ لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهُمَا إِلَى الْمِرَاءِ وَالْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ، فَإِذَا أُكْرِمَ اللهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا، وَإِبْلِيسُ، وَالْخَلْقُ، وَلَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَثُّراً وَتَفَاخُراً، وَلَا يَطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزّاً وَعُلُوّاً، وَلَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بِاطِلَاءٍ، فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التَّمَيُّ قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّاً فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَاداً وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» قُلْتُ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ أَوْصِنِي، قَالَ أَوْصِيكَ بِتِسْعَةِ شَيْءٍ فَإِنَّهَا وَصِيَّتِي لِمُرِيدِي الطَّرِيقِ إِلَى اللهِ تَعَالَى، وَاللهُ أَسْأَلُ أَنْ يُؤَفِّقَكَ لِامْتِعَمَالِهِ، ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي رِيَاضَةِ النَّفْسِ وَثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْجِلْمِ، وَثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْعِلْمِ، فَاحْفَظْهَا وَإِيَّاكَ وَالتَّهَاطُونَ بِهَا، قَالَ عُنْوَانُ: فَفَرَعْتُ قَلْبِي لَهُ، فَقَالَ: أَمَّا اللُّوَاتِي فِي الرِّيَاضَةِ: فَإِيَّاكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْتَهِيهِ فَإِنَّهُ يُورِثُ الْحِمَاقَةَ وَالبُهَةَ، وَلَا تَأْكُلْ إِلَّا عِنْدَ الْجُوعِ وَإِذَا أَكَلْتَ فَكُلْ حَلَالاً وَسَمِ اللهُ، وَأذْكَرُ حَدِيثَ الرَّسُولِ اللهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا مَلَأَ آدَمِيٍّ وَعَاءً شِراً مِنْ بَطْنِهِ فَإِنْ كَانَ وَلَا بَدَّ فَقُلْتُ لِطَعَامِهِ، وَقُلْتُ لِشَرَابِهِ، وَقُلْتُ لِنَفْسِهِ، وَأَمَّا اللُّوَاتِي فِي الْجِلْمِ: فَمَنْ قَالَ لَكَ: إِنْ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا فَقُلْ: إِنْ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً وَمَنْ شَتَمَكَ فَقُلْ لَهُ إِنْ كُنْتَ صَادِقاً فِيمَا تَقُولُ فَاسْأَلِ اللهُ أَنْ يَغْفِرَ لِي، وَإِنْ كُنْتَ كَاذِباً فِيمَا تَقُولُ فَاللهُ أَسْأَلُ أَنْ يَغْفِرَ لَكَ، وَمَنْ وَعَدَكَ بِالْحِنَى فَعِدْهُ بِالتَّصِيحَةِ

وَ الرَّعَاءِ وَ أَمَّا اللَّوَاتِي فِي الْعِلْمِ: فَاسْأَلِ الْعُلَمَاءَ مَا جَهِلْتِ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ نَعْتَنَا وَ تَجْرِبَةً، وَ إِيَّاكَ أَنْ تَعْمَلَ بِرَأْيِكَ شَيْئًا، وَ خُذِي بِالْأَحْتِيَاظِ فِي جَمِيعِ مَا تَجِدِي إِلَيْهِ سَبِيلًا، وَ اهْرَبِي مِنَ الْفُتْيَا هَرَبَكَ مِنَ الْأَسَدِ، وَ لَا تَجْعَلِي رَقَبَتَكَ لِلنَّاسِ جِسْرًا، فَمَنْ عَنِّي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَدْ نَصَحْتُ لَكَ وَ لَا تُفْسِدِي عَلَيَّ وَرَدِي، فَإِنِّي أَمْرُهُ صَنِينٌ بِنَفْسِي.

وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اتَّبَعِ الْهُدَى.

ص: 45

عَلَّامَه مجلسی رحمه الله در بحار الانوار نقل می فرماید که به خط شیخ ما بهایی رحمه الله دیدم که ایشان از شهید اول (شیخ شمس الدین محمد بن مکی) نقل می نمایند و شهید رحمه الله می نویسد: من این حدیث را از خط شیخ احمد فراهانی رحمه الله از عنوان بصری روایت می کنم، عنوان بصری که پیر مرد فرتوت نود و چهار ساله ای بود می گوید: من سال ها نزد مالک ابن انس رفت و آمد داشتم تا این که امام جعفر صادق علیه السلام به مدینه آمد، پس به خدمت آن حضرت شرفیاب شدم (و نزد او رفت و آمد نمودم) و دوست داشتم از محضر او استفاده کنم و تحصیل علم نمایم همان طور که از مالک تحصیل می نمودم، تا این که روزی به من فرمود: من مردی هستم مطلوب - که در طلب علاوه بر این در هر ساعتی از شبانه روز به او راورد و اذکاری مشغول می باشم.

(برای هر یک از ساعت های شب و روزم ذکر خاصی دارم) بنابراین تو مرا از ذکرهایم باز مدار و همان طور که گذشته نزد مالک می رفتی (در این حالت بودی که به سوی وی رفت و آمد داشتی) اکنون (از این به بعد) نیز به جانب او رفته و با او رفت و آمد (مراوده) داشته باش.

(عنوان بصری می گوید): من از این موضوع غمگین و اندوهناک گشتم و (با غم و اندوه) از نزد آن حضرت خارج شدم در حالی که با خود می گفتم اگر در من خیری (نشانه خیری و عاقبت خوبی) مشاهده می فرمود. مرا از رفت و آمد و کسب فیض از محضرش منع نمی نمود، پس از آن داخل مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله گردیدم و بر آن حضرت سلام کرده سپس برگشتم و فردای آن روز (مرتب از فردای آن روز) به روضه رسول خدا صلی الله علیه و آله - ما بین قبر و منبر آن حضرت - مراجعه نمودم و در آن جا دو رکعت نماز گزاردم و پس از سلام عرضه داشتم خدایا، پروردگارا! از تو درخواست می نمایم که قلب جعفر (امام جعفر صادق علیه السلام) را نسبت به من نرم و مهربان گردانی (قلب او را به من معطوف و متمایل سازی) و مرا از علم آن بزرگوار بهره مند فرمایی تا

(بدین وسیله) به صراط مستقیم تو هدایت شوم. (به راه استوار و مستقیم تو راه یابم) و از آن جا با حالتی افسرده و اندوهگین به خانه ام برگشتم و چون دلم از محبت امام جعفر صادق علیه السلام لبریز و اشراب گردیده بود از آن پس دیگر نزد مالک بن انس هم نرفتم و به کلی او را ترک نمودم و جز برای نمازهای واجب از منزل خارج نشدم تا این که (بالاخره) صبرم تمام گشت و چون سینه ام به تنگ آمد (دل تنگ شدم و حوصله ام به پایان رسید). نعلین و ردا (کفش و لباس) پوشیدم (کفش بر پا و ردا بر دوش افکندم) و به قصد زیارت و دیدار امام جعفر صادق علیه السلام بعد از نماز عصری به سوی آن حضرت راه افتادم و چون به درب خانه او رسیدم، اجازه ورود خواستم (اذن دخول و زیارت خواستم) که (در این هنگام) خادم آن حضرت بیرون آمد پس گفت: چه حاجت داری (چه می خواهی)؟

گفتم: سلامی بر حضور شریف (حاجت من سلام بر شریف است) خادم گفت: او در مصلاّی خود ایستاده، پس در مقابل منزل حضرت نشستم، چند لحظه ای بیشتر نگذشت که خادم آمد و اظهار داشت: داخل شو بر برکت خدا (با برکت و رحمت الهی به خانه وارد شو) من داخل شدم و بر آن حضرت سلام کردم که پس از جواب سلام فرمود:

بنشین خداوند تو را پیامرزد، من نیز (بی درنگ) نشستم و حضرت قدری به حال تفکر سر مبارک را پایین انداخت آن گاه سر بلند کرد و فرمود:

کُنیه ات چیست؟

گفتم: ابو عبدالله.

فرمود: خداوند کُنیه ات را ثابت و برقرار بدارد و تو را موفّق نماید (موفّق باشی) چه خواسته ای داری، حاجت تو چیست؟

در این هنگام با خود گفتم اگر از این ملاقات (زیارت) و سلام بجز این دعا چیزی نصیبم نشود همین دعای حضرت (برای من) بسیار است. بعد سر بلند نمود و فرمود: حاجت تو چیست؟

گفتم: از خدا خواسته ام تا قلب شما را بر من مهربان و منعطف فرماید و از علم شما روزی ام کند و از خداوند امیدوارم (دعا به اجابت رسیده باشد و) آن چه را که درباره شریف

درخواست نموده ام به من عنایت نماید.

حضرت فرمود: ای ابا عبدالله! علم به تعلّم نیست (فقط: به یادگیری و تنها از راه تحصیل، علم و دانش به دست نمی آید) بلکه علم (حقیقی) فقط نوری است که در دل کسی که خداوند تبارک و تعالی اراده هدایت او را نموده باشد واقع می شود، پس اگر خواهان علم و به دنبال آن هستی در مرحله اول حقیقت بندگی را در جان خود بجوی (نخست باید در دلت جویای حقیقت بندگی باشی و آن را طلب نمایی)) و پس از آن علم را با عمل طلب نما و از خدا طلب فهم کن تا خداوند فهم و درک را به تو عنایت فرماید (اگر مراد تو علم است پس در حقیقت، بندگی طلب کن و علم را به استعمال آن و عمل به آن بطلب و از آن جهت جویا باش که درصدد به کار بستن آن باشی و از خداوند متعال فهم بخواه تا تو را بفهماند).

گفتم: ای شریف!

فرمود: بگو ای ابا عبدالله.

گفتم: ای ابا عبدالله! حقیقت بندگی چیست؟

فرمود: سه چیز است.

1- نخست این که بنده خدا در آن چه خدا به او داده و سپرده، خود را مالک نداند (ملکیتی برای خود نبیند) زیرا بندگان دارای ملک و ملکیتی نیستند (و چون بندگان خدا ملکی ندارند و خود را مالک نمی بینند) مال و هر چه هست را ملک خدا دانسته (بنابراین) هر جا که خدا دستور داده است آن را بنهند، می گذارند (در مصارفی که خدا به آن امر فرموده صرف یا خرج می کنند).

2- دیگر آن که بنده برای خود تدبیری نیندیشد (خود را مدبّر زندگی خویش ندانسته و برای خود مصلحت اندیشی و تدبیری نکند).

3- تمام اشتغال (کار و تلاش) را در آن چه خدا به او فرمان داده یا از آن نهی فرموده قرار دهد. (همه مشغولیات و فعالیت های او منحصر باشد در اطاعت محض پروردگار).

بنابراین هنگامی که بنده ای برای خود ملکی ندید (خود را مالک خویش و دارایی خود ندانست) انفاق نمودن در آن چه خدا به آن امر فرموده بر او آسان می گردد و (در آن چه خدا

دستور داده مالش را انفاق کند مانند خمس و زکات) به راحتی انفاق می کند.

و آن گاه که بنده تدبیر خود را به مدبّر خود، خدای متعال، واگذار کرد، مصایب و مشکلات دنیا بر وی آسان می گردد (سختی ها و مصیبت ها را به راحتی تحمّل خواهد کرد).

و هر گاه بنده به امر و نهی خدا مشغول شد (به آن چه خدا به آن دستور داده اشتغال ورزید و از آن چه نهی فرموده دوری نمود) دیگر فراغتی از آن دو امر نمی یابد و فرصتی باقی نخواهد ماند تا به مرء (جدال) و مباهات با مردم (خودنمایی و فخرفروشی) پردازد.

پس چون خداوند متعال بنده خود را به این سه چیز اکرام (گرامی) داشت، (در این صورت) دنیا و ابلیس و مردم بر او سهل و آسان می گردد و دنیا را برای افزون طلبی و فخرفروشی طلب نخواهد کرد (دنبال دنیا به جهت زیاده اندوزی و فخر و مباهات نمی رود) و (نیز) آن چه را (از جاه و مقام و موقعیت و مال) در دست مردم می نگرد به جهت عزّت و جاه طلبی یا علوّ درجه خود طلب نمی کند (در اثر) بندگی خدا چنان عزّت نفسی پیدا خواهد کرد که هرگز به دنبال نیازدگی، جاه طلبی، زراندوزی، تفاخر، مباهات و موقعیت طلبی و بزرگی از جانب مردم نخواهد بود).

و (هم چنین) عمر خویش را به باطل نگذراند (ایام عمر و روزگارش را بیهوده از دست نخواهد داد) پس این اول درجه تقواست (این است اولین پله از نردبان تقوا) که خداوند تبارک و تعالی فرمود: «ما این سرای آخرت را برای آنان که در زمین، اراده علّو و فساد و سرکشی ندارند مخصوص می گردانیم و حسن عاقبت (سعادت و پیروزی) خاص متّقین است».

گفتم: ای ابا عبدالله! مرا سفارش و نصیحت فرمایید.

امام علیه السلام فرمود: تو را به نه چیز سفارش می کنم که آن ها (در حقیقت) وصیت من است برای پویندگان و طالبان طریق الی الله (و کسانی که مرادشان راه به سوی خداست کسی که اراده سلوک راه خدا نماید در آغاز امر مراعات این نه وصیت برای او الزامی است) و از خداوند درخواست می نمایم تا تو را در عمل به آن ها توفیق مرحمت فرماید.

سه تا از آن نه وصیت درباره (تربیت و تأدیب) ریاضت نفس است و سه خصلت از آن ها درباره حلم و بردباری می باشد و سه وصیت دیگر درباره علم و دانش است. پس ای عنوان!

آن‌ها را به خاطرت بسپار و حفظ کن. و مبادا در عمل به آن‌ها از تو سستی و تکاهل سرزنند.

عنوان گفت: قلب خود را متوجه آن حضرت نموده (حواسم را خوب جمع کردم) و اندیشه ام را فارغ و خالی نمودم تا آن چه را که حضرت می‌فرماید اخذ نمایم (و پس پس از اخذ و دریافت) بدان عمل کنم.

آن‌گاه امام علیه السلام فرمود: اما آن چه درباره ریاضت است پس:

1- برحذر باش از خوردن آن چه که میل و اشتها به آن نداری (از خوردن در حال بی‌اشتهایی خودداری کن و مبادا چیزی بخوری که بدان اشتها نداری) چرا که در انسان ایجاد حماقت، نادانی و کودنی خواهد کرد.

2- از خوردن غذا جز در وقت گرسنگی بپرهیز.

3- آن‌گاه که غذا می‌خوری از غذای حلال استفاده کن و نام خدا را ببر (در آغاز «بسم الله» بگو) و این سخن ارزشمند رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به یاد داشته باش که فرمود: «انسان هیچ ظرفی را بدتر از شکم خود پرنکرده» (هیچ ظرفی را پر نکرده که بدتر از شکم باشد) پس اگر ناچاری که غذا بخوری (برای حفظ سلامتی ناچار هستی) پس (در این صورت) یک سوم شکم را برای غذا و یک سوم را برای آب و یک سوم دیگر آن را برای نفس کشیدن بگذار.

اما آن سه وصیتی که درباره حلم و بردباری است پس:

1- کسی که به تو بگوید: اگر یکی بگویی ده تا می‌شنوی (اگر یک کلمه گفتی ده کلمه در پاسخ خواهی شنید) به او بگو: اگر ده کلمه بگویی یکی هم (از من) نخواهی شنید.

2- و کسی که ناسزا به تو بگوید پس به او بگو: اگر در آن چه می‌گویی راست می‌گویی من از خدا می‌خواهم تا از من درگذرد و مرا ببخشد و اگر در آن چه می‌گویی دروغ می‌گویی پس (در این صورت) از خدا می‌خواهم تا تو را بیامرزد و از تو درگذرد.

3- و کسی که تو را بیم دهد به فحش و ناسزا (وعید داد به خیانت و با فحش و ناسزا صدا کرد) پس او را به نصیحت و مژده و عده کن (که من درباره تو خیرخواه می‌باشم و مراعات تو را می‌نمایم).

و اما آن وصیت‌هایی که راجع به علم است پس:

1- آن چه را نمی دانی از علما و دانایان بپرس و بر حذر باش از این که چیزی را از ایشان به منظور تجربه و آزمایش بپرسی (مبادا برای آزمایش نمودن و تعنت بپرسی بلکه به منظور یاد گرفتن سؤال کن).

2- و دوری کن از این که در چیزی به رأی خود عمل نمایی (مبادا بدون علم و تحقیق به نظر خود عمل کنی) بلکه در همه چیزها تا جایی که میسر و ممکن است به احتیاط رفتار کن (در جمیع اموری که راهی به احتیاط و محافظت از وقوع در خلاف امر داری احتیاط را پیشه خود ساز).

3- و از فتوا دادن بگریز (فرار کن) چونان که از شیر می گریزی (همان طور که از شیر درنده فرار می نمایی) و گردن خود را پل عبور برای مردم قرار مده.

(در پایان امام صادق علیه السلام به عنوان بصری فرمود:)

برخیز که تو را نصیحت کردم (و آن چه باید به تو بگویم، گفتم و برای تو خیرخواهی نمودم) و وِرْدِ مَرَا بَرِ مَن فَا سَدَ مَكْنِ زَیْرَا مَن مَرْدِی هَسْتَمْ کَه بَه نَفْسِ خُود بَخِیْلَ مِی بَاشَمْ (به خود مشغولم و کار دارم و برای گذشت عمر و ساعت های زندگی حساب و برنامه دارم و نگرانم از این که مقداری از آن بیهوده تلف گردد) و تمام مراتب سلام و سلامت خداوند برای آن کس باد که از هدایت پیروی می کند و متابعت از پیمودن طریق مستقیم می نماید.

وَ السَّلَامُ عَلَی مَن اتَّبَعَ الْهُدَى

ص: 51

چون که عنوان، عزم بر دیدار سلطان جزم کرد *** تا که زنگ جهل شوید، با سرشکش رزم کرد
در بیابان طلب، در جستجوی آب گشت *** بارها تمثال دید از دور و بس بی تاب گشت
تشنگی در کام جانش، زان عطش افتاده بود *** حسرتش از او، دو چشم خون فشان بنهاده بود
ناگهان جان را معلوق دید، تنها در فناء *** بس توسل یافت، تا حق کرد آن جان را بنا
چشمه ای در آن بیابان در کنار راه دید *** عالمی سرشار، در دست ولی الله دید
صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر سر اذکار بود *** این نخستین وعظ او، در افتتاح کار بود
اذن دیدارش، چو صادر گشت، عنوان شاد شد *** بعد از آن، مولی دعایش کرد تا آزاد شد
این حقیقت نیک بنگر، شرط اول در حضور *** با دعای حضرتش تطهیر گردی از قصور
گفت با وی نیست تنها راه، تحصیل علوم *** آن چه می بینی که رایج گشت در بین عموم
علم آن نوری است کز حق، بر دل مهدی رود *** پس بکار خویش گیرد، بر سر عهدی رود

عهد او ذکر اَلَسْتُ رَبِّكُمْ، قالوا بلی *** پر تو علمش، به تدریج آورد سوی ولا
این چنین فرمود شه، گر دوستدار دانشی *** از خدا حق عبادت خواه و با آن، بینشی
بعد فهم علم گو، تا با عمل بخشد تو را *** علم گر نافع نشد، هرگز نمی پوشد تو را
خواست تا حق عبودیت، بر او گردد عیان *** گفت شه حَقَّش، سه چیز آید، کنم آن را بیان
اولاً عابد، و داع راه، نداند ملک خویش *** چون که خود ملک خداوند است، پس از آن و پیش
چون یقین ات گشت باقی، هرچه حق گوید بکن *** پس بنه آن راه، قُلِ الْعَفْوَ است، آری مِنْ لَدُنْ
ثانیاً بر خویش، تدبیری مبادا ساختن *** حق نکو داند، مصالح را بکار انداختن
با توکل زی، در این عالم، مشو اندیشناک *** تا که طوفان مصائب، بریندازد به خاک
امر خود تفویض کن جانا، تو بر پروردگار *** باز بین امدادهایش، دل بر شکرش واگذار
ثالثاً در رفت و آمد باش بین این دو کار *** دور باش از منکر، انجام ده فرمان یار
گر چنین شد بین این آمرین در رفت و شدی *** کی فراغت زان بیابی، که رسد بر تو بدی
چون درختی با سه ریشه حق تو را اکرام کرد *** شاخه هایش شش مکان بخشید و پس اطعام کرد

عبد بر دنیای دون بی اعتنایی ها کند *** مکر شیطان خار و کیدش جملگی افشاء کند
مدح و ذمّ خلق کی خارج کند از اعتدال *** از تفاخر، وز تکاثر، کی بجوید عزّ و مال!
شهرت و جاه و مقام دنیوی، مبعوض اوست *** رایگان عمر عزیزش کی دهد بر غیر دوست!
برف عمرت آب می گردد به سرعت در بخار *** هر چه ضایع شد بسی حسرت بری در گور تار
چون که راز خلقتش را حق عبودیت نهاد *** طرفه العینی، مجال شرک، در جانش نداد
عزّت نفسی نکویایی، تو مستغنی شوی *** آشنا با منهج تقوی بدین معنی شوی
گفت عنوان سیدی ما را نصیحت کن فزون *** گفت نه چیز، این وصیت از من آید، در متون
گفت بصری جمله اجزائم، سراپا گوش شد *** خاطر م فارغ، زهر اندیشه مخدوش شد
گفت در باب ریاضت، آن شه والا تبار *** بر غذایی گر نداری اشتها، پرهیزدار
بین زیان، در خوردن هر آن چه میلات نبود *** رخوت و جهل و حماقت می شود در تو نمود
جوع تا غالب نیامد، بر غذا تأخیر کن *** ذکر بسم الله بگو، در حلّ حق تأثیر کن
گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله که انسان هیچ ظرفی پرنکرد *** کز لئیمی، چون شکم باشد فزاید رنج و درد

عَلَّتْ أَكْلَ طَعَامَتِ، صَحَّتْ تَن دَان و بس *** پس سه قسمت کن شکم، آب و غذا جای نَفَس

باب حلم و بردباری با سه مفتاح است باز *** فتح بایی، شرح صدری، تا بگویم با توراز

کس چه گوید، یک سخن گرگویی از من بین مزید *** گو چو، ده آری، یکی از من نخواهی تو شنید

ناسزا گر گفت کسی، او را چنین پرهیزدار *** آن چه را گفتمی، چو در من هست، خواهم عفو یار

گفته ات گر نیست در من، خواهم از آن ذوالجلال *** تا بیامزد تو را، محفوظ گردی از ضلال

گر تو را بیم خیانت داد با قول شدید *** تو بشارت ده، که از من می رسد لطف و نوید

خیر خواهم بهر تو، اینک مراعاتت کنم *** بس دعای خیر، در اوج مناجاتت کنم

جَنَّتِ عِلْمَ از مفاتیح مواعظ شد قریب *** اولاً از محضر عالم، مباشی بی نصیب

گر نمی دانی، ز عالم پرس و استفهام کن *** بی تعنت، نفس سرکش در حضورش رام کن

ثانیاً با هر عمل، علمی نکو بنمای راست *** رأی خود بگذار، با تحقیق مبرم چاره هاست

چون مردّد گشتی از تشخیص حقّ امر دوست *** بر صراط احتیاط آور. که آن مرضیّ اوست

ثالثاً آن سان که از شیری گریزی با شتاب *** دور باش از دادن فتوی، به گردن پل متاب

تیره‌های شبهه چون دیدی عدو می افکند *** این نقاط ثابت از تغییر، دورت می کند

یاد دار عنوان بصری را، که از فرط وداد *** حق مطلق یافت در فهم وجوب انقیاد

با تو گفتم آن چه را شرط بلاغ و عقل بود *** پند گیر یا ملال، از صداقت این نقل بود

اخذ کن از آیه ترغیب بر حکم جهاد *** کار عقبی بی سلاح رزم می گردد کساد

گفت سبحان هر چه نیرو هست تجهیزش کنید *** زنگ ها با سنگ، رفع و دشنه را تیزش کنید

وعظ محکم غیر از این، جنگ عدوی اکبر است *** گاه تا تیرش زنیم آن گاه تیغش آذر است

مایلی

ص: 56

تصوير

□

ص: 57

بخش اول: تشنگان علم واقعی و بندگی حقیقی خداوند

اشاره

ص: 59

(لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مِّنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ)

«علم و دانش تنها از راه تحصیل به دست نمی آید بلکه او منحصرأ عبارت است از نور و پرتوی که خداوند در قلب کسی که خواهان هدایت اوست می افکند.»

روزی که انسان از مادر متولد شد و پا در جهان گذاشت، هیچ نمی دانست و خداوند متعال با فضل و مرحمت خویش، ابزار فهم، علم و استعدادهای فراوانی را به او عنایت فرمود:

(وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ). (1)

«و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که هیچ نمی دانستید و برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد تا مگر شکر این نعمت ها را بجای آرید.»

بدیهی است شکر واقعی در این است که انسان از این نعمت ها و وسایل فهم و درک به طور شایسته در مسیر پروردگار متعال استفاده نماید، خیر و سعادت هم در این است که ابزار و علوم بشر در راه خداوند قرار گیرد در این صورت مقام و منزلتی که برای این نوع انسان ها از جانب اولیای خدا یاد شده و فضیلتی که برای علم و علما از طرف پروردگار و رهبران دینی بیان گشته، قابل توصیف و بیان نمی باشد.

(آمالی الصدوق رحمه الله، فی حدیث ابن نباته عن امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه...: وَالْعِلْمُ

ص: 61

أَمَامَ الْعَقْلِ وَالْعَقْلُ تَابِعُهُ، يُلْهِمُهُ اللَّهُ السُّعْدَاءَ وَيَحْرِمُهُ الْأَشْقِيَاءَ.

«امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: علم جلو عقل است و عقل تابع علم می باشد، خداوند علم را به سعادت‌مندان الهام می نماید و شقاوت‌مندان را از آن محروم می سازد».

در ذیل حدیث دیگر در همین باب وارد شده است: (فَطُوبَى لِمَنْ لَمْ يُحْرِمَهُ اللَّهُ مِنْهُ حَظَّهُ) [\(1\)](#)؛ «پس خوشا به حال کسی که خداوند او را از حظ و بهره علم محروم ننماید».

و در روایات متعددی اشاره شده است به این که (دانشجو و شاگرد دوستدار علم همانند کسی که روزها روزه دار و شب‌ها بیدار و سرگرم عبادت بوده دارای اجر و پاداش می باشد و به هر بابی که بدان دست می یابد و آن را فرا می گیرد از کوه ابوقبیس - که اگر سراسر آن طلا باشد و آن را در راه خدا انفاق کند - بهتر و سودمندتر است.) [\(2\)](#)

یا علما افضل و برتر از همه مردم هستند و اقرب و نزدیک ترین افراد به انبیا و نیز ورثه پیامبران علیهم السلام اهل علم می باشند و شخص عالم، امین خدا بر روی زمین بوده و مددش افضل از خون شهادت و آن چه در آسمان و زمین است برای او استغفار می کنند و خیر دنیا و آخرت با علم، و شرّ دنیا و آخرت با جهل، محسوب شده است. [\(3\)](#)

اکنون پس از این مقدمه بسیار کوتاه باید دید که آیا به راستی این همه ارزش و فضیلت که برای علم بیان شده منظور همین علمی است که با تعلّم و فراگیری حاصل می شود و صرف یک سری اصطلاحات رسمی می باشد؟ مسلّم منظور، علم سطحی و رسمی که از نور معرفت خدا تهی باشد نیست.

علم [\(4\)](#) رسمی سربه سر قیل است و قال *** نه از آن کیفیتِ حاصل نه حال

ص: 62

1- عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الايات و الاخبار و الاقوال (محدث بحرانی رحمه الله)، ج 2، ص 189، ح 3-2.

2- ترجمه منية المرید (زین الدین بن نورالدین... معروف به شهید ثانی رحمه الله)، ص 57

3- عن النبي صلى الله عليه وآله: خير الدنيا و الاخرة مع العلم و شرّ الدنيا و الاخرة مع الجهل، (عوالم، ج 2، ص 190، ح 2 و بحار الانوار، ج 1، ص 204، ح 23).

4- منظور علم تهی از تقوا و ایمان است نه آن چیزی که گروهی در زمان امام صادق علیه السلام علیه آن تبلیغ می کردند، توضیح بیشتر در آخر همین مجموعه پیرامون بحث علم خواهد آمد ان شاء الله.

«با الفاظ بازی کردن و عبارت پردازی کردن حرفی است و دل آگاه و سوز و گداز داشتن و با حسن مطلق به سر بردن امری دیگر است. و چه بسا ارباب مقال و سرگرم به قیل و قال و انباشته از اصطلاحات اند که دل مرده و روح افسرده دارند.

ترا انبار الفاظ و عبارات *** چه حاصل می دهد غیر خسارات

چون نبود نور علم يَقْذِفُ اللهُ *** چه انباری از الفاظ و چه از کاه

گمانت این که با خرج عبارات *** به کَرّ و فَرّ و ایماء و اشارات

سوار رفراف استی و براقی *** ورم کردی و پنداری که چاقی

نحوی و صرفی بودن حرفی است و آدم بودن و سلوک الی الله داشتن امر دیگر، اگر در یک جا جمع شدند چه بهتر و مطلب عمده این است که جوهر نفس داعی ملحون نباشد» (1)

أَيُّهَا الْقَوْمُ الَّذِي فِي الْمَدْرَسَةِ *** كَلَّمَا حَصَلْتُمُوهُ وَسَوَّسَهُ

فَكُرُّكُمْ إِنْ كَانَ فِي غَيْرِ الْحَبِيبِ *** مَا لَكُمْ فِي النَّشْأَةِ الْآخِرَى نَصِيبٌ (2)

علمی که حقیقت است درسی نبود *** درسی نبود هر آن چه در سینه بود

(لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْتَّعْلَمِ إِتْمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ)

«علم نوری است که در قلب کسانی که خداوند اراده کرده آنان را هدایت فرماید، قرار می دهد و چنین علمی به تعلّم و فراگیری نیست».

اگر بودی کمال اندر نویسانی و خوانایی *** چرا آن قبله کل نانویسا بود و ناخوانا

از کلمه حصر (إتْمَا) معلوم می شود حقیقت علم و علم واقعی همان نورانیت قلبی است که به یک دسته خاص از جانب پروردگار متعال مرحمت و عنایت شده است یعنی خداوند همه انسان ها را به راه راست و سعادت هدایت و راهنمایی فرموده است. (3) و لکن پس از این هدایت عام، گروهی از مردم که زمینه هدایت و تقرب به خدا در آن ها بیشتر و از آمادگی زیادتری برخوردارند مشمول هدایت خاصّه حق نیز می شوند و ایزد مَنَّان در وجود آنان نورانیتی قرار

ص: 63

1- نور علی نور، ص 68

2- شیخ بهایی رحمه الله.

3- (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ...) سوره انسان، آیه 3.

می دهد تا بدین وسیله زودتر به مقصد برسند که علم حقیقی نیز همین است و با همین حقیقت و از همین رهگذر، آنان را به سرعت به سیر ملکوتی و رحمانی و کمالات انسانی می رساند. و این لطف خاص شامل هر کس نمی شود مگر با تطهیر باطن و در پرتو نور معصومین علیهم السلام که این برترین و نزدیک ترین راه است برای طالب علم حقیقی. در لطف سه مرحله وجود دارد:

1- توفیق (فراهم آوردن وسایل و امکانات لازم)

2 ارشاد و راهنمایی (ارائه طریق)

3- رهبری در عمل (ایصال به مطلوب)

إِنَّمَا النَّفْسُ كَالزُّجَاجَةِ وَالْعِلْمُ *** سِرَاجٌ وَحِكْمَةُ الْمَرْءِ زَيْتٌ

فَإِذَا أَشْرَقَتْ فَإِنَّكَ حَيٌّ *** وَإِذَا أَظْلَمَتْ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ (1)

«همانا نفس انسان مانند شیشه (روح آدمی مثل شیشه صاف و با جلا) است و علم، (دانش و دانایی) چراغ است (یعنی علم و دانایی همان روشنایی و چراغی است که سبب هدایت است)، و حکمت انسان زیتون (روغن زیتون و سوخت) آن چراغ است. پس اگر نور علم تابان باشد در این صورت تو زنده ای و اگر تاریک شد مرده خواهی بود».

آنان که به علم فلسفه می نازند *** بر علم دگر به آشکارا تازند

ترسم که در این حجاب اکبر آخر *** سرگرم شوند و خویشان را بازند

لذا عنوان بصری - چنان چه از محتوای کلامش روشن می شود - برای فراگیری علمی مثل فقه، اصول، فلسفه، تاریخ و غیره نزد حضرت نیامده بود زیرا این سری علوم را نزد مالک و غیره هم می توانست تا حدی فراگیرد، بلکه منظورش از این شرفیابی، هدایت واقعی و کسب نورانیت خاص بوده است. که از مبدأ فیاض افاضه می گردد به قلب کسی که او بخواهد و در حقیقت علم نافع از قلبی سرچشمه می گیرد که منبع آن افاضه نور حق باشد.

برخی از علما فرموده اند شاهد این کلام، فخر رازی است که دارای علم زیادی بود اما نور نداشت زیرا خود در جلد اول تفسیرش اظهار داشته (مَنْ أَقْتَدَى بِعَلْيٍ فَقَدْ اهْتَدَى) و نیز گفته

ص: 64

1- ابو علی سینا رحمه الله

است (مَنْ تَمَسَّكَ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَدْ تَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى)، (1) آن گاه خود او از نعمت ولایت علی علیه السلام محروم است و از نورانیت ولایت برخوردار نمی باشد.

(قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الْعِلْمُ عِلْمَانِ، عِلْمٌ عَلَى اللِّسَانِ فَذَلِكَ حُجَّةُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى ابْنِ آدَمَ، وَعِلْمٌ فِي الْقَلْبِ فَذَلِكَ الْعِلْمُ النَّافِعُ) (2)

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علم دو نوع است: یکی علمی که بر زبان می باشد و آن حجت خداست بر فرزند آدم و علم دیگر در قلب می باشد که آن علم نافع است».

(قال عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا الْعَالِمُ مَنْ دَعَا عِلْمُهُ إِلَى الْوَرَعِ وَ التَّقَى وَ الزُّهْدِ فِي عَالَمِ الْفَنَاءِ وَ التَّوَلَّى بِجَنَّةِ الْمَأْوَى). (3)

«علی علیه السلام فرمود: به راستی که عالم حقیقی کسی است که علمش او را به سوی ورع و تقوا و زهد در این جهان ناپایدار بخواند و شیفته بهشت جاودانش سازد.»

لَوْ كَانَ الْعِلْمُ غَيْرَ التَّقَى شَرَفًا *** لَكَانَ إِبْلِيسُ أَشْرَفَ النَّاسِ

از علم رسوم چه می جویی *** و اندر طلبش تا کی پویی

علمی بطلب که تو را فانی *** سازد ز علائق جسمانی

علمی بطلب که بدل نور است *** سینه ز تجلی آن طور است

علمی که از آن چه شوی محفوظ *** گردد دل تو لوح محفوظ

علمی بطلب که کتابی نیست *** یعنی ذوقی است خطابی نیست

علمی بطلب که نماید راه *** از سرّ ازل کندت آگاه

آن علم تو را ببرد برهی *** کز شرک خفی و جلّی برهی

آن علم ز چون و چرا خالی است *** سرچشمه آن علی عالی است

ص: 65

1- تفسیر فخر رازی، ج 1، ص 111

2- المحجة البيضاء، مولی محسن کاشانی رحمه الله، ج 1، ص 21 (ضمناً در تفسیر و معنای علم نافع از دیدگاه های مختلف (متکلمین، مفسرین قرآن، فقها، علما، علم اخلاق، مخترعین و غیرهم) بحث های مفصّلی شده است، جهت اطلاع به کتاب مخزن العرفان، ج 1، ص 248 و ج 7، ص 186 و کتب دیگر مراجعه شود).

3- غرر الحکم، عبدالواحد آمدی رحمه الله، ج 1، ص 303.

«علمی که از قبیل تقوا پدید می‌گردد محض نور و حقیقت و کشف مطالب و ادراک حقایق است و آن نوری است که از مبدأ انوارالهی سرزده و قلب و دل متقی را روشن گردانیده و آن فیض و موهبتی است مخصوص به مردمان پرهیزکار لکن علمی که از قبل تحصیل پدید می‌گردد علم نما است نه علم واقعی» (1).

رموز علم ادریسی بود ذوقی نه تدریسی

پس هر علمی در مرتبه خود اعم از منطق، فلسفه، حکمت، تفسیر، حدیث، فقه، اصول، اخلاق، احکام و غیره، هرگاه مقدمه باشد برای صفای باطن و پذیرفتن نور معرفت و محبت الهی و تکمیل روحانیت انسان و رها شدن از ظلمت و تاریکی‌ها و قرارگرفتن در جاده فضیلت و تکامل و هدایت به حیات جاودان همیشگی، آن علم، علم نافع و حقیقی و مایه رشد است؛ (2)؛ زیرا علم نوری است از مبدأ فیاض به قلب مصفی که از صفات حیوانی تصفیه و تخلیه شده باشد و بدیهی است که اراده خداوند بر افاضه نور برای کسب علم واقعی در انسان‌هایی تحقق می‌یابد که باطن را از آلودگی تطهیر کرده باشند، بدون شک تطهیر و تزکیه باطن از کدورات، مقدمه جلب نور و فیض رحمانی است و آن‌گاه که نور الهی بر سرزمین باطن انسانی تأیید و به نور الهی هدایت شد، در پرتو او دیگران نیز هدایت می‌شوند و کافی است یک نفر توسط او هدایت گردد که در این صورت ثواب و اجر او بالاتر است از آن‌چه خورشید بر آن می‌تابد آن هم خورشید از روزی که خلق شده تا (إِذِ الشَّمْسُ كُوِّرَتْ) چنانچه اول شخص عالم؛ یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله به دوم شخص عالم؛ یعنی علی علیه السلام فرمود: (لَأَنَّ يَهْدِيَ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا) (3) «اگر خداوند یک نفر را به دست تو هدایت کند (چنین کاری) از دنیا و آن‌چه در آن است مهم‌تر و با ارزش‌تر است».

اکنون با توجه به مطالبی که گذشت، یک موضوع مهم اجتماعی هم به خوبی روشن و واضح می‌گردد و آن این است که گاهی در بین بعضی از مردم مطرح می‌شود که چگونه یک عالم دینی

ص: 66

1- سیر و سلوک بانوی مجتهده امین (رحمها الله).

2- (قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُسُلًا) (سوره کهف، آیه 66).

3- منية المرید، ص 101- اقبال الاعمال، ص 331 (خَيْرٌ مِمَّا طَلَعَ الشَّمْسُ...)

یا مفسّر یا فیلسوف و یا غیر این ها از علما، منحرف شده و سبب انحراف بسیاری از مردم می گردد؟ (1)

در پاسخ به این مطلب باید گفت: رمز این مشکل در همان چیزی است که به آن اشاره شد یعنی عالم و دانشمند حقیقی و واقعی کسی است که در قلب وی نوری پدید آید و توسط آن نور در جاّه سعادت قرار گرفته و در او قوت و شوکتی ایجاد شود که بر تمام قوای طبیعی و حیوانی و خواسته های شهوی غالب گردد و عقل این انسان، از اسارت نفس نجات یافته و کلیّه امور مملکت بدن مسخر عقلش بشود و این چنین عالمی است که پس از تسخیر مملکت بدن به دست عقل و شرع و مهار نمودن نفس و غرایز نفسانی می تواند جامعه کوچک یا بزرگ و مملکتی را از ظلمت و تیرگی نجات بخشد و هم چون ماه و خورشید دل های سیاه را روشن و فضای زندگی را نورانی گرداند.

(قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ مَثَلَ الْعُلَمَاءِ فِي الْأَرْضِ كَمَثَلِ النُّجُومِ فِي السَّمَاءِ يَهْتَدِي بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ فَإِذَا طُمِسَتْ أَوْشَكَ أَنْ تَضِلَّ الْهُدَاةُ) (2)

«نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: علما بر روی زمین چون ستارگان آسمانند که در تاریکی های زمین و دریا هدایت کننده می باشند، پس هنگامی که (ستارگان فروزان) علما و دانشمندان دینی از بین مردم بروند ممکن است راه هدایت به گمراهی مبدل گردد».

پس با وصفی که گذشت و معلوم شد عالم حقیقی کیست، بسیار کوتاه فکری و سطحی نگری است که انسان هر کس را که عنوان دانشمند پیدا کرد تصوّر کند او عالم حقیقی است. لذا همان گونه که تعریف و تمجید فراوان از علم و علما شده است از سوی دیگر مذمت هایی هم از دانشمندان دنیا پرست و افرادی که علم و سلاح دانش را وسیله اهداف دنیوی خویش قرار داده اند به عمل آمده است. در اسلام یک شأن و مقام بسیار عالی و ملکوتی برای علما در نظر گرفته شده به حدّی که نگاه به عالم بلکه نگاه به درب خانه عالم، عبادت است و اجر و ثواب

ص: 67

1- «إِذَا فَسَدَ الْعَالِمُ فَسَدَ الْعَالَمُ» قال رسول الله صلى الله عليه وآله: (صِدْقَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَدَّ لِحَا صَدَّ لِحَاتُ أُمَّتِي، وَإِذَا فَسَدَا فَسَدَتْ أُمَّتِي، قَبْلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ هُمْ؟ قَالَ: الْفُقَهَاءُ وَالْأَمْرَاءُ) تحف العقول، ص 50، ح 125 - روضة المتقين، ج 7، ص 260 - خصال، ج 1، ص

37

2- المحجة البيضاء، ج 1، ص 21.

دارد و اگر عالمی روی قبرستانی عبور کند خدا به برکت آن عالم عذاب را از آن قبرستان بر می دارد و علما امنای مردم و سرانجام در قیامت نیز از شفاعت کنندگان خواهند بود. (1) اما از سوی دیگر شدیدترین مذمت ها نیز از علمای سوء به عمل آمده به طوری که در قرآن مجید، عالم بی عمل و فاسد به حمار و سگ هاری تشبیه شده که فاقد ارزش و خطرناک است و سرانجام در قیامت نیز به شدیدترین و سخت ترین عذاب ها گرفتار خواهد شد به حدی که در روایتی با قاتل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و قاتل یکی از والدین در شدت عذاب، کنار هم ذکر شده اند!!

(قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَاباً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ قَتَلَ نَبِيًّا أَوْ قَتَلَ أَحَدَ وَالِدَيْهِ أَوْ عَالِمٍ لَمْ يَنْتَفِعْ بِعِلْمِهِ) (2)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شدیدترین عذاب ها در قیامت برای کسی است که پیامبری را بکشد یا یکی از پدر و مادر را به قتل برساند یا دانشمندی باشد که بهره ای از علم خود نبرد».

(قال الصادق عليه السلام: أَشَدُّ النَّاسِ عَذَاباً عَالِمٌ لَا يَنْتَفِعُ مِنْ عِلْمِهِ بِشَيْءٍ) (3)

«امام صادق علیه السلام فرمود: شدیدترین عذاب ها برای دانشمندی است که از علم خود هیچ بهره و سودی نبرد»

(قال الصادق عليه السلام: يُعْتَفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُعْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ) (4)

ص: 68

1- نمونه هایی از تعبیرها در این باره (از کتاب بحار الانوار، ج 2، باب 8، ص 18، 19) عبارت است از: (فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ (ح 46) فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى الْكَوَاكِبِ (ح 49) عَالِمٌ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ وَ مِنْ أَلْفِ زَاهِدٍ (ح 50) عَالِمٌ يَنْتَفِعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةٍ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ (ح 45) رُكْعَةٌ يُصَلِّيُهَا الْفَقِيهُ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ رُكْعَةٍ يُصَلِّيُهَا الْعَابِدُ (ح 51) هم چنین یَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ اللَّهُ هَدَاءَ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ (روضه الواعظین، ج 1، ص 11) الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ (وسائل الشیعه، ج 18، ص 58) مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبُّ إِلَيَّ إِلَّا إِلَى إِبْلِيسَ مِنْ مَوْتِ فَقِيهِ (کافی، ج 1، ص 46) مِدَادُ الْعُلَمَاءِ أَفْضَلُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ (مکتب الاعلام الاسلامی، ص 457)

2- روضه الواعظین، ج 1، ص 10 (به حدیث بسیار تکان دهنده ابذر و نیز حدیث دیگر در بحار الانوار، ج 2، ص 34 و ج 77، ص 78 مراجعه شود).

3- بحار الانوار، ج 2، ص 37، ح 53 و ص 38، ح 64 (نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله).

4- بحار الانوار، ج 2، ص 27

«امام صادق علیه السلام فرمود: پیش از آن که یک گناه از عالم بخشیده شود، هفتاد گناه از جاهل بخشیده می شود.»

(قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَالِمَ مُحِبًّا لِلدُّنْيَا فَاتَّهَمُوهُ عَلَى دِينِكُمْ فَإِنَّ كُلَّ مُحِبِّ يَحُوطُ مَا أَحَبَّ.) (1)

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که مشاهده کردید عالمی به محبت دنیا آلوده گشته، پس او را بر دین خود متهم سازید (دین خود را از او اخذ نکنید) زیرا هر دوست دارنده چیزی، احاطه می کند بر او آن چه را دوست می دارد (دنیا آن ها را به خود مشغول می نماید)».

در روایت دیگر فرمود:

(وَإِنَّ أَهْلَ النَّارِ يَتَأَذُونَ مِنْ رِيحِ الْعَالِمِ النَّارِيِّ لِعِلْمِهِ) (2)

به درستی که اهل جهنم از بوی تعفن عالمی که به علم خود عمل نکند اذیت می شوند»

امام کاظم علیه السلام به هشام فرمود: (أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُلْ لِعِبَادِي: لَا يَجْعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ عَالِمًا مَفْتُونًا بِالدُّنْيَا فَيَصِدَّ لَهُمْ عَنْ ذِكْرِي وَعَنْ طَرِيقِ مَحَبَّتِي وَمُنَاجَاتِي، أَوْلِيكَ قُطَاعُ الطَّرِيقِ مِنْ عِبَادِي، إِنَّ أَدْنَى مَا أَنَا صَانِعٌ بِهِمْ أَنْ أَنْزِعَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِي وَ مُنَاجَاتِي مِنْ قُلُوبِهِمْ) (3)

«خداوند به داوود علیه السلام وحی کرد که به بندگام بگو: عالم فریب خورده از دنیا را میان من و خود واسطه نکنند تا آنان را از یاد من و از راه محبت و مناجاتم بازدارند آنان راهزن بنده های من می باشند (راه را مسدود می کنند) کمتر کاری که با آن ها بکنم این است که شیرینی محبت و مناجات خود را از دل آن ها برکنم.»

(و فِي إِخْبَارِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ أَدْنَى مَا أَصْنَعُ بِالْعَالِمِ إِذَا آثَرَ شَهْوَاتِهِ عَلَى مَحَبَّتِي، أَنْ أُحْرِمَهُ لَذِيذَ مُنَاجَاتِي، يَا دَاوُدَ لَا تَسْأَلَنَّ عَنِّي عَالِمًا قَدْ أَسْكَرَتْهُ الدُّنْيَا فَيَصِدَّكَ عَنْ طَرِيقِ مَحَبَّتِي، أَوْلِيكَ قُطَاعُ الطَّرِيقِ عَلَى عِبَادِي) (4)

ص: 69

1- بحار الانوار، ج 2، ص 107، ح 7.

2- کافی، ج 1، ص 44، ح 1 - بحار الانوار، ج 2، ص 35، ح 37 (... لِيَتَأَذُونَ مِنْ نَفْسِي...).

3- تحف العقول، ص 419

4- المحجة البيضاء، ج 1، ص 131 (به حدیث مشابه نیز در بحار الانوار، ج 2، ص 32 مراجعه شود).

«و در اخبار حضرت داوود علیه السلام آمده است که خداوند می فرماید: به درستی که کمتر کاری که انجام می دهم در مورد عالمی که خواسته های نفسانی خود را بر محبت من برگزیند، آن است که لذت مناجات خودم را از وی سلب می کنم ای داوود در مورد عالمی که مست دنیا بوده و راه محبت من را به خاطر (مست دنیا شدن) بسته است سؤال نکن از من، اینان قطع کننده راه بر بندگان من هستند.»

بنابراین همان طور که از عالم با عمل تجلیل و تمجید فراوان به عمل آمده و در بهشت، بهترین و عالی ترین مقام و جایگاه بعد از معصومین علیهم السلام به علمای عاملین اختصاص یافته، از سوی دیگر نیز بدترین و شدیدترین عذاب ها در جهنم و بیشترین حسرت برای عالم بی عمل و فاسد و دنیا پرست در نظر گرفته شده است.

تحلیل و علت یا سرّ اصلی آن نیز کاملاً روشن است. زیرا از هر دو طرف جنبه آموزشی و تأثیرگذاری فراوان دارد چرا که اگر عالمی منحرف شد، ممکن است امتی را منحرف سازد (1) و اگر عالمی مهذب باشد جامعه را مهذب و هدایت خواهد کرد و وجود عالم درستکار با ورع هر چند تبلیغ لفظی و کلامی هم نداشته باشد، باعث تهذیب جامعه خواهد گردید در صورتی که عالم فاسد اگر چه به زبان نیز تبلیغ و ارشاد کند اما ممکن است جامعه را به سوی انحطاط و سقوط بکشاند.

با این اوصاف علمی که براساس دنیاطلبی و مقام پرستی و کسب شهرت باشد و وسیله یا ابزاری برای به دست آوردن زخارف دنیا و دنیا پرستی گردیده باشد این چنین علمی را در حقیقت نمی توان علم نام نهاد بلکه دام شیطانی می باشد که در روایت از آن به حجاب دل و قطاع الطریق نام برده شده است زیرا علم واقعی با خشیت الهی و عبادت واقعی خداوند که لازمه آن دوری از دنیا پرستی است ممزوج و عجین گشته است (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) (2)

در روایتی دیگر به وضوح علائم و نشانه های عالم و دانشمند حقیقی و علم نافع بیان گشته

ص: 70

1- إِذَا كَانَ رَبُّ الْبَيْتِ بِالْبَيْتِ مُوَلِّعاً *** فَشَدَّ يَمَةً أَهْلُ الْبَيْتِ كُلُّهُمْ رَقْصٌ وَقَتِي صَاحِبِ يَارِئِيسِ خَانَهَاي بَازِي كُنُنْدَه بَا كَفِ (اهل كف و بازی) باشد، پس عادت اهل خانه جملگی رقص و پایکوبی خواهد بود.»

2- سوره فاطر، آیه 28

است که انسان با این آثار و علائم در می یابد که تا چه اندازه طلب علم و قدم نهادن در این راه برای خدا بوده، و نور خدا تا چه حد در شخص عالم رسوخ کرده است.

(النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيمَا رَوَاهُ الْإِمَامُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِلَّهِ لَمْ يُصِبْ مِنْهُ بَابًا إِلَّا إِزْدَادَ بِهِ فِي نَفْسِهِ ذُلًّا وَفِي النَّاسِ تَوَاضُعًا وَ لِلَّهِ خَوْفًا وَ فِي الدِّينِ إِجْتِهَادًا وَ ذَلِكَ الَّذِي يَنْتَفَعُ بِالْعِلْمِ فَلْيَتَعَلَّمْهُ...)(1)

امیرالمؤمنین علیه السلام از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل فرمود: کسی که برای خدا طلب علم نماید به هیچ بابی از علوم دست نمی یابد مگر آن که در نفس خویش کوچکی می یابد (خود را کوچک و ناچیز می بیند) و در وی تواضع و فروتنی زیاد می گردد و در بین مردم هم متواضع خواهد بود و در دل او خوف خدا قرار می گیرد و در امر دین کوشش و جدیت می نماید، این همان علم نافع و مفید می باشد پس، از چنین شخصی باید علم فراگرفت».

بنابراین یکی از نشانه های علم نافع و حقیقی آن است که انسان، فروتن و متواضع بوده و در حضور پروردگار متعال خاشع و خائف باشد.

(قال الصادق عليه السلام: الْحَشْدِيَّةُ مِيرَاثُ الْعِلْمِ وَ الْعِلْمُ شُعَاعُ الْمَعْرِفَةِ وَ قَلْبُ الْإِيمَانِ وَ مَنْ حَرَمَ الْحَشْيَةَ لَا يَكُونُ عَالِمًا وَإِنْ شَقَّ الْقَمَرَ فِي مُشَابِهَاتِ الْعِلْمِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ «وَ آفَةُ الْعُلَمَاءِ ثَمَانِيَةَ أَشْيَاءٍ...»)(2)

«امام صادق علیه السلام فرمود: خشوع (توجه باطنی به خدا) میراث (ثمره) علم است و علم، شعاع معرفت و قلب ایمان است و کسی که محروم باشد از خشوع، عالم و دانشمند (حقیقی) نیست اگرچه (از نظر قدرت علمی) در پیچیدگی ها و متشابهات علم شق القمر کند، خداوند متعال در قرآن کریم فرموده: همانا از بین بندگانش علما هستند که خشیت خدا را دارند و هشت چیز برای علما آفت است...».

مایه اصل و نسب امروزه در دنیا زر است *** متصل خون می خورد تیغی که صاحب جوهر است

ص: 71

1- روضة الواعظین، علامه نیشابوری رحمه الله، ج 1، ص 11 - بحار الانوار، ج 2، ص 34، ح 33.

2- بحار الانوار، ج 2، ص 52، ح 18 (به تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 359 نیز مراجعه شود).

نا کسی گر بر کسی بالا نشیند عار نیست *** روی دریا خس نشیند عمق دریا گوهر است

شست و شاهد هر دو دعوی بزرگی می کنند *** پس چرا انگشت کوچک لایق انگشتر است

دود اگر بالا نشیند گسر شأن شعله نیست *** جای چشم آبرو نگیرد گر چه او بالاتر است

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ... وَ مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِلدُّنْيَا وَالْمَنْزِلَةَ عِنْدَ النَّاسِ وَالْحُظُوتَ عِنْدَ السُّلْطَانِ لَمْ يُصِبْ مِنْهُ بَابًا إِلَّا أَرْدَادَ فِي نَفْسِهِ عَظَمَةً وَعَلَى النَّاسِ اسْتِطَالََةً وَ بِاللَّهِ اغْتِرَارًا وَ مِنَ الدِّينِ جَفَاءً أَفْذَلِكُ الَّذِي لَا يَنْتَفِعُ بِالْعِلْمِ، فَلْيَكُفَّ وَلْيُمْسِكْ عَنِ الْحُجَّةِ عَلَى نَفْسِهِ وَ النَّدَامَةَ وَ الْخِزْيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (1)

«نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ... و از علما کسانی هستند که علم را برای دنیا (منافع مادی) و پیدا کردن مقام و شخصیت در بین مردم و راه یافتن به بارگاه سلطان (شاهان) می طلبند، (که چنین عالمی) به هیچ بابی از ابواب علم دست نمی یابد مگر آن که در نفس خود احساس عظمت و بزرگی می نماید (خود بزرگ بینی دارد) و فکر می کند در بین مردم بلند مرتبه شده (و لذا گویا طلبکار مردم است) و نسبت به خداوند متعال مغرور گشته و در حق دین، جنایتکار می باشد پس این علم، علمی است غیر نافع و باید از فرا گرفتن چنین علمی خودداری کرد و از درست کردن حجت، ندامت و خواری بر علیه خویش در روز قیامت اجتناب نمود.»

پس به طور خلاصه علم واقعی و حقیقی، عبارت است از: نوری که از جانب خداوند متعال در دل انسان ایجاد گردد و پرتو افکند به طوری که در اثر آن نورانیت خاص، در وجود وی خشیت و توجّه باطنی به خداوند حاکم شود به گونه ای که در جمیع افکار و اعمال او نقش بسته و با وجود آن نور خاص و در پرتو آن از امکانات استفاده نماید. (عقل به نور علم واقعی و قلب به نور ایمان و اعضا و جوارح نیز به عمل صالح نورانیت پیدا می کنند.)

ص: 72

علم اهل حق نه در مکتب بود *** بلکه آن تعلیم خاص ربّ بود

به عبارتی دیگر: علم واقعی یعنی روش بهره برداری صحیح از امکانات و با این وصف هر مقدار تلاش بیشتر نماید و در اثر آن نور، معرفت بیشتر نسبت به پروردگار پیدا کند به هر سطر، ورق و بابتی از علوم که دست یابد ترقی و تکامل زیادتری پیدا خواهد کرد و عالم نافع در حقیقت همین انسان است که حکمت عملی به دست آورده و حکمت عملی او با حکمت نظری آمیخته شده است. و علم غیر نافع هم آن علمی است که از این نورانیت و خصوصیات که ذکر شد تهی باشد. و این نوع علم غیر از ضرر و زیان چیزی در برنخواهد داشت.

(قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَهُوَ الْعِلْمُ الَّذِي يُضَادُّ الْعَمَلَ بِالْإِخْلَاصِ). (1)

«نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: پناه می برم به خداوند از علمی که نافع نیست و آن علمی است که منافی باشد با اخلاص در عمل داشتن».

علم امضاء هست و دانش مَهر و عالم چون سَنَد *** چون سَنَد بی مَهر و امضاء گشت ملغی می شود

همان طور که قبلاً نیز ذکر شد و در بحث های آینده هم به آن اشاره می شود این نوع دانشمندان زیان های فراوانی به بار خواهند آورد.

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: زَلَّةُ الْعَالِمِ كَأَنْكِسَارِ السَّفِينَةِ تَغْرُقُ وَ تَغْرُقُ). (2)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: لغزش (اشتباه و خطای) عالم مانند شکستن کشتی است (که وقتی شکست) غرق می کند (سر نشینان را) و (خود نیز) غرق می شود».

اصل و استصحاب و تنقیح المناط *** امر و نهی و حِلّ و حرمت احتیاط

نیک داند لیک بهر زید و عمر *** از برای او نه نهی آمد نه امر

سبحة بر کف در گلو تحت الحنک *** پنجه اش در مال مظلومان هنک

فقه اعضاء را سراسر خوانده است *** لیک اندر فقه جان در مانده است

بنابراین با توجه به مطلوبیت و محبوبیت علم با عمل، سهل انگاری از عمل بر طبق آن و صرفاً

ص: 73

1- بحار الانوار، ج 2، ص 32، ح 23

2- بحار الانوار، ج 2، ص 58، ح 39

آراسته شدن به صفت علم تنها، ممکن است آدمی را به خودباختگی، شیفتگی، نابسامانی روحی و تحیر سوق دهد و خطر آلودگی باطنی و شقاوت، وی را تهدید نماید؛ زیرا اساساً فلاح و رستگاری از دیدگاه قرآن مجید در پالایش روح و نظافت درون از هر نوع آلودگی است، نه صرف فراگیری اصطلاحات علمی و کسب علوم گوناگون: (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا). (1) «محققاً رستگار شد کسی که خود را از هر نوع آلودگی پاک گرداند».

پاک سازی و تزکیه درون با وجود غرور علمی، هرگز امکان پذیر نخواهد بود عالم فاقد عمل هر چند علمش افزون گردد به خاطر آلودگی فکر و روح و خودباختگی، از حق دورتر می گردد و چنین علمی جز وبال و بدبختی برای صاحبش چیزی به دنبال نخواهد داشت.

(عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: كُلُّ عِلْمٍ وَبَالٌ عَلَى صَاحِبِهِ إِلَّا مَنْ عَمِلَ بِهِ) (2)

«نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر علمی وبال است برای صاحبش مگر علمی که به آن عمل شود».

عالم که ندارد عملی، مثل حمار است *** بی فائده اقبال کتب را شده حامل

قرآن مجید هم با تشبیهات (3) بسیار جالب و رسا در مواردی در وصف این دسته افراد با لحن خاصی چنین فرموده:

(مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا) (4)

«وصف حال آنان که تحمّل (علم) تورات کرده (تورات را حمل می کردند) و خلاف آن عمل نمودند در مثل به حماری مانند که بار کتاب ها بر پشت کشد و از آن هیچ نفهمد و بهره ای نبرد».

علم چندان که بیشتر خوانی *** چون عمل در تو نیست نادانی

نه محقق بود نه دانشمند *** چارپایی بر او کتابی چند

آن تهی مغز را چه علم و خبر *** که بر او هیزم است یا دفتر

و در آیه ای دیگر، بلعم باعورا که در محضر درسش دوازده هزار قلمدان حاضر و از علوم

ص: 74

1- سوره شمس، آیه 9

2- بحار الانوار، ج 2، ص 38، ح 63.

3- قرآن مجید به منظور تحقیر و توبیخ برخی افراد تشبیهاتی به کار برده (کالانعام، کالحجاره، کمثل الحمار، کمثل الکلب) به ترتیب سوره های اعراف، آیه 179 بقره، 174 جمعه، 62 اعراف، 176.

4- سوره جمعه، آیه 5

فراوانی برخوردار بود، ولی فاقد عمل و اخلاص بود و خویشتن را به عابدی سراپا تسلیم حق جلوه داده بود، به سگی تشبیه فرموده که اگر به او یورش آورند زبان از کامش بیرون آورد و پارس کند و اگر رهایش نمایند و کاری به کارش نداشته باشند، باز هم زبانش را به بیرون کشد، یعنی همواره زبانش به کار است ولی هرگز با اعمال و رفتارش مطابقت نداشته و اهل عمل نیست. (1)

(قال الصادق عليه السلام: إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزُلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصِّفَا). (2)

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: اگر عالم و دانشمند به علم خود عمل نکند، موعظه و اندرز او از دل ها می لغزد آن چنان که باران از روی سنگ صاف می لغزد).

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس *** توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند

بنابراین با توجه به این تشبیهات قرآن کریم که عالم فاقد عمل را به الاغ و سگ تشبیه نموده با ذکر یک مصداق (بلعم با عورا) و مذمت های فراوانی که در روایات از این دسته شده است، عدم استعمال علم، موجب زیان و خسارت در دنیا و آخرت خواهد شد و چنان چه گفته شد این افراد مانند بیماری می مانند که با در دست داشتن نسخه درمان و داروی علاج بخش در صدد علاج بیماری های دیگران بر آمده و کیفیت درمان را دقیقاً به دیگران می آموزند ولی خود استفاده نمی کنند تا عاقبت با همین بیماری از پای در می آیند.

بلکه داستان اینان همانند انبار فاضلاب و مزبله ای است که ظاهر و رویه آن با سنگ گچ، سفیدکاری و آراسته شده است، ولی درون و ژرفای آن سخت متعفن و آلوده باشد.

و یا مثل آنان هم چون گور مردگان ماند که ظاهر و بیرونی آراسته دارد ولی در دل مردار متعفن را در برگرفته باشد.

(قال الصادق عليه السلام: الْعِلْمُ الَّذِي لَا يَعْمَلُ بِهِ كَالْكَنْزِ الَّذِي يُنْفَقُ مِنْهُ، أَتَعَبَ صَاحِبُهُ نَفْسَهُ فِي

ص: 75

1- (فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِذَا تَحَمَّلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتَرَكُهُ يَلْهَثُ) «حکایت وی، حکایت سگی است که اگر بر او هجوم بری و او را تعقیب کنی پارس می کند و اگر او را واگذاری پارس می کند». سوره اعراف، آیه 176.

2- کافی، ج 1، ص 44 باب استعمال العلم، ح 2.

امام صادق علیه السلام فرمود: دانشی که به آن عمل نشود مانند گنجی است که صاحبش با زحمت آن را به دست آورد و از او انفاق نماید و هیچ نفعی از آن نبرد.

و نیز فرمود: (مَثَلُ الَّذِي يَعْلَمُ الْخَيْرَ وَلَا يَعْمَلُ بِهِ مَثَلُ السِّرَاجِ يُضِيئُ لِلنَّاسِ وَيُحْرِقُ نَفْسَهُ) (2)

«مثل کسی که نیکی را می داند ولی به آن عمل نمی کند مانند چراغی است که برای مردم روشنی می دهد (و مردم از پرتو نور آن بهره برداری کنند) ولی خودش می سوزد».

به میدان عمل گردد، عیار هر کسی پیدا *** که علم بی عمل فاسد کند یحیی بن اکثم را

چنان چه - در بحث علم حقیقی - گذشت، عالم بی عمل و کسی که به مقتضای علمش عمل ننماید از بدترین عذاب ها برخوردار خواهد بود.

(قال عيسى بن مريم عليه السلام: اشقى الناس من هو معروف عند الناس بعلمه مجهول بعمله) (3)

«حضرت عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: شقی ترین (بدبخت ترین) افراد کسی است که در نزد مردم مشهور به علم و دانش باشد ولی در عمل مجهول باشد.

به طور کلی علم و دانش فی حد نفسه هیچ مطلوبیتی ندارد مگر هنگامی که با عمل توأم باشد و اصلاً علم برای عمل است و کسی که دانش او با عملش موافق نباشد اگر چه اصطلاحاً دانشمند به حساب آید، اما در حقیقت عالم نیست. چنان چه در تفسیر آیه (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) (4) آمده است: (مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ قَوْلَهُ فِعْلَهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ) (5)

«کسی که عمل و سخن او مطابق نباشد عالم نیست.»

بنابراین دانشمند بدون عمل در دنیا و آخرت زیانکار خواهد بود و چه بسا علم و دانش او برای دیگران مفید و نافع واقع شود لکن برای خودش جز هلاکت و بدبختی و دوری از حق بهره ای نداشته باشد.

از سوی دیگر هر اندازه علم و دانش افزون گردد ولی تهی از عمل باشد فاصله معنوی انسان

1- بحار الانوار، ج 2، ص 37، ح 55.

2- بحار الانوار، ج 2، ص 38، ح 56

3- بحار الانوار، ج 2، ص 52، ح 19.

4- سوره فاطر، آیه 28.

5- بحار الانوار، ج 2، ص 59 ح 41.

با خدا زیادتر و حتی ممکن است به حد کفر برسد چنان چه علی بن ابراهیم از امام زین العابدین علیه السلام نقل می کند که:

(فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا لَمْ يُعْمَلْ بِهِ لَمْ يَزِدْ صَاحِبَهُ الْكُفْرَ وَ لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا) (1)

(پس به درستی که علم، هنگامی که به آن عمل نشود زیاد نمی کند برای صاحبش مگر کفر را و زیاد نمی گرداند برای وی مگر دور شدن از خداوند را).

پس علمی که صرف یک سری اصطلاحات و تهی از نور الهی باشد و یا توأم به منظور منافع مادی بوده و در او اخلاص نباشد و با فخر و مباهات باشد هیچ گونه ارزشی ندارد.

بنابراین یکی از مهم ترین پیام ها و هشدارهایی که از حدیث عنوان بصری در رابطه با علم استفاده می شود (بعداً نیز خواهد آمد) دوری و اجتناب کامل از علم بی عمل و عجب و غرور و فخر فروشی و دل بستگی به عنوان و نام و نشان است که اگر شخص عالمی به این صفات ناپسند آلوده شد مایه تباهی و انحطاط و فساد خود و جامعه خواهد شد و خسارت های فراوانی را به بار خواهد آورد. (2)

کما این که در طول تاریخ اسلام، خسارت های فراوانی از این جهت برای مسلمانان به بار آمده و بیشترین آفتی که بعضی از علما را از پا در آورده و تباه کرده. همین عجب و خودپسندی می باشد.

علم اگر با عمل برابر گردد *** کام دو جهان را میسر گردد

مغرور مشو به خود که خواندی ورقی *** زان روز حذر کن که ورق برگردد

عجب و غرور یکی از بزرگ ترین حجاب ها و مانع بزرگی است بین انسان و خدا که به سرعت اعمال و عبادات و فضایل انسانی را نابود و تباه می سازد و منشأ هلاکت او خواهد گردید.

مرحوم علامه مجلسی رحمه الله از مرحوم شیخ بهایی نقل فرموده: کسی که اعمال صالحه انجام دهد (روزه، بیداری شب و امثال آن) در نفس او بهجت و سروری حاصل می شود پس اگر این بهجت برای آن است که خدای تعالی به او عطا فرموده و از خدا زیاده آن را طلب کند، این

ص: 77

1- کافی، ج 1، ص 45 - بحار الانوار، ج 2، ص 37

2- قال رسول الله صلى الله عليه وآله: (يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ عِبَادٌ جُهَالٌ وَعُلَمَاءٌ فُسَّاقٌ) (المحجة البيضاء، ج 1، ص 125).

ابتهاج و سرور عجب نیست و اگر این ابتهاج از جهت آن است که این اعمال از اوست و اوست که دارای این صفت است و بزرگ شمارد اعمالش را و اعتماد کند بر آن‌ها و خود را از حدّ تقصیر خارج داند و به جایی رسد که گویی منت گذاری کند بر خدای تعالی به واسطه این اعمال، پس این سرور، عجب است. (1)

(عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى دَاوُدَ يَا دَاوُدُ بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ وَانذِرِ الصَّادِقِينَ! قَالَ كَيْفَ أَبَشِّرُ الْمُذْنِبِينَ وَانذِرِ الصَّادِقِينَ؟ قَالَ يَا دَاوُدُ: أَبَشِّرُ الْمُذْنِبِينَ بِأَنِّي أَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَأَعْفُوا عَنِ الذَّنْبِ، وَانذِرِ الصَّادِقِينَ أَنْ لَا يُعْجِبُوا بِأَعْمَالِهِمْ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَبْدٌ يَتَعَجَّبُ بِالْحَسَنَاتِ إِلَّا هَلَكَ.

وَقَالَ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مَعْشَرَ الْحَوَارِيِّينَ كَمِ مِنْ سِرَاجٍ أَطْفَأَتْهُ السِّرَاجُ وَكَمِ مِنْ عَابِدٍ أَفْسَدَتْهُ الْعُجْبُ. (2)

«امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: خداوند به حضرت داوود وحی فرستاد: ای داوود! بشارت ده گناهکاران را و انذار کن صدیقین (راستگویان) را! داوود گفت: چگونه گناهکاران را بشارت دهم و صدیقین را بترسانم؟ خداوند فرمود: ای داوود! به گناهکاران بشارت ده به این که من توبه پذیرم و گناهان را عفو خواهم کرد و صدیقین را انذار نما که نسبت به اعمالشان عجب نداشته باشند (اعمال خود را بزرگ نشمارند) زیرا هیچ بنده ای حسنات خود را بزرگ نمی شمارد مگر آن که هلاک می گردد.

و حضرت مسیح علیه السلام فرمود ای حواریون! چه بسا چراغی که خاموش نماید او را چراغ و چه بسا عابدی که عجب او را تباه سازد.

و نیز امام صادق علیه السلام فرمود:

(الْعُجْبُ كُلُّ الْعُجْبِ مِمَّنْ يُعْجَبُ بِعَمَلِهِ وَلَا يَدْرِي بِمَا يَخْتِمُ لَهُ. (3)

«شگفتا تمام شگفت از کسی که اعمال خود را بزرگ می بیند (عجب دارد) در حالی که

ص: 78

1- مرآة العقول، ج 1، ص 218، کتاب ایمان و کفر باب عجب ذیل حدیث 1.

2- اصول کافی، ج 1، ص 314، کتاب ایمان و کفر باب عجب، ح 8 - عدّة الداعی، ص 222.

3- الامام الصادق علیه السلام، ج 1، ص 390.

نمی داند عاقبت او چه خواهد شد؟».

در این درگه که، گه گه، که که، که که شود ناگه *** به امروزت مشو غره که از فردا نئی آگه

«عُجِبَ گناهی است که تخم آن کفر و زمین آن نفاق و آب آن فساد و شاخه های آن جهل و نادانی و برگ های آن ضلالت و گمراهی و میوه آن لعنت و خلود در آتش جهنم است پس هر که عجب نمود، تخم را پاشید و زرع کرد و لابد میوه آن را خواهد چید.» (1)

(وَلَا تُفْسِدْ عِبَادَتي بِالْعُجْبِ... وَلَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَّتي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا، وَلَا تُحَدِّثْ لي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحَدَّثْتَ لي ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدْرِهَا.) (2)

خداوندا مرا بر چشم ملت *** مقامم داده افزون بر تریتم

مرا در چشم من از این مقام *** بکاهی تا شناسم خویش و نامم

و در انظار این مردم ز عزت *** به من انعام داری از محبت

و بنما آشنا بر ذلتم را *** که تا یابم خود و شخصیتم را

نکرده خود فراموش آن که دیگر *** که پارا از گلیم خود فراتر

عُجِبَ که به معنای بزرگ شمردن عمل است (چه عمل کمال داشته باشد یا نداشته باشد) علاوه بر این که خود یک صفت رذیله و خباثت باطنی است (و جزء سه چیز است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود موجب هلاکت است و امام باقر علیه السلام فرمود کمر انسان را می شکند.) منشأ آفات و صفات خبیثه دیگر نیز می شود مثل کبر که یکی از اسباب آن، عُجِبَ است، شخص متکبر خود را بالاتر از غیر می داند و مرتبه خود را بیشتر می شمارد ولی در عُجِبَ پای گیری در میان نیست بلکه مُعْجَبَ به خود می بالد و از خود شاد است... (3)

خویشتن را بزرگ پنداری *** راست گفتند یک دو بیند لوچ

زود بینی شکسته پیشانی *** تو که بازی کنی به سر با قوچ

به هر حال پرده عُجِبَ و غرور و حجاب ضخیم و غلیظ کبر و خودپسندی، ریاکاری و

ص: 79

1- معراج السَّعَادَةِ (ملا احمد نراقی رحمه الله)، ص 198.

2- صحیفه سجَّادیه، دعای 20 (فی مکارم الاخلاق و مرضی الافعال).

3- معراج السَّعَادَةِ (عالم ربانی ملا احمد نراقی رحمه الله)، ص 198.

خودنمایی، خود بزرگ بینی، حب جاه و شهرت طلبی و عنوان پرستی و امثال این آلودگی های (1) باطنی، هر انسانی را از پای در می آورد و به انحطاط می کشاند ولی شخص عالم و دانشمند را بیش از دیگران از هستی ساقط می نماید و با وجود این نوع آلودگی ها هرگز مزه کمال را نمی چشد و از علم واقعی که همانا نور الهی است (العِلْمُ نُورٌ...) بهره ای نخواهد برد.

خودستایی جان من برهان نادانی بود

زیرا کسی که در باتلاق خود بزرگ بینی و عجب غوطه ور است و یا در گرداب کبر و خود پسندی فرو رفته و دست و پا می زند چگونه می تواند به کمال معنوی و نور الهی و علم واقعی نایل گردد؟ مگر آن که از آن باتلاق یا گرداب که به دست خود ایجاد نموده بیرون آید و به صفت با برکت تواضع متخلّق شود تا بدین وسیله راه کسب نور و معنویت برای او هموار گردد. (2)

ص: 80

1- تمام آلودگی های باطنی در ده چیز به صورت شعر خلاصه شده که عبارت است از: تَهَوَّرٌ، جُبْنٌ، خُمُودٌ وَ شَرَّةٌ *** تَقْتِيرٌ، إِسْرَافٌ، تَجْرِبُزٌ، بُلَّةٌ فَآذِي مَعَ الْجَهْلَيْنِ فِي النَّفْسِ فَآذِرٌ *** طُوبَى لِمَنْ ظَهَرَ وَ بَطْنًا قَدْ ظَهَرَ 1- تهوّر = افراط در قوه غضبیه، 2- جُبْنٌ = تفریط در قوه غضبیه، 3- خُمُودٌ = تفریط در قوه شهویه، 4- شَرَّةٌ = افراط در قوه شهویه 5- تقتیر = بخل ورزیدن، 6- اسراف = ولخرجی، 7- تجربز = وسواس در فکر کردن، 8- بُلَّةٌ = سبک مغزی و خرفتی، 9- جهل بسیط = نادانی 10- جهل مرکب = نمی داند که نمی داند. تمام مطهرات باطنی نیز در ده چیز خلاصه شده که عبارت است از: إِنَّ الْمَكَارِمَ أَخْلَاقٌ مُطَهَّرَةٌ *** فَالَّذِينَ أَوْلَاهَا وَ الْعَقْلُ ثَانِيهَا وَ الْعِلْمُ ثَالِثُهَا وَ الْجَلْمُ رَابِعُهَا *** وَ الْجُودُ خَامِسُهَا وَ الْفَضْلُ سَادِسُهَا وَ الْبِرُّ سَابِعُهَا وَ الصَّبْرُ ثَامِنُهَا *** وَ الشُّكْرُ نَاسِعُهَا وَ اللَّيْنُ بَاقِيهَا وَ النَّفْسُ تَعْلَمُ أَنِّي لَا أَصَادِقُهَا *** وَ لَسْتُ أَرْشُدُ حِينَ أَعْصِيهَا «بزرگواری و مکرمت انسان، اخلاق نیکو و پاک (عوامل پاکی) آن است: 1- دین داری 2- خردمندی 3- علم 4- حلم 5- بخشش و گذشت 6- فضل 7- نیکی 8- صبر 9- شکر 10- نرمی، نفس من خود می داند که مرا با او همداستانی و موافقت نیست و من رشد و هدایت خویش را جز در مخالفت با آن نمی بینم.

2- «إِنَّ الْحُكَمَاءَ وَرَثَةَ الْحِكْمَةِ بِالصَّمْتِ وَ أَنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةَ الْعِلْمِ بِالطَّلَبِ وَ إِنَّ الصَّادِقِينَ وَرَثَةَ الصِّدْقِ بِالْخُشُوعِ وَ طَوْلِ الْعِبَادَةِ».

بحارالانوار، ج 70، ص 25.

نیست اکسیری به عالم بهتر از افتادگی *** قطره ناچیز گردد گوهر از افتادگی

بدیهی است وقتی انسان متواضع شد و خود را بالاتر از دیگران نپنداشت سعی می کند از علم و معنویت و فیض دیگران بهره مند گردد و از همین رهگذر کسب کمالات و نورانیت نماید. کما این که وقتی انسان خود را بزرگ تر از دیگران پنداشت و از همه جلوتر دید در این صورت برای جلورفتن و رشد و تعالی تلاشی به عمل نمی آورد

از کلیم حق بیاموزای کریم *** بین چه می گوید از مشتاقی کلیم

با چنین جاه و چنین پیغمبری *** طالب خضرم ز خودبینی بریء

حجاب دیدن آن روی، شرک و خودبینی است *** ز هستی تو رخس را نقاب در پیش است

وجود او به مثل همچو آب و تو ماهی *** خبر از آب نداری و آب در پیش است

افتادگی آموز اگر طالب فیضی *** هرگز نخورد آب زمینی که بلند است.

پس تواضع که در مقابل تکبر و خود پسندی و خود بزرگ بینی است یکی از مهم ترین عوامل رشد و تعالی خواهد بود و شخص متواضع از هر موقعیت و مناسبت و امکانات آموزنده ای حداکثر استفاده را می نماید به طوری که حتی از صفات آموزنده حیوانات نیز از هر کدام درسی می آموزد چنان چه سفارش شده وفا را از سگ، همت را از مورچه، شب زنده داری را از خروس، احتیاط و کثیر الحذر بودن را از کلاغ... بیاموزید. (1)

ز خاک آفریدت خداوند پاک *** پس ای بنده افتادگی کن چو خاک

تواضع سر رفعت افرازدت *** تکبر بخاک اندر اندازدت

«خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی کرد که من نماز کسی را قبول می کنم که از برای

ص: 81

عظمت من تواضع کند و بر مخلوقات من تکبر ننماید و در دل خود خوف مرا جای دهد و روز را به ذکر من به پایان رساند و به جهت من خود را از خواهش های نفس باز دارد. (1)

اگر اهل نمازی و نیازی *** برون آ از دعاوی مجازی

بیا از صحبت اغیار بگذر *** بیا از هرچه جز از یار بگذر

ترازینت بود نام الهی *** به از این تاج کرمنا چه خواهی

عزیز من حیات تو الهی است *** که عقل و نقل و عدل گواهی است

طبیعت بر حیاتت گشت حاکم *** نباشد جز تو بر نفس تو ظالم

بیا نفس پلیدت را ادب کن *** حیات خود الهی را طلب کن

آری بزرگ ترین عاملی که عجب و غرور و کبر و خود پسندی را از بین می برد و روح تواضع و فروتنی را در وجود انسان تقویت می کند، نماز می باشد و به طور کلی نماز مهم ترین و قوی ترین عاملی است که می تواند تمام آلودگی ها (2) و حجاب های بین انسان و خدا را از بین ببرد زیرا در نماز حداکثر تواضع در پیشگاه خدا تحقق پیدا می کند که بر همین اساس نماز با تکبیر آغاز می گردد. (3) (أَوَّلُهُ التَّكْبِيرُ...) و در حقیقت اعلام عبودیت محض در پیشگاه خداوند متعال است که بدین وسیله نماز گزار اعلام می دارد فقط خدا بزرگ است و جز او کسی بزرگی ندارد و علاوه بر اذکار (مانند ذکر حمد و سوره و تسبیحات که در رکعات نماز هر یک دارای حکمت فلسفه عمیقی می باشد) اعمال نماز نیز هر یک به نحوی روح تعبد در پیشگاه خدا و تواضع فراوان را تقویت و تحکیم می سازد. بخصوص که در هر رکعتی، مراحل تواضع به ترتیب قیام،

ص: 82

1- معراج السَّعَادَةِ، ص 227.

2- (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...) سوره عنکبوت، آیه 45.

3- قبل و بعد از نماز و نیز هر عملی از اعمال نماز تکبیر مستحبی گفته می شود مانند قبل و بعد از رکوع، قبل و بعد از سجود... که در نمازهای واجب و مستحبی شبانه روز بیش از هر ذکر دیگری تکبیر تکرار می گردد. جمع کل تکبیرهای واجب و مستحب هر شبانه روز (نمازهای واجب و نوافل و نافله شب و نماز غفيله همراه با تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام و اذان و اقامه برای هر نماز واجب) 836 تکبیر می شود بنابراین یک نماز گزار مقید به نوافل و آداب قبل و بعد و حین نماز در هر شبانه روز بیش از هر ذکر دیگری تکبیر می گوید که با این وضع هرگز روح تکبر و منیت و خودخواهی در وجود او راه پیدا نخواهد کرد و کسی را جز خدا بزرگ نخواهد دانست.

رکوع و سجود و با هماهنگی خاص با اذکار هر مرحله، برنامه ریزی دقیق شده، ایستادن کامل (قیام) در برابر فرمانده با آداب خاص، آمادگی تبعیت از فرمان را اعلام می کند، مرتبه بالاتر از این، خم شدن (رکوع) است که بدین وسیله با کشیدن گردن به صورت رکوع، خود را تا سرحد زدن گردن تسلیم می نماید و از این مرتبه بالاتر در تواضع و تسلیم بودن، سجده (سجود) است که در حقیقت خود را به خاک می اندازد اشاره به این که دیگر هیچ منیتی وجود ندارد.

خاک شو، رفعت در این نیستی بین ** نیست شو، سرمایه هستی بین

امام صادق علیه السلام فرمود: (أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ) (1) نکته بسیار زیبا و مهم دیگر در این جا، هماهنگی دقیق و عمیق بین اعمال و اذکار این سه مرحله تعبد و تواضع است زیرا در مرتبه اول، قیام توأم با ذکر (اللَّهُ أَكْبَرُ) می باشد که از مفهوم خاصی برخوردار می باشد و این ذکر شریف، قیام مودبانه نمازگزار را در پیشگاه خدای بزرگ تأیید و تحکیم و تقویت می کند. سپس در مرحله دوم یعنی رکوع که به نشانه تسلیم و انقیاد خم می شود و گردن را می کشد و تواضع می کند، با ذکر شریف (سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ) مرحله دیگری از ادب و انقیاد بیشتر خود را به صورت تسبیح و تعظیم اظهار می نماید و بالاخره در مرتبه سوم یعنی سجود، حدّ اعلا و بالاترین مرحله تذلل و خضوع خود را با ذکر شریف (سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ) اعلام می کند، بنابراین در هر سه مرحله و مرتبه تسلیم و تواضع به تناسب هر مرحله و هر عملی، ذکری مناسب با همان مرحله گفته می شود. در قیام که مانند سربازی در برابر فرمانده و با تمام قامت، بدون توجه به هر سویی احترام می کند خدا را با ذکر (اللَّهُ أَكْبَرُ) یاد می کند بعد در رکوع با کلمه عظیم که صفت مشبّهه است خدا را تعظیم می کند و سپس در آخرین مرتبه در حال سجود با صیغه أَفْعَلُ التَّفْضِيلِ (با کلمه اعلی) خدای بزرگ را تسبیح و تمجید می نماید و در رتبه، این دو کلمه نظیر حسن و احسن می باشند.

حال اگر در کنار این هماهنگی حکیمانه دقیق بین اعمال و اذکار، دل و قلب انسان نیز هماهنگ باشد و همراهی کند و به این معنی توجه نماید چه خواهد شد؟ که حقیقت و روح نماز

ص: 83

1- به وسائل الشیعه، ج 4، ص 980 و بحار الانوار، ج 18، باب الصلوة و جامع السعادات، ج 3، ص 349 مراجعه شود.

را باید در این جا جستجو کرد و زبان و عمل و دل را با یک دیگر هم ناله نمود، (هزاران نکته باریک تر از مو این جاست) و به هر حال سجده با توجه که حداکثر ممکن در تواضع و فروتنی است و انسان در پیشگاه خداوند متعال خود را به خاک می اندازد. دو نوبت تکرار می شود (در هر رکعتی) تا حداکثر تواضع عملاً تحقق پیدا کند و انسان بداند و آگاه باشد که از خاک آفریده شده و سرانجام دو مرتبه به خاک بر می گردد (1) و با این وصف تمام منیّت‌ها (کبر و خودپسندی، عُجب...) از بین می رود، لذا برای سالک الی الله و عبد واقعی و حقیقی خداوند بهترین عمل و عالی ترین حالات همین سجده است که در تاریخ زندگی سالکان الی الله و اهل سیر و سلوک واقعی و بندگان صادق باری تعالی همین موضوع مهم به چشم می خورد و از همین راه به آن همه کرامات و پروازهای ملکوتی نایل گردیده اند. نکته بسیار ظریف و مهمّ و لطیفه عرفانی دیگر آن است که سجده مرحله حسّاس اوج پرواز به سوی خداوند می باشد و بر همین اساس انسان نیاز مبرم و احتیاج فراوان به کمک دارد و مانند بچه پرنده ای که تازه متولّد شده و با بال های ضعیف خود قادر به پرواز نمی باشد بلکه به ناچار باید به کمک بال های مادر و در آغوش او پرواز کند، انسان نیز در این مرحله که شدیداً به پرواز علاقه مند است و دست و پا می کند تا از این عالم به عالم بالا برود و پرواز کند، باید با بال پرواز اولیای خدا و کمک و عنایت کسانی که دایم در حال پرواز می باشند، پرواز نماید (2) لذا تأکید شده در هنگام سجده که هفت عضو بدن روی زمین قرار می گیرد پیشانی که جزء اعضای رئیسه و بهترین عضو بدن است بر روی تربت امام حسین علیه السلام و خاک مقدّس کربلا گذاشته شود.

(أَفْضَلُ الْأَرْضِ تُرْبَةُ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ السُّجُودَ عَلَى تُرْبَةِ أَبِي

ص: 84

-
- 1- امیرالمؤمنین علیه السلام به استناد آیه (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى) (سوره طه، آیه 55) فرموده: اوّل که سر به سجده می گذاری و بر می داری (منها خلقناکم) اشاره به اول تکوین انسان است که از خاک به و همه ما از خاک آفریده شده ایم، دو مرتبه سرت را به خاک بگذار تا یادت بیاید که خواهی مرد و به خاک باز خواهی گشت دوباره سرت را از خاک بر می داری و یادت میافتد که یک بار دیگر از همین خاک محشور و مبعوث خواهی شد (بحار الانوار، ج 85، ص 132)
 - 2- تا نرفتی به سفر همسفری پیدا کن *** تا نبستی ز جهان دیده بری پیدا کن به مَثَل هست بشر صید و جهانش چوقفس *** بهر پرواز، بُر و بال و پری پیدا کن

عبد الله يَخْرُقُ الْحُجْبَ السَّبْعَ). (1)

زیرا آن خاک خاکی است که بوی معنویت انسان هایی از آن استشمام می شود که به اوج کمال نایل گردیدند و در پرواز به سوی خدا دست دیگران را نیز گرفتند.

(الإِسْلَامُ مِنْ سَاعَةِ قِيَامِهِ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ رَهْمَيْنُ شُكْرٍ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ...) (2)

ص: 85

1- جواهر الكلام (شيخ الفقهاء محمد حسن نجفی رحمه الله) ج 8، ص 437 - محجة البيضاء، ج 4، ص 45.

2- جنّة المأوى (آية الله شيخ محمد حسين كاشف الغطاء رحمه) ص 137.

(فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ وَاطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَاسْتَفْهِمِ اللَّهَ يُفْهِمُكَ)

«آن گاه که آهنگ علم می نمایی نخست باید در دلت جوای حقیقت بندگی باشی و علم را از آن جهت جو یا باش که در صدد به کار بستن آن باشی و از خداوند طلب فهم نما خدا به تو فهم و درک می دهد».

همت گماردن در طلب علم، از اهمیّت فراوانی برخوردار است زیرا اگر طالب علم در ابتدای تحصیل با ضعف اراده و بی همتی مواجه بود، هم چون گیاه ضعیفی است که ابتدای رویدن آن باشد و به هر بادی متزلزل گردد و مصیبت به بار آورد، خصوصاً اگر اراده ضعیف توأم با ضعف ایمان و تقوا باشد که در این صورت چون موش و روباه با هر حرکت پایی مضطرب می شود. اما آن طالب علمی که جدّی و مصمّم و با ایمان باشد و از اوّل با چنین روحیه ای آغاز به کسب علم نماید در این هنگام چون کوه پابرجا و هم چون شیر دلاور، قوی، پایدار و محکم خواهد ایستاد.

سرمایه راهرو حضور و ادب است *** آن گاه یکی همت و دیگر طلب است

ناچار بود رهرو از این چار اصول *** ورنه به مُراد دل رسیدن عجب است

بنابراین در ابتدای ورود به هر کاری مخصوصاً وارد شدن در محیط و فضای علمی و قرار گرفتن در مسیر علم و دانش، اراده مصمّم و خواست و همتی والا لازم است.

قال الصادق عليه السلام: (إِذَا هَمَمْتَ بِخَيْرٍ فَبَادِرْ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا يَحْدُثُ). (1)

«امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که همت گماردی به کار نیکی (تصمیم بر کار خیر گرفتی) پس پیشی بگیر و اقدام کن زیرا نمی دانی که چه پیش آمد (و اتفاقی رخ خواهد داد).»

ص: 86

همؤت بلند دار که مردان روزگار *** از همّت بلند به جایی رسیده اند

بشر بی بال و پر نبود، بود همّت پر و بالش *** به کف آرد زیال همّت خود جمله آمالش

بلبل به باغ و جغه به ویرانه تاخته است *** هر کس به قدر همّت خود خانه ساخته است

چنان چه از حدیث عنوان بصری استفاده می شود، پایه ها و ارکان اساسی علم نافع و طلب علم، سه چیز است و کسی که اراده دارد بر طلب علم، باید این اصول را کاملاً مدنظر داشته باشد:

از خودی تا نگذری با دوست نتوانی رسید *** حلقه زنجیر پای همّت، این ما و من است

ص: 87

1- در نفس خویش حقیقت عبودیت را جستجو و طلب نمایید:

(فَاطْلُبْ أَوْلَا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ)

عبودیت به معنای پرستش و اظهار تذلّل، انقیاد و فرمانبرداری کوچک نسبت به بزرگ می باشد و عبادت، منتها درجه تذلّل است.

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) (1)

«ای مردم! شما همه به خدا فقیر و محتاجید و تنها اوست که بی نیاز و غنی بالذات و شایسته هرگونه حمد و ستایش است.»

قدم به راه طلب چون نهی ز جان بگریز *** که شرط راه بود جان من سبکباری

همان گونه که در بحث قبل اشاره شد هر مقدار سطح علم و آگاهی انسان افزون گردد، تواضع، فروتنی، خوف و شوق او نیز نسبت به خدای متعال بیشتر و افزون تر باید بشود و در عمل و قول، معبودی جز خدا را بندگی نکند یعنی ثنا، ستایش، تسبیح و تنزیه را تنها منحصر به خدا بداند و عملاً او را سپاس و تشکر نموده، تسلیم محض و مطیع کامل او گردد. بدیهی است با توجه به مضمون آیه مذکور هنگامی که انسان نسبت به خدا معرفت پیدا کرد و او را کمال مطلق و غنی بالذات دانست و از سوی دیگر خود را نیز شناخت که فقر مطلق و سرتاپا محتاج و وابسته به قادر متعال است، در این صورت با اشتیاق و رغبت فراوان خدا را عبادت می کند (وَالِی رِبِّكَ فَارْغَبْ) (2) چنان چه وقتی انسان واقعاً احساس گرسنگی بنماید، با میل و رغبت به سوی غذا می رود و حقیقت بندگی نیز وقتی تحقق پیدا می کند که به راستی انسان در خود احساس نیاز و احتیاج در پیشگاه خدای متعال نماید و او را از روی صدق و اخلاص بخواند.

این عبادت ها که ما کردیم خوش کاسبی است *** دعوی اخلاص با این خود پرستی ها چه شد؟

عبادت در حقیقت نردبان قرب و معراج آدمی به سوی خدا و پرواز روح است به سوی

ص: 88

1- سوره فاطر، آیه 15

2- سوره انشراح، آیه 8.

معبود حقیقی و ریشه همه این آثار که در عبادت نهفته است از یاد حق که هدف در عبودیت و بندگی می باشد به دست می آید. همان طور که فراموشی از یاد خدا خسارت های فراوانی را به دنبال خواهد داشت:

(وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ) (1)

«و مانند کسانی که خدا را فراموش کردند پس خداوند هم آنان را فراموش نمود، نباشید».

قال النبي صلى الله عليه وآله قال الله تعالى: إِذَا عَلِمْتُ أَنَّ الْغَالِبَ عَلَى عَبْدِي الْإِشْتِعَالَ بِي تَقَلَّتْ شَهْوَتُهُ فِي مَسْئَلَتِي وَمُنَاجَاتِي، فَإِذَا كَانَ عَبْدِي كَذَا لِكَ فَآزَادَ أَنْ يَسَّ هُوَ حُلْتُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَنْ يَسَّ هُوَ، أَوْلَيْكَ أَوْلِيَايَ حَقًّا أَوْلَيْكَ الْإِبْطَالُ حَقًّا، أَوْلَيْكَ الَّذِينَ إِذَا أَرَدْتُ أَنْ أَهْلِكَ الْأَرْضَ عُقُوبَةً زَوَيْتَهَا عَنْهُمْ مِنْ أَجْلِ أَوْلَيْكَ الْإِبْطَالُ (2)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود، خداوند می فرماید: هرگاه بدانم که غالب است بر بنده من ذکر من، علاقه او را نسبت به ذکر و سؤال و مناجات با خودم زیاد می گردانم و هرگاه بنده من چنین باشد و بخواهد به سهو و اشتباه بیفتد، بین او و سهو حایل شوم و نگذارم اشتباه کند، آنان دوستان حقیقی من هستند، و قهرمانان واقعی آنانند، آن ها کسانی اند که هرگاه اراده کردم که عقوبت نمایم و هلاک گردانم اهل زمین را، به تعویق می اندازم این اراده را از ایشان به خاطر این قهرمانان».

(الهِى إِنَّ كُنْتُ قَدْ عَصَيْتُكَ فَإِنِّي قَدْ أَطَعْتُكَ فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ لَمْ أَخْذُ لَكَ وَلَدًا وَلَمْ أَدْعُ لَكَ شَرِيكًا، وَقَدْ عَصَيْتُكَ فِي أَشْيَاءٍ كَثِيرَةٍ عَلَى غَيْرِ وَجْهِ الْمُكَابَرَةِ لَكَ وَ لَا الْإِسْتِكْبَارِ عَنْ عِبَادَتِكَ وَ لَا الْجُحُودِ لِرُبُوبِيَّتِكَ وَ لَا الْخُرُوجِ عَنِ الْعُبُودِيَّةِ لَكَ.) (3)

ص: 89

1- سوره حشر، آیه 19.

2- خلاصة الاذكار، ص 56 (از روایات قدسی).

3- مفاتيح الجنان (حاج شيخ عباس قمی رحمه الله)، ص 649 (در اعمال مسجد کوفه).

2- علم و عمل توأم باشد و دانش را برای عمل نمودن طلب کند:

(وَاطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ)

اهتمام و عنایت ورزیدن دانشمند حقیقی برای تنظیم رفتار و کردار خویش در جهت معلومات خود و طلب نمودن علم برای عمل کردن از مهمّاتی است که قطعاً خلاف آن، عواقب بسیار سوئی را در دنیا و آخرت به دنبال خواهد داشت، چنانچه قبلاً نیز اشاره شد دسته ای که علم و دانش را به منظور فخر فروشی و مباحثات کردن می آموزند نه تنها در دنیا از این سلاح بهره ای مفید نخواهند بُرد بلکه همین امر در قیامت موجب هلاکت آنان خواهد شد و به عذابی دردناک مبتلا خواهند گردید که در آخرت دوزخیان از بوی بد و تعفن این گروه رنج و آزار می بینند.

عالم آن کس بود که بد نکند *** نه بگوید به خلق و خود نکند

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حضرت موسی علیه السلام با حضرت خضر علیه السلام ملاقات نمود و از او درخواست وصیت و موعظه کرد که در پایان نصایح و موعظ فرمود:

ای موسی! (تَعَلَّمْ مَا تَعَلَّمْ لِتَعْمَلَ بِهِ وَلَا تَعَلَّمْ لِتُحَدِّثَ بِهِ فَيَكُونُ عَلَيْكَ بُرْهَةٌ وَيَكُونُ عَلَيَّ غَيْرُكَ نُورَةٌ). (1)

«بیاموز آن چه را می آموزی (فرا می گیری) برای آن که به آن عمل نمایی نه برای آن که خودنمایی کنی (و به رخ دیگران بکشانی و ادّعی علم و دانش نمایی) که در این صورت (وقتی فراگیری علم به منظور فخر فروشی و مباحثات نزد دیگران بود این علم) برای تو (موجب) هلاکت و تباهی و برای دیگران (باعث) نورانیت و هدایت خواهد شد.»

از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که:

«عالم بی عمل را در میان آتش دوزخ می اندازند (آتشی آن چنان شدید و گدازنده) که

ص: 90

روده ها و آمعاء و اندام های درونی او به صورت گدازای، از حنجره او بیرون می ریزد و سپس او را در اطراف و جوانب پهنه قیامت می گردانند هم چون الاغی که برگرد آسیاب می گردد.»

از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز منقول است که:

«سخت ترین حالات برای دوزخیان که در ندامت و حسرت به سر می برند حالت عالمی است که مردم را به سوی خدا دعوت نماید و آنان هم از خداوند اطاعت نموده و به بهشت بروند ولی خود دعوت کننده که تارک عمل بوده داخل جهنم گردد که اهل جهنم از بوی تعفن او در عذاب و اذیت واقع شوند.» (1)

کسی که علم و آگاهی خود را درست به کار گیرد و بر طبق آن عمل نماید مسلّم از این عواقب سوء مصون خواهد بود و در دنیا هم از برکات معنوی آن بهره مند خواهد شد زیرا علم و دانش به منزله درختی تنومند می ماند و عمل نمودن بر طبق آن به منزله میوه آن درخت. و بدیهی است که هدف از غرس و کاشتن درخت، ثمره و میوه آن است و در صورتی می توان از میوه آن بهره مند گردید که درخت از میوه بارور شود.

(اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنِي صِحَّةً فِي عِبَادَةٍ، وَفَرَاغًا فِي زَهَادَةٍ، وَعِلْمًا فِي اسْتِعْمَالٍ) (2)

ص: 91

1- به کتاب کافی، ج 1، ص 44، ج 1، (باب استعمال العلم) و بحار الانوار، ج 2، ص 26، ح 37، 30، 17، 15، ح 12، 7 و منیة المرید ص 21 مراجعه شود.

2- صحیفه سجّاد علیه السلام به دعای 20 (در مکارم اخلاق و اعمال پسندیده)

(وَاسْتَفْهِمِ اللّٰهَ يُفْهِمَكَ)

مسلم است که فهم و دریافت حقایق بدون عنایت خداوند به کلی امکان پذیر نخواهد بود، هر چند خداوند بشریت را از ابزار و وسایل لازم برای درک معارف و دانش های گوناگون برخوردار نموده است لکن همان گونه که در نظام آفرینش هیچ چیزی بدون اذن و عنایت او محقق نخواهد شد کار و فعالیت های مخصوص وسایل سمعی و بصری و ابزار درک و فهم و دریافت علم واقعی هم از این امر مستثنا نمی باشد.

(اللّٰهُمَّ اَعْظِنِيْ بَصِيْرَةً فِيْ دِيْنِكَ وَفَهْمًا فِيْ حُكْمِكَ، وَفِيْهَا فِيْ عِلْمِكَ) (1)

از سوی دیگر همین توجه باطنی (که انسان از خداوند بخواهد و در موقع دریافت معارف توجه به او نماید) آدمی را در کسب معارف و علوم موفق تر نموده و از جهت معنوی نقش زیاد و نتایج قابل توجهی در برخواهد داشت زیرا هنگامی که انسان در جمیع امور بویژه برای دریافت مطالب و طلب علم، تمام توجهش را از غیر خداوند منقطع ساخت، در حقیقت ریشه های توحید را در نفس خود قوی و محکم نموده و از همین رهگذر این معنی در وجودش نقش بسته است که عِدَّةُ الْعِلَلِ و اثر بخش همه علّت ها خداوند قادر مَنّان است و اعتماد کامل نمودن بر علّت و معلول ظاهری و صرف نظر از عِدَّةُ الْعِلَلِ جز جهالت و نادانی چیزی نیست. بنابراین وقتی این حقیقت توحید در زندگی انسان خصوصاً طالب علم نقش عملی پیدا کرد، به تدریج روح انقطاع اِلَى اللّٰهِ در وی رشد می نماید به حدّی که بر جمیع قوای نفسانی (نفس اماره و تخیل و غیره) مسلط خواهد شد و در این صورت حجاب ها برداشته می شود و آن چه را از محبوب اصلی و خدای مهربان بخواهد به او عطا خواهد نمود و قلب او ظرف حکمت و علم الهی می شود و این نتیجه همان کمال انقطاع است که انسان نه به معلومات و محفوظات

ص: 92

خویش و نه به ابزار و وسایل ظاهری و نه به خلق و نه به هیچ چیز دیگر مغرور نگشته و برای علل و معلول ها هم نقش مستقل، معتقد نمی باشد و حتی سعی و کوشش خود را هم از خود نمی داند بلکه در جمیع امور توکل او به خدا بوده و به دستور او انجام وظیفه می کند.

بدیهی است زمانی که انسان در کسب علم و غیر آن همه توجهش به خداوند کریم بود و از او یاری خواست و در مقابل بیگانه تعظیم نمود، خداوند نیز از این بنده خشنود می گردد و در نتیجه لطف و عنایت بیشتری در حق او مبذول می دارد و آثار رحمت و عنایات خاصه الهی در سر و ضمیر او متجلی می گردد. و فهم و درک و بینش خاص به وی موهبت می شود. (رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا) «پروردگارا علم مرا افزون نما». (1)

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید *** دیگران هم بکنند آن چه مسیحا می کرد

(اللَّهُمَّ أَخْرِجْنِي مِنْ ظُلُمَاتِ الْوَهْمِ وَأَكْرِمْنِي بِنُورِ الْفَهْمِ، اللَّهُمَّ افْتَحْ عَلَيْنَا أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَأَنْشُرْ عَلَيْنَا خَزَائِنَ عُلُومِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ) (2)

ص: 93

1- سوره طه، آیه 114.

2- مفاتیح الجنان (دعاء وقت مطالعه)، ص 823

(قُلْتُ يَا شَرِيفًا! فَقَالَ: قُلْ يَا ابا عبدالله: قُلْتُ يَا ابا عبدالله ما حَقِيقَةُ الْعُبُوْدِيَّةِ؟)

«عنوان بصری گوید: گفتم ای شریف! امام صادق علیه السلام فرمود بگو یا ابا عبدالله، گفتم یا ابا عبدالله! حقیقت بندگی چیست؟».

چنان چه قبلاً هم اشاره شد «عبودیت» اظهار تذلل و از ریشه «عبد» به معنای بنده و مطیع بوده (1) و عبادت غایت تذلل و اطاعت است.

(الْعِبَادَةُ فِي اللُّغَةِ هِيَ الذَّلَّةُ (اصل العبودية الخضوع والذل...)، وَالْعِبَادَةُ الطَّاعَةُ. الْعُبُوْدِيَّةُ وَالْعُبُوْدَةُ وَالْعِبَادَةُ: الطَّاعَةُ. الْعِبَادَةُ الطَّاعَةُ وَنَهَايَةُ التَّعْظِيمِ لِلَّهِ تَعَالَى) (2)

بنابراین عبودیت به معنای بندگی یعنی در بند بودن است و در حدیث نیز آمده است که در «عبد» سه حرف می باشد و آن ها عبارتند از:

«ع» که اشاره یا کنایه است از علم و یقین بنده نسبت به خداوند متعال یعنی عبد یقین داشته باشد که مولایی دارد.

«ب» اشاره است به بینویت و جدایی یا دوری انسان از غیر مولی (که از هر چه غیر مولی و حق تعالی است جدا شود و همه تعلقات ما سوی الله را از خود دور و قطع نماید).

«د» اشاره است به دُنُوْ به مولی یعنی نزدیک شدن و تقرب به او با اطاعت از اوامر و نواهی و کلیه خواسته های او و تحصیل رضای حق که هر چه خدا بخواهد او بجا آورد. (3)

دل که ویران اوست آباد است *** جان چو غمناک از او بود شاد است

مو به مو خویش را بدو بندم *** هر که در بند اوست آزاد است

در معنای عبادت؛ ذلت، تسلیم، خدمت، اطاعت، و... نیز آمده است. و بر این اساس کسی

ص: 94

1- أَنْتَ الْمَوْلَى وَ اَنَا الْعَبْدُ... از مناجات امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه، (مفاتیح الجنان، ص 655) و نیز از مناجات امام سجّاد علیه السلام (صحیفه سجّادیه، ص 215 و من دعائه فی التذلل).

2- مجمع، صحاح، قاموس، اقرب الموارد ...

3- عنوان الکلام (مرحوم محمد باقر فشارکی)، ص 234

بنده خداست که در برابر غیر خدا ذلیل، تسلیم، خدمتگزار و مطیع نباشد (البته اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به خاطر امر خدا واجب است و در حقیقت اطاعت از پروردگار می باشد) پس یکی از عوامل مهم برای تحقق معنای عبادت، دشمنی با شیطان و دوری از او می باشد (و عَادَاةَ لَكَ بِحَقِيقَةِ الْعُبُودِيَّةِ) (1) «و دشمنی کرد با شیطان برای تو، به سبب حق بندگی و حقیقت بندگی»

پس روح و حقیقت عبادت، وابستگی و فرمانبری کامل و تمام است در جمیع شؤون زندگی از پروردگار متعال و اساس آن هم توجه به خداوند است که این توجه بالفطره از ابتدای خلقت انسان در وجود او می باشد لکن مواظبت و مراقبت باید بشود. و هدف اصلی از آفرینش انسان نیز عبادت است. (مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (2) و از نظر اهل معرفت «عبادت» ورزش همت ها و قوای و همیه و خیالیّه است که در اثر تکرار و عادت دادن به حضور در محضر حق، همواره آن ها را از توجه به مسایل مربوط به طبیعت و ماده به سوی تصوّرات ملکوتی بکشاند و در نتیجه این قوا تسلیم «سرّ ضمیر» و فطرت خداجویی انسان گردند و مطیع او شوند به حدّی که هر وقت اراده کند که در پی جلب جلوه حق برآید این قوا در جهت خلاف، فعالیت نکنند و کشمکش درونی میان دو میل علوی و سیفلی ایجاد نشود و سر باطن بدون مزاحمت این ها از باطن کسب اشراق نماید. (3)

عبادت خدا در حقیقت رمز آزادگی واقعی و بیدار کننده انسان و نجات بخش او از غفلت ها و غرق شدن در مادیات و آمال و آرزوها بوده و عبادت واقعی نوعی خروج و انتقال از دنیای ذلت بار و آزادشدن از همه اسارت ها به طور کلی و تعظیم و تذلیل فقط در مقابل ذات مقدّس حقّ

ص: 95

1- صحیفه سجّادیه، دعای 17، ص 76

2- سوره ذاریات، آیه 56 (ضمناً خداوند متعال در ارتباط با هدف آفرینش انسان به سه موضوع به هم پیوسته اشاره فرموده (عبادت، آبادانی زمین، خلیفه اللّهی) 1- ما خلقت الجنّ... 2- (هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَخْرَكُم فِيهَا) (سوره هود، آیه 61) 3- اَنْتِ جَاعِلِ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةَ (سوره بقره، آیه 30). بنابراین تا ارتباط انسان با خدا برقرار نباشد (عبادت) در این صورت نه زمین را عمران خواهد کرد و نه خلیفه اللّهی تحقق پیدا خواهد نمود.

3- از کلمات شیخ الرّییس در نمط نهم.

می باشد که انسان آزاده در حقیقت یک چنین انسانی است و به هر اندازه وابستگی های حیوانی و شهوانی کمتر باشد اراده چنین انسانی قوی تر و از آزادی واقعی بیشتر برخوردار است.

(قال عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ قَامَ بِشَرَائِطِ الْحُرِّيَةِ أَهْلًا لِلْعِتْقِ) (1)

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر که به شرایط آزادی اقدام کند، سزاوار آزادی گردد».

لذا در عبادت دو جهت کاملاً روشن به چشم می خورد: یکی تذلل و خضوع کامل به تمام ابعاد وجودی در برابر خداوند متعال، که هیچ نوع استکباری در آن راه نداشته باشد و پیوستگی صددرصد به غنی بالذات و رب العالمین. و دیگر آن که از دنیایی که به ناچار در آن زیست می کند به طور کامل آزاد گردد به این معنی که از دنیای محدودی که انسان را از سه بعد به سوی خود می کشاند و به طور طبیعی و عموماً افراد از این سه جهت ارتباط دنیوی دارند آزاد گردد پس اگر کسی توانست به راستی در این جهات، از اسارت بیرون آید و خودخواهی را کنار گذارد به گونه ای که برای خود، خودی نبیند و همان وابستگی و خشوع کامل خویش را در برابر حق رعایت نماید و صدق و اخلاص را پیشه خود سازد، روح عبادت و حقیقت «عبودیت» را دریافته است.

طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی *** صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست

مرحوم سید نعمت الله جزائری در توضیح حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله (وَلَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ عَبْدِي...) فرموده است:

(انَّ العبودیَّةَ مرتبة اجلَّ من جميع مراتب القرب و التواضع حتَّى التَّوْبَةُ و الرِّسَالَةُ و ذَلِكَ أَنَّ الرِّسَالَةَ نسبة و رابطة بين الله سبحانه و بين رسوله بالنسبة الى المرسل اليهم فالخلق لهم حظٌّ من هذا الاسم و كذلك التَّوْبَةُ و سایر صفاته و اسمائه و اما العبودیَّة فهی حالة و رابطة بينه و بين مولاه ليس للخلق حظٌّ فيها و لاجل ذلك اراد سبحانه ان يذكره با شرف اسمائه قال: (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...)

(2)

«همانا عبودیت (بندگی خدا) بالاترین مرتبه از مراتب قرب و تواضع نسبت به خداوند تبارک و

ص: 96

1- غرر الحکم، ج 2، ص 661، ح 867

2- زهر الرِّبْع، ج 2، ص 213.

تعالی است حتّی نبوت و رسالت، زیرا رسالت یک نوع نسبت و رابطه ای است بین خدا و رسولش به نسبت به کسانی که ارسال شده است به سوی آن ها بنابراین خلق (نیز) سهمی از این اسم را دارا می باشند و هم چنین است نبوت و سایر صفات و اسماء آن، و اما عبودیت یک نوع حالت و رابطه خاصّی است بین انسان و مولایش (خدا) که خلق هیچ گونه بهره و سهمی در این رابطه ندارند و برای همین جهت خداوند اراده کرد تا پیامبر خود را به بهترین اسماء خود یاد کند و فرمود: پاک و متّزه است خدایی که (در مبارک) شبی حرکت داد بنده خود (محمّد) را از مسجد الحرام (مکّه معظّمه) به سوی...»

می رسد انسان به جایی از طریق بندگی *** کز تقرّب نزد حق جبرئیل هم نامحرم است

آدمیّت را بود قدر و مقامی بس عظیم *** کز پی توصیف وصف او قلم نامحرم است

از جهان آفرینش گوی سبقت می برد *** آن که با دنیا و دینار و درم نامحرم است

بی ولای مرتضی حتّی خلیل بت شکن *** بی تعارف در گلستان ارم نامحرم است

در حدیث عنوان بصری، امام صادق در تفسیر و معنای حقیقت عبودیت به سه مطلب اشاره فرموده است:

(أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا حَوَّلَهُ اللَّهُ مِلْكَاً (لَأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مِلْكٌ، يَرُونَ أَمْالَ مَالِ اللَّهِ يَصَدُّعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ)... فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا حَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِلْكَاً هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْفِقَ فِيهِ)

«این که عبد از برای خود در آن چه خداوند به او مرحمت فرموده مالکیتی نبیند چرا که بندگان دارای ملک نمی باشند، همه اموال را مال خدا می بینند و در آن جایی که خداوند آنان را امر فرموده که بنهند، قرار خواهند داد... پس وقتی بنده برای خود ملکیتی را در آن چه خداوند به او سپرده است نبیند، انفاق نمودن در آن چه خدای متعال بدان امر کرده بر او آسان می شود».

به طور طبیعی هر انسانی یک نوع ارتباطی با عالم خارج از خود در امور مالکیت های اعتباری و ظاهری دارد و بالاخره از پست ترین چیزها مانند کفش و لباس و امثال این ها تا املاک و زراعت ها و مراکب و منازل و غیره عموماً همه افراد برای خود ملکیتی تصور و تصدیق می کنند و در این جهت هم به طور ضعیف یا شدید از هیچ دفاعی دریغ نمی ورزند و از دیدگاه اسلام هم این موضوع از اهمیت خاصی برخوردار بوده و هست زیرا اسلام مالکیت شخصی را محترم شمرده و مردم را هم در تحصیل اموال مشروع طبق مقررات خاصی آزاد گذارده است.

اما نکته مهم و اساسی که مرز عبادت و شرک است این موضوع می باشد که انسان این نوع اموال و امکانات و ملکیت های ظاهری را چگونه نزد خود تجزیه و تحلیل می کند، مال و ثروت را از چه کسی می داند؟ و در چه مسیری مصرف می نماید؟ به طور مسلم تعلق به این اشیاء، مذموم و ناپسند است و عبد واقعی خدا کسی است که آن ها را امانت های خدا دانسته و در همان مسیری که او راضی است مصرف نماید زیرا مالک حقیقی و اصلی خداوند می باشد و در این صورت این شخص برای خود ملکیتی نمی بیند (1) و با این اعتقاد هنگامی که برای خویش ملکیتی

1- (لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعاً وَلَا ضَرّاً وَلَا مَوْتاً وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُوراً) (مفاتیح الجنان، ص 30 تعقیب نماز عصر).

ندید و همه را از مالک حقیقی یعنی خدای متعال دانست، در نتیجه همه آن چه را که در اختیار دارد در راهی که خداوند راضی باشد به مصرف می‌رساند و از این رهگذر روحیه ای پیدا خواهد کرد که بذل و بخشش و انفاق در راه خدا برای او سهل و آسان می‌گردد و شاکر خداوندی است که به وی چنین بذل و مرحمتی نموده است، ایمان به مالکیت (1) خدا از آثار مهم بنیادی در فکر و اندیشه برخوردار است و وسعت جهان بینی داشته و سرانجام نتایجی در نظام عملی انسان خواهد داشت و بشر را از خودسری و لجام گسیختگی نجات خواهد داد و از این رهگذر سعادت دنیا و آخرت بشر تأمین خواهد گشت.

بنابراین منظور از این جمله آن است که وقتی کسی عبد خدا شد دیگر برای خود ملکیتی نمی‌بیند مانند غلامی که مولایش خانه ای را به او سپرده و در اختیار او قرار داده ولی خود آن غلام و آن چه در اختیار اوست از مولایش می‌باشد. (الْعَبْدُ وَ مَا فِي يَدِهِ كَانَ لِمَوْلَاهُ). (2) «عبد و آن چه در دست اوست از آن مولایش می‌باشد».

گر قبولم می‌کند مملوک خود می‌پرورد *** و براند پنجه نتوان کرد بر بازوی دوست

پس با این وصف هیچ گونه استقلالی برای خود بلکه خودی نمی‌بیند و تمام مایملک اعتباری را با اجازه مولی تصرف می‌نماید و در این صورت بدون اذن او اقدامی به عمل نخواهد آورد.

ص: 99

1- (لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ). سوره بقره، آیه 255.

2- اربعین الهاشمیه، ص 114

2- پیروی از تدبیر الهی و اجتناب از خود تدبیری:

(وَلَا يُدَبِّرِ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا... وَإِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَىٰ مُدَبِّرِهِ، هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا.)

«و دیگر این که بنده برای خود تدبیری نکند... بنابراین هنگامی که بنده تدبیر نفس خود را به مدبر امور واگذار کرد مصیبت های دنیا بر او خوار و آسان می شود.»

چنان چه اشاره گردید عبد باید مطیع محض مولی باشد و در سرسپردگی کامل از او، به دستور و مطابق نظر او عمل نماید و نباید برای خود تعیین تکلیف نماید. زیرا همان طور که تمام مخلوقات خدا تحت امر و تدبیر خداوند به سر می برند (فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا... يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ...) (1) و تدبیر نظام تکوین به دست خداوند است، در نظام قانون گذاری و تشریح نیز با تدبیر حکیمانه الهی، بشر باید تسلیم محض خدا بوده و بدون هرگونه اعتراض و چون و چرا به تدابیر او پایبند باشد (وَلَا يَعْتَرِضُ عَلَيْكَ أَحَدٌ فِي تَدْبِيرِكَ) (2) در این جمله نیز به دومین رکن عبودیت اشاره شده که عبد در جهت رشد و کمال خود در قانون گذاری باید مانند کارگری باشد که کارفرما، برنامه او را تنظیم و ارائه نموده و تکلیف او کاملاً از جانب خدای حکیم تعیین گشته (مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ) (3) بنابراین نباید از جانب خود تصمیم بگیرد و رأی داشته باشد بلکه چون مریضی که به طبیب مراجعه کرده باید دستور طبیب را عمل کند و در مقابل طبیب نظر ندهد، در غیر این صورت عبد نخواهد بود.

آن که در خط معیشت به مشیّت راضی است *** بهر او فلسفه باغ جنان این همه نیست

(عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عِبَادَ اللَّهِ أَنْتُمْ كَالْمَرْضَىٰ وَرَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّبِيبِ فَصَلِّ الْأَمْرَ الْمَرِيضِ بِمَا يَعْلَمُهُ الطَّبِيبُ وَ يُدَبِّرُهُ لَا فِيمَا يَسْتَهِيهِ الْمَرِيضُ وَيَقْتَرِحُهُ، أَلَا فَسَلِّمُوا اللَّهَ أَمْرَهُ تَكُونُوا مِنْ

ص: 100

1- سوره نازعات آیه 5 و سجده، آیه 5.

2- دعای ابوحمزه

3- اسفار اربعه، ج 6، ص 370 - النقص، ص 534.

«از پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: ای بندگان خدا! شما مانند مریض می باشید و پروردگار عالم مانند طیب است، بنابراین صلاح بیمار آن چیزی است که طیب می داند و می اندیشد نه در آن چیزی که مریض می خواهد و دستور می دهد، آگاه و تسلیم امر خدا باشید که در این صورت از رستگاران خواهید بود.»

از جهتی دیگر نیز بدون شک دنیا دارای مصائب و حوادث (طبیعی و غیرطبیعی) فراوانی بوده و محفوف به انواع بلاهاست (دَارُ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ) (2) و بسیاری از افراد بشر در این دنیا هلاک و غرق گشته اند (هَلَكَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ) (3) تنها در این میان یک دسته که بنده واقعی) پروردگارند و ضمیر و قلب آنان به نور حق روشن و خاشع بوده و از بهجت و روشن دلی خاصی برخوردار می باشند، بلاها و مصائب دنیا در نظرشان آسان و سهل بوده و هیچ حادثه و پیشامدی مطلقاً در وجودشان تأثیر منفی ایجاد نمی کند بلکه همه بلاها را نعمت خداوند دانسته (4) و از آن چه از جانب خداوند حکیم به آن ها می رسد خوشحالند. (فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ) (5) «پس آنان به فضل و مرحمتی که خداوند نصیب آن ها گردانیده شادمانند».

اکنون باید دید رمز این مطلب چه بوده و از کجا سرچشمه می گیرد؟ خلاصه پاسخ این مطلب در یک کلمه کوتاه است که امام صادق علیه السلام فرمود: (وَلَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا) بندگان واقعی حق که حقیقت عبودیت را دریافته اند کسانی هستند که امرشان را واگذار به خدا نموده و در برابر او از خود هیچ تدبیری ندارند، خود تدبیری و خود محوری و غرور و افتخار نمودن به خود در وجود آنان راه ندارد بلکه به خدا تدبیری و خدا محوری معتقد بوده و همه امور را بر طبق اراده و خواست آفریدگار جهان می دانند و با همین توجّه و اعتقاد، به طرف مقاصدشان

ص: 101

1- عِدَّةُ الدَّاعِي (ابن فهد حلی رحمه الله)، ص 31. بحار ج 4 و 84، ص 107 و 61

2- نهج البلاغه، خطبه 217، ص 77.

3- بحار الانوار، ج 78، ص 299 - مکارم الاخلاق، ص 291 (از نصایح لقمان به فرزندش).

4- قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (لَنْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ حَتَّى تَعْتَدُوا الْبَلَاءَ نِعْمَةً) (تحت العقول، ص 398). در بلا هم می چشم لذات او ***

مات اویم مات اویم مات او

5- سوره آل عمران، آیه 170

همواره گام بر می دارند و در تعقیب آن از هیچ گونه کوشش و فعالیت‌تی دریغ نمی ورزند، اگر موفق به نتیجه مطلوب شدند خوش وقت می گردند ولی این موفقیت را یک نوع تصادف و اتفاق ندانسته بلکه معتقدند اراده خداوند در حصول آن کاملاً دخالت دارد و اگر هم برخلاف انتظار به نتیجه ای که ظاهراً پیش بینی شده نایل نشدند باز هم هیچ گونه تأثیر منفی در روح آنان حاصل نخواهد شد؛ زیرا علة العلل و تأثیرگذار در همه چیزها و سبب ساز را خدا می دانند و به علت و معلول ظاهری هیچ گاه به دید استقلال نظر ندارند، لذا برای خود هرگز تدبیر نمی کنند و در هیچ حالی نعمت اطمینان و آرامش را چه قبل از شروع در انجام مقاصد و چه بعد از آن و چه در صورت وصول به نتیجه و مقصود و یا نرسیدن، از دست نداده بلکه با اطمینان کامل و آرامش قلب در دنیایی که آن را مزرعه آخرت می دانند بدون هیچ تزلزلی با اتکا بر قدرت پروردگار متعال به زندگی انسانی خود ادامه می دهند.

اما یک نفر غیر موجد و یا ضعیف الایمان در تصمیم گیری های خویش از پیش خود تدبیر نموده و با اتکا بر اندیشه خود و اعتقاد به علل و اسباب ظاهری بدون توجه به علة العلل (خداوند متعال) همیشه در حال اضطراب و اندیشه های گوناگون و محرومیت های پی در پی و کوشش های بی نتیجه به سر می برد زیرا پیش از شروع در انجام مقاصد خویش فکر می کند که آیا به نتیجه می رسد یا نه؟ و بر فرض رسیدن به مطلوب هم از اضطراب او کاسته نمی شود چون این موفقیت را نتیجه یک نوع تصادف و اتفاق دانسته و احتمال می دهد که تصادف در همین یک نوبت موافق با خواسته او شده باشد و شاید دیگر این توافق حاصل نشود و از طرفی دیگر هم در صورت عدم وصول به مقصود خود مضطرب و ناراحت است بویژه اگر دیگران را در انجام کارهایشان موفق ببیند که در این حال بر اضطراب و افسردگی او افزوده خواهد شد و بالاخره چنین فردی دائماً گرفتار عذاب دردناک اضطراب و موج سهمگین تشویش خاطر بوده و با این وصف از هیچ نعمتی حداکثر استفاده و بهره برداری را نمی تواند ببرد و در نتیجه، این عالم پیوسته برای او جز منزلی تاریک و هولناک نخواهد بود و در این تاریک خانه ای که خود فرض کرده به یک زندگی تنگ و ظلمانی ادامه حیات حیوانی می دهد.

در پایان این قسمت این نکته قابل توجه است که منظور از تدبیر نمودن عمل برای خود این نیست که اصلاً فکر و اندیشه نداشته باشد و در فعالیت های خود و تصمیم گیری ها تدبیر ننموده و از

خود درایت نشان ندهد (در این زمینه بحث های فراوانی هست که اولیای اسلام پیروان خود را دعوت نموده اند به فکر و اندیشه نمودن قبل از هر کاری)، (1) بلکه مقصود آن است که حقیقت عبودیت و حدّ اعلای بندگی خداوند هنگامی تحقق می یابد که انسان (كَالْمَيِّتِ بَيْنَ يَدَيِ الْغَسَّالِ) قرار بگیرد یعنی مانند مرده ای که در برابر غسل دهنده است، تسلیم محض پروردگار متعال باشد.

و چنان چه از جمله بعد هم که می فرماید: (و جُمْلَةُ اسْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ) استفاده می شود در تمام شؤون زندگی، محور اصلی در اعمال، رفتار و افکارش امر و نهی خداوند بوده و به تدبیر و اندیشه خود قدمی بردارد و تصمیمی اتخاذ ننماید و به طور کلی از جانب خویش تدبیری نداشته باشد که چه بسا اندیشه های خود تدبیری سبب تباهی انسان گردد و او را از حق جدا سازد. از سوی دیگر نیز چون انسان از مصالح، مفاسد، اسرار و رازهای قضا و قدر و پیشآمدها آگاه نیست نبایستی به تدبیر خود دل بستگی داشته باشد که امیرالمؤمنین علیه السلام در اعتماد نداشتن به تدبیر و پایان بینی چنین فرموده است:

(و تَذِلُّ الْأُمُورُ لِلْمَقَادِيرِ حَتَّى يَكُونَ الْحَتْفُ فِي التَّدْبِيرِ) (2)

«کارها رام و پیرو احکام قضا و قدر است به طوری که گاهی تباهی در تدبیر و پایان بینی می باشد». (کارها چنان در سیطره قضا و قدرند که چاره اندیشی به مرگ می انجامد یعنی چه بسا تدبیر سبب تباهی گردد)

به همین مضمون در کلامی دیگر فرمود:

(يَغْلِبُ الْمَقْدَارُ عَلَى التَّدْبِيرِ حَتَّى تَكُونَ الْأَفْئَةُ فِي التَّدْبِيرِ) (3)

«قضا و قدر الهی بر حسابگری بنده پیشی می گیرد به طوری که (گاهی) آفت و تباهی در تدبیر و پایان بینی می باشد» تقدیر الهی چنان بر محاسبات انسان چیره می شود که تدبیر سبب .

ص: 103

1- قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: (إِذَا هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ، فَإِنْ يَكُ خَيْرًا وَرُشْدًا فَاتَّبِعْهُ، وَإِنْ يَكُ غَيًّا فَدَعْهُ). (بحار الانوار، ج 77، ص 132، ح 36). (قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا خَيْرَ فِي دُنْيَا لَا تَدَبَّرَ فِيهَا). (بحار الانوار، ج 70، ص 307، ح 34). قال علي عليه السلام: (وَ مَنْ تَوَرَّطَ فِي الْأُمُورِ بِغَيْرِ نَظَرٍ فِي الْعَوَاقِبِ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِلنَّوَائِبِ، التَّدْبِيرُ قَبْلَ الْعَمَلِ يُؤْمِنُكَ النَّدِيمُ. (تحف العقول، ص 86).

2- نهج البلاغه فيض الاسلام، حكمت 16، ص 1084.

3- نهج البلاغه فيض الاسلام، حكمت 451، ص 1286.

آفت زدگی می گردد. پس نباید دست از توکل برداشت و به تدبیر و اندیشه خود اطمینان نمود.

و فرمود: (إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَجْرِي الْأُمُورَ عَلَيَّ مَا يَقْتَضِيهِ لَا عَلَيَّ مَا تَرْتَضِيهِ) (1)

«به درستی که خداوند کارها را براساس آنچه مقتضی است جاری می کند نه بر آن طوری که دلخواه تو است»

اگر محوّل حال جهانیان نه قضاست *** چرا مجاری احوال، بر خلاف قضاست

پس به طور خلاصه یکی از پایه های عبودیت، آن است که انسان در برابر خدای متعال از خود هیچ گونه تدبیر و اراده ای نداشته باشد و در همه امور، اراده خود را کنار گذارد و تابع محض اراده و تدبیر حکیمانه خداوند حکیم باشد (وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) (2) «و هرگز هوای نفس را پیروی نکن که تو را از خدا گمراه می سازد».

فکر خود و رأی خود در عالم رندی نیست *** کفر است در این مذهب خودبینی و خودرأیی

بنابراین هنگامی که بنده خدا به یقین بداند مدبّر او یعنی خدای متعال، عالم به جمیع امور او می باشد و هیچ چیزی در آسمان و زمین از علم و تدبیر او پوشیده نیست، پس چون تدبیر امور خود را به مدبّرش بسپارد، مسایل و مشکلات دنیا بر وی آسان خواهد گردید. (وَ إِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَىٰ مُدَبِّرِهِ، هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا) (3)

در سر لوحه دروس حوزوی نیز اول مطلبی که (در آغاز کتاب جامع المقدمات) به آن اشاره شده و به اهل علم و طلاب عزیز توصیه و تعلیم می گردد، همین موضوع تفویض است که اول علم، معرفت خدا و آخر آن، تفویض امور به پروردگار عالم قلمداد گردیده است. (قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَوَّلُ الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ الْجَبَّارِ وَ آخِرُ الْعِلْمِ تَفْوِضُ الْأَمْرِ إِلَيْهِ).

در دائره هستی ما نقطه تسلیمیم *** رأی آن چه تو اندیشی حکم آن چه تو فرمایی

ص: 104

1- غرر الحکم، ج 1، ص 219، ح 56.

2- سوره ص، آیه 26.

3- قال رسول الله صلى الله عليه و آله، خمسة من مصائب الدنيا: فوت الحبيب، و ذهاب المال، و شماتة الاعداء، و ترك العلم، و امرأة سوء، (نهج الفصاحة، ج 2، ص 668، ح 4080).

3- اطاعت کامل از اوامر و نواهی پروردگار:

(و جُمْلَةٌ اَسْتِغَالِهِ فِيمَا اَمْرُهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ... وَ اِذَا شَتَّغَلَ الْعَبْدُ بِمَا اَمَرَهُ اللّٰهُ تَعَالَى وَ نَهَاةً لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهُمَا اِلَى الْمِرَاءِ وَ الْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ)

«و تمام فعالیت های او در چیزی باشد که خدا به آن امر و یا نهی کرده است... پس وقتی بنده مشغول به چیزی شد که خدای تعالی او را بدان امر و نهی فرموده دیگر مشغول به مرء و جدال و خودنمایی و مباهات با مردم نمی شود.»

موضوع سوم یا سومین پایه عبودیت آن است که همه هم و سعی انسان در اطاعت کامل خداوند بوده و در آن چه او امر کرده امتثال نماید و از آن چه نهی فرموده اجتناب کند که از همین رهگذر، رضوان پروردگار به دست می آید و در صورتی که همه اوقات انسان به اطاعت خداوند سپری شد جوهره وجود او سگه و بهای خاصی پیدا می کند و گوهرهای گران قیمتی که در وجودش به ودیعه گذارده شده از همین راه شکوفا و متجلی گشته و با عبودیت الهی، جسم و روحش کاملاً الهی می گردد.

در جمله دوم (لا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ...) اشاره به بندگی خدا در برابر قانونگذاری بود که عبد نباید در مورد امر و نهی خدای حکیم نظر و رأی داشته باشد بلکه باید فقط به قانون و دستور خدا پایبند باشد و بس در جمله سوم یعنی پایه سوم عبودیت، بندگی محض از جهت نظام عملی و عبد بودن در اجرای قانون خدا و گوش به فرمان خدا بودن مطرح است و موضوع اطاعت چیزی است که سرلوحه اهداف تمام انبیاء علیهم السلام و از انگیزه های اصلی پیامبران خدا بوده چنانچه حضرت نوح علیه السلام به قوم خود فرمود:

(آنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَ اتَّقُوهُ وَ اطِيعُوْنَ) (1)

«عبادت خدا نمایید و پرهیزکار باشید و مرا اطاعت و پیروی کنید.»

ص: 105

1- سوره نوح، آیه 3.

بدون شک کسی که بخواهد درست خدا را عبادت نماید لازم است گناه نکند زیرا عبادت موجب قرب و نزدیکی به حق می شود در صورتی که بی تقوایی و عدم احتراز از معاصی موجب بعد و فاصله بین مخلوق و خالق می گردد و تنها راه برای ترک معصیت و تقرب به خداوند، همانا اطاعت همه جانبه از اوست که اطاعت از خداوند نیز ملازم است با عدم اطاعت از دشمنان خدا اعم از شیاطین، کافرین، منافقین، مکذبین و هر موجود دیگر که انسان را از یاد خدا غافل نماید (اطاعت از دستورات انبیاء و اولیاء علیهم السلام نیز در واقع همان بندگی خداوند می باشد).

بنابراین با توجه به ملازمه ای که در سه جمله آیه شریفه (أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا) هست با دقت عمیقی که در آن وجود دارد معلوم می شود هر سعادتتی که انسان به دست می آورد به طفیل همین اطاعت و بندگی خداوند می باشد؛ البته اطاعتی که در جمیع جهات و ابعاد مختلف زندگی محقق باشد نه آن که بعضی از دستورات الهی را عمل نماید و نسبت به بعضی دیگر بی توجه باشد بلکه به تمام اوامر و نواهی خداوند کاملاً توجه نماید.

(اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَمَرْتَنِي فَتَرَكْتُ وَنَهَيْتَنِي فَرَكَبْتُ) (1)

«الهی مرا فرمان دادی و من ترک کردم و مرا نهی نمودی و من مرتکب شدم».

ضمناً با دقت کامل در مفهوم جمله قبل: (وَلَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا) به انضمام جمله بعد حدیث، به خوبی روشن می شود که عبودیت واقعی هنگامی محقق می گردد که انسان بدون هیچ چون و چرا، خودرایی و خود تدبیری، سرسپرده ذات حق و تسلیم محض او باشد و از سوی دیگر نیز این سرسپردگی و تسلیم بودن در همه اوقات بوده باشد و خلاصه همه عمرش و زندگی اش در عبادت و اطاعت خداوند سپری گردد.

غواص کن گرت گهر می باید *** غواصان را چار هنر می باید

سررشته به دست یار و جان در کف دست *** دم نازدن و قدم ز سر می باید

گویند: سلطان محمود سبکتکین، وزرای خود را به منظور آزمایش و امتحان آنان جمع نمود و گوهر گران بهایی را در آنان حاضر کرد و به یک یک آن ها فرمان داد تا آن گوهر را بشکنند ولی در برابر این دستور هیچ کدام اقدام ننمودند و گوهر را نشکستند تا آن که به غلام

ص: 106

خود دستور داد که گوهر را بشکند او هم بدون معطلی در همان لحظه صدور فرمان، گوهر را شکست در همین حال سلطان محمود گفت: این گوهر گرنامه‌ی را با این ارزش چطور شکستی؟ وی در پاسخ گفت: فرمان شما فوق این ارزش بود و بیشتر از این گوهر بها داشت.

آری بنده حقیقی خدا کسی است که به محض صدور فرمان خدا بدون هیچ چون و چرا، وسوسه و توجیه نادرست، فرمان را اجرا نماید و همان گونه که او خواسته عمل کند و این است حقیقت عبودیت که اعلا مرتبه آن را در تاریخ زندگانی انبیاء و ائمه علیهم السلام و اولیای خداوند می یابیم چنان چه حضرت ابراهیم علیه السلام هنگامی که در خواب دید فرزندش را ذبح می کند به او گفت:

(يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبِحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى):

ای پسرک من! همانا دیدم در خواب که تو را ذبح می کنم پس بگو تا چه می بینی).

حضرت اسماعیل علیه السلام نیز در پاسخ گفت:

(يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ) (1) «ای پدر انجام بده آن چه را امر به آن شده ای».

و هم چنین هنگامی که امام حسین علیه السلام عازم کربلا بود فرمود:

(وَقَدْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَرَانِي مَقْتُولًا مَذْبُوحًا) (2)

«خداوند می خواهد مرا به دست ظلم و عدوان کشته و سربریده ببیند».

و پس از تحمّل همه مصائب در جهت اطاعت کامل خداوند متعال در لحظاتی که بدن عزیزش بر روی زمین کربلا افتاده بود و جان به جان آفرین تسلیم می نمود عرض نمود:

(الهي رِضًا بِقَضَائِكَ وَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ) (3): «خشنود به قضا و تقدیر تو هستم و خدایی جز تو برای من نیست».

ای دل بیا که تا به خدا التجاء کنیم *** وین درد خویش را از در او دوا کنیم

امید بگسلیم ز بیگانه تمام *** زین پس دگر معامله با آشنا کنیم

در نهیم در راه او هرچه بادا باد *** تن در دهیم و هر چه رسد مر جفا کنیم

ص: 107

1- سوره صافات، آیه 102.

2- ناسخ التواریخ (مرحوم محمد تقی سپهر)، ج 2، ص 121

3- قمقام زخار (مرحوم حاج فرهاد معتمدالدوله)، ص 462 - ریاض المصائب، ص 33.

او هر چه می کند چه صواب و محض خیر *** پس ما چرا حدیث ز چون و چرا کنیم

چون امر و نهی او همه بهر صلاح ماست *** فاسد شویم گرز اطاعت ابا کنیم

از خویش می کشیم جفایی که می کشیم *** بر خویشان می کشیم چه بر کس جفا کنیم

این نکته هم بسیار اهمیت دارد که وقتی انسان از مسیر فطرت منحرف نگشته و بر این اساس متوجه و متذکر خداوند باشد پس از تصور و تصدیق اسماء حسناى الهی و انتقال به معنی و فهمیدن این مطلب که خداوند به او عنایت و لطف نموده و همه خوبی ها از اوست و او کریم و رحیم و غفور و... است بالفطره نسبت به خداوند انس و محبت پیدا می کند و پیوسته مطیع و فرمانبردار او خواهد شد و آن چنان خدای را بندگی و عبادت می کند که گویی او را پیش دیده خود می بیند و در این صورت خواسته های غیر از خواسته خداوند نداشته و قدمی برخلاف رضای او بر نخواهد داشت. و همین انس و محبت و فرمانبری از حق به حدی خواهد رسید که انسان می تواند گاهی کارهای خدایی هم بکند. چنان چه صادق آل محمد صلی الله علیه و آله فرمود:

(الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ)؛ (1) «عبودیت جوهره ای است (گوهری می باشد) که گُنه و باطن (حقیقت و ریشه اش) ربوبیت و کار خدایی کردن است.»

از عبادت نی توان الله شد *** می توان موسی کلیم الله شد

«عبودیت جوهره ای است که نهایت و کنهش ربوبیت می باشد، خاصیت بندگی خدا این است که هر چه انسان راه بندگی را بیشتر طی کند بر ربوبیت و تصاحب و تسلط و قدرت او افزوده می شود، یعنی عبادت راه کسب قدرت و تسلط است، این تسلط به پنج یا شش مرحله می رسد که اولین اثر عبادت تسلط بر خود و نفس است.» (2)

البته بندگی حقیقی و واقعی خداوند است که چنین آثار عجیب را دارد و می تواند مقام انسانی را به این حد برساند و آب حیات است که روح انسان از آن سرچشمه می نوشد.

در حدیث دیگری ابان بن تغلب از امام باقر علیه السلام روایت می کند موقعی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله به

ص: 108

1- تفسیر صافی، ج 4، ص 365 - مصباح الشریعه، ص 7 باب صدم - سیر و سلوک بانو مجتهده امین معروف به بانوی ایرانی، ص 30
ضمناً مرحوم علامه محمدتقی جعفری نیز در کتاب عرفان اسلامی، ص 161 چنین نقل فرموده: (الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الْحُرِّيَّةُ - الْحُرِّيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الْعُبُودِيَّةُ) - «بندگی معبود اعلا جوهری است که حقیقت باطن آن آزادی والا است - آزادی والا جوهری است که حقیقت باطنی آن بندگی است.»

2- کتاب آزادی معنوی از مرحوم آیه الله شهید مطهری از ص 92 الی 117

معراج رفت یکی از مطالبی که خداوند به پیغمبرش فرمود این کلام بود:

(وَمَا تَقْرَبُ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالتَّوَالِفَةِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يُنطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَحْبَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ) (1)

«بنده من وسیله تقریبی نزد من ندارد که محبوب تر باشد از آن چه بر او واجب کرده ام و همانا بنده به وسیله نوافل به من نزدیک می شود تا محبوب من می گردد و همین که محبوب من گشت، من گوش او می شوم که با آن می شنود و چشم او می شوم که با آن می بیند و زبان او می شوم که با آن سخن می گوید و دست او می شوم که با آن برگردد اگر مرا بخواند او را اجابت می کنم و اگر از من بخواهد به او می بخشم»

به طواف کعبه رفتم، به حرم رهم ندادند *** که تو در برون چه کردی، که درون خانه آبی

به کنار بیت ماندم، من بی نوای حیران *** بشنید گوش جانم، ز درون چنین صدایی

تو به صدق متّصف شو به صفات اهل تقوی *** به سراغ تو من آیم تو مگر چرا نیایی

به طور طبیعی شعاع بصری و قوه شنوایی و قدرت نطق انسان در حدّ خاصی کار می کند و لکن هنگامی که انسان به مراحل عالی عبودیت رسید دیگر به آن صورت نیست بلکه بصیرت و حالت خاصی پیدا می کند که فوق آن بینایی ظاهری است گاهی تا اعماق اشیا را می بیند و یک نوع تصرّف الهی در قوای بینایی و شنوایی و نطق و قدرت او حاصل می گردد که هر چه بخواهد می تواند بیابد. و واضح تر این که: تا قبل از رسیدن به مرحله عبودیت، همه این قوا محدود بود و

ص: 109

1- کافی، ج 2، ص 352، ح 7- البته این حدیث شریف به الفاظ مختلف و گوناگونی از خاصه و عامه مانند بخاری، ج 8، ص 131 و اربعین الهاشمیه، ص 121 و در کتاب بحر المعارف، ص 364، به نقل از امام صادق علیه السلام نیز ذکر گردیده و به طور مفصل توضیح داده شده و در کتاب محجة البیضاء، ج 8، ص 64 و نیز در کتاب کافی با همین آدرس (شماره حدیث 8 و) با بیان پاورقی بسیار مناسبی نیز (مرآت العقول) چنین نقل فرموده: (عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا أَسْرَى بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: يَا رَبِّ مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ؟ قَالَ يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ وَأَنَا أَسْرَعُ شَيْءٍ إِلَى نُصْرَةِ أَوْلِيَائِي وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي عَنْ وَفَاةِ الْمُؤْمِنِ، يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يَصِلُ لِحُجَّتِهِ إِلَّا الْغِنَى وَ لَوْ صَدَّرْتُهُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ لَهَلَكَ، وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يَصِلُ حُجَّتَهُ إِلَّا الْفَقْرَ وَ لَوْ صَرَفْتُهُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ لَهَلَكَ وَ مَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ ...)

الآن به طور نسبی نامحدود است زیرا محتوای عبودیت، ربوبیت است یعنی کار خدایی کردن (1) و لذا اطاعت و بندگی خدا بهترین سرمایه و غنیمت انسان به حساب می آید.

(قال عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الطَّاعَةَ غَنِيمَةً الْأَكْبَى) (2)

حضرت علی علیه السلام فرمود: همانا خدای سبحان، طاعت را غنیمت و سود زیرکان قرار داد» و نیز (الطَّاعَةُ هِمَّةُ الْأَكْبَى) (3) «طاعت، همّت زیرکان است».

یکی دیگر از آثار بندگی خداوند این است که وقتی انسان به پیروی و اطاعت از خداوند پرداخت و مشغول بندگی او شد هرگز به مراء و فخر فروشی نمی پردازد و مباهات نمی کند زیرا در جمیع فعالیت ها در یک مسیر مشخص به عنوان عبد و مطیع، پیروی از حق می نماید و در این جهت نظری به مردم ندارد (از جهت اجر، مزد، عقاب و سایر توجهات) در این صورت موضوعی برای مراء، فخر و مباهات باقی نمی ماند. و فراغتی از آن دو امر نمی یابد تا مجال و فرصتی برای فخر و مباهات و مراء با مردم پیدا کند.

«مراء» عبارت است از: اعتراض کردن به سخن غیر و اظهار نقص و خلل در لفظ یا معنی به قصد تحقیر و اهانت نمودن شخص و برخورد کردن زیرک مآبانه، که از خصوصیات مراء و مباهات کنندگان این است که مطلب حقیقی را چنان چه دیگری گفت و از زبان غیر خودش جاری گشت او را ناخوش آید و این صفتی است بسیار مذموم و از رذایل اخلاقی که موجب رسوایی و ظاهر شدن عیوب انسانی گشته و اگر این رذیله قوی شود گاهی به حدّی می رسد که می خواهد با هر کسی درافتد و پیوسته در پی آن است که سخنی از کسی بشنود و در آن دخل و تصرف نماید و از این عمل لذّت برد و شاد شود بویژه اگر در جمعی باشد که آدم های ضعیف النفس و

ص: 110

1- در حدیث قدسی معروف که خداوند فرمود: «عَبْدِي أَطْعَمَنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مَثَلِي» به همین حقیقت اشاره فرموده که در اثر عبادت، انسان مثل خدا می شود یعنی همان کارهایی را که خدا انجام می دهد انسان نیز به اذن او می تواند انجام دهد (مانند حضرت عیسی علیه السلام که به اذن خدا کور را شفا داد). مثل این که انسان در مقابل آئینه بایستد که هر طوری باشد خود را به همان طور می بیند بدیهی است آن چه در آئینه مشاهده می شود نه انسان است نه مثل او بلکه مثل او می باشد زیرا این انسان گوشت و پوست و استخوان و غیره است در صورتی که آئینه چنین چیزهایی نمی باشد.

2- نهج البلاغه حکمت 323 ص 1233 - غرر الحکم، ج 1، ص 229، ج 143.

3- غرر الحکم، ج 1، ص 162

بی مایه ای هم در آن جمعیت حاضر باشند. بدون شک این حالت از خبائثت های باطنی بعضی افراد است و به تعبیر دیگر یک نوع بیماری روحی و نفاق می باشد که از جانب اولیای خدا شدیداً مذمت شده (چه بر حق باشد یا نباشد) و ترک این صفت از علائم و نشانه های پارسایی و تقوا به شمار آمده است و در روایات متعددی از این صفت ناپسند (مراء) نهی شده و ترک آن اگر چه حق باشد، نشانه ورع و ایمان انسان به حساب آمده است. (تَرْكُ الْمِرَاءِ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا). (1)

پس اطاعت و بندگی خداوند کریم است که انسان را از هر نوع جدال مذموم و صفات ناپسند اخلاقی دور نگه می دارد زیرا با اطاعت درست از خداوند، انسان تقرب إلى الله پیدا می کند و از همین رهگذر صفات الهی به دست می آورد و چنان چه قبلاً هم ذکر شد خواستی و خواهشی جز خواست او نخواهد داشت.

خواهشی اندر جهان هر خواهشی را در پی است *** خواستی باید که بعد از آن نباشد خواستی

(قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ، يَا بَنَ آدَمَ أَطْعَمِي فِيمَا أَمَرْتُكَ وَ لَا تُعَلِّمَنِي مَا يُصْلِحُكَ) (2)

امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت کرده که «نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال فرمود: اطاعت کنید مرا در آن چه امر کردم شما را به آن و به من یاد ندهید آن چه را مصلحت شماست».

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن *** که خواجه خود روش بنده پروری داند

نیز امام صادق علیه السلام، روایت کرده از پدران بزرگوارش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: خداوند می فرماید:

ص: 111

1- قال النبي صلى الله عليه وآله: (مَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَ هُوَ مُحِقٌّ بَنَى لَهُ بَيْتٌ فِي أَعْلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَ هُوَ مُبْطِلٌ بَنَى لَهُ بَيْتٌ فِي رُبُضِ الْجَنَّةِ). وقال صلى الله عليه وآله: (لَا يَسَّ تَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا... وَ لَا يُؤْمِنُ رَجُلٌ حَتَّى يُحِبَّ أَهْلَ بَيْتِي وَ حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ وَ هُوَ مُحِقٌّ). قال سليمان بن داود لا بنه يا بني إياك و المراء فإنه ليست فيه منفعة و هو يهيج بين الإخوان العداوة (سفينة البحار، ج 2، ص 532).

2- وسائل الشيعة، ج 11، ص 185، ح 5 این حدیث قدسی در کتاب «عده الداعی» ص 31، از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نقل شده است: (قال الله عزوجل من فوق عرشه: يَا عِبَادِي أَطِيعُونِي فِيمَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَ لَا تُعَلِّمُونِي بِمَا يُصَلِّحُكُمْ فَإِنِّي أَعْلَمُ بِهِ وَ لَا أَبْخُلُ عَلَيْكُمْ بِمَصَالِحِكُمْ).

(أَيَّمَا عَبْدٍ اطَّاعَنِي لَمْ أَكُلْهُ إِلَّا غَيْرِي وَأَيَّمَا عَبْدٍ عَصَانِي وَكَلَّتُهُ إِلَّا نَفْسِهِ ثُمَّ لَمْ أَبَالِ فِي أَيِّ وَادٍ هَلَكَ) (1)

«هر بنده ای از من اطاعت کند او را به غیر خودم واگذار نخواهم نمود و هر بنده ای که نافرمانی مرا بکند او را به خودش واگذار می نمایم و اهمیت نمی دهم که در کدام وادی بیفتد و هلاک گردد، باکی هم ندارم به هر جا می خواهد برود تا هلاک شود».

(وَلَا تَكِلْنِي إِلَى خَلْقِكَ، بَلْ تَقَرِّدْ بِحَاجَتِي وَتَوَلَّ كِفَايَتِي وَأَنْظُرْ إِلَيَّ وَأَنْظُرْ لِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي، فَإِنَّكَ إِنِ وَكَلْتَنِي إِلَى نَفْسِي عَجَزْتُ عَنْهَا وَلَمْ أَقِمْ مَا فِيهِ مَصَّةً لِحَتِّهَا، وَإِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى خَلْقِكَ تَجَهَّمُونِي، وَإِنْ أَلْجَأْتَنِي إِلَى قَرَابَتِي حَرَمُونِي وَإِنْ أَعْطَوْنَا قَلِيلًا نَكِيدًا وَمُنُونَا عَلَيَّ طَوِيلًا وَدَمُونَا كَثِيرًا) (2)

گرز چشم همه خلق بیفتم سهل است *** تو مینداز که مخزول تو را ناصر نیست

(وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ) (3)

بنابراین بندگی و سیر و سلوک الهی که مبدأ و منتهایی دارد، بدون طی نمودن صراط میسر نخواهد بود و این صراط همان صراط مستقیم است که پیوسته در نماز آن را از خداوند طلب می نمایم، صراط مستقیم نیز از ویژگی هایی چون نور، بصیرت، توشه، رفیق، امنیت... برخوردار می باشد.

ص: 112

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 185، ح 6.

2- صحیفه سجّادیه، دعای 22، ص 90 - (دُعَاةُ عِنْدَ الشَّدَّةِ وَالْجَهْدِ وَتَعَسُّرِ الْأُمُورِ).

3- اقبال شیخ مفید رحمه الله، ص 154 و 183 - مجمع الدعوات، ص 24 - مصباح المتهجد، ص 63 و 167، مفاتیح الجنان ص 845 (زیارت ائمه سرّ من رأی). به این حدیث تکان دهنده نیز توجه شود «عن امیرالمؤمنین علیه السلام انه قال: من ابغض الخلق الى الله عزوجل لرجلین: رجل و كله الله الى نفسه فهو جائر عن قصد السبيل، مشعوف بكلامه بدعة، قد لهج بالصوم والصلوة، فهو فتنة لمن افتتن به، ضالّ عن هدى من كان قبله، مضلّ لمن اقتدى به في حياته و بعد موته، حمال خطايا غيره، رهن بخطيئته». «و رجل قمش جهلا في جهال الناس، عان بأغباش الفتنة، قد سمّاه اشباه الناس عالماً و لم يغن فيه يوماً سالماً... فهو مفتاح عشوات، رگاب شبّهات، خبّاط جهالات... (وسائل الشیعه، ج 18، ص 24، ح 5)».

اشاره

(فَإِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ...)

«پس چون خداوند، بنده خود را به این سه چیز گرامی بدارد...»

بعد از آن که ریشه ها و پایه های بندگی خداوند در نهاد انسان غرس و به راستی حقیقت عبودیت با وجود او عجین و تثبیت گردید آن گاه علاوه بر ثمرات مهمّی که هر یک از آن سه (1) بُعد عبودیت در برداشت، مجموعه آن ابعاد نیز اگر به طور کامل در کسی جمع شود، نتایج و ثمره های بسیار با ارزشی را به دنبال خواهد داشت. بنابراین شخصی را که خداوند متعال به آن سه بُعد عبادت واقعی گرامی داشته و وی را بهره مند از آن نموده باشد، هم چون درختی کهن و تنومند که در اعماق زمین ریشه دوانده است با شاخه هایی سر بر فلک کشیده، نتایج و میوه های مهمّی از آن درخت به عمل خواهد آمد که در شش قسمت خلاصه شده است:

1- ناچیز بودن و بی اعتباری دنیا:

اشاره

(هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا). «دنیا در نظر عبد حقیقی ناچیز به حساب می آید».

با توجّه به این که انسان از خاک آفریده شده و یک بُعد او خاکی و مادّی است بر همین اساس به سوی دنیا و مادّیات گرایش داشته و پیوسته جاذبه های مادّی، او را به طرف خاک می کشاند.

همان طور که جاذبه زمین و نیروی جاذبه، هر چیزی را به سوی خود می کشاند و مانع از اوج و پرواز آن می گردد مگر این که نیروی قوی و ما فوق قدرت جاذبه وجود داشته باشد که در این صورت با خنثی نمودن نیروی جاذبه زمین، مگر این که شرایط پرواز به فضا و آسمان فراهم

ص: 113

1- اوّل خودش را مالک هیچ چیزی نداند بلکه خود و هر چه دارد را ملک خدا بداند، دوّم صلاح اندیشی در کار خود را کنار بگذارد و بدون چون و چرا بندگی خدا کند (امام باقر علیه السلام به جابر فرمود: ما اهل بیت چنین هستیم که از خود هیچ تعیین نمی کنیم بلکه هر چه خدا بخواهد از بیماری و سلامتی، فقر و غنا ما نیز همان را می خواهیم) سوّم آن که فرمانبرداری مطلق در برابر اوامر و نواهی خدا داشته باشد.

(یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّ اسْتِطَعْتُمْ أَنْ تَتَّقُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَاتَّقُوا لَا تَتَّقُوا إِلَّا بِسُلْطَانٍ) (1) «ای گروه جن و انس، اگر می‌توانید از مرزهای آسمان‌ها و زمین بگذرید، و در اطراف زمین و آسمان نفوذ کنید، پس نفوذ کنید که نفوذ نخواهید کرد (قادر نخواهید بود) مگر با سلطان (با نیرو و قدرت)»

در بُعد معنوی و عالم انسانیت نیز که بعد ملکوتی انسان است، با خنثی نمودن جاذبه‌های مادی و دنیوی، زمینه پرواز روحانی فراهم خواهد گشت زیرا بُعد خاکی انسان وی را به سوی خود کشانده و مانع پرواز به عالم بالا و اوج ملکوتی می‌گردد که به وسیله عبادت و بندگی خدا (2) و توجه باطنی به او، انسان قدرت الهی پیدا می‌کند و در این صورت بر عالم خاکی و دنیا مسلط می‌شود و از همین رهگذر دنیا و مافیها برای او سهل و ناچیز خواهد شد و جاذبه‌های مادی و عالم خاکی هرگز نخواهد توانست چنین انسانی را مجذوب خود گرداند زیرا او به کلی از این عالم منخلع و کنده شده و به عالم بالا پرواز نموده است، چنانچه امیرالمومنین علیه السلام در این موارد متعدّد به این موضوع اشاره فرموده:

(وَ اللَّهُ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقٍ خَنْزِيرٍ فِي يَدٍ مَجْدُومٍ). (3) «به خدا قسم! این دنیای شما (که به انواع حرام آلوده است) در چشم من از استخوان بی‌گوشت خوک که در دست بیماری جذامی باشد، پست تر است.»

در حیوانات خبیث تر از خوک نمی‌باشد و در بین بیماری‌ها نیز بدترین بیماری، بیماری جذام و

ص: 114

1- سوره الرحمن، آیه 33 «ضمناً آیه مذکور از جمله آیاتی است که سفرهای فضایی و پرواز به سوی آسمان‌ها را تأیید می‌کند زیرا با جمله شرطیه *إِنَّ اسْتِطَعْتُمْ... فَاتَّقُوا* و به کار رفتن آن نه لَوْ صریحاً فرموده *فَاتَّقُوا* و نیز با جمله *لَا تَتَّقُوا إِلَّا بِسُلْطَانٍ* تشویق فرموده تا انسان با قدرت علمی و فکری و تسلط یافتن بر جاذبه زمین، به سوی آسمان پرواز کند و اگر رفتن به آسمان‌ها محال بود (همان طور که فلاسفه قدیم به دلیل خرق و التیام محال می‌دانستند) خداوند چنین نمی‌فرمود که *لَا تَتَّقُوا إِلَّا بِسُلْطَانٍ*، البته سیاق آیه مربوط به قیامت است ولی آیات قرآن به طور کلی از ابعاد عمیق و گسترده برخوردار می‌باشد و محدود به یک معنی نیست.»

2- قبلاً اشاره شد که با توجه به «العبودية جوهره كنهها الربوبية» انسان در اثر عبودیت قدرت و تسلط خاص پیدا می‌کند.

3- نهج البلاغه، حکمت 228، ص 1182

خوره است که موجب از بین رفتن گوشت و اعضای بیمار می گردد و در بین اجزاء و اعضای بدن نیز، بی ارزش تر از استخوان وجود ندارد که بدین وسیله امیرالمومنین علیه السلام بی اعتباری و پستی دنیا را مجسم فرموده است.

(وَاللّٰهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقْلِيمَ سَبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَيَّ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أَسْلُبُهَا جِلْبَ شَعِيرَةٍ، مَا فَعَلْتُهُ وَإِنْ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمٍ جُرَادَةٍ تَقْضُمُهَا.) (1) «سوگند به خدا اگر هفت اقلیم را با هر چه زیر آسمان های آن ها است به من بدهند برای این که خدا را درباره مورچه ای که پوست جوی از آن برابیم، نافرمانی نمایم، نمی کنم و به تحقیق دنیای شما نزد من از برگی که در دهن ملخی باشد که آن را می خورد، پست تر و خوارتر است».

(وَلَا لَفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَزٍ) (2) «و آن گاه می دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله ای بی ارزش تر است».

(أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدَاكُنْتُمْ مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَمِنْ طُعْمِهِ بِقَرْصِيهِ... وَلَهِيَ فِي عَيْنِي أَوْهَى وَأَهْوَنُ مِنْ عَفْصَةِ مَقْرَةٍ) (3) «آگاه باشید امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان رضایت داده و اکتفا کرده است.... و دنیای شما در چشم من از دانه تلخ درخت بلوط (4) ناچیزتر است».

با علی علیه السلام گفتا یکی در رهگذار *** از چه باشد جامه تو وصله دار

هستی عالم همه از هست توست *** اختیار مرد و زن در دست توست

ای امام تیز رأی و تیزهوش *** جامه ای چون جامه شاهان بپوش

ص: 115

1- نهج البلاغه، خطبه 215، ص 705.

2- نهج البلاغه، خطبه 3 ص 43.

3- نهج البلاغه، نامه 45، ص 957 (امام صادق علیه السلام نیز فرموده: (مَا مَنَزَلَهُ الدُّنْيَا مِنْ نَفْسِي إِلَّا بِمَنَزَلِهِ الْمَيْتَةِ إِذَا أَضَّ طُرُزْتُ إِلَيْهَا أَكَلْتُ مِنْهَا) (بحار الانوار، ج 78، ص 193، ح 7).

4- تشبیهاتی که امیرالمومنین علیه السلام درباره دنیا به کار برده اند هر کدام احتیاج به مطالعه عمیق و تأمل فراوانی دارد (دانه تلخ درخت بلوط، آب بینی بزغاله، برگی که در دهن ملخ است، تکه استخوانی که در دست شخص مبتلا به بیماری خوره است و...).

گفت صاحب جامه را بین جامه چیست *** دید باید در درون جامه کیست

مرد سیرت را بصورت کار نیست *** جامه گر صد وصله باشد عار نیست

کار ما در راه حق کوشیدن است *** جامه زهد و ورع پوشیدن است

ابن عباس می گوید: در سرزمین ذی قار (محلّی است در نزدیکی شهر بصره، میان کوفه و واسط که در گذشته جنگ مسلمانان با ایران نیز آن جا صورت گرفت) بر امیرالمومنین علیه السلام وارد شدم (خدمت امام رفتم) که داشت کفش خود را پینه می زد (پارگی کفش خود را می دوخت) تا مرا دید، فرمود: قیمت این کفش چقدر است؟ گفتم بهایی و ارزشی ندارد، پس حضرت فرمود:

(وَ اللَّهُ لَهَى أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ، إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا) (1) «و به خدا سوگند، این کفش بی ارزش نزد من از حکومت بر شما محبوب تر است مگر این که حقی را با آن بپا دارم یا باطلی را دفع نمایم».

و نیز ضرار ابن ضمیره ضبابی از یاران امام وقتی به شام رفت بر معاویه وارد شد، معاویه از او خواست تا از حالات امیرالمومنین علیه السلام بگوید، گفت: علی علیه السلام را در حالی دیدم که شب، پرده های خود را افکنده بود و او در محراب ایستاده، محاسن را به دست گرفته چون مارگزیده به خود می پیچید و محزون می گریست و می گفت:

(يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا، إِلَيْكَ عَنِّي، أَيُّ تَعَرَّضْتِ؟ أَمْ إِلَيَّ تَشَوَّقْتِ؟ لَا حَانَ حِينُكَ! هَيْهَاتَ! غُرِّي غَيْرِي، لَا حَاجَةَ لِي فَيْكَ، قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا) (2)

«ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو، آیا برای من خودنمایی می کنی؟ یا شیفته من شده ای تا روزی در دل من جای گیری؟ هرگز مبادا! غیر مرا بفریب، که مرا در تو هیچ نیازی نیست، تو را سه طلاقه کرده ام تا بازگشتی نباشد».

حیدری نیست اندر این آفاق *** دهد این گنبد پیر را سه طلاق

آری بر همین اساس که مولای متقیان هیچ علاقه ای به این دنیا نداشت بر قلّه مرتفع محبت و معرفت خدا قرار داشت و هیچ پرواز کننده ای به بلندای ارزش او نرسید و در علم و معرفت به

ص: 116

1- نهج البلاغه خطبه 33 ص 102

2- نهج البلاغه، حکمت 74، ص 1108

اوج او نایل نگشت. (وَلَا يَرْفَعُ إِلَيَّ الطَّيْرُ) (1) دنیا برای او به حدی ناچیز و بی ارزش بود که مرگ و ملاقات با خدا برای او مأنوس تر از انس طفل به پستان مادرش (وَاللَّهِ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِتَدْيِ أُمِّهِ) (2) و سرانجام هنگامی که به دست شقی ترین مردم (ابن ملجم لعنه الله) فرق مبارکش شکافته و به شهادت نایل گشت فرمود: (فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ) (3)

بنابراین دنیایی که دنیا پرستان به آن دل بسته اند عبارت است از لذت بردن از مال و ثروت و اندوخته های خود و خودبینی و خود محوری ها و به طور خلاصه اطاعت همه جانبه از میل ها و شیطان، ولی آن کسی که بنده واقعی پروردگار است و برای خود در امور مادی ملکیتی نمی بیند و تدبیری جز خواست خداوند ندارد و در جمیع ابعاد زندگی مطیع و فرمانبردار خداوند متعال می باشد، بدیهی است دنیا در نظر چنین انسانی، ناچیز می باشد زیرا در اثر سیر بندگی حق، علاقه های دنیا را از وجود خویش ریشه کن و قطع نموده است امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

(فَقَطُّعُوا عَلاَئِقَ الدُّنْيَا). (4)

«پس علاقه ها (دل بستگی) دنیا را از خود دور کنید»

دل بر جهان مبند که این نونهال را *** از بر سرزمین دگر سبز کرده اند

بنابراین ارتباط بندگی خدا با قطع علایق دنیوی آن است که هر چند علاقه به دنیا کم باشد انسان از عبادت خدا بیشتر لذت می برد و به هر اندازه به دنیا بیشتر علاقه مند باشد لذت عبادت را نمی چشد مانند بیماری که به خاطر بیماری، از غذا لذت نمی برد، اهل دنیا نیز به دلیل بیماری حب دنیا و مال از عبادت لذت نخواهند برد، چنان چه حضرت عیسی علیه السلام فرمود:

(كَمَا يَنْظُرُ الْمَرِيضُ إِلَى طَيِّبِ الطَّعَامِ فَلَا يَلْتَذُّهُ مَعَ مَا يَحِدُّهُ مِنْ شِدَّةِ الْوَجَعِ كَذَلِكَ صَاحِبُ الدُّنْيَا لَا يَلْتَذُّ بِالْعِبَادَةِ وَلَا يَحِدُّ حَلَاوَتَهَا مَعَ مَا يَحِدُّ مِنْ حُبِّ الْمَالِ) (5)

و نیز دنیایی که دنیا طلبان به آن دل بسته اند به خاطر دید حیوانی و ظاهر بینی که نسبت به دنیا دارند ظاهری بیش از آن تصور ننموده و به باطن آن هیچ گونه توجهی ندارند و در غفلت های

ص: 117

1- نهج البلاغه خطبه 3 (شششقیه)، ص 37.

2- نهج البلاغه خطبه 5، ص 48

3- منتهی آلامال، ج 1، ص 174.

4- نهج البلاغه حکمت 195، ص 645

5- بحار الانوار، ج 14، ص 310، ح 17.

پی در پی به سر می برند و پیوسته به دنیا پرستی و حبّ شدید به دنیا ادامه می دهند تا سرانجام هلاک می شوند.

(قال عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ). (1)

«علی علیه السلام و فرمود: دوستی دنیا ریشه هر گناهی است»

حب دنیا هست رأس هر خطا *** از خطا کی می شود ایمان عطا

بنابراین دل بستگی و علاقه به دنیا نسبت به افراد، متفاوت است و گاهی چنان شدت پیدا می کند که به حدّ و له (فریفته و شیفته گشتن) می رسد و انسانی که حبّ و وله دنیا دارد نور ایمان و تقوا در دل او جای نخواهد گرفت.

(قال عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَرَامٌ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَوَلِّهِ بِالدُّنْيَا أَنْ يُسْكِنَهُ التَّقْوَى) (2)

علی علیه السلام فرمود: حرام است بر هر قلبی که وله به دنیا دارد (شدت علاقه به دنیا)، که تقوا در او ساکن شود».

(قال عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَأْسُ الْآفَاتِ التَّوَلُّهُ بِالدُّنْيَا) (3)

«علی علیه السلام فرمود: ریشه تباهی ها و آفات، دل به دنیا سپردن است.»

(قال عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَعْظَمُ الْمَصَائِبِ وَالشَّقَاءُ الْوَلَةُ بِالدُّنْيَا). (4)

علی علیه السلام فرمود: بزرگ ترین مصیبت ها و بدبختی ها، دل به دنیا دوختن است».

دلا این عالم فانی، به یک ارزن نمی ارزد *** بدنیآ آمدن، بر زحمت رفتن نمی ارزد

اگر اندر تمام عمر، نوشی شیر با شکر *** به آن یک ساعت تلخی جان کندن نمی ارزد

اگر اندر تمام عمر پوشی جامه زیبا *** به آن یک ساعت عریانی شستن نمی ارزد

مُسَخَّرٌ كُنِي رُويِ زَمِينٍ رَا مِثْلَ اسْكَندَرِ *** به آن تنهایی اندر لحد خُفتن نمی ارزد

آری همین دنیا را عباد صالح و حقیقی خداوند کاملاً به باطنش توجه نموده و از خطرات آن پرهیز کرده و هرگز به آن دل نمی بندند زیرا بنا به فرمایش علی بن ابی طالب علیه السلام باطن دنیا

ص: 118

1- غرر الحکم، ج 1، ص 38 ح 1 - جامع السعادات، ج 2، ص 25.

2- غرر الحکم، ج 1، ص 383، ح 38.

3- غرر الحکم، ج 1، ص 413، ح 41.

هم چون زهر کشنده و مسموم کننده ای می باشد که جز افراد نادان به سراغ آن نمی روند و دل بستگی و اعتماد به این دنیا غیر از جهالت چیزی نمی تواند باشد.

(قال عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلرُّكُونُ اِلَى الدُّنْيَا مَعَ مَا تُعَايِنُ مِنْهَا جَهْلٌ). (1)

«علی علیه السلام فرمود: اعتماد و دل بستگی به دنیا با آن چه (فریب و بی وفایی) از آن به چشم می بینی، نادانی و جهالت است.»

و نیز فرموده: «دنیا مُرداری است گندیده و طالب آن سگ ها می باشند.»

این جهان بر مثال مُرداریست *** کرکسان گیرد او هزار هزار

این مر آن را همی زند *** وان مراین را همی زند منقار

آخر الامر بگذرند همه *** وز همه باز ماند این مردار

از زبان یکی از علویین پیرامون دنیا چنین نقل شده است:

عُتِبَتْ عَلِيَّ الدُّنْيَا وَقَلَّتْ اِلَيْهِ مَتِي *** اَكَابِدُ عَسْرًا ضَرْهَ لَيْسِ يَنْجَلِي

اَكَلُ شَرِيفٍ مِنْ عَلِيٍّ جَدُودَهُ *** حَرَامٌ عَلَيْهِ الرِّزْقُ غَيْرَ مُحَلَّلٍ

فَقَالَتْ نَعَمُ يَا بَنَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَمَيْتُمْ *** بِسَهْمِ عَنَادٍ حِينَ طَلَّقْتَنِي عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (2)

«دنیا را سرزنش نموده گفتیم: تا به کی با سختی های صعب العلاج دست به گریبان باشم؟ آیا هر فرد شریفی که اجداد و فرزندان علی علیه السلام هست باید از رزق حلال محروم بماند؟ دنیا در جواب من گفت: آری فرزند حسین علیه السلام شما را نیز به تیر عناد و دشمنی در آن زمانی که علی علیه السلام طلاق داده، نشانه گرفته ام و هرگز دشمنی من با شما پایان پذیر نبوده و تمام نخواهد شد.»

مثل دنیا:

در قرآن مجید در ارتباط با دنیا پرستی مثال هایی آمده که هر یک از آن ها از اهمیّت بسیار بالایی برخوردار می باشد مانند عنکبوت (خانه عنکبوت)، (3) آب و کف، (4) سراب، (5) خاکستری

ص: 119

1- نهج البلاغه حکمت، 376 ص 1259

2- شرح نهج البلاغه (خوبی)، ج 9، ص 296.

3- سوره عنکبوت، آیه 41

4- سوره رعد، آیه 17

در تندباد، (1) و نیز در روایات فراوانی پیرامون زندگی مادی دنیا و تصویر واقعی آن که ظاهری بسیار فریبنده ولی باطنی مهلک و خطرناک دارد در قالب مثال هایی هشدار دهنده و بیدار کننده به مطالب مهمی اشاره شده است که به چند نمونه از آن ها اشاره می شود.

(1- قال عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ لَيِّنٌ مَسْهًا وَ السَّمُّ النَّافِعُ فِي جَوْفِهَا يَهْوِي إِلَيْهَا الْعُرُّ الْجَاهِلُ وَ يَحْذَرُهَا ذُو اللَّيْبِ الْعَاقِلُ) (2)

«علی علیه السلام فرمود: داستان دنیا مانند مار است که چون دست بر آن بکشی نرم است ولی در اندرونش زهر کشنده می باشد، فریب خورده نادان به طرف آن می رود و خردمند پایان بین از آن دوری می گزیند.

مانند ماری است که نیمش سپید است *** از سوی سر زشت و سیاه است به دنبال

بنگر به کجا خواهدت این باز همی برد *** دیوانه مباش آب میماید به غریب

(2- قال عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الدُّنْيَا غُرُورٌ (3) حَائِلٌ وَ سَرَابٌ زَائِلٌ وَ سِنَادٌ مَائِلٌ) (4)

«علی علیه السلام فرمود: دنیا فریب دهنده رنگارنگ و سَرابی است زایل شونده و تکیه گاهی است متمایل به افتادگی».

همی بگذرد بر تو ایام تو *** سرابی جز این باشد آرام تو

(3- قال موسى بن جعفر عليه السلام: يا هشام مثل الدنيا مثل ماء البحر كلما شرب منه العطشان ازداد عطشا حتى يقتله) (5)

«امام کاظم علیه السلام در ضمن وصیت هایی به هشام فرمود: دنیا هم چون آب دریا می ماند (شور است) هر چه انسان تشنه از آن بنوشد تشنگی او زیاد می گردد تا بمیرد».

ص: 120

1- سوره ابراهیم، آیه 18.

2- نهج البلاغه، حکمت 115، ص 1141 - بحار الانوار، ج 1، ص 152 (از امام کاظم علیه السلام عالی به همین مضمون).

3- کلمه غُرُور یعنی فریبنده و فریب دهنده، مانند مال، دنیا، شیطان یا هر فریبنده دیگر که در قرآن سه نوبت آمده و کلمه غُرُور به معنی فریب، بیهوده امیدوار بودن یا تطمیع به باطل است چنان چه خداوند فرموده: (وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ الا غُرُورًا)، (سوره نساء، آیه 120) و در قرآن 9 مرتبه آمده است.

4- غرر الحکم، ج 1، ص 91، ح 2075

5- بحار الانوار، ج 1، ص 152 - معراج السعادة، ص 256

4- قال عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الدُّنْيَا كَالْغُولِ تُغْوِي مَنْ أَطَاعَهَا وَتُهْلِكُ مَنْ أَجَابَهَا وَإِنَّهَا لَسَرِيعَةُ الزَّوَالِ وَشَيْكَةُ الْإِنْتِقَالِ (1)

«علی علیه السلام فرمود: به راستی که دنیا هم چون غولی است راهزن، گمراه می کند کسی را که اطاعتش کند و هلاک می نماید آن را که پاسخ دهد و دنیا تباهی اش تند و زود، و انتقال و برگشتنش نزدیک است».

5- قال عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الدُّنْيَا كَالشَّيْءِ بَكَتْ عَلَى مَنْ رَغِبَ فِيهَا وَتَحَرَّزُ عَمَّنْ أَعْرَضَ عَنْهَا فَلَا تَمِيلُ إِلَيْهَا بِقَلْبِكَ وَلَا تُقْبِلُ عَلَيْهَا بِوَجْهِكَ فَتُوقِعَكَ فِي شَبَكَتِهَا وَتُلْقِيكَ فِي هَلَكَتِهَا (2)

«علی علیه السلام فرمود: به راستی که دنیا همچون دامی است که هر کس آرزومند آن باشد آن دام در او می پیچد و پرهیز کند از هر کس که روی گرداند از آن، بنابراین بدان مایل مباش و دل در آن مراز و با دیده رغبت به آن روی میاور که آن (صیاد شیاد و زبردست است و) تو را به دام خویش در می شکند و به پرتگاه هلاکت در می افکند».

مردان حقیقت که به حق پیوستند *** از قید تعلقات دنیا رستند

چشمی به تماشای جهان بگشودند *** دیدند که دیدنی ندارد بستند

گاهی دنیا و ظواهر فریبنده آن، چنان بر انسان مسلط می شود و بر او می پیچد که راه نجات بسیار دشوار می گردد، مرحوم نراقی تصویر این موضوع را به این صورت بیان داشته (3) که دو نفر از کنار دریا عبور می کردند، یکی از آن ها به طمع خیک عسل با مشاهده چیزی مشابه خیک، خود را ناگهان به آب انداخت در صورتی که آن خرس دریایی بود و او را در آغوش گرفت و بلعید.

دید خیکی بر فزاده روی آب *** می برد آتش به رسو با شتاب

کرد فریاد آن رفیقش کی ودود *** دست از این خیک عسل بردار زود

ص: 121

1- غرر الحکم، ج 1، ص 259، ح 289

2- غرر الحکم، ج 1، ص 262، ح 302 (ضمناً در همین جلد با همین مضامین و با شروع حدیث به صورت انّ الدنيا... از ص 257، شماره حدیث 282 الی شماره 323 روایاتی نقل شده است).

3- طاقدیس (مرحوم نراقی)، ص 277

گفت بگذشتم من از خیک ای رفیق *** خیک از من نگذرد در این مضیق

يَا أَهْلَ لَذَّةِ دُنْيَا لَا بَقَاءَ لَهَا *** إِنَّ اغْتِرَارًا بظَلِّ زَائِلٍ حُمَقٌ

«ای لذت طلب های دنیا! دنیا باقی نخواهد ماند. به راستی که مغرور شدن به سایه ای که نابود شدنی است جز حماقت و نادانی نمی باشد»

أَيُّهَا الْمَغْرُورُ فِي دَارِ الْغُرُورِ *** اعْتَبِرْ فِي حَالِ أَصْحَابِ الْقُبُورِ

إِنَّمَا الدُّنْيَا كَبَيْتِ الْعَنْكَبُوتِ *** دَارُ فَا نِ كُلِّ مَنْ فِيهَا يَمُوتُ

«ای کسی که در خانه غرور، مغرور گشتی، عبرت گیر از افرادی که (در دل خاک آرمیده و) از اصحاب قبرها شده اند، به راستی که دنیا همچون خانه عنکبوت است، خانه ای است رفتنی که همگان در این خانه خواهند مرد».

آبستنی که این همه فرزند زاد و گشت *** دیگر که چشم دارد از او مهر مادری

امام حسین علیه السلام هنگامی که بر قبور نظاره می کرد می فرمود: چه ظاهر خوبی دارد دنیا ولی باطنش درد ورنج و سختی است. آن گاه فرمود:

يَا مَنْ بِدُنْيَاهُ اشْتَغَلَ *** وَ عَرَهُ طُولُ الْأَمَلِ

الْمَوْتُ يَأْتِي بَعْتَةً *** وَالْقَبْرُ صُنْدُوقُ الْعَمَلِ

«ای کسانی که دنیا شما را مشغول ساخته و آرزوهای دراز شما را فریب داده، مرگ ناگهان خواهد آمد و قبر صندوق عمل است»

کوشم که از این جهان پُر خار *** مردانه برون شوم نه مُردار

(اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَ الْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ الْإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ النُّوْتِ). (1)

(6) - عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فِيمَا وَعَظَ بِهِ لِقَمَانٍ، إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا قَبْلَكَ لِأَوْلَادِهِمْ فَلَمْ يَبْقِ مَا جَمَعُوا وَ لَمْ يَبْقِ مَنْ جَمَعُوا وَ إِنَّمَا أَنْتَ عَبْدٌ مُسْتَأْجِرٌ قَدْ أَمَرْتَ بِعَمَلٍ وَ وَعَدْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا فَأَوْفِ

ص: 122

(عَمَلَكَ وَاسْتَوْفِ أَجْرَكَ وَ لَا تَكُنْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ شَاةٍ وَقَعَتْ فِي زَرْعٍ أَخْضَرَ فَأَكَلَتْ حَتَّى سَمِنَتْ فَكَانَ حَتْفُهَا - هَلَاكُهَا - عِنْدَ سَمَنِهَا وَ لَكِنْ اجْعَلِ الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ قَنْطَرَةٍ عَلَى النَّهْرِ جَرَتْ عَلَيْهَا وَ تَرَكْتَهَا وَ لَمْ تَرْجِعْ إِلَيْهَا آخِرَ الدَّهْرِ) (1)

«امام صادق علیه السلام فرمود: لقمان به فرزندش فرمود: همانا مردم قبل از تو برای فرزندان خود (اموال را) جمع نمودند پس باقی نماند نه آن چه را جمع نمودند و نه کسانی که جمع آوری کردند و جز این نیست که تو بنده مستأجری می باشی که به ناچار باید عمل نمایی (به آن چه مأمور هستی باید انجام وظیفه کنی) و مزد و پاداشی نیز دریافت نمایی بنابراین درست به وظیفه ات عمل کن و اجر خود را نیز دریافت نما و مباش در این دنیا مانند گوسفند که در مزرعه ای سرسبز قرار گرفته و می خورد تا چاق شود و سرانجام هلاک می گردد، بلکه دنیا را به منزله پلی حساب کن که بر نهر آبی جاری واقع شده و از آن پل عبور می کنی و هرگز به سوی آن باز نخواهی گشت»

* در روایتی نیز به مفضل فرمود: اگر دنیا در نزد خدا به اندازه بال مگسی ارزش داشت خداوند شربت آبی از آن را، به دشمن نمی آشاماند. (2)

هم چنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر دنیا را در نزد خدا به قدر پر پشه قدر بود کافر را از آن شربت آبی نمی داد. (3)

در این دنیای ناچیز چرا مغرور می گردی *** سلیمان گر شوی آخر دچار مور می گردی

(7- عن علی بن الحسین علیه السلام إِنَّهُ قَالَ يَوْمًا لِأَصْحَابِهِ: إِخْوَانِي! أَوْصِيكُمْ بِدَارِ الْآخِرَةِ وَ لَا أَوْصِيكُمْ بِدَارِ الدُّنْيَا فَإِنَّكُمْ عَلَيْهَا حَرِيصُونَ وَ بِهَا مُتَمَسِّكُونَ أَمَا بَلَّغْتُكُمْ مَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْحَوَارِيِّينَ؟ قَالَ لَهُمْ:

الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَاعْبُرُوهَا وَ لَا تَعْمُرُوهَا وَ قَالَ أَيُّكُمْ يَبْنِي عَلَى مَوْجِ الْبَحْرِ دَارًا؟ تَلَكُمُ الدَّارُ الدُّنْيَا فَلَا تَتَّخِذُوهَا قَرَارًا) (4)

ص: 123

1- کافی، ج 2، ص 134، ح 20 - المحجة البيضاء، ج 6، ص 5.

2- کافی، ج 2، ص 246، ح 5.

3- معراج السعادة، ص 256

4- امالی شیخ مفید رحمه الله، مجلس ششم، ص 43، ح 1 (ضمناً در این حدیث، تصریح گردیده که حرص به دنیا جزء طبیعت انسان است و همین حرص بود که حضرت آدم علیه السلام را از بهشت محروم ساخت، بعداً در این زمینه بحث خواهد شد ان شاء الله).

«امام زین العابدین علیه السلام او روزی به اصحاب خود فرمود:

برادرانم! شما را به منزل دنیا دعوت نمی‌کنم بلکه به سوی آخرت و منزل آخرت دعوت می‌نمایم زیرا (به طور طبیعی) شما نسبت به دنیا حریص بوده و به آن دامن می‌زنید، آیا به شما این مطلب نرسیده که حضرت عیسی علیه السلام به حواریین فرمود:

دنیا پلی است بنابراین از آن عبور کنید و آن را تعمیر نکنید (بر آن عمارت بنا نکنید) و نیز فرمود: کدامیک از شما خانه ای بر روی امواج آب دریا می‌سازد؟ این دار دنیا را محل قرار خود حساب نکنید.»

بساط عیش چنان پهن کن در این بازار *** که دست و پا نکنی گم بوقت برچیدن

بنابراین:

روزی که تو آمدی از مادر عریان *** جمعی به تو خندان و تو بودی گریان

کاری بکن ای دوست که وقت مردن *** جمعی به تو گریان و تو باشی خندان

مرحوم نراقی نیز در بیان چیزهایی که دنیا به آن‌ها تشبیه شده فرموده است: برای دنیا صفات و حالاتی است چند که در هر صفتی آن را به چیزی تشبیه نموده اند:

1- آن چه خداوند عظیم در کتاب کریم آن را در بی ثباتی و سرعت زوال به آن تشبیه فرموده است، و آن گیاهی است که از زمین بروید و به سبب آب باران لحظه خرمی و طراوت بهم رساند و بعد از ساعتی که آفتاب بر آن بتابد خشک شود و بادهای آن را متفرق و پراکنده سازد و در این صفت در بعضی احادیث آن را به پلی مثال زده اند که باید به تعجیل از آن عبور کرد. (1)

2- در خصوص این که دنیا را هیچ حقیقتی نیست و اصلی ندارد بلکه محض وهم و خیال است تشبیه کرده اند به خیالاتی که آدمی آن را در خواب می‌بیند و چون بیدار می‌شود اصلاً از آن اثری نیست، دنیا حکم خواب را دارد و مرگ بیداری است بعد از آن که این خواب به انجام رسید ملاحظه خواهد شد که هیچ در دست نیست.

دنیا همه هیچ و مال دنیا همه هیچ *** ای هیچ برای هیچ با هیچ هیچ هیچ

ص: 124

3- در مخالفت ظاهر دنیا و باطنش گفته اند دنیا مانند پیرزنی است متعفن که ظاهر خود را زینت داده و خود را به انواع حلی و زیور بیاراید تا مردمان را به خود فریفته سازد و ایشان فریب آن را خورده با آن دست در آغوش نمایند ولی چون نقاب از چهره آن بردارند و بر باطن آن خبر دار گردند ببینند عجوزه ای کریمه صورت و قبیح سیرت، به انواع بدی موصوف و به اقسام معایب معروف است.

مروی است که دنیا را در روز قیامت به صورت پیر زالی کبود موی، ازرق چشم، گرز دندان، کریمه منظر، قبیح رخسار بیاورند پس از آن مشرف بر همه کنند و به ایشان گویند که این را می شناسید؟ مردمان گویند: نَعُوذُ بِاللَّهِ که ما این را بشناسیم، خطاب رسد که این دنیایی است که به آن تفاخر می کردید و به واسطه آن به یکدیگر حسد می بردید، دشمنی می کردید، قطع رحم می نمودید، پس دنیا را به جهنم می افکنند، دنیا فریاد می کشد که خداوندا کجایند پیروان و دوستان من، پس خداوند می فرماید که دوستان آن را به او ملحق سازند

4- در خصوص کوتاهی عمر دنیا گفته اند که: دنیا از برای هر کسی مانند یک گام است که بردارد. (1)

5- در قدر دنیا نزد آخرت و کمی آن گفته اند: نسبت دنیا در برابر آخرت مانند دریایی است بی پایان که کسی انگشت خود را به آن داخل کند، پس همه دنیا و مافیها مثل آن قدر رطوبتی است که به انگشت باقی مانده و آخرت چون آن دریاست، بلکه کسی که از حقیقت آگاه باشد می داند که قدر دنیا در نزد آخرت بسیار از این هم کمتر است و لیکن دیده بینا کجاست.

6- در خصوص این که امر دنیا به جایی منتهی نمی شود و هر شغلی از آن به شغلی دیگر منجر می شود و هر علاقه ای علاقه دیگر در عقب می آورد، در این خصوص آن را تشبیه نموده اند به آب دریا که هر چه آدمی بنوشد تشنگی را فرو نمی نشاند بلکه هر قدر از آن نوشد عطش را زیاده می کند تا او را هلاک نماید و این امری است محسوس که هر که ملاحظه کند می بیند که

ص: 125

1- قال عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ يُسَارِبُهُمْ وَ هُمْ نِيَامٌ) نهج البلاغه، حکمت 61، ص 1105. «حضرت علی علیه السلام فرمود: اهل دنیا مانند کاروانی هستند که ایشان را می برند در حالی که خوابند (و آگاه نیستند) که ناگهان راه طی شده به جایگاه همیشگی رسیده و منادی فریاد می کند فرود آید و بار بگشاید.

سیرتر از دنیا کسی است که میل او به دنیا کم و علاقه او اندک است و هر که را مال و تجمل بیشتر، در دسر افزونتر و گرفتاری او بالاتر است. (1)

7- در خصوص صعوبت خلاصی از آن بعد از گرفتاری و هر که را گرفتاری بیش تر، خلاصی از آن مشکل تر، اهل دنیا را تشبیه کرده اند به کرم ابریشم که بر دور خود می تند و راه نجات خود را سدّ می کند و هر چه بیش تر بر خود می تند خلاصی آن مشکل تر می شود تا یک مرتبه راه نجات و خلاص مسدود و از غم و غصه هلاک می شود. (2)

8- آن که مثال زده اند دنیا را در طراوت اوّل و کثافت آخر به طعمه لذیذی که خورده می شود، که ابتدای آن در نهایت لطافت و پاکیزگی و چون خوردی و ساعتی از آن گذشت همه آن، کثافت و نجاستی می شود که آدمی نظر کردن به آن را کراهت دارد چه جای خوردن، و هم چنان که هر طعامی که چرب تر و لذیذتر است ثقل آن کثیف تر و متعفن تر است. هم چنین هر چه از شهوات دنیویّه مرغوب تر و مطبوع تر است در وقت مرگ اذیت و کراهت آن بیشتر و فتنه آن عظیم تر خواهد بود و این دنیا نیز معاین و محسوس است زیرا که هر چه محبت به آن بیشتر و لذت به وجود آن بالاتر است درد و الم و مصیبت و ماتم در فراق آن افزون تر است و مرگ نیست مگر مفارقت از دنیا.

9- مثال زده اند دنیا را به خانه کسی که آماده کرده باشد و طبقی بر آن نهاده باشد و بر آن طبق گل ها و ریاحین گذارده و به ترتیب مردم را خوانده باشد که بیایند به آن خانه داخل شوند و آن گل و ریاحین را ببینند و ببینند و از برای دیگران که بعد می آیند بگذارند و بروند نه آن که آن گل ها را با خود ببرند پس یکی از آن اشخاص چنان گمان کند که این ها را به ایشان داده اند پس به آن دل بندد و به آن خرّمی و شادی کند، چون خواهد بیرون رود و ببرد از او بگیرند، در آن وقت متألّم می شود و اندوهناک می گردد. و شادی به ملال مبدّل می شود و کسی که حقیقت کار را مطلع است به آن منتفع می شود و شکرگزاری صاحب خانه را می کند و از آن خانه با شادی بیرون می رود. هم چنین هر که دنیا را شناخت و مقصود از آمدن خود را به آن جا دانست می داند

ص: 126

1- حدیث شماره 3.

2- اصول کافی، ج 2، ص 134، ح 20 و ص 316، ح 7.

که آن مهمان خانه ای است که از برای مسافرین عالم آخرت مهیا شده که چون به این منزل رسند منتفع شده بگذارند و روانه مقصود گردند و هر که نادان و جاهل و از حقیقت کار غافل است تصور چنین می کند که این ها ملک اوست و دل به آن می بندد و چون او را بیرون می کنند و همه آن چه را تصرف کرده از او پس می گیرند مصیبت او شدید و محنتش عظیم می گردد.

10- دنیا را تشبیه کرده اند به بیابان بی پایان، خالی از آب و گیاه که جمعی بی زاد و راحله به آن جا وارد شوند و راه گم کرده حیران و سرگردان بمانند و به سر حدّ هلاکت رسند در این بین مردی به ایشان رسد و گوید هرگاه شما را به آب و سبزه رسانم چه می کنید؟ گویند دیگر از اطاعت تو سر نمی پیچیم و بر این، پیمان از ایشان گیرد و ایشان از آن آب نوشند و لحظه ای استراحت کنند آن شخص گوید: بسم الله، کوچ کنید تا شما را به آبادانی و معموره ای و بستان ها و گلستان ها برسانم، بیشتر ایشان امتناع کنند و گویند همین آب و گیاه ما را کافی است و از این بهتر نمی خواهیم و طایفه ای حرف او را شنیده گویند آخر نه شما عهد بستید که از گفتار این مرد تجاوز نکنید و این بیابان جای ماندن نیست و چون شب در آید راهزن ها و سباع شما را نابود می کنند و این طایفه به اتفاق آن مرد رفته تا به مقصد عالی برسند و تتمه در آن جا بمانند تا شب در آید دزدان بر سر ایشان ریخته بعضی را کشته و طایفه ای را اسیر نمایند.

11- مثالی است که صدوق - علیه الرحمه - در کتاب «اکمال الدین» از بعضی از حکماء نقل کرده در خصوص حال انسان و مغرور شدن آن به دنیا و غفلت از مرگ و مابعد آن فرورفتن به لذات فانیه، و آن این است که حال کسی که به لذات دنیوی مشغول گردد مثل کسی است که در چاهی عمیق به ریسمانی آویخته که داخل چاه شود، چون به وسط چاه رسد نظر کند به پایین چاه و اژدهایی بیند که دهن گشوده منتظر است که این مرد بزیر آمده آن را فرو برد و موش سیاه و سفید در بالای چاه باشند به زودی آن ریسمان را ببرند، و آنی از بریدن نیاسایند و در وسط چاه زنبوری چند خانه کرده باشند و به دیوار چاه قدری عسل با خاک آمیخته از ایشان مانده باشد و آن زنبورها بر آن مجتمع شده باشند و آن شخص با وجود این که آن اژدها را دیده و دو موش را ملاحظه نموده و می داند که در اندک وقتی آن ریسمان منقطع و طعمه اژدها خواهد شد، رو به آن عسل خاک آلوده آورده مشغول لیسیدن آن شود و با آن زنبورها زد و خورد

نماید و همه حواس خود را متوجه آن ساخته از بالا و پایین خود را فراموش کند، و این مثلی است که هر کس دقت کند می داند که چاه، همان دنیا است و ریسمان، رشته عمر است و اژدهایی که دهن گشوده مرگ می باشد و دو موش روز و شب اند که بی درنگ مشغول بریدن رشته عمرند و عسل خاک آلوده لذات دنیا است که به هزار گونه زحمت و کدورت و آلم و مصیبت آلوده است و زنبورها، اهل روزگار و طالبان دنیا می باشند.

بنابراین دنیا چون چاهی است عمیق که نهایی از برای عمق آن نیست و از برای آن طبقاتی می باشد هر که به طبقه اول آن افتاد از آن جا به طبقه پائین تر می افتد و از آن جا به طبقه دیگر...

فکر شبیه تلخ دارد جمعه اطفال را *** پیر گشتی و هان در فکر فردا نیستی

از ندامت بر نیاری آه سردی از جگر *** هیچ در فکر رسن در چاه دنیا نیستی

می نماید هر سر موی سفیدت راه مرگ *** در چنین وقتی به فکر زاد عقبی نیستی

از جمال خود مردان چشم پوشیدند و تو *** از عجز دهر یک ساعت شکیب نیستی

12- مثالی است که بعضی از اهل معرفت از برای دنیا و اشتغال به مزخرفات آن و حسرت و ندامت اهل آن بعد از مرگ ذکر کرده اند، پس تشبیه کرده اند اهل دنیا را به طایفه ای که در کشتی نشسته باشند و به جزیره ای رسند و به جهت قضای حاجت بدان جا روند با وجود این که دانند که کشتی چندان مکث در کنار جزیره نتواند کرد و به زودی خواهد گذشت پس در آن جزیره متفرق شوند و بعضی به شتاب قضای حاجت نموده و به کشتی آیند و مکان وسیع گرفته ساکن گردند و طایفه ای مشغول سیر درخت و کوه و جزیره شده، بعد از ساعتی به فکر افتند و خود را برسانند و مکان تنگی به دست آنان آید و قومی دیگر دلبستگی به پاره ای سنگ ها و حیوانات آن جزیره بهم رسانیده نتوانند از آن ها بگذرند، آن ها را بر دوش کشیده وقتی برسند که مکان بسیار تنگی بیابند و به زحمت، خود را جای دهند و جای آن چه برداشته نباشد، آن را بر دوش خود نهند و با تنگی مکان به نقل آنها نیز گرفتار گردند و پشیمان شوند و نتوانند آن ها را بجایی افکنند و جمعی دیگر نیز چنان مشغول سیر گردند که کشتی و دریا و مقصد را بکلی فراموش کنند و در آن جا بمانند تا شب در آید و سباع بر آیند و تاریک گردد و بعضی از غصه و گرسنگی تلف شوند و آن هایی که ثقل آن چه از جزیره برداشته بر دوش ایشان مانده، در کشتی انواع خواری از اهل

آن بشنوند و آن حیواناتی که برداشته اند بمیرند و مردار آن ها بر دوش آنها بماند و متعفن گردد و از تعفن آن بیمار شوند و در کشتی بمیرند یا بیمار به وطن برسند و در آن جا همیشه بیمار باشند یا بعد از مدتی بمیرند، اما ایشان که دیرتر آمده اند و چیزی برداشتند تا در کشتی هستند به جهت تنگی مکان زحمت می کشند اما بعد از بیرون آمدن به راحت و روح می افتند و کسانی که ابتدا آمدند و مکان وسیع گرفتند همیشه در استراحت هستند صحیحاً و سالمأً به منزل خود وارد شوند. (1)

کجا آن گوشه دنیاش خواندند *** گهی پرویز و گه کسراش خواندند

چو در راه رحیل آمد رو او *** چه پرویز و چه کسری و چه خسرو

کجا جمشید را فریدون و ضحاک *** همه در خاک رفتند داد از این خاک

سریر افتاده سر بی تاج گشته *** دُر و گوهر همه تاراج گشته

خزینه در گشاده گنج برده *** سپه رفته سپهسالار مرده

که آمد روزی آن جا کوس و بیلش *** که برتابد شبی بانک رحیلش

جگرها بین که پر خوناب و خاکست *** ندانم این چه دریای هلاکست

هر آن ذره که آرد تند بادی *** فریدونی بود یا کیتبادی

کفی گل در همه روی زمین نیست *** که در وی خون چندین آدمی نیست

ولایت بین که ما را کوچ گاهست *** ولایت نیست این زندان و چاه است

تمام مثال ها و تشبیهات از قبیل: مار، سراب، دریا و آب دریا، غول، دام، خواب، چاه، قنطره، جیفه، بلاء، پیچیده شده در مکر، سایه، معکوس، سایه، محل غرور، خانه فاسد... که در مورد بی اعتباری و پستی دنیا به کار رفته یک طرف و تشبیهات امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه و نیز تعبیر و تشبیه تکان دهنده امام علی النقی علیه السلام در برابر متوکل عباسی دنیا پرست نیز یک طرف که تصویر واقعی باطن دنیا و چهره وحشتناک آن را در قالب مثال هشدار دهنده آن چنان زیبا بیان فرمود که از شنیدن آن اشک و گریه متوکل قستی القلب غاصب و اطرافیان او سرازیر شد، آن

ص: 129

گاه که به دستور متوکل در دل شب به منزل امام هادی علیه السلام هجوم بردند و به خانه ریختند و در حالی که آن امام مظلوم به خواندن قرآن مشغول بود، حضرت را به مجلس شوم و ننگین متوکل آوردند در این حال متوکل عباسی به قصد توهین، جام شراب را به حضرت تعارف کرد، حضرت فرمود: والله شراب هرگز داخل گوشت و خون من نگردیده که متوکل به حيله دیگر روی آورد و گفت: برای من شعر بخوان! حضرت فرمود: (اِنَّ قَلِيلَ الرِّوَايَةِ لِلشَّعْرِ) من چندان از شعر روایت نشده ام، گفت جز این چاره ای نیست، در این هنگام امام دهم شیعیان اشعاری انشاد فرمود که مشتمل بر بی وفایی دنیا و مرگ سلاطین و ذلت و خواری آنان پس از مرگ است، با این مضمون که دنیا خواب و خیال و سرابی بیش نیست، گویا مردم دنیا بر سر قلّه کوه ها قصر ساخته اند و به عیش و نوش مشغول گردیده اند که ناگهان مرگ آنان فرا می رسد و در گودال هایی وحشتناک پرت می شوند و به این صورت در دل خاک ها مدفون می گردند و آن چهره های به ظاهر زیبا محل رفت و آمد کرم ها می گردد و جسد آنان طعمه کرم ها می شود (قَدْ أَكَلُوا).

بَا تُوَا عَلٰی قَلَلِ الْاَجْبَالِ تَحْرِسُهُمْ *** غَلَبَ الرَّجَالِ فَلَمْ تَنْفَهُمُ الْقَلْلُ

وَاسْتَنْزَلُوا بَعْدَ عَزٍّ مِنْ مَعَاقِلِهِمْ *** وَأَسْكِنُوا حُفْرًا يَا بَسْمًا نَزَلُوا

نَادَاهُمْ صَارِخٌ مِنْ بَعْدِ دَفْنِهِمْ *** اَيْنَ الْاَسَاوِرِ وَ التِّيْحَانِ وَالْحُلُلِ

اَيْنَ الْوُجُوهِ الَّتِي كَانَتْ مُنْعَمَةً *** مِنْ دُونِهَا تُضْرَبُ الْاَسْتَارُ وَالْكُلُلِ

فَأَفْصَحَ الْقَبْرُ عَنْهُمْ حِينَ سَأَلَهُمْ *** تِلْكَ الْوُجُوهُ عَلَيْهَا الدُّوْدُ تَنْتَقِلُ

قَدْ طَالَ مَا أَكَلُوا دَهْرًا وَقَدْ شَرِبُوا *** وَأَصْبَحُوا الْيَوْمَ بَعْدَ الْأَكْلِ قَدْ أَكَلُوا (1)

چه بسیار مردان پر قدرتی *** که در این جهان از پی راحتی

به کوه و کمند قصرها ساختند *** همه قصرها را بیاراستند

در اطراف هر قصر از بیم جان *** گروهی مسلح، نگهبانشان

که تا این همه قدرت و ساز و برگ *** کند دور، آن مردم از دست مرگ

ص: 130

ولی مرگ ناگه رسید و گرفت *** گریبان آن نابه کاران زشت

چو گیرد گریبان گردن کشان *** به ذلت برون اندازد از قصرشان

به همراه اعمال خود؛ عاقبت *** برفتند در منزل آخرت

شده جسم آن ناز پروردگان *** هم آغوش خاک از نظرها نهان

ولی جان آن مردم دوزخی *** گرفتار در عالم برزخی

از آن زشت کاران افسرده حال *** به بانگ بلندی شود این سؤال

چه شد آن همه سرکشی و غرور *** که صورت نهادید بر خاک گور؟

چه شد آن همه خود پسندی و ناز *** که گشتید با بی کسان هم طراز؟

چه شد آن همه مستی و عیش و نوش؟ *** چه شد آن همه جنب و جوش و خروش؟

چه شد چهره هایی که آراستید؟ *** سر و صورتی را که پیراستید؟

اجل چشم بی شرمتان را ببست *** به رخسارتان خاک ذلت نشست

نه تخت و نه بستر، نه آسایشی *** نه عطر و نه زیور، نه آرایشی

به جای کرم های مردم پسند *** بر این چهره ها کرمها می خزند

نهادید دارایی خویشان *** نبردید با خود به غیر از کفن

وَإِذْ حَمْنِي إِذَا اشْتَدَّ الْأَيْنُ، وَ خُطِرَ عَلَيَّ الْعَمَلُ، وَانْقَطَعَ مِنِّي الْأَمَلُ، وَأَنْصَيْتُ إِلَى الْمُنُونِ، وَبَكَتْ عَلَيَّ الْعُيُونُ وَوَدَّعَنِي الْأَهْلُ وَ الْأَحْبَابُ، وَ حُتِّيَ عَلَيَّ التُّرَابُ وَ نُسِيَّ اسْمِي وَ بَلِيَ جِسْمِي وَانْطَمَسَ ذِكْرِي وَ هَجَرَ قَبْرِي، فَلَمْ يَزُنْني زَائِرٌ، وَ لَمْ يَذْكَرْني ذَاكِرٌ، وَ ظَهَرَتْ الْمَائِمُ وَ اسْتَوَلَتْ عَلَيَّ الْمَظَالِمُ وَ طَالَتْ شِكَايَةُ الْخُصُومِ وَ اتَّصَلَتْ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ (1)

و رحم کن مرا هنگامی که سخت بنالم (حالت احتضار) و کارم از دست رفته (و تمام شده) باشد و آرزویم بریده و به آستان مرگ افتاده باشم و بگریند بر من دیده ها و وداع کنند مرا خانواده

ص: 131

و دوستانم و خاک بر روی من ریخته شود و نام من فراموش گردد و جسم من بیوسد و یاد من گم شود و متروک ماند قبرم، پس کسی از من دیدن نکند و به زیارت من نیاید و به یاد من نباشد و پدید گردد از من گناهان و مستولی شود بر من مظالم و به طول انجامد شکایت مدعیان و ادامه یابد دعای مظلوم (مظلومه ها بر من آشکار شود) و شاکیان که به آن ها ظلم کردم شکایت کنند و مظلوم حق خود را مطالبه کند.»

ای بشر! آخر تو پنداری که دنیا مال توست *** ورنه پنداری که هر ساعت اجل دنبال توست

هر چه خوردی مال مور است هر چه بردی مال گور *** هر چه مانده مال وارث هر چه کردی مال توست

آری تنها افراد با تقوا هستند که پشت پا به دنیا می زنند زیرا دنیا برای آنان بسیار ناچیز است که امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن بیان صفات متقین فرموده:

(أَزَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يَرِيدُوهَا وَ أَسْرَتْهُمْ فَفَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا) (1)

«دنیا به سوی آن ها رو آورده و متقین از آن رو گردانند و آن ها را اسیر کرده و آن ها خود را از آن رهانند.»

جهان گر گیرد آنان را به بازی *** بر او نخوت کنند از سرافرازی

گریزند از فریب خط و خالش *** نخواهند از خرد نقد وصالش

(عن الصادق عليه السلام: الدُّنْيَا طَالِبَةٌ وَ مَطْلُوبَةٌ، فَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا، طَلَبَتْهُ الْمَوْتُ حَتَّى يَخْرُجَهُ مِنْهَا، وَ مَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى تَوْفِّقَهُ رِزْقَهُ.) (2)

«امام صادق علیه السلام فرمود: دنیا مردم را به طرف خود می طلبد (می خواند) و عده ای هم به طرف دنیا می روند و طالب آن هستند، هر کس به طرف دنیا رفت مرگ او را به طرف خود می کشاند تا آن گاه که او را از جهان بیرون کند و هر کس دنیا را رها سازد و طالب آخرت گردد، دنیا خود به طرف او اقبال می کند تا این که روزی او به اندازه اش می رسد»

ص: 132

1- نهج البلاغه خطبه 184، ص 603

2- نور الثقلین، ج 1، ص 464، ح 613 و عوالم ح 2/20، ص 681، ح 1.

کوشم که از این جهان پر خار *** مردانه برون شوم نه مردار

(روزی شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد ما دنیا را می طلبیم و دوست داریم که به ما رو آورد، حضرت فرمود: چه می خواهی با آن بکنی؟ عرض کرد می خواهم خود و عیالم از آن منتفع گردم و صله رحم به جا آورم و تصدق نمایم و حج و عمره به عمل آورم فرمود: این طلب دنیا نیست بلکه طلب آخرت است.) (1)

البته نکته ای که باید به آن اشاره شود این است که ضمن عدم دل بستگی به دنیا که از خصوصیات عبد حقیقی خداوند می باشد همین دنیا بهترین محل برای تجارت و کسب حیات جاودان و طلب آخرت می باشد و کسی که بنده واقعی خداوند است لذت های دنیا و گرایشات دنیوی هرگز در فکر و روح وی نفوذ نخواهد کرد و آن چه در نظر دنیاپرستان ملاک ارزش می باشد در دید واقع بینانه چنین افرادی ناچیز بوده و تنها از دنیا به عنوان مدرسه تربیتی به منظور رشد و شکوفایی استعدادها و مزرعه آخرت بهره برداری می نمایند و با عمل صالح و رفتار نیکو از این معدن عظیم دنیا، گنج های اخروی به دست می آورند.

(صَبِرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَغْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً، تِجَارَةٌ مُرِيحَةٌ يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ) (2)

«چند روز کوتاه (دنیا) را به شکیبایی به سر رسانند و در پی آن آسایش همیشگی را دریابند، این کردار تجارتی است پرفایده که پروردگارشان برای آن ها فراهم نموده است.»

محنت امروز، فردا جمله راحت می شود *** اشک خونین، آب صحرای قیامت می شود

تلخی بیداری شب های این محنت سرا *** در شبستان لحد خواب فراغت می شود

ناامید از آه سرد و سینه سوزان مباش *** کاین بخار دود آخر ابر رحمت می شود

ص: 133

1- معراج السعاده صفحه 246 (الْقَلْبُ ثَلَاثَةٌ: قَلْبٌ مَسَّ غُؤْلُ الدُّنْيَا وَقَلْبٌ مَسَّ غُؤْلُ الْعُقْبَى وَقَلْبٌ مَسَّ غُؤْلُ الْمَوْلَى، فَأَمَّا الْقَلْبُ الْمَسْغُولُ بِالْدُّنْيَا فَلَهُ الشَّدَّةُ وَالْبَلَاءُ وَأَمَّا الْقَلْبُ الْمَسَّ غُؤْلُ الْعُقْبَى فَلَهُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى وَأَمَّا الْقَلْبُ الْمَسَّ غُؤْلُ الْمَوْلَى فَلَهُ الدُّنْيَا وَالْعُقْبَى وَالْمَوْلَى) دنیا طلبا تو در جهان رنجوری *** عقبی طلبا تو از حقیقت دوری مولی طلبا تو داغ مولی داری *** و اندر دو جهان مظفر و منصور

2- نهج البلاغه، خطبه 184، ص 603

در لباس آب کوثر می کند جولان سرشک *** آه های سرد سرو باغ جنت می شود

یعنی خداوند متعال متاع تقوا و بندگی و ایمان را در بازار دنیا به معرض نمایش و فروش گذاشته و بهای آن را ترک شهوات و قطع تعلقات و سودش را سعادت ابدی و حیات جاوید قرار داد. (1) (تجارتی مهم و بی نظیر)

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ، يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِينٍ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. (2) (

«ای مؤمنان! می خواهید راهنمایی کنم شما را به تجارتی که نجات دهد شما را از عذاب دردناک؟ ایمان آورید به خدا و رسول او و جهاد کنید در راه خدا با مال و جان خود، این بهتر است برای شما از همه چیز اگر بدانید تا بیامرزد خدا گناهان شما را و داخل گرداند شما را به بستان هایی که روان باشد از زیر آن ها نهرها و داخل گرداند شما را در مکان های خوبی که در بهشت های جاوید است، این است رستگاری عظیم.»

برون آی از حجاب تن پیر بر ساحت گلشن *** کنی تا چند از روزن نظر بر طرف گلشن ها

تو سیمرخ همایونی که عالم زیر پر داری *** چسان با این شکوه و فرّ گزیدی کُنج گلخن ها

در آن باغ و در آن هامون برت حاصل از حد افزون *** ز بهر دانه ای دون نمودی ترک خرمن ها

ص: 134

1- همان طور که دنیا و دنیا پرستی به کام دنیاپرستان شیرین و به شهوت ها و خواهش های بیهوده پیچیده شده (فَاتَّهَا حُلُوهٌ خَصِرَةٌ، حُقَّتْ بِاللَّهِ هَوَاتٍ - نهج البلاغه، خطبه 110)، بهشت نیز به سختی ها و رنج ها پیچیده شده است (إِنَّ الْجَنَّةَ حُقَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَإِنَّ النَّارَ حُقَّتْ بِاللَّهِ هَوَاتٍ) - نهج البلاغه خطبه 175، ص 557). ترک خشم و شهوت و حرص آوری *** هست مردی و رگ پیغمبری «حُقَّتْ الْجَنَّةُ مَكَارِهِ» را رسید *** «حفت النَّارُ» از هوا آمد پدید

2- سوره صف آیات 10 تا 12.

(إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ... (1))

«به درستی که خدا جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده است...».

در این آیه پروردگار متعال خود را به منزله خریدار قرار داده که مشتری مؤمنین می باشد و کالای آنان هم جان و مال، مؤمنین نیز جان و مال را که بسیاری از مردم استفاده شرّ و فساد از این دو می کنند به خدا داده و خلاصه فنا را با بقا و مجاز را با حقیقت مبادله می نمایند.

(2)

تا که دستت می رسد شو کارگر *** چون فتی از کار خواهی زد به سر (3)

(وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا). (4)

«و به هر چیزی که خدا به تو عطا کرده بکوش تا ثواب و سعادت آخرت تحصیل کنی و بهره ات را هم از دنیا فراموش نکن»

هر نفس ز انفاس عمرت گوهریست *** آن نفس سوی خدایت رهبريست

آری در بین تمام افراد بشر، تنها یک دسته هستند که با توجه به ارکان اصلی معامله با خدا (1- خریدار 2- فروشنده 3- کالا یا جنس 4- ثمن یا سود و بها) از دنیا که متجر اولیای خدا و گنج عظیم الهی بوده و از عمر گرانبمایه خویش که بزرگ ترین سرماییه خدادادی است، استفاده صحیح و منطقی را نموده و دنیا را مزرعه آخرت خویش قرار می دهند و در این معامله بزرگ به رضوان الهی دست می یابند.

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ). (5)

«بعضی از مردم هستند (منظور علی علیه السلام است) که از جان خود در راه رضا علیه السلام ی خدا در گذرند و خدا دوستدار چنین بندگان است.»

ص: 135

1- سوره توبه، آیه 111

2- (مَنْ فَرَعَ نَفْسَهُ بِالْمَوْتِ هَانَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا) (بحار الانوار، ج 77، 41).

3- نقل شده که مرحوم علامه فیلسوف محمد تقی جعفری رحمه الله جهت عیادت مرحوم حاج شیخ مرتضی طالقانی رحمه الله که در حال احتضار بوده می رود و در آن حال از ایشان تقاضای یک موعظه می نماید، ایشان نیز همین شعر را می خواند، سپس مرحوم آیت الله جعفری می فرماید من هر چه دارم از همین موعظه و یک بیت شعر دارم!

4- سوره قصص، آیه 77

5- سوره بقره، آیه 207

و به راستی همان طوری که قرآن با قسم فرموده، تمام انسان ها بجز آنان که با خدا معامله می کنند پیوسته در دنیا و آخرت خاسر و زیان کار می باشند.

(إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا... (1))

زیرا عمری که به اندازه بهشت ارزش دارد و می تواند با آن بهشت و سعادت ابدی را خریداری نماید با زخارف پست دنیای فانی معامله می کند و بدین وسیله به انحطاط و سقوط روی می آورد.

عمر تو گنج و هر نفس از وی یکی گهر *** گنجی چنین نفیس مکن رایگان تلف

(قال عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا حُرِّ يَدَعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا؟ إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا) (2)

«علی علیه السلام فرمود: آیا آزاده ای نیست که این ته مانده طعام در دهان (دنیای پست) را برای اهلش رها کند (این لقمه جویده حرام دنیا را به اهلش واگذارد؟ همانا بهایی برای جان شما جز بهشت نیست، پس به کمتر از آن نفروشید.»

الدَّهْرُ سَاوَمَنِي عُمْرِي فَقُلْتُ لَهُ *** مَا بَعْتُ عُمْرِي بِالْذُّنْيَا وَمَا فِيهَا

ثُمَّ اشْتَرَاهُ بِتَدْرِيجٍ بِلَا تَمَنٍ *** تَبَّتْ يَدَا صَفْقَةٍ قَدْ خَابَ شَارِيهَا (3)

«روزگار (4) خواست با عمر من معامله کند (سَاوَمَنِي = خود را عرضه نمود و بر سر قیمت چانه زد) پس من به او گفتم: عمر خود را به دنیا و آن چه در آن است (هرگز معامله نمی کنم و) نخواهم فروخت (اول با چنین معامله ای موافقت نکردم) اما سپس سرمایه عمرم را تدریجاً (کمکم) خرید (و به این معامله تن دادم)، بدون هیچ فایده و بهایی، بریده باد دست متاعی (مرگ بر چنین معامله و عمری) که فروشنده او ناامید و خاسر باشد.»

ص: 136

1- سوره عصر، آیه 1.

2- نهج البلاغه حکمت، 448 ص 1285

3- مکیال المکارم (حاج میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی رحمه الله) ج 2، ص 232.

4- منظور از دهر و روزگار همان است که امام حسین علیه السلام فرمود: (يَا دَهْرُ أَفِّ لَكَ...).

هر کس که در این دار فنا منزل کرد *** اوضاع کمی به خون دل حاصل کرد

تارفت براحتی یک گوشه ای بنشیند *** مرگ آمد و اندیشه او باطل کرد

اهل دنیا را خبر از گیرودارِ، دار نیست *** گر چه گل زیبا بود اما بدون خار نیست

مزرع کشت (1) است این دنیا برای آخرت *** گندم و جو قیمتش یک سان در آن بازار نیست

حسرت قارون و گنج او بود ضرب المثل *** هیچ گنجی در جهان ایمن ز نیش مار نیست

نار در دینار انسان را بود زنگ خطر *** هر که باشد پایبند دین، پی دینار نیست

هر گناهی را در این عالم توان انکار کرد *** پای میزان عمل اقرار هست انکار نیست

هر کسی را از ازل از بهر کاری ساختند *** هر طبر داری که هیزم بشکند نجار نیست

هر سری را سرفرازی نیست از بالای دار *** دار بسیار است اما میثم تمار نیست

روز و اوایلا دمار از روزگارش می کشند *** هر که در دنیا مُحَبِّ حیدر کزار نیست

پس به طور خلاصه هنگامی که بنده خدا ریشه های عبودیت را در خود جستجو نمود و به راستی عبد حقیقی خدا شد به اولین موفقیتی که دست می یابد این است که از حجاب ضخیم معرفت یعنی حبّ دنیا عبور خواهد نمود (حبّ دنیا بزرگ ترین مانع و حاجب بین انسان و خداست که تمام موانع و حجاب های دیگر در آن خلاصه شده) پس اگر با این حجاب ضخیم مبارزه کرد و پیروز گشت در این صورت مبارزه با دیگر موانع بسیار آسان خواهد بود و دنیا در نظرش خوار و ناچیز محسوب می شود و از این گردنه خطرناک که انسان های زیادی از آن به درّه سقوط رهسپار شدند جان سالم به در خواهد برد، در این هنگام است که از همین عالم و در همین دنیا به عالم دیگری نیز راه پیدا می کند و بر این دنیا مسلط می شود نه این که دنیا بروی تسلط یابد و بر او چیره شود و غلبه نماید پس با دید باطنی که به دنبال بندگی حقیقی خدا پیدا کرده است از سمّ کشنده و خطرناک دنیا پرستی و علاقه به آن رهایی یافته و سرانجام به مقام

ص: 137

1- (الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ) (بحار الانوار، ج 70، ص 225 باب 54). (إِنَّ الدُّنْيَا خُلِقَتْ مَرْزَعَةً يَرْزَعُ فِيهَا الْعِبَادُ) (بحار الانوار، ج 14، ص 314، ح 17). ضمناً به نامه شماره 3 نهج البلاغه ص 825 نیز مراجعه شود.

زهد و زاهدین در دنیا نایل می گردد. (1) و دریچه های حکمت بر روی او گشوده خواهد شد آن گاه از امکانات فراوان دنیا و نعمت های بی شمار خداوند برای حیات جاودان آخرت حداکثر بهره برداری صحیح را می نماید. (قال عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَّقَهَا... وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَ مُصَلَى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ مَهَبُطُ وَحْيِ اللَّهِ وَ مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ) (2)

بنابراین در نگرش اسلام دنیا مذموم نیست بلکه علاقه داشتن و تعلق قلبی به آن مذموم می باشد پس نکوهش و مذمت از دنیا مربوط به دل بستگی و اهل دنیا یا دوستداران دنیا است که دنیا را هدف دانسته و بدین وسیله محور اندیشه ها و گفتار و اعمالشان را دنیا پرستی تشکیل می دهد و هرگز به آخرت نمی اندیشند، یعنی همان چیزی که نزد امیرالمؤمنین علیه السلام و همه اولیای خدا، پست ترین چیزها بوده و به شدت از آن مذمت به عمل آمده است و اکثر افراد بشر گرفتار این خطر و آفت بزرگ می باشند. (النَّاسُ ابْنَاءُ الدُّنْيَا - النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا) (3) بنابراین نفس دنیا و آن چه در آن است از قبیل، آب، خاک، زمین، آسمان و نعمت های فراوان دیگر هرگز مذموم نبوده بلکه از همین دنیا و در همین دنیا می توان حداکثر استفاده را در مسیر تکامل و حیات جاودان آخرت نمود. (وَابْتِغِ فِيمَا أَتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَفْسِيكَ مِنَ الدُّنْيَا...) (4)

در همین دنیا بود که امیرالمؤمنین علیه السلام بجای پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید (لیلة المبيت) و آیه مبارکه (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...) (5) در شأن آن بزرگوار نازل شد، در همین دنیا بود

ص: 138

-
- 1- قال الصادق عليه السلام: (مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَثَبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَ انْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَ بَصَّرَهُ عُيُوبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَ دَوَاءَهَا وَ أَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ). «امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس در دنیا زاهد و بی رغبت باشد، خداوند متعال نور حکمت در دلش استوار می سازد و زبانش را به حکمت می گشاید و عیوب دنیا را در دیدهایش آشکار می کند و بر درد و دواى آن آگاهی اش می دهد و با قلب سلیم از این جهان به دار السلامش می برد» اصول کافی، ج 2، ص 128، ح 1 (باب ذم الدنيا و الزهد فيها).
 - 2- نهج البلاغه ص 1138، حکمت 126.
 - 3- تحف العقول، ص 249، ح 1 - بحار الانوار، ج 73، ص 131، ح 135
 - 4- سوره قصص، آیه 77
 - 5- سوره بقره، آیه 207

که مدال افتخار (ضَرْبُهُ عَلَيَّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ أَوْ تَوَازِي عَمَلِ الثَّقَلَيْنِ) (1) به آن حضرت اختصاص یافت و در همین دنیا بود که به خاطر ایثار و گذشت، آیه کریمه (وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا...) (2) درباره اهل بیت علیهم السلام نازل گردید و به هر حال تمام کسانی که به مراحل عالی کمال نایل گردیدند از همین دنیا و در همین عالم به کمال و سعادت رسیدند، در قیامت نیز فزع و جزع افراد به دنبال همین موضوع است که چرا در دنیا ذخیره آخرت فراهم نکردند و کسب نور و معنویت نمودند، در یک موقف از موافق قیامت هنگامی که منافقین به اهل ایمان می گویند مَشْتَابِيد و به ما فرصتی دهید تا ما هم از نور شما روشنائی بگیریم، در پاسخ آن ها گویند: (إِزْجِعُوا وَرَائِكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا) (3) «وا پس گردید (یعنی اگر می توانید به دنیا باز گردید) و از آن جا نور بطلبید.»

بنابراین اگر انسان دنیا را به دید وسیله نگاه کند در این صورت نه تنها مذموم نیست بلکه مزرعه آخرت و بهترین وسیله برای به دست آوردن آخرت است ولی اگر دنیا برای او هدف بود و به آن وابسته شد و علاقه قلبی به آن پیدا کرد، به هر اندازه وابسته به دنیا باشد از کسب کمال و حیات جاودان آخرت باز خواهد ماند زیرا «ممکن نیست احدی حائز مقام و مرتبه ای گردد مگر آن که از دنیا و لذائذ آن احتراز نماید و تعلق به دنیا انسان را از هر کمال و فضیلتی دور می گرداند، پس اوّل قدمی که سالک الی الله در راه سیر خود می گذارد عبارت از این است که تعلق و محبت دنیا را از دل بیرون کند و از دنیا طلب نکند مگر به قدر ضرورت و احتیاج، مقصود از زهد نیز قطع علاقه و دل بستگی به دنیا است، مناط کم و زیادتی مال نیست ممکن است فقیر بینوا علاقه و محبتش به همان گلیم مندرس و اثاثیه مختصرش زیادتر باشد از آن شخص متمول به مال و دستگاه خود، در دیوان منسوب به حضرت امیر علیه السلام است.

إِنَّمَا زُهِدُ الْفَتَى قَصْرُ الْأَمَلِ *** لَا بِأَكْلِ الْمُرِّ لَا لِبَسِّ الشَّمْلِ

ص: 139

-
- 1- بحار الانوار، ج 20، ص 216 - مستدرک حاکم، ج 3، ص 32 - روضة المقيمين، ج 14، ص 404 - حديقة الشيعه، ص 146 - غاية المرام، ص 11.
 2- سوره انسان، آیه 8
 3- سوره حدید آیه 13.

* درویشی آمد منزل یکی از علمای ربّانی که متمول بود و در این هنگام زبان به اعتراض گشود تا این که به اتفاق آن عالم بزرگوار به قصد کربلا از محل بیرون رفتند در بین راه درویش گفت من کشکول خود را در منزل جا گذاشته و فراموش کرده ام همراه خود بیاورم و باید به منزل بازگردم، آن عالم وارسته هر چه اصرار نمود تا به راه ادامه دهند، درویش نپذیرفت و از بین راه برگشت در این هنگام عالم به درویش گفت اکنون دانستی که من از آن زندگی و اموال زیاد گذشتم اما تو از یک کشکول نمی گذری!!!

* درباره حضرت سلیمان علیه السلام نقل شده، اسب های اصیل زیادی در اختیار داشت که روزی هنگام عصر از اسب های تیز رو و چابک (هزار اسب) خود که برای میدان جهاد آماده شده بودند سان دید و مأمورین با آن اسب ها از مقابل او عبور کرده و رژه رفتند، حضرت سلیمان علیه السلام برای آن که تصور نشود علاقه او به اسب ها جنبه دنیا پرستی دارد گفت: این اسب ها را به خاطر خدا دوست دارم که می خواهم از آن ها در میدان جهاد با دشمنان استفاده کنم (إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ... (2) ولی در عین حال اگر اسب ها مرا از یاد خدا غافل کنند آن ها را وقف خواهم نمود که چون غرق دیدن اسب ها بود ظاهراً وقت فضیلت نماز گذشت لذا با نهادن علامت برگردن و پای آن ها، اسب ها را وقف نمود.

آنان که روی دنیا با چشم عقل دیدند *** چون صید تیر خورده، از دام او رمیدند

مرغان باغ جنت، از کشتزار دنیا *** دیدند دام پنهان، از دانه دل بریدند

مردان حق ز دنیا، بستند دیده دل *** از نیک و بد گذشتند، جز حق کسی ندیدند

از جور اهل دنیا در سجن غم غنودند *** جام بلا پیایی، از دشمنان چشیدند

از غافلان جاهل، صد تیر طعنه خوردند *** از طالبان دنیا، دشنام ها شنیدند

آن طائران لاهوت ناسوتشان مکان شد *** آخر قفس شکستند، سوی وطن پریدند

جهال بی بصیرت، نشناختند ایشان *** آن سالکان ره را در خاک و خون کشیدند

(الهی اَسْكُنْتَنَا دَارًا حَفَرْتُ لَنَا حُفْرَ مَكْرِهَا وَعَلَقْتَنَا بِأَيْدِي الْمَنَائِيَا فِي حَبَائِلِ غَدْرِهَا فَالَيْكَ

1- کتاب سیر و سلوک، (بانو مجتهده امین رحمها الله)، ص 147.

2- به تفسیر سوره ص آیات 31 تا 33 مراجعه شود.

نَلْتَجِي مِنْ مَكَائِدِ خُدَعِهَا وَبِكَ نَعْتَصِمُ مِنَ الْإِعْتِرَارِ بِرِخَارِفِ زِينَتِهَا... وَأَعْرُسُ فِي أَفِيدَتِنَا أَشَدَّ جَارَ مَحَبَّتِكَ وَآتَمِّمُ لَنَا أَنْوَارَ مَعْرِفَتِكَ وَأَذْفُنَا حَلَاوَةَ عَفْوِكَ وَآذَةَ مَغْفِرَتِكَ وَأَقْرُرُ أَعْيُنَنَا يَوْمَ لِقَائِكَ بِرُؤْيَتِكَ وَأَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قُلُوبِنَا كَمَا فَعَلْتَ بِالصَّالِحِينَ مِنْ صَمْتِكَ وَالْأَبْرَارِ مِنْ خَاصَّتِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَيَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ). (1)

«خدایا ما را در خانه ای مسکن دادی که گودال های نیرنگ برای ما کنده و ما را با چنگال های آرزو به دام خود آویخته است، پس به سوی تو پناه می آوریم از دام های فریب آن و به طرف تو معتصم (نگهداری) می شویم از فریب خوردن به پستی های آرایش و زیورش... و بکار در دل های ما درخت های دوستی خودت را و تمام کن برای ما نورهای معرفت خود را و به ما بچشان شیرینی عفو (بخشش) و لذت آموزش خود را و روشن نما دیدگان ما را روز ملاقات تو و به رؤیت تو و بیرون کن دوستی دنیا را از دل های ما چنان چه با نیکان (صالحان) تو چنین کردی که برگزیدگان تو بوده و خوش کرداران از مخصوصان تو هستند، به رحمت خودتای مهربان ترین مهربانان و ای کریم ترین کریمان».

داستان بشریت و مشکل اصلی بشر (در ارتباط با دنیا):

چنان چه در قرآن مجید و اخبار (2) معتبر اشاره شده. انسان قبل از آن که در این دنیا بیاید و پا بگذارد، در عالم ذر به سر می برده که هر کدام از انسان ها ذره هایی بوده اند و خداوند به آن ها درک و عقل داده پس آن گاه از هر یک از آن ها عهد و پیمان گرفت و فرمود: (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟) «آیا من پروردگار شما نیستم؟» که انسان ها اعتراف کردند و گفتند: آری (قَالُوا بَلَى) (3). البته این اقرار و اعتراف تکوینی بوده نه با زبان قال (این سؤال و جواب به زبان حال بوده نه زبان قال) و خداوند متعال معماری و مهندسی انسان را از روز نخست طرح ریزی نمود و قبل از آن که این ساختمان عظیم ساخته شود با زبان تکوین نقشه آن ریخته شد و در آن عالم بین خدا و انسان

ص: 141

1- صحیفه سجّادیه، ص 249 (مناجات للزّاهدين) - مفاتیح الجنان، ص 215.

2- مانند بحار الانوار، ج 3، باب 11 و ج 5 و 14 و 15 و 25 و نیز در کتاب انوار النعمانية، ج 1، ص 225 (نور آدمی) و کتب معتبر دیگر روایتی.

3- سوره اعراف، آیه 172

عقد قرارداد و معاهده ای صورت گرفت و به اصطلاح آن قرارداد امضا شد و از همان آغاز که موضوع انسان مطرح بوده این امتیاز یعنی عقل و اختیار و انتخاب به انسان اختصاص یافته و بدون هیچ اجباری «بلی» گفته است، تعدادی با میل و رغبت پذیرفتند و در دنیا از صالحان شده و سرانجام به سعادت دنیا و آخرت نایل گشتند و دسته ای هم که با کراهت جواب دادند وقتی وارد خانه دنیا شدند برخی از آن ها به انکار پرداختند ولی همین دسته نیز فرصتی داشتند تا ایمان بیاورند و به هر حال تعدادی طبق معاهده عمل ننموده و به آن پشت پا زدند، ضمن این که فطرت خداشناسی و حق جویی در نهاد و سرشت هر انسانی بوده و از روز نخست آفرینش با این سرمایه عظیم به دنیا آمده است «عالم انسانیت دنیوی مسبوق به عالم انسانی دیگری است که در آن جا هیچ موجودی محبوب از پروردگار نیست و با شهود باطنی او را مشاهده کرده و به وحدانیت او اعتراف می کنند» (1)

(أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ.) (2) «ای آدم زادگان آیا با شما عهد بستیم که شیطان را نپرستید؟»

خوشا وقتی که بودت با هم آوازان پریدن ها

بنابراین یک طرف قرارداد و معاهده، انسان بود و از جمله مواد آن قرارداد و بند اصلی معاهده همین عدم پیروی از شیطان و بندگی خدا بود و از طرف خدا نیز در این معاهده اعلام شد که من پیوسته با شما و در معیت شما خواهم بود و سیئات شما را تکفیر می کنم و سرانجام شما را به بهشت رهسپار می نمایم. (وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ... وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ... لَا كُفْرَانَ عَنكُمْ

ص: 142

1- تفسیر المیزان (علاوه طباطبایی رحمه الله) ج 8، ص 334.

2- سوره یس، آیه 60 «ضمناً نقل شده که در آغاز خلقت، خداوند همه خلایق را جمع کرد و به همه آن ها فرمود: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، در بین مکان ها اول مکانی که قالوا بلی گفت مکه و مدینه و کوفه و بیت المقدس و کربلا بود، در بین آسمان ها نیز اول آسمان هفتم بود که عرش خدا آن جا قرار دارد (مرکز فرماندهی) بعد آسمان چهارم که بیت المعمور شد و بعد آسمان اول که مایه زینت دنیا گردید و در بین سنگ ها نیز اول سنگ عقیق بود که از احترام خاصی برخوردار است و بالاخره در بین انسان ها نیز اول وجود نورانی و مقدس خمسه طیبه علیهم السلام بودند. مواز قالوا بلی تشویش دیرم *** گنه از برگ و باران بیش دیرم اگر لا تقنطوا دستم نگیرد *** مواز یا ویلنا اندیش دیرم

سَيِّئَاتِكُمْ وَلَا دَخَلْتَكُمْ جَنَاتٍ... (1) نظیر قرارداد اجاره ای که بین مالک و مستأجر درباره منزلی بسته و امضا می شود (إِنَّمَا أَنْتَ عَبْدٌ مُسْتَأْجِرٌ). (2)

به هر حال عالم ذر گذشت و انسان پس از آن که دورانی را پشت سر نهاد (اصلاب، أرحام، صلب پدر، رحم مادر) (3) و از آن عوالم عبور نمود، سرانجام وارد دنیای جدید گردید و پیوسته از عالم ذر و ادوار دیگر تا آمدن در دنیا توجه به آن قرارداد و معاهده وجود داشت و خلقت او هم با فطرت الهی عجین بود، (4) در دنیا نیز از سوی نمایندگان خاص و سفرای الهی یعنی پیامبران علیهم السلام یادآوری آن عهد و میثاق می شد.

(وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَآئُهُ لَيْسَ تَادُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذَكَّرُوهُمْ مَنَسِيَّ نِعْمَتِهِ... وَ يَثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ) (5) «خداوند پیامبران را یکی پس از دیگری به سوی مردم فرستاد تا از آن ها بخواهند به میثاق و پیمان فطری که با خدا بسته اند عمل کنند و نعمت های فراموش شده خداوند را به یاد آورند... و عقل های نهفته آن ها را برانگیزند».

بنابراین در این جا از یک طرف در سرّ و ضمیر بشر فطرت خداشناسی و خداجویی و حق طلبی و گرایش به او وجود داشت و از سوی دیگر مانند فرشتگان (6) نبود که آفرینش آنان از ازل تا ابد بدون هیچ اختیاری تحت فرمان و عبادت محض خدا باشد و سرورکاری با مادیات نداشته و ماهیت آنان اقتضای معصیت نداشته باشد بلکه انسان موجودی بود که به ناچار باید

ص: 143

1- سوره مائده، آیه 12 و آیاتی مشابه که کلمه عهد و میثاق و... در آن ها به کار رفته مانند آیه 83 و 84 و 138 سوره بقره.

2- بحار الانوار، ج 13، ص 524، ح 19- کافی، ج 2، ص 134، 20.

3- جهت اطلاع بیشتر از مراتب و مراحل آفرینش به آیه 11 سوره مؤمنون و نیز آغاز دعای عرفه امام حسین علیه السلام مراجعه شود.

4- فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا... سوره روم، آیه 30.

5- نهج البلاغه، خطبه 1، ص 6.

6- (بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ - لَا يَسْتَبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) سوره انبیاء، آیات 26-25 ضمناً هر کجا در قرآن از نعمت های معنوی سخن به میان آمده فرشتگان و انسان با هم ذکر شده اند و هر کجا سخن از نعمت های مادی است مثل باران و امثال آن، انسان با حیوانات ذکر شده است.

آزمایش شود. (1) و خداوند به او مهلتی داد تا با وجود امکانات فراوان در بوته امتحان الهی قرار گیرد آن گاه معلوم شود چه اندازه پایبند به قرارداد و عهد و میثاق خود می باشد.

«أَلَسْتُ كُفْتُ حَقَّ وَ جَانَهَا «بَلَى» كُفْتُمْ *** برای صدق «بلی» حق ره بلا بگشاد

لذا خداوند متعال خلقت اولیه او را که با فطرت الهی عجین بود با آفرینش او در عالم طبیعت و دنیای مادی مقرون ساخت و او را از عالم علوی و بالا به سوی زمین روانه کرد و ادامه زندگی در این دنیای موقت نیز ایجاب نمود تا با وجود بُعد جسمی و مادی انسان روی زمین ادامه حیات دهد و زمین مهم ترین و بهترین محیط زیست (2) و زندگی بشر باشد، بالاخره این مرکب سواری موقت یعنی جسم را تا موقع مرگ باید سالم نگه دارد و به ناچار نیازهای مادی و جسمی خویش را تأمین کند تا این عالم مادی بگذرد و سرانجام پس از مدتی به موطن اصلی خود بازگردد.

تمام مشکل اصلی بشریت از همین جا سرچشمه گرفته و انشعاب می یابد و داستان غمبار و دردمند و پرماجرایی انسان و در عین حال هنرنمایی و قدرت و امتیاز او نیز در این جا معلوم می شود زیرا از یک طرف ماهیت اولیه انسان (از ریشه انس و محبت) یک ماهیت الهی و فطری (3) است و این فطرت با هویت انسان عجین می باشد و از سوی دیگر نیز طبیعت او با خاک، گل، نطفه... مخلوط گشته که بنا بر اقتضای طبیعتش که طبیعت مادی است، حرص، طمع، ظلم، کفر (4) در او وجود دارد و ابزاری که بشر با آن ساخته شده (بشر از ریشه بشره و پوست) از نظر

ص: 144

-
- 1- (إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ... (سوره انسان، آیه 2) لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) (سوره ملک، آیه 2).
 - 2- (اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا) (سوره مؤمن آیه 64) (وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرًّا...) (سوره اعراف، آیه 24) به آیات دیگری مانند سوره نازعات، آیه 31، طه، آیه 53، زخرف، آیه 10، ملک، آیه 10 که در مورد زمین در قرآن ذکر شده مراجعه شود.
 - 3- آدمی را نسبت به فضایل و کمالات و استعدادهایش انسان و نسبت به جسد و ظاهر بدن و شکل ظاهرش بشر می گویند و در مفردات گوید: «بَشَرَهُ ظَاهِرٌ پُوسْتِ بَدَنِ وَ أَدَمَهُ بَاطِنٌ أَنْهُ...». (قاموس قرآن، ج 1، ص 192) إِنَّمَا سَمِّيَ آدَمَ لِأَنَّهُ خُلِقَ مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ (بحار الانوار، ج 14).
 - 4- ظُوم وَ كَفَّارٌ وَ كَفُورٌ (سوره ابراهیم، آیه 34 - حج آیه 66) عَجُولٌ (اسراء، آیه 11) قَتُورٌ (اسراء، آیه 100) جَهُولٌ (احزاب، آیه 72) هَلُوعٌ وَ جَزُوعٌ وَ مَنُوعٌ (معارج، آیه 19، 20 و 21)....

بعد جسمی و مادی در معرض انحطاط بوده و کشش های مادی و حیوانی او را به سوی سقوط سوق می دهد همان طور که اقتضای طبیعت عقرب نیش زدن است.

نیش عقرب نه از ره کین است *** اقتضای طبیعتش این است

با این اوصاف انسان در لجنزار دنیایی (1) لجنی و تاریک افتاده و از موطن اصلی خود دور گشته (اَنَا الطَّرِيدُ الَّذِي آوَيْتَهُ) (2) تا آن که آن قدر زحمت بکشد و دست و پا بزند که از این لجن زار نجات یابد، بدیهی است کسی که محبت دنیا در دل او باشد و به حباب و ظواهر و سراب آن دلبستگی پیدا کند در همین لجن زار باقی و مطرود خواهد ماند (3) زیرا یک بُعد بشر، بُعد طبیعت و جاذبه های مادی او است که بر همین اساس پیوسته در پستی و کثافات دنیوی و هوی و هوس و درندگی و لجن زار متعفن و تاریک به سر می برد. (وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى) (4) «و پیروی از هوای نفس نمود تا به پستی بکشاند تو را» اشاره است به افرادی که عدم ایمان و انکار قیامت آن ها، از پیروی نمودن هوای نفس سرچشمه می گیرد که گویی می خواهند آزاد باشند هر چه دلشان خواست انجام دهند پس ترجیح می دهند که انکار قیامت کنند تا هوس هایشان خدشه ای وارد نشود (فَإِنْ طَرَدْتَنِي مِنْ بَابِكَ فِيمَنْ الْوُدُّ، وَإِنْ رَدَدْتَنِي عَنْ جَنَابِكَ فِيمَنْ أَعُوذُ). (5) « پس اگر از درگاهت مرا برانی به چه کسی پناه برم و اگر مراد کنی از آستانت به چه پناه بگیرم؟! ».

(قال عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَكْرَهُ نَفْسِكَ عَلَى الْفَضَائِلِ فَإِنَّ الرِّذَائِلَ أَنْتَ مُطْبُوعٌ عَلَيْهَا وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعْجَزُ

ص: 145

1- دنیا مؤنث آذنی است اگر به معنای دنی بگیریم یعنی پست تر.

2- دعای ابو حمزه (و نیز قرآن اشاره فرموده: ما به آدم و حوا گفتیم از بهشت خارج شوید و همگی به زمین فرود آیدید در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود و برای شما تا مدت معینی در زمین قرارگاه و وسیله بهره برداری است.) (وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ لِيَبْغُضَ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ أَلِي حِينَ). (سوره بقره، آیه 36).

3- (إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ هَلَكَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ) «همانا دنیا دریایی است ژرف که مردمی بسیار در آن غرق گشته اند». (مکارم الاخلاق، ص 291)

4- سوره طه، آیه 16.

5- مفاتیح الجنان ص 221، مناجات خمس عشره (مناجات التائبین).

التَّاسِ مَنْ قَدَرَ عَلَيَّ أَنْ يُزِيلَ النَّقْصَ عَن نَفْسِهِ فَلَمْ يَفْعَلْ» (1)

علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: نفس خود را نسبت به فضایل وادار نما زیرا رذایل (پستی ها) جزء طبیعت تو است و بالطبع در وجود تو نهاده شده (به دنبال کسب فضایل رفته و از رذایل و پستی ها که اقتضای طبع تو است دوری نما) و نیز فرمود: ناتوان ترین مردم کسی است که قادر بر زایل نمودن نقص از خود باشد ولی این کار را انجام ندهد.»

(قال عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِقْمَعُوا هَذِهِ النَّفُوسَ فَإِنَّهَا طَلِيقَةٌ (طَلَعَةٌ) إِنْ تُطِيعُوهَا تَنْزِعُ بِكُمْ إِلَى شَرِّ غَايَةٍ.) (2)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «این نفوس سرکش را مقهور کنید و از خواهش های نادرست آن ها پیروی نکنید که اگر پیروی کردید سرانجام شما را در بدترین پرتگاه می افکنند.»

سوزنی را پای بند راه عیسی ساختند *** حبّ دنیا پای بند است از همه یک سوزن است

در راه خدا حجاب شد یک سوزن *** رو جمله کار خویش را یک سوزن

درمانده نفس خویش گشتی و ترا *** یک سو غم مال و دختر و یک سوزن

امام زین العابدین علیه السلام نیز فرمود: «من شما را به دار دنیا دعوت نمی کنم بلکه به سوی آخرت دعوت می نمایم.» زیرا (به طور طبیعی) شما نسبت به دنیا حریص بوده و به آن دامن می زنید (فَأَيْتَكُمْ عَلَيْهَا حَرِيصُونَ وَبِهَا مُتَمَسِّكُونَ) (3) بنابراین بشر در ابتدای خلقتش حیوانی بالفعل و انسانی بالقوه است و دارای تمایلات نیک و بد و جنبه های مادی و معنوی می باشد و از میان افراد بشر که دارای طبیعت پست (ردی) و پیرو امیال نفسانی هستند تنها افراد اندکی می باشند که با تلاش و همتی والا و استقامت فراوان درصدد نجات خود برآمده و بدین وسیله از عالم

ص: 146

1- مستدرک، ج 11، ص 324 باب 39 شماره 13159 - غرر الحکم، ج 1، ص 130، ح 251.

2- غرر الحکم، ج 1، ص 138، ح 81.

3- امالی شیخ مفید، ص 43، ح 1.

لجن زار تاریک، بیرون می روند تا سرانجام به «ماوی» و مسکن یا موطن اصلی خود بازگردند. (1)

ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ. (2)

«پس او را به پایین ترین مرحله بازگردانیم - مگر کسانی که ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند که برای آن ها پاداشی است قطع ناشدنی.»

أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى، نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. (3)

«اما آنان که (در دنیا) با ایمان و نیکوکار بودند، پس برای آن ها است باغ های جاودان که به خاطر اعمالشان آماده شده است.»

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى. (4) «و هر کس از مقام پروردگارش خایف بوده و نفس را از هوی باز داشته پس بهشت جایگاه اوست.»

پس انسان برای همیشه در این دنیا رها نشده بلکه تا مدتی معلوم (اجل مسمی) (5) و به طور موقت خداوند او را رها کرده و از خود دور ساخته است (6) است تا با استعدادها و سرمایه ها و امکانات فراوان و عقل و اختیاری که به او مرحمت فرموده با فضل (7) و عنایت الهی به وطن خود که مقام قرب و رضوان است بازگردد و پس از چشیدن مزه تلخ جدایی، به وصال محبوب نایل گردد، به طور مثال پدر و مادر مهربان گاهی به فرزند خویش سرمایه ای را اهداء می کنند و پس

ص: 147

1- (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا)... (سوره سجده یا فصّلت، آیه 30 و سوره احقاف، آیه 13) ضمناً سه عامل است که موجب تباهی و نابودی انسان می شود: 1- ترس و وحشت 2- غم و اندوه 3- یأس و ناامیدی و کسانی که مصداق آیه مذکور باشند از هر سه آفت تباه کننده مصون خواهند ماند زیرا خداوند فرموده است: 1- أَنْ لَا تَخَافُوا 2- وَلَا تَحْزَنُوا 3- وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ... (ضمناً خوف و حزن و یأس از جهتی مذموم ولی از جهتی دیگر نیز ممدوح و سازنده و عامل سعادت انسان می باشند).

2- سوره تین، آیات 5 و 6

3- سوره سجده، آیه 19 تمام عوامل تکامل در دو جمله کوتاه «أَمِنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» خلاصه شده).

4- سوره نازعات آیات 40 و 41 (کلید بهشت در دو جمله کوتاه «خاف... نهی... معرفی شده).

5- (ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ) (سوره انعام، آیه 2).

6- (وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ). (وزمین تا وقت معین جایگاه شماسست سوره اعراف، آیه 24).

7- (وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ...) (سوره نور، آیات 10، 14، 15، 20 و 21). در دبستان ازل حُسن توارشادم کرد *** بهر صیدم زکرم

لطف تو امیدوارم کرد نفس بد سیرت من مایل هر باطل بود *** فیض بخشی تو از دست وی آزادم کرد

از راهنمایی کامل و هدایت او نسبت به تمام جوانب مختلف معاملات و موقعیت بازار و امثال آن، او را در تجارت نمودن و کسب و کار آزاد می گذارند و (با نظارت و مراقبت) وسیله رشد و تکامل و شکوفایی استعدادها و امکانات بالقوه او را فراهم می نمایند، خداوند مهربان که از پدر و مادر و هر کس دیگر نسبت به انسان مهربان تر است انسان را در این عالم در کسب و کار و تجارت پس از هدایت کامل آزاد گذارده تا بدین وسیله استعدادهای بالقوه او به فعلیت رسیده و رشد نماید (1) و با خواست و اراده خویش راه حق را برگزیند ضمن آن که خداوند متعال هیچ نیازی به او نداشته و تجارت معنوی و عبادت نیز به سود خود انسان خواهد بود. (2) بنابراین انسان هر چند از ناحیه بعد مادی و از سوی طبیعت وجودی او، در لجن زار دنیا سرگردان است اما از سوی دیگر نیز از قوام و سازمان وجودی مناسب و کیفیتی شایسته و موزون و سرشتی خداجو بهره مند بوده و در خلقت، مخلوق برتر می باشد. (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) (3) که با این وصف می تواند قوس صعودی را طی کند و به عالی ترین مقام ها (كَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) نایل گردد، همان گونه که مبدأ پیدایش انسان خداوند است، مرجع وصولش نیز خداست پس باید پیوسته به سوی خدا توجه نماید و او را فراموش نکند. (4) البته بدیهی است اگر به سوی خدا توجه نداشته باشد و از موطن اصلی خویش کاملاً غافل بماند پیوسته بی قرار مضطرب و پریشان خواهد بود زیرا قرارگاه و آرامگاه اصلی او خداوند متعال و ذکر حقیقی پروردگار است و به هر اندازه از مرکز و مقر اصلی گریزان باشد و دور گردد به همان اندازه بی قرار و مضطرب خواهد

ص: 148

1- (هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ... إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ...)

2- «قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنِ طَاعَتِهِمْ، أَمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَضَاةٍ وَلَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ أَطَاعَتِهِ» (نهج البلاغه، خطبه 184، ص 602).

3- سوره تین، آیه 4.

4- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: (سُمِّيَ الْإِنْسَانُ إِنْسَانًا لِأَنَّهُ يَنْسَى وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ (سوره طه، آیه 115) بحار الانوار، ج 60 ص 264، لذا بعضی گفته اند اصل او انسیان بوده و یاء به خاطر ثقیل بودن افتاده، بعضی نیز انسان را از ریشه انس دانسته اند و چون با هر چیزی اُلفت بگیرد مانوس می شود انسان نامیده شده، نساء نیز از همین باب است زیرا با مردان انس می گیرند و قال ابن عباس: «سَمَّيْتُ حَوْأًا لِأَنَّهَا أُمُّ كُلِّ حَيٍّ، سَمَّيْتُ النَّسَاءَ لِأَنَّ سِ آدَمَ بِحَوْأٍ حِينَ أَهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ أَنْسٌ غَيْرَهَا...». به مفردات راغب و کتب معتبر لغت مراجعه شود.

بود و این دوری و گریز هنگامی به وجود می آید که انسان تنها به بعد جسمی و مادی یا طبیعی خود توجه کند که در این صورت نه تنها از خلوت با خدا لذتی نمی برد بلکه در اجتماع نیز چون گرگ دزنده و عقرب نیش زننده و مارگزنده و روباه مگّار خواهد بود و جامعه را به اضطراب و وحشت و دلهره سوق خواهد داد.

آدمی زاده طرفه معجونى است *** وز فرشته سرشته و ز حیوان

اما اگر به بُعد فطری و موطن اصلی خود توجه داشته باشد در این صورت از خلوت و انس با خدا لذت فراوان می برد و پیوسته یاد او را که در دل نهفته است به قلب و زبان جاری می کند و در نتیجه محیط اجتماعی را نیز معطر و مصفی خواهد نمود.

(أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ) (1) کلمه قلب (2) به معنای برگرداندن است (3) که به کار رفتن این تعبیر در مورد انسان از عنایت و اهمیّت خاصی برخوردار است زیرا از یک دگرگونی و ناآرامی در وجود انسان خبر می دهد و یک آن قرار ندارد بلکه پیوسته در تقلّب است و تنها عامل آرام بخش و نجات از بی قراری و اضطراب و دگرگونی، ذکر و یاد خداوند است زیرا اگر انسان این طور نبود و ثبات و آرامش داشت چنین تعبیری درباره او به کار نمی رفت، در قیامت نیز تنها قلبی که به یاد خدا سالم و محکم مانده باشد نجات پیدا می کند. (4) نه قلب مریض و دارای کجی (زیغ) یا قلب وارونه یا چرکین و سیاه و سلامت و احیای قلب نیز با عواملی چون ذکر خدا، موعظه، تهجد، تلاوت قرآن، دعا و مناجات، مجالست با اهل معرفت و غیره صورت می گیرد.

(قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ زَهَّدَ فِي الدُّنْيَا أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَأَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَبَصَّرَهُ عَيْوَبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَدَوَاءَهَا وَأَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا إِلَى دَارِ

ص: 149

1- سوره رعد، آیه 28.

2- در قرآن مجید کلمه قلب 133 نوبت آمده که در این بین دو نوبت به صورت قلب سلیم می باشد. سوره شعراء، آیه 89 و صافات آیه 84.

3- (قَلْبُ الشَّيْءِ نَصْرِيْفُهُ وَصَرْفُهُ عَنْ وَجْهِهِ إِلَى وَجْهِ كَقَلْبِ الثُّوبِ وَقَلْبُ الْإِنْسَانِ قَبْلَ سَمِيٍّ بِهِ لِكثْرَةِ تَقَلُّبِهِ) پیرامون کلمه قلب و موارد استعمال آن در قرآن به قاموس قرآن، ج 6، ص 23 مراجعه شود.

4- (إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) (سوره شعراء، آیه 89) و در روایت نیز آمده که (قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ) قلب مؤمن عرش خداوند رحمن است (بحار الانوار، ج 58، ص 39). س

امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس در دنیا زاهد و بی رغبت باشد، خداوند متعال نور حکمت را در دلش استوار می سازد و زبانش را به حکمت می گشاید و عیوب دنیا را در دیده اش آشکار می کند و بر درد و دواى آن آگاهی می نماید و (سرانجام) با قلب سالم از این جهان به دار السَّلامش می برد».

بنابراین زندگی آرام و آرامش مطلق تنها در پرتو یاد خدا میسر خواهد بود و عیش تابنده و زندگانی جاویدان نیز، در عالم آخرت به طور کامل تحقق خواهد یافت (وَ مَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوةُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ). (2) «این حیات دنیا چیزی جز سرگرمی و بازی نیست و حیات حقیقی حیات آخرت است اگر می دانستند». و چه زیبا و پر محتوا در آیه، دیگر قرآن مجید تلویحاً به بی اعتباری و ناچیزی دنیا اشاره فرموده: (يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي) (3) «می گوید: ای کاش اعمال صالحی برای زندگی فرستاده بودم.» شاید در چیز شمردن دنیا، تعبیری بهتر و عمیق تر از این تعبیر تصور نشود که خداوند متعال از قول فردی که در قیامت اظهار ندامت و تأسف نموده و متذکر و متوجّه می شود نقل می کند که: با حسرت و ندامت می گوید ای کاش برای حیات و زندگیم کار خیری انجام داده بودم (لِحَيَاتِي) و فرموده «برای زندگی آخرت خودم... که گویا کلمه حیات شایسته غیر زندگی آخرت نیست و دنیا اصلاً حیات نبوده و چیزی که تصور می شود حیات است، جز متاع غرور نمی باشد.

(وَ مَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ) (4) بنابراین زندگی مادّی دنیا با حیات جاودان آخرت تفاوت ماهوی دارد که این عالم، عالم لجن زار و غلبه مُلک بر ملکوت و باطل بر حق و صورت بر سیرت است و عالم آخرت کاملاً به عکس خواهد بود.

با این وصف نباید از این جهت نگران بود که در این دنیا گاهی، یکی به ظاهر بزرگ می شود و رشد کاذب پیدا کرده و بر سر زبان ها شهرت و عنوان و جولان پیدا می کند. دیگری خانه نشین

ص: 150

1- کافی، ج 2، ص 128، ح 1، باب (ذمّ الدنيا و الزّهد فيها).

2- سوره عنکبوت، آیه 64

3- سوره فجر، آیه 24

4- سوره حدید، آیه 20.

یا منزوی می گردد و ضد ارزش ها ارزش محسوب می شود زیرا از ماهیت دنیا چیزی جز این انتظار نیست.

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُسْتَدَلُّ عَلَى إِدْبَارِ الدُّوَلِ بِأَرْبَعٍ: تَضْيِيعِ الْأَصُولِ، وَ التَّمَسُّكِ بِالْفُرُوعِ، وَ تَقْدِيمِ الْأَزَادِ، وَ تَأْخِيرِ الْأَفْاضِلِ). (1)

«علی علیه السلام فرمود: برای ادبار دولت ها چهار نشانه وجود دارد: یکی ضایع نمودن اصول، دوم پرداختن به فروع (و جزئیات و یا شاخه ها)، سوم مقدم داشتن افراد پست، چهارم عقب زدن (کنار گذاردن) دانشمندان».

جواهر فروشان به کنجی خموش *** برآورده شلغم فروشان خروش

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَحْوَالُ الدُّنْيَا تَتَّبِعُ الْإِتِّقَانَ وَ حُظُوظُ الْآخِرَةِ تَتَّبِعُ الْإِسْتِحْفَاقَ). (2)

«حالات دنیا پیرو اتقاقات می باشد و در مقابل بهره های آخرت پیرو لیاقت ها و شایستگی های افراد است.»

ص: 151

1- غرر الحکم، ج 2، ص 864، ح 12.

2- غرر الحکم، ج 1، ص 90، ح 2058

اشاره

وَأَبْلِيسَ «شیطان در نظر بنده حقیقی خداوند، کوچک و ناچیز خواهد بود».

ابلیس یا شیطان، دشمن شماره یک و قسم خورده انسان است (از بیرون وجود او) که از روز نخست آفرینش انسان، رسماً و به طور صریح با تأکید فراوان، دشمنی خود را اعلام نمود و اظهار کرد که بر سر راه مستقیم خدا برای اغوا و اضلال نشسته و کمین نموده است تا از چهار طرف بشر را به سوی بدبختی و سقوط و انحطاط سوق داده و گمراه سازد. لذا خداوند متعال نیز از این موضوع مهمّ پرده برداشته و جن و انس را بیدار کرده تا در مسیر عبادت (و ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) مراقب این دشمن قسم خورده ملعون باشند و به دام او نیفتند.

(قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ). (1)

«شیطان گفت: پس به عزّت تو قسم که خلق را گمراه خواهم کرد مگر بندگان پاک و خالص تو را».

(وَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ). (2)

«و هر آینه گمراه خواهم نمود همه خلق را بجز بندگان پاک و خالص تو را».

(لَا فَعْدَنَ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ - ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ). (3)

«بر سر راه مستقیم تو کمین می کنم برای انسان ها، سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ، به سراغ آن ها خواهم رفت و اکثر آنان را شکرگزار نخواهی یافت.»

(عن ابی جعفر علیه السلام: ثُمَّ قَالَ «لَا يَتَّبِعُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ» مَعْنَاهُ أَهْوَنَ عَلَيْهِمْ أَمْرَ الْآخِرَةِ وَ «مِنْ خَلْفِهِمْ» أَمْرَهُمْ بِجَمْعِ الْأَمْوَالِ وَالْبُخْلِ بِهَا عَنْ الْحَقِيقِ لِيَتَّبِعِي لِيُورِثِيهِمْ «وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ» أَفْسَدَ عَلَيْهِمْ أَمْرَ دِينِهِمْ بِتَرْيِينِ الضَّالَّةِ وَ تَحْسِينِ الشُّبْهَةِ «وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ» بِتَحْيِيْبِ اللَّذَاتِ إِلَيْهِمْ وَ

ص: 152

1- سوره ص آیات 83 و 82

2- سوره حجر، آیات 40 و 39

3- سوره اعراف، آیات 17 و 16.

تَغْلِبِ الشَّهَوَاتِ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَإِنَّمَا دَخَلَتْ مِنْ فِي الْقَدَامِ وَالْخَلْفِ وَعَنْ فِي الْيَمِينِ وَالشِّمَالِ لِأَنَّ فِي الْقَدَامِ وَالْخَلْفِ مَعْنَى طَلَبِ النَّهَائِيَةِ وَ فِي الْيَمِينِ وَالشِّمَالِ الْإِنْجِرَافِ عَنِ الْجِبْهَةِ. (1)

«از امام باقر علیه السلام روایت شده که آن جا که خدا می فرماید: شیطان از پیش رو به سوی انسان می آید منظور این است که آخرت و جهانی را که در پیش دارد در نظر او سبک و ساده جلوه می دهد، و منظور از (پشت سر) این است که آنها را به گرد اموال و تجمع ثروت و بخل از پرداخت حقوق واجب به خاطر فرزندان و وارثان دعوت می کند، و منظور از (طرف راست) این است که امور معنوی را به وسیله شبهات و ایجاد شک و تردید، ضایع می سازد، و منظور از (طرف چپ) این است که لذت مادی و شهوات را در نظر آن ها جلوه می دهد».

بنابراین شیطان برای تثبیت و تکمیل گفتار خود اعلام داشته که از چهار طرف درصدد اغوا و گمراهی انسان برخواهد آمد. (2) و از روز نخست آفرینش بشر، پیوسته آدم علیه السلام و بنی آدم را در معرض عداوت و مکر و حيله های ناپسند خود قرار داده و چون قَطَاعِ الطَّرِيقِ، راهزن ایمان انسان گردید و به صورت هیولایی نامرئی، به انتقام جویی و ابراز خباثت خود پرداخت و با شمشیری کشیده و تیرهای مسموم زهر آگین برای انسان کمین نموده (3) به طوری که حتی از پیامبران هم نگذشته و آدم علیه السلام را به ترک اولی دچار نموده و بدین وسیله انسان های بی شماری را به سوی گمراهی کشانده و در آینده نیز بسیاری از افراد را رهسپار جهنم خواهد کرد و سرانجام نیز داغ سختی بر دل افراد بشر خواهد نهاد و در روز محشر که محکمه عدل الهی شروع می گردد، در آن دادگاه بسیار عظیم و خطرناک بین انسان و شیطان که نسبت به یک دیگر متخاصم خواهند بود، یک طرف انسان به عنوان شاکی و طرف دیگر شیطان به عنوان مُشتکی

ص: 153

1- تفسیر مجمع البیان (مرحوم طبرسی)، ج 4، ص 404.

2- علت آن که سمت بالا و پایین ذکر نشده شاید این باشد که اولاً انسان معمولاً در چهار سمت حرکت و فعالیت دارد و در اصطلاح معروف است که از چهار طرف در محاصره می باشد و ثانیاً سمت بالا به خاطر آن که معمولاً انسان به آن سو نیایش می کند و به سمت پایین نیز به سجده می رود و به خاک می افتد کمتر در معرض دام های شیطان و هدف ابلیس واقع می شود (برای توضیح بیشتر به بحار الانوار، ج 60، ص 155 مراجعه فرمایید).

3- به صحیفه سجّادیه دعای 49 (الکید الاعداء) ص 193 مراجعه شود.

علیه مناظره ای ایجاد خواهد شد که در این مناظره یا مخاصمه، پاسخ دندان شکنی از سوی شیطان به پیروان او داده خواهد شد، پاسخی دندان شکن و کوبنده به همه کسانی که گناهان خود را به گردن او می اندازند و این گفتگوی تکان دهنده عبرت انگیز بسیار در آور و مایه پریشانی شدید و ندامت سخت خواهد بود. در صورتی که این پریشانی و ندامت و تأسّف عمیق در آن روز هیچ فایده ای نخواهد داشت.

(وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقِّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي، فَلَا تَلْمُؤْا نِي وَلَا تَلْمُؤْا أَنفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي... (1)).

«و شیطان هنگامی که کار تمام می شود می گوید: خداوند به شما وعده حق داد و من هم به شما وعده (باطل) دادم و تخلف کردم. من بر شما تسلّطی نداشتم جز این که دعوتتان کردم و شما پذیرفتید، بنابراین مرا سرزنش نکنید. خود را ملامت نمایید، نه من فریادرس شما هستم و نه شما فریادرس من...».

اصولاً مطالب عمده ای که در ارتباط با شیطان مطرح است چند موضوع می باشد که اجمالاً به برخی از آن ها اشاره می شود:

ص: 154

1- ماهیت شیطان و ارزیابی عملکرد او از روز نخست و سرانجام داعی که بر دلها خواهد گذاشت

«شیطان» از ماده شطن و شاطن به معنی خبیث و پست است و شیطان به معنای موجود دور شده و متمرد می باشد اعم از انسان و غیر انسان که در قرآن به صورت مفرد هفتاد بار و به نحو جمع هیجده مرتبه آمده و «ابلیس» نیز یازده نوبت در قرآن مجید به کار رفته که مراد از او، موجود زنده، مکلف، نامرئی و همان فریبکاری است که از امر خدا سرپیچی نمود و سجده نکرد و در نتیجه رانده شد و مستحق عذاب شد و مورد لعن قرار گرفت و در حدیثی از امام رضا علیه السلام نقل شده که نام او «حارث» بوده و ابلیس نامیده شده زیرا از رحمت خدا مأیوس گردیده است. بنابراین شیطان اسم عام (اسم جنس) است و ابلیس اسم خاص (1) (عَلَمٌ) می باشد، پس شیطان به هر موجود موزی و منحرف کننده اطلاق می شود اما ابلیس نام همان شیطان است که آدم را فریب داد، ضمناً قرآن تصریح فرموده که او از جنّ می باشد و در روایات متواتری نیز به همین مطلب اشاره شده:

(وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ). (2)

با این وصف استثنای در این آیه استثنای منقطع خواهد بود پس شیطان جزء ملائکه نمی باشد زیرا او خود اعتراف کرده که از آتش است.

(3)

در صورتی که فرشتگان الهی جزء مجردات می باشند (از باب تقریب به ذهن نظیر روح آدمی یا نیروی برقی که در سیم برق جریان دارد) و ملائکه موجودات پاک و فرمانبردارند که خداوند مأموریت هایی در عالم به آن ها محول فرموده ولی جنّ و شیطان در عرض انسان ها می باشند.

البته بعضی نیز اظهار داشته اند که جنّ و ملائکه از یک حقیقتند و افراد نخبه و ممتاز آن ها را ملک و افراد پایین را جنّ گویند مانند افراد ممتاز انسان که انبیاء و ائمه علیهم السلام هستند و افراد پایین

ص: 155

1- برای شیطان (ابلیس) کنیه نیز گفته شده (ابومره، ابوخلاف، ابودجاجه).

2- سوره کهف، آیه 50

3- سوره ص، آیه 76 - اعراف، آیه 12.

که همان انسان های معمولی می باشند. (1)

به هر حال عنصری که در قرآن (به طور اکثر) به نام شیطان و در یازده مورد ابلیس خوانده شده از هر جنسی که باشد وجود خارجی دارد و در هفت سوره قرآن بخصوص دو سوره حجر آیه 28 به بعد و سوره ص آیه 71 به بعد با تعبیرهای گوناگون آیه 71 به بعد با تعبیرهای گوناگون پیرامون خلقت انسان سپس سرکشی شیطان و موضع گیری او در برابر نوع انسان مطالبی بیان گردیده و از آیات متعددی استفاده می شود که او عامل بزرگ انحراف بشر و پایه گذار قیاس و مبارزه با تعبد و نخستین پایه گذار مکتب جبر و ظلم جهانی بود و در ارتباط با خدای متعال در اثر استکبار و نافرمانی، از کافران شد (وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) (2) و در ارتباط با انسان ها نیز خداوند او را به عنوان عدو مبین (دشمن آشکار) معرفی کرده، (3) محدوده قدرت نفوذی او نیز تنها در حد دعوت و تحریک و وسوسه است و کسی که به راستی عبد خدا بود شیطان هرگز بر او مسلط نخواهد شد (إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ). (4)

«و هرگز تو را بر بندگان با خلوص من تسلط و غلبه نخواهد بود، لیکن اقتدار و سلطه تو برای مردم نادان گمراهی است که پیرو تو شوند».

(إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ - إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ). (5)

«به درستی که او تسلطی ندارد بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می کنند، تنها

ص: 156

1- قاموس قرآن، ج 1، ص 227 و ج 4، ص 32.
2- سوره بقره، آیه 34 در بعضی روایات یکی از اصول و ریشه های کفر همین تکبر با استکبار معرفی شده (اصول کافی، ج 2، ص 289، ح 1 باب اصول الکفر) که شیطان با خودبینی و خودخواهی محصول یک عمر عبادت خود را بر باد داد و آتش به خرمن هستی خود افکند.
3- در قرآن مجید در بین معرفی دشمنان مؤمنین، هر کجا کلمه عدو به کار رفته گاهی همراه با مبین» و گاهی تنها استعمال شده ولی در مورد شیطان غالباً به صورت «عدو مبین» استعمال شده و خداوند متعال در چند آیه شیطان را به عنوان عدو مبین معرفی فرموده (سوره بقره، آیات 168 و 208 - انعام، آیه 142 - اعراف، آیه 22 - قصص، آیه 15 - یس، آیه 6 - زخرف، آیه 62 - یوسف، آیه 5، و در سوره فاطر، آیه 6 کلمه عدو دو نوبت به کار رفته است.

4- سوره حجر، آیه 42.

5- سوره نحل، آیه 99-100

تسلط او بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده اند و آن ها که نسبت به خدا شرک می ورزند (و فرمان شیطان را بجای فرمان خدا لازم الاجرا می دانند.)»

در این آیه تصریح شده به این که پیروان شیطان، خود زمینه تسلط شیطان را فراهم نموده و این سفره را خود آنها برای شیطان آماده کرده اند (عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَ) البته شیطان از جهتی نیز معنای وسیعی دارد و همه اغواگران را اعم از انسان و غیر انسان شامل می شود و هر عمل زشتی و خلافی عمل شیطانی است زیرا با وسوسه های شیطان (ابلیس) معروف انجام می گیرد و بنابراین کسانی که ولایت او را پذیرفته اند و با دست خود او را مسلط بر نفس کرده اند (مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ) همین گروه نیز شیطان به معنی اغواگر محسوب می شوند، ضمناً شیطان معروف (ابلیس) گاهی به شکل انسان درآمده و به گمراهی افراد می پردازد، چنان چه به شکل پیرمردی در آمد و در طرح ترور و قتل پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت نمود.

ص: 157

اشاره

همان طور که خداوند متعال او را به عنوان دشمن آشکار (عدو مبین) معرفی فرموده، دام ها و نقشه ها یا مکرها و حيله های او را نیز اعلام نموده است تا بدین وسیله بشر از خطر او آگاه باشد و در قیامت دچار حسرت و تأسف و ملامت خود از این جهت نگردد. دام های شیطان عبارت است از:

الف: وسوسه و تسویل و تزیین (جلوه گری) یا تدلیس:

الف: وسوسه و تسویل و تزیین (جلوه گری) یا تدلیس: (1)

مهم ترین حربه یا دامی که شیطان از اول برای آدم علیه السلام و بنی آدم و نوع افراد بشر طرح ریزی نمود وسوسه بود که با همین تله یا حيله شیطانی بسیاری از افراد را منحرف ساخته و با تزیین و جلوه گری خلاف واقع و عمل خلاف و باطل را به صورت واقع و حق جلوه دادن که در سرلوحه برنامه های او بود، انسان را به گمراهی کشاند و قرآن به همین مطلب اشاره فرموده:

بعد از آن که آدم و حوّا در بهشت ساکن شدند، شیطان فریبکار وسوسه نمود و با طرحی فریبنده و جلوه ای ظاهراً زیبا و با استدلالی اصلاحگرانه یا اصطلاح طلبانه، اولین ضربه خود را بر پیکر آدم وارد نمود و به این صورت با جایگزین نمودن تعقل شیطانی بجای تعبد، باعث گردید تا آدم از بهشت که تازه وارد آن شده بود محروم گردد، آن هنگام که خداوند متعال به آدم و حوّا امر فرمود در بهشت ساکن شوید و از هر کجا که خواستید بخورید اما به این درخت نزدیک نشوید (در شش مورد از قرآن اشاره به شجره ممنوعه شده).

(وَاِذَا اسْكُنْ اَنْتَ وَرَوْحُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ) (2)

شیطان برای نیل به هدف خود به آدم گفت: «اگر شما از این درخت ممنوع بخورید هر دو

ص: 158

1- تسویل به معنای آراستن ظاهر و بیراه نمودن شیطان کسی را می باشد و تدلیس نیز یعنی پنهان نمودن یا کتمان عیب از مشتری مثل تدلیس الماشطه.

2- سوره اعراف، آیه 19. در این آیات نیز به شجره ممنوعه اشاره شده است: سوره بقره، آیه 35 سوره اعراف، آیات 19 و 20 و 22.

فرشته خواهید شد و برای همیشه در بهشت می ماند و اگر نه شما را از آن بیرون می کنند». (1) و بالاخره برای آن که پنجه های وسوسه گر خود را بیشتر و محکم تر در جان آدم و حوا فرو برد برای تأیید طرح و توطئه خود قسم نیز خورد (وَ قَسَّ مَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ) و بدین وسیله با لباس اصلاح طلبی و دلپذیر و فریبنده، عظمت و قداست تعبّد و اطاعت از پروردگار حکیم را با توجیه و عقل گرایی مرموزانه از بین برد و با ایجاد وسوسه، تدلیس، تزئین و تسویل از همان روز نخست آفرینش انسان، شیرینی باطنی عبودیت خدا را به شیرینی ظاهری و مسموم توجیه گری شیطانی و عقل گرایی و قیاس و امثال آن تبدیل ساخت و به این وسیله افراد بسیاری را منحرف نمود.

(فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ) (2) «پس شیطان او (آدم علیه السلام) را وسوسه کرد.»

(وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ) (3) «و شیطان کردار آن ها را در نظرشان زیبا جلوه داد.»

(الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ) (4) «شیطان کفر را در نظرشان جلوه گر ساخت و به آمال و آرزوهای دراز، آنان را فریب داد.»

ب- ایجاد اُمْنیه (آرزوهای دراز) در دل افراد:

* (يَعِدُّهُمْ وَيُمْنِّيهِمْ وَ مَا يَعِدُّهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا) (5)

«شیطان به آنان وعده می دهد و ایشان را در آرزوها می افکند و وعده او بجز فریب نیست.»

ج- ایجاد ترس: (تخويف)

* (إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ) (6)

«این فقط شیطان است که پیروان خود را می ترساند.»

ص: 159

1- از امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام نیز در این باره روایتی نقل شده (نورالثقلین، ج 2، ص 13)

2- سوره طه، آیه 120

3- انعام، آیه 43- انفال، آیه 48 - نحل، آیه 63- نمل آیه 24- عنكبوت آیه، 38 و در برخی از آیات مانند سوره آل عمران، آیه 14 صیغه مجهول به کار رفته (زَيَّنَ لِلنَّاسِ حُبَّ الشَّهَوَاتِ...).

4- سوره محمد صلی الله علیه و آله، آیه 25.

5- سوره نساء، آیه 120.

6- سوره آل عمران، آیه 175.

د- وعده فقر و بیچارگی: (ترساندن از فقر)

* (الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ) «شیطان وعده می دهد شما را به بیچارگی».

ه- امر به فحشا و زشتی ها:

* (يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ) (1) «و به کارهای زشت شما را امر می کند».

ای که بر خوان خدا نان می خوری *** وین همه فرمان شیطان می بری

ره روان رفتند و تو در مانده ای *** حلقه بر در زن که بس وامانده ای

بنابراین شیطان که آرایشگری است ماهر، به وسیله زینت گری یا صحنه پردازی و آرایش دادن رفتار زشت و ساخت و پرداخت آرزوها و تهدید به فقر و وعده های فریبنده و گسستن پیوندها بین افراد و نقشه های دیگر، کالاهای پست خود (گناهان) را تزئین می دهد تا بدین وسیله به فروش برساند.

ص: 160

1- سوره بقره آیه 268 (در سوره آل عمران، آیه 175 نیز بر همین نوع ترس و در سوره نور، آیه 2 هم به فحشاء و منکر اشاره شده است).

در تمام جنگ های دنیا (که یکی از عوامل اصلی جنگ ها شیطان است) علاوه بر استفاده از ابزار و آلات یا سلاح و مهمات جنگی، اطلاعات و ارتباطات و شناسایی جبهه مقابل و موقعیت های خاص به منظور ضربه زدن و مبارزه مستقیم و غیر مستقیم قابل توجه است ولی در این میان از همه مهم تر عامل نفوذی و نفوذ در مرکز فرماندهی طرف مقابل می باشد که از این رهگذر شکست طرف مقابل قطعی و حتمی خواهد بود، شیطان نیز که از روز نخست خلقت انسان در برابر خداوند متعال یک جنگ طولانی را با بشر آغاز نمود با تمام دام ها و مکرها و حيله ها و نقشه های فراوان به طور مستقیم و غیر مستقیم، آشکار و مخفی و با ایادی و ذریه (1) خود (اَفْتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ) (2) «آیا او و فرزندانش را بجای من اولیاء خود انتخاب می کنید در حالی که دشمن شما هستند» در حال تخاصم و عداوت و ضربه زدن می باشد، و مانند یک روان شناس و نیز جامعه شناس ماهر و زبردست، تمام موقعیت ها و خواسته ها یا مشتبهات انسان را به طور کامل شناسایی نمود و با این اطلاعات جامع در صدد ایجاد ارتباط و نفوذ برآمد که از یک طرف عوامل بیرون خود یعنی شیاطین جنی و انسی را بسیج نمود و با کمک ایادی خود باعث گمراهی انسان های زیادی گردید و از سوی دیگر و از این مهم تر، نفوذ در مرکز حوزه فرماندهی کشور وجود انسان یعنی قلب می باشد (البته نه قلب صنوبری شکل که در طرف چپ بدن قرار دارد) که در صدد برآمد از راه نفوذ و تسخیر این مرکز حساس، قلب انسان را اشغال نماید و او را به اسارت خود بکشاند و با محاصره کامل انسان و دست یابی به مرکز اصلی یعنی قلب، از همین جا فرمان صادر کند و از راه قلب زمینه انحراف انسان را فراهم

ص: 161

- 1- ابلیس (شیطان) دارای ذریه و فرزندان پسر و دختر می باشد که در روایتی نیز اشاره شده به پسر او یعنی ضریس: قال الصادق علیه السلام للضریس الکناسی، لِمَ سَمَّاكَ أَبُوكَ ضَرِيْسًا؟ قال کَمَا سَمَّاكَ أَبُوكَ جَعْفَرًا! قال علیه السلام: إِنَّمَا سَمَّاكَ أَبُوكَ بِجَهْلِ ضَرِيْسًا لِأَنَّ لِابْلِيسَ ابْنًا يُقَالُ لَهُ ضَرِيْسٌ وَإِنْ أَبِي سَمَانِي جَعْفَرًا بَعْلِمٍ عَلَيَّ أَنَّهُ إِسْمٌ لِنَهْرٍ فِي الْجَنَّةِ... (مناقب، ج 3، ص 397).
- 2- سوره كهف، آیه 50.

سازد، که در این صورت اگر توانست قلب را که چون حصاری می باشد تصرف کند، بر آن حکومت خواهد نمود و در این صورت تمام نیروهای انسان تحت اطاعت شیطان در خواهد آمد و تمام عمر او چراگاه یا محل جولان شیطان می گردد. (فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْضِنِي إِلَيْكَ) (1) «و هر گاه عمر من چراگاه شیطان گردد قبض روح نما».

لذا قرآن مجید به اعتبار علاقه و ارتباط حال و محلّ که قلب در سینه واقع شده به همین موضوع مهمّ اشاره فرموده و توصیه کرده تا انسان از شرّ شیطان و نفوذ در قلب یا سینه خود به خدا پناه ببرد. و تنها کسی می تواند مانع ورود شیطان به قلب خود بشود که روزنه های نفوذ وی را بشناسد و با پناه بردن به خدا از شرّ نفوذ او مصون ماند.

(الَّذِي يُوسُّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ) (2) «آن شیطان که وسوسه می نماید در دل مردم». زیرا بدیهی است که در این مرکز جای یک نفر بیش نیست بنابراین یا جای شیطان و وسوسه ها و جولان او خواهد بود و یا جای معبود حقیقی و ذکر و یاد حق.

جز آلف قامتش در دل بی چیز نیست *** خانه دل تنگ است جای یکی بیش نیست

(مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ). (3)

«خدا در درون یک انسان دو قلب قرار نداده است.»

پس این قلب یا جای خداست و یا غیر خدا، چنان چه خداوند به حضرت داوود علیه السلام فرمود:

(فَإِنْ كُنْتَ تُحِبُّنِي فَأَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْيَا عَنْ قَلْبِكَ فَإِنَّ حُبِّي وَحُبَّهَا لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبٍ). (4) «اگر مرا دوست داری پس محبت دنیا را از قلب خود بیرون نما زیرا محبت من و محبت دنیا در یک قلب جمع نخواهد شد.»

در این جا نکته بسیار مهمّ آن است که عامل فراهم شدن زمینه نفوذ شیطان در سرزمین وجود انسان و قلب کشور او چه می باشد؟ یعنی با چه عنصری این بستر و میدان برای ورود و نفوذ شیطان فراهم می شود؟ در پاسخ به این سؤال اساسی و مهمّ باید گفت اولاً عوامل کلی

ص: 162

1- مفاتیح الجنان، ص 996 (دعای مکارم الاخلاق)

2- سوره ناس، آیه 5.

3- سوره احزاب، آیه 4.

4- محجة البيضاء، ج 8، ص 61.

سقوط و گرایش انسان به شرور در سه امر خلاصه شده که عبارت است از: هوای نفس، دنیا و شیطان، ثانیاً همانگونه که در آغاز بحث اشاره شد شیطان دشمن درجه یک انسان از بیرون وجود اوست اما از سوی دیگر نفس خود آدمی نیز بالاترین دشمن داخلی انسان می باشد (اعْدَى عَدُوَّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ) پس (چنان چه در بحث ریاضت نفس خواهد آمد) زمینه ساز نفوذ و تسخیر شیطان قسم خورده مگزار، در حقیقت خود انسان است که در قیامت نیز از این جهت سخت در حسرت و تأسف قرار خواهد گرفت (وَلِكَيْتُمْ فَتَنُّمُ أَنْفُسِكُمْ) (1) - (رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا) (2)

آن چه ما را به ظلم شده باره *** بود از نفس شوم اماره

بنابراین شیطان از راه نفس، در حوزه باطن انسان نفوذ می کند و الا کاری از او ساخته نیست لذا در قیامت نیز به پیروان خود خواهد گفت: مرا ملامت نکنید بلکه نفس خود را سرزنش نمایید (فَلَا تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ). (3)

مکن با نفس رحمت با تو چون راه جفا گیرد *** سزایش کشتن است آن سگ که پای آشنا گیرد

مترس از نفس سرکش پنجه تسخیر بیرون کن *** که چون گیری گلوی اژدها شکل عصا گیرد

(فَتَوَبُوا إِلَى بَارِيكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ) (4)

ما کشته نفسیم و بسی آوخ که بر آید *** از ما به قیامت که چرا نفس نکشتیم

«مثل شیطان مانند سگ گرسنه ای است که به تو نزدیک می شود پس اگر نزد تو نان و گوشت و مانند آن نباشد از تو دور خواهد شد اگر به او خطاب کنی، اِحْسَاءً، (5) که به مجرد همین صدا دفع می شود ولی اگر چیزی (از نان و گوشت) نزد تو باشد (6) در حالی که او نیز گرسنه است، پس

ص: 163

1- سوره حدید، آیه 14.

2- سوره اعراب، آیه 23

3- سوره ابراهیم، آیه 22

4- سوره بقره، آیه 54

5- در قیامت به کسانی که سگ نفس و شیطان بر آن ها چیره شده خطاب می شود (اِحْسَاءً نُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُون) سوره مؤمنون، آیه 108 (کلمه اِحْسَاءً در خطاب به سگ به کار می رود) در دعای حزین نیز می خوانیم مِنْ هَوَى قَدْ غَلَبَنِي وَ مِنْ عَدُوِّ قَدْ اسَّ تَكَلَّبَ عَلَيَّ... (مفاتیح الجنان، ص 953).

6- قال رسول الله صلى الله عليه و آله (إِنَّ ابْلِسَ رَضِيَ مِنْكُمْ بِالْمُحَقَّرَاتِ) (سفينة البحار، ج 1، ص 489).

هجوم خواهد آورد و به مجرد صدا (فریاد زدن) دفع نمی شود، بنابراین قلب خالی از خوراک، شیطان دور میشود از انسان به مجرد ذکر گفتن» (مَدَّ لُ الشَّيْطَانِ مَدَّ لُ كُلِّ جَانِعٍ يَقْرَبُ مَدَّكَ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ يَدَيْكَ لَحْمٌ وَ خُبْرٌ فَإِنَّهُ يَزْجُرُ عَنْكَ بِأَنْ تَقُولَ لَهُ: إِحْسَا فَمَجْرَدُ الصَّوْتِ يَدْفَعُهُ وَإِنْ كَانَ بَيْنَ يَدَيْكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ وَ هُوَ جَانِعٌ فَإِنَّهُ يَهْجُمُ وَ لَمْ يَنْدَفِعْ بِمَجْرَدِ الْكَلَامِ، فَالْقَلْبُ الْخَالِي عَنْ قُوَّةِ الشَّيْطَانِ يَنْزَجُرُ بِمَجْرَدِ الذِّكْرِ... (1)

«بدان که نفس اماره و شیطان را با یک دیگر اتحادی است و به مدد هم علم غوایت را فروخته اند و به معاونت یکدیگر فرزند آدمی را در بادیه جفا و هاویه هوا سرگردان می نمایند، یکی فرمان فرمایی اقلیم صورت را بر میان بر بسته و دیگری در مملکت درون بر سریر حکومت نشسته، نفس از درون کارگر شیطانی است و هوادار او و شیطان در برون کارفرمای نفس است و بواسطه اتحاد و اتفاق این دو غدار، معاملات آدمی در معرض خسران و بضاعت و سرمایه او در مهلکه فقدان، بیچاره آدمی به دست مکر و غدر و کید این دزد خانگی»

نفس از درون و دیو زیبرون زند رَهَم (2) *** از مکر این دو رَه زن پر حيله چون کنم

(قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً). (3)

«گفت بله این امر زشت را نفس مگار در نظر شما بسیار زیبا جلوه داد.»

مادر بتها بت نفس شماست *** چون که آن بت مار و این بت اژدهاست

آهن و سنگ است نفس و بت شرار *** آن شرار از آب می گیرد قرار

سنگ و آهن ز آب کی ساکن شود *** آدمی با این دو کی ایمن شود

بنابراین تا آن زمانی که انسان زمینه را به دست خود، برای ورود شیطان در باطن خود، به وسیله وسوسه و امثال آن فراهم نساخته هرگز راهی برای نفوذ و تسخیر انسان برای آن دشمن

ص: 164

1- المحجة البيضاء، ج 5، ص 68 و کتاب شرح دعای صباح، ص 346

2- مخفف را هم.

3- سوره یوسف، آیه 17 (ضمناً چنان چه از این آیه و آیات دیگر استفاده می شود دام های شیطان و نفس با یکدیگر هماهنگ است و مشابهت دارد پس همان طور که شیطان با دام تسویل و تزیین و امر به فحشا و امثال آن در صدد اغوا بر می آید نفس نیز با همین مکر و نیرنگ ها انسان را گمراه می سازد.)

مکار وجود ندارد زیرا او دنبال لقمه چرب و نرم می‌گردد که اگر انسان خواسته‌های نفس خود را مهار ننماید و عقل او اسیر هواهای نفسانی گردد در این صورت بدون شک راه نفوذ و ورود ابلیس در خانه دل او و در حوزه وجود او هموار می‌گردد و به سادگی شیطان از او کام می‌برد و او را گمراه می‌نماید با این وصف، شرور ساخته و صناعت خود انسان است و فاعل اصلی برای شرّ و وسوسه، نفس می‌باشد.

ای دل براه مهر بیا استوار باش *** گر سر رود، زره مرو، پایدار باش

گسترده دام‌ها پی صید تو دیو نفس *** پا در ره طلب چو نهی هوشیار باش

گر طالبی زدام رهی، ترک دانه کن *** پذیر پند نغز من و رستگار باش

(الهی قَلْبِي مَحْجُوبٌ وَ نَفْسِي مَعْيُوبٌ وَ عَقْلِي مَغْلُوبٌ وَ هَوَائِي غَالِبٌ) (1)

بعضی نیز گفته‌اند: مثل قلب انسان مانند قلعه یا شهری است و شیطان نیز دشمنی می‌باشد که قصد او وارد شدن و به تصرف درآوردن آن شهر است و حفاظت شهر ممکن نیست مگر به حراست ابواب او که از جمله ابواب بزرگ، باب شهوت و غضب است و هرگاه شهوت و غضب غلبه کنند بر جنود عقل، عقل را ضعیف می‌کنند و شیطان در این هنگام با انسان بازی می‌کند مانند بازی کردن بچه با توپ در دست خود، البته درهای دیگری نیز برای نفوذ شیطان در حوزه روح انسان می‌باشد مانند حرص، حسد، کبر، غرور و خودپسندی، بخل، بی بندوباری زبان، دنیاگرایی و مال دوستی، عجله، جهل و نادانی، پر خوری و شکم خوارگی و حرام خوارگی، عداوت و کینه توزی و... (2) که مهم‌ترین و منشأ همه آن‌ها غضب و شهوت است و به مجموعه این دو چیز یعنی شهوت و غضب نیز نفس اطلاق می‌شود.

پیرامون کلمه نفس مطالب زیادی وجود دارد (3) که در این جا محل بحث نیست و در بخش

ص: 165

1- دعای صباح.

2- به کتاب بحار الانوار، ج 7، ص 267 و محجة البيضاء، ج 5، ص 151 و ج 2، ص 81 و سفینة البحار، ج 1، ص 501 مراجعه شود.

3- به کتاب کفایة الموحّدين (پیرامون اقوال مختلف در معنی نفس)، ج 4، ص 23 و نیز محاسن الاخلاق، ص 24 مراجعه شود.

ریاضت نفس به طور مفصل مطرح خواهد شد ان شاء الله اماً اجمالاً گفته شده نفس، حقیقت وجود انسان را می گویند به طوری که حتی اگر بدن او هم متلاشی شود و وحدت ارگانیکی خود را از دست بدهد نفس او از بین نمی رود و در لحظه مرگ خطاب به نفس می شود پس نفس چیزی است که بدون بدن هم چنان به موجودیت خود ادامه می دهد.

نفس آدمی حالات مختلفی دارد، هنگامی که در او کششی به سوی لذتی پیدا شود آن کشش را هوای نفس می گویند (الهي و مولای أَجْرِيَتِ عَلَيَّ حُكْمًا اتَّبَعْتُ فِيهِ هَوَى نَفْسِي و لَمْ أَحْتَرِسْ فِيهِ مِنْ تَزْيِينِ عَدُوِّي فَغَرَّنِي بِمَا أَهْوَى...)(1) و زمانی که هوای نفس (به وسیله غضب یا شهوت و یا غرایز دیگر) مشتعل گردد در نیل به لذت به طوری که آن چنان شیفته شود که از شکستن حدود شرعی و عقلی و نیز زیر پا نهادن فضایل انسانی و اوامر و نواهی الهی پروایی نداشته باشد (2) نفس اماره نامیده می شود و نقطه انحرافی انسان از همین هوای نفس و نفس اماره است که انسان را از کمال باز می دارد، افراد نیز نسبت به هوای نفس چند حالت دارند.

1- دسته ای به طور کامل مغلوب هوای نفس خواهند شد که اکثر افراد بشر هوای نفس، سلطان وجود آنان خواهد گردید.

2- گروهی دیگر در حالت جنگ و نزاع با هوای نفس می باشند که گاهی غالب و چیره می شوند و گاهی نفس بر آن ها غالب و پیروز می گردد.

3- تعداد بسیار کمی از افراد به طور کامل بر نفس و هواهایش پیروز می شوند و آن ها تنها معصومین علیهم السلام می باشند که نفس اماره، مطیع و منقاد قوه عاقله آنان است و بعد از آنان اولیای خدا از غیر معصومین می باشند.

بنابراین بعضی از کسانی که به نفس اماره مبتلا می شوند، پس از رسیدن به لذات خود و جولان دادن در این مسیر، آن کشش حادث نفس تدریجاً خاموش خواهد شد و هوی در آن ها فرو

ص: 166

1- دعای کمیل

2- قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَعَانَ نَفْسَهُ فِي هَوَى نَفْسِهِ فَقَدْ أَشْرَكَ نَفْسَهُ فِي قَتْلِ نَفْسِهِ. - علی علیه السلام فرمود: کسی که نفس متجاوز خود را در تمنیات و خواسته هایش یاری کند خویشتن را شریک کشتن انسانیت خود نموده است (مستدرک، ج 2، ص 170).

می نشیند و به اصطلاح از تب و تاب می افتد و خود را می یابند در این صورت به نفس به اعتبار لباس تازه ای که به تن کرده نفس لَوّامه (ملا مت کننده) گفته می شود، پس از امارگی و لَوّامگی که حالات گوناگون نفس می باشد ممکن است در اثر به خود آمدن و خود را یافتن تدریجاً توجه به خدا پیدا شود و بدین وسیله آرامش عمیقی در نفس پدید آید که در این صورت به آن نفس مطمئنه می گویند. (1) ضمناً این حالات نفس برای افراد متفاوت است که در بعضی افراد ممکن است یکی از این حالات، آن چنان ریشه گرفته و استوار گردد که پیوسته عمر خود را در آن سپری نماید چنان چه قرآن در مورد افرادی که هوای نفس خود را خدای خود قرار داده و تابع نفس امّاره می باشند فرموده است: (أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) (2) «آیا می نگری کسی که هوای نفسش را خدای خود قرار داد؟»

پس با توجه به حالات مختلف نفس که ممکن است هر زمانی به نحوی جلوه کند (آمارگی، لَوّامگی و اطمینان) دام ها و نقشه های شیطان نیز به تناسب حالات افراد متفاوت خواهد بود و هر کسی را مطابق مشتهیات و خواسته های او به سوی خود دعوت می نماید زیرا ممکن است کسی هوای ریاست در سر داشته باشد، آن دیگری به دنبال اعمال غرایز حیوانی خود بوده و فرد دیگری فخر فروش و اهل تفاخر و تکاثر باشد که شیطان نیز از همین دریچه ها وارد حوزه باطن انسان می گردد و بدین وسیله او را گمراه می سازد چنان چه ممکن است شخصی که می خواهد خمس اموال خود را پرداخت کند او را وسوسه نماید و با تهدید و وعده فقر وی را از این

ص: 167

1- «قيل: ما ورد في القرآن من النفس المطمئنة واللّوامة والامارة بالسوء اشارة الى القوى الثلاث اعنى العاقله والسبعيه والبهيميه والحقّ انها اوصاف ثلاثة للنفس بحسب اختلاف احوالها، فاذا غلبت قوتها العاقله على الثلاث الاخر وصارت منقادة لها مقهورة منها وزال اضطرابها الحاصل من مدافعتها سميت (مطمئنة) لسكونها حينئذ تحت الاوامر والنواهي و ميلها الى ملائمتها التي تقتضى جبلتها، و اذا لم تتم غلبتها و كان بينها تنازع و تدافع و كلما صارت مغلوبة عنها بارتكاب المعاصي حصلت للنفس لوم وندامة سميت (لَوّامة) و اذا صارت مغلوبة منها مدعنة لها من دون دفاع سميت (امارة بالسوء) لانه لما اضمحلت قوتها العاقله و اذعنّت للقوى الشيطانية من دون مدافعة فكانت في الامرة بالسوء، ثم مثل اجتماع هذه القوى في الانسان كمثّل اجتماع ملك او حكيم و كلب و خنزير و شيطان في مربوط واحد و كان بينها منازعة و ايها صار غالباً كان الحكم له.» جامع السعادات، ج 1، ص 30.

2- سوره جاثيه، آيه 23.

معروف است شخصی در عالم خواب، شیطان را با ریسمان ها و طناب های فراوان مشاهده نمود که از او علّت آن را سؤال نمود، شیطان گفت این ها برای به دام انداختن افراد بشر است که هر کسی را با طناب یا ریسمان خاصی به سوی خود می کشانم، در این بین طناب بزرگی را مشاهده نمود که پاره شده وقتی از این موضوع سؤال کرد، گفت این طناب قوی را برای شیخ انصاری رحمه الله مهیا نموده بودم که دیشب سه نوبت پاره شد و او را نتوانستم به دام اندازم، آن شخص هنگامی که از خواب بیدار شد، به سراغ مرحوم شیخ انصاری رفت و قصّه خواب را بازگو نمود، ایشان فرمود: دیشب همسرم در حال وضع حمل بود و به شدّت نیاز به پول داشتم و جز مبلغی که به صورت امانت نزد من بود پولی نداشتم و در اثر فشار زیاد سه نوبت به طرف آن پول رفتم ولی چون امانت بود از آن صرف نظر کردم تا این که بالاخره با این اوصاف همسرم زایمان نمود! ضمناً این شخص در عالم خواب از شیطان سؤال نمود طنابی که برای به دام انداختن من آماده کردی کدام طناب است؟ شیطان گفت تو نیازی به ریسمان و طناب نداری زیرا بدون آن مطیع محض من می باشی!

هنگامی که آیه (وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ) (1) «کسانی که وقتی کار بدی انجام دهند یا به خویشتن ستم کنند، خدا را یاد می آورند و برای گناهانشان استغفار می کنند» نازل شد ابلیس بالای کوهی در مکه رفت و با صدای بلند فریاد کشید و سران لشگرش را جمع کرد، گفتند: ای آقای ما! چه شده است که ما را فراخواندی؟ گفت: این آیه نازل شده (آیه ای که پشت مرا می لرزاند و مایه نجات بشر است) چه کسی می تواند با آن مقابله کند؟ یکی از شیاطین بزرگ گفت: من می توانم، نقشه ام چنین است و چنان! ابلیس طرح او را نپسندید دیگری برخاست و طرح خود را ارائه کرد باز هم مقبول نیفتاد، در این جا «وسواس خناس» برخاست و گفت: من از عهده آن بر می آیم، ابلیس گفت: از چه راه؟ گفت: آن ها را با وعده ها و آرزوها سرگرم می کنم تا آلوده گناه شوند و هنگامی که گناه کردند

توبه را از یادشان می برم! ابلیس گفت: تو می توانی از عهده این کار برآیی (نقشه تو بسیار ماهرانه است) و این مأموریت را تا دامنه قیامت به او سپرد. (فوکله بها الی یوم القیامة) (1)

آری شیطان با دام های گوناگون افراد را گمراه می سازد اما از همان بدو آفرینش اقرار و اعتراف نمود که قادر به اغواء و به دام انداختن عده ای نخواهد بود (إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ) (2)

مُخْلِصٌ بر وزن مطلق اسم مفعول و به معنای خالص و پاک شده و رهایی یافته می باشد و این کلمه در مواردی به کار می رود که انسان با عنایت الهی از هر نوع گناه و لغزشی مصون باشد و عوامل بازدارنده از گناه یعنی ایمان و عقل و شوق و محبت خدا آن چنان در نهاد او قوی و نیرومند باشد که امکان ندارد مقهور و مغلوب شهوت و غضب بشود تا در نتیجه شیطان بتواند از این راه وجود نورانی او را تحت نفوذ و وسوسه های شیطانی خود قرار دهد و انسان در این مرحله به مرتبه ای از اخلاص و تصفیه باطن رسیده که بیمه الهی شده و شیطان از او کاملاً مأیوس می باشد (إِنَّا أَخْلَصْنَا لَهُمْ...) (3) در حدیث قدسی خداوند فرمود: (إِلَّا خُلَاصُ سِرِّ مَنْ أُسْرَارِي إِيَّاهُ تَوَدَّعَتْهُ قَلْبٌ مَنْ أَحَبَّبْتُ مِنْ عِبَادِي) (4) «اخلاص سِرِّ از اسرار من است که آن را در قلب کسی از بندگانم که دوست دارم به ودیعه می گذارم» و شاید جمله معروف (وَالْمُخْلِصُونَ عَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ) اشاره به همین معنی باشد زیرا کلمه خطر یعنی قدر و منزلت و شرف، پس انسان مخلص (خالص شده) از جایگاه و مقام بسیار عظیم و خطیر و شرافت خاصی برخوردار است (وَ عِظَمَ خَطَرِكُمْ... وَأَجَلَ خَطَرِكُمْ) (5) که این مقام اختصاص دارد به معصومین علیهم السلام یعنی عناصر پاک و پاکیزه ای که در محبت خدا، تام و کامل می باشند (وَ التَّامِّينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ) (6) اما در عین

ص: 169

- 1- تفسیر المیزان، ج 20، ص 398.
- 2- سوره حجر، آیه 40 و سوره ص، آیه 83 (در دو نوبت چنین اعتراف نموده است که بندگان مخلص را نمی تواند اغواء کند و خداوند نیز در آیه 42 سوره حجر فرموده است: (إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ... نکات بسیار مهمی در این دو دسته آیات وجود دارد که نیاز به تأمل و تدبیر فراوان دارد، از جمله نکات، آن است که شیطان عباد مخلص را استثنا نمود و خداوند فرمود: إِنَّ عِبَادِي!).
- 3- سوره ص، آیه 46.
- 4- کلمة الله هي العليا (سید حسن شیرازی رحمه الله) ص 234 ح 286 - منية المرید، ص 43.
- 5- زیارت جامعه
- 6- زیارت جامعه

آن بزرگواران نیز از شرّ نفس اماره و شیطان به خداوند پناه برده اند چنان چه خداوند متعال از قول حضرت یوسف علیه السلام فرموده است (وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي) «و من خودستایی نکرده و نفس خویش را از عیب و تقصیر مبرا نمی دانم زیرا نفس اماره، انسان را به کارهای زشت و ناروا سخت و آسیدار می دارد جز آن که خدای من به لطف خاصّ خود (مرا از فریب نفس) نگهدارد» و نیز فرموده است (وَإِلَّا تَصْرَفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ) (1) یوسف صدیق دست به دعا برداشت و گفت: «ای خدا! مرا رنج زندان خوش تر از این کار زشتی است که زنان از من تقاضا دارند - بار الها اگر تو حيله اينان را به لطف و عنایت خود از من دفع نفرمایی به آن ها میل کرده و از اهل جهنّم و شقاوت گردم».

در دعای نماز عید فطر و قربان نیز چنین می خوانیم (وَاعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلِصُونَ) (2) «و پناه می برم به تو از آن چه پناه بردند بندگان شایسته و مخلص تو». بنابراین مستثنی در دو آیه مذکور (إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ) که شیطان آنان را استثنا نمود اشاره به همین دسته از بندگان صالح و خالص شده و عباد خاص خدا می باشد که منظور معصومین علیهم السلام هستند.

اما کلمه مُخْلِص بر وزن مُحْسِن (اسم فاعل) به معنی خالص کننده است و بیشتر در مواردی به کار می رود که انسان در مراحل اولیه و نخستین سیر إلى الله و کلاس اول اخلاص باشد و مخلصین افرادی هستند که در مقام مجاهده با نفس سرکش می باشند ولی هنوز مجاهده آنان تمام نشده و درگیر شیطان و نفس اماره و آسیب پذیر هستند مانند افرادی که در میان امواج دریا خدا را می خوانند.

بنابراین کلمه (مُخْلِص) در مورد غیر معصومین علیهم السلام اطلاق می شود و با این وصف اگر جمله معروف (وَالْمُخْلِصُونَ عَلَىٰ خَطَرٍ عَظِيمٍ) را به صورت اسم فاعل (مُخْلِصُونَ) بخوانیم بهتر کلمه خطر را نیز به همان معنای معمول در زبان فارسی و رایج در توده مردم یعنی نزدیک به هلاکت معنی کنیم که به این معنی نیز استعمال شده و مشهور بین عرف مردم به همین معنی

ص: 170

1- سوره یوسف، آیات 53 و 33.

2- توضیح المسائل در بحث نماز عید فطر و قربان (ضمناً در مفاتیح الجنان، چاپ چاپخانه قدس 1375 ص 406 به جای مخلصون، صالحون ذکر شده است)

می باشد علاوه بر این که در سیاق روایت کلمه هلاکت نیز چند مرتبه تکرار شده است.

(النَّاسُ كُلُّهُمْ هَالِكُونَ إِلَّا الْعَامِلُونَ وَالْعَامِلُونَ كُلُّهُمْ هَالِكُونَ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَالْمُخْلِصُونَ عَلَىٰ حَظِّ عَظِيمٍ). (1)

«از مردم غیر از دانشمندان و از دانشمندان مگر عمل کنندگان (علمای عاملین) و پرهیزکاران و از پرهیزکاران جز اشخاص مخلص، همه در معرض هلاکتند و مخلصین را نیز خطری بزرگ تهدید می نماید.»

پس به هر حال در میدان وسیع نبرد با شیطان، تنها یک دسته هستند که با سلاح ایمان و اخلاص، تسلیم شیطان نگشته و بر او غلبه می یابند و علت اصلی غلبه آنان بر شیطان، غلبه بر نفس و مهار نمودن آن است پس هنگامی که انسان در درون خویش، امیال و آرزوهای نفسانی را از بین برد و در خانه دل را کاملاً بر روی بیگانه و دشمن خدا (شیطان) مسدود نمود و هیچ گونه دریچه و روزنه یا پنجره کوچکی نیز بر روی آن دشمن مکار نگشود و مراقب بود تا مبادا در وجود او نفوذ کند و به نوعی وارد خانه دل گردد به طور قطع در این صورت بر شیطان غالب خواهد گردید زیرا در این صورت زمینه ای برای نفوذ او وجود ندارد و لقمه ای برای او مهیا نساخته بلکه به طور کلی شهوات و تمام خواسته های نفسانی را از سرزمین وجود خویش خلع معزول گردانده و آن ها را در درون میرانده است (قَدْ خَلَعَ سَرَابِيلَ الشَّهَوَاتِ) (2) یا (مَيْتَةً شَهْوَةً). (3)

از سوی دیگر نیز غلبه بر نفس هنگامی کاملاً تحقق می یابد که انسان عبد واقعی خدا گردد و پایه های عبودیت را در درون خویش محکم سازد، بنابراین وقتی از خود بیرون رفت و به خدا پیوست یعنی برای خود ملکیتی تصور نکرد (4) و خدا محوری را به جای خود تدبیری قرار داد و پیوسته در انجام اوامر و نواهی خدا مطیع محض او شد و قلب را به او واگذار نمود (قَلْبٌ مَشْغُولٌ بِالْمَوْلَى) بدیهی است که شیطان با تمام قدرت و دام های فراوانش در مقابل او کوچک

ص: 171

1- ترجمه کتاب اربعین الهاشمیه.

2- نهج البلاغه، خطبه، 86، ص 201.

3- نهج البلاغه، خطبه 184، ص 608

4- اشاره به همان سه پایه اساسی عبودیت که در حدیث عنوان بصری اشاره شد.

و ناچیز خواهد بود (هَانَ عَلَيْهِ ابْلِيسُ) شهوات و هواهای نفسانی نیز در نظر وی پست و ناچیز خواهد گردید، و این از آثار بسیار مهم عبودیت است که انسان چنان روحیه و شخصیتی پیدا کند که شیطان و نفس شیطانی او در برابرش کوچک و ناچیز گردد.

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ كَرَمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَتُهُ) (1)

«امیرالمومنین علیه السلام فرمود: کسی که شخصیت و شرف معنوی دارد، شهوت (و تمایلات نفسانی) در نظر او پست و کوچک می باشد»

دو نکته که در نیل به این مرحله از پیروزی، بسیار اهمیت دارد عبارت است از: 1- مراقبت و مواظبت کامل از مکر و حيله نفس اماره و شیطان که با تقوای حقیقی و مستمر محقق می شود (در بحث تقوا اشاره خواهد شد) زیرا اگر انسان غافل شد به طور قطع این دو دشمن درونی و برونی ضربه کاری را بر انسان وارد خواهند ساخت.

(قال الله عزوجل لموسى عليه السلام: يا موسى احفظ وصيتي لك بأربعة أشياء

أولهن: ما دُمت لا ترى ذنوبك مغفوراً فلا تشغل بعيوب غيرك

و الثاني: ما دُمت لا ترى كنوزي قد نهدت فلا تغتم بسبب رزقك

الثالث: ما دُمت لا ترى زوال ملكي لا ترجأ أحداً غيري

الرابع: ما دُمت لا ترى الشيطان مئباً لا تأمن مكره) (2)

«خداوند عزوجل به حضرت موسی علیه السلام فرمود: وصیت مرا که چهار چیز است حفظ کن (و آن ها را نگه دار)

اول: آن که تا وقتی معلوم نشده گناهان تو (به طور کامل) آمرزیده شده به عیوب دیگران نپرداز.

دوم: تا تا هنگامی که ندانی گنج های من تمام شده غصه روزی مخور.

سوم: تا مادامی که حکومت من زایل نگردیده (که همیشه باقی است) به کسی جز من امیدوار مباش.

ص: 172

1- غرر الحکم، ج 2، ص 681 ح 1109.

2- خصال شیخ صدوق رحمه الله، ج 1، ص 206، ح 35 و بحر المعارف، ص 12.

چهارم: تا زمانی که شیطان زنده است (و نمی دانی که مرده) پس از مکر او در امان نباش.».

2- نکته مهم دیگر نیز کمک و یاری جستن از خدای متعال برای پیروزی در این جنگ خطرناک و پناهندگی به سوی پروردگار عالم می باشد که از آن به استعاذه تعبیر می شود:

دام سخت است مگر یار شود لطف خدا *** ورنه انسان نبرد صرفه زشیطان رجیم

استعاذه از ریشه عوذ و به معنای پناهندگی، پناه خواستن، پناه گرفتن و یا پناه دادن می باشد، به طور طبیعی انسان در مسیر رشد و ترقی با عوامل و موانعی مزاحم مواجه می شود که به ناچار برای دفع یا رفع موانع و ناملازمات، تلاش مستمر به عمل می آورد و برای این منظور به عاملی قوی محتاج است تا او را یاری نماید و در جنبه های مثبت آن چه را مؤثر می بیند تعقیب نموده و در جهت منفی نیز با کمک دیگری موانع را برطرف سازد.

استعاذه به همین معنی است که انسان ضعیف و ناتوان به منظور نجات یافتن یا مصونیت از هر موجود ذی شری که مانع و مزاحم راه تکامل اوست به خداوند قادر متعال و غنی بالذات پناهنده شود تا با فضل و عنایت او در مسیر ترقی و رشد به مقصد نهایی برسد (1) لذا عوذ و استعاذه از سنن انبیاء و اوصیاء و از صفات حمیده و از مراتب عالیه عبودیت می باشد و انسانی که در وجود خویش، ذات خود را نیست محض و فقر مطلق و عبد خدا دانست، به هستی مطلق و ذات مقدس پروردگار پناهنده می گردد.

در راه خدا چو نیست شد هست حسین علیه السلام *** شد عالم هستی همه پابست حسین علیه السلام

در قرآن مجید استعاذه به برخی از انبیاء نسبت داده شده و شانزده آیه (پیرامون این موضوع) ذکر گردیده که مباحث کلی این موضوع را می توان به هشت قسم خلاصه نمود.

مَاذَا هِيَ لِمَنْ هِيَ فِيمَنْ هِيَ، لِمَاذَا؟ *** مِمَّنْ هِيَ، مَتَى هِيَ، كَيْفَ هِيَ، فِيمَاذَا؟

در این جا تنها به یک موضوع که مستعاذ منه است اشاره می شود تا بدین وسیله نسبت به خطر ابلیس و مراقبت از دام های او بیشتر توجه شود زیرا در بین تمام عوامل ذی شر، شیطان و نیز

ص: 173

1- (وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ (سوره نساء، آیه 83) وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا (سوره نور، آیه 21) فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (سوره بقره، آیه 64).

همراهی نفس با او از اهمیت بیشتری برخوردار است (1) و قبل از آنکه به برخی از موارد مستعاذ منه مانند شیطان و نفس و سایر موارد از دیدگاه قرآن و روایات و دعاهای متعدّد اشاره شود یک نکته قابل توجه آن است که تقاضای محتاج در پیشگاه خدا، ذاتی و مطلوب و لسان تقاضا عالی است لذا معصومین نیز در پیشگاه خدا استعاده، می کردند علاوه بر این که خطر شیطان و نفس اماره و دام های آن ها بسیار زیاد می باشد و از رهگذر، استعاده، برای انسان سهل و ناچیز می شود، بدین وسیله اولیاء خدا به عنوان اسوه های تعلیم و تربیت و بندگی خدا، به دیگران می آموزند که در برابر دشمن بی احتیاطی نکنند و احساس خطر نمایند و از همین جهت افرادی بوده اند که در اثر عدم رعایت همین موضوع مهمّ به سوء عاقبت دچار گردیده (2) و آن چنان که هیچ کس فکر نمی کرد آن ها روزی منحرف شوند، سرانجام دنیا پرستی و پیروی از شیطان و هوای نفس چنان آنان را به سقوط و انحراف کشاند که در صف گمراهان و پیروان شیطان قرار گرفتند نظیر بلعم با عورا که در عصر حضرت موسی علیه السلام از دانشمندان و علمای مشهور بنی اسرائیل بود به طوری که آن حضرت از وجود او به عنوان یک مبلغ نیرومند استفاده می کرد و دعایش در پیشگاه خدا مستجاب می شد ولی سرانجام در صف مخالفان پیامبر خدا قرار گرفت و گمراه شد، یا نظیر طلحه و زبیر و امثال آن ها.

بنابراین معصومین که از مخلصین می باشند و شیطان نیز خود، آنان را استثنا نمود که هرگز نمی تواند آن ها را اغوا کند (أَلَا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ) (3) اما مع ذلک به خاطر خطر شدید و

ص: 174

1- گاهی انسان با چند نوع دشمن مواجه شده که یک جا گرفتار می شود و باید با هر کدام به نوعی مبارزه کند، شیطان یک دشمن است که با عبادت راه نفوذ او مسدود می گردد (إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ) نفس انسان دشمن دیگر اوست که با خوف و خشیت الهی باید با او مبارزه نمود (وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى...) هم چنین دشمنان دیگر مانند رفیق نااهل که در تمام موارد باید به پیشگاه خداوند متعال پناهنده شد.

2- (اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَدِيلَةِ عِنْدَ الْمَوْتِ) (عدیله عند الموت یعنی عدول کردن از حق به باطل که در وقت مردن شیطان نزد محتضر حاضر می شود و با وسوسه او را از حق روگردان می کند) مفاتیح الجنان، ص 141 (دعای عدیله).

3- نکره در سیاق نفی افاده عموم می کند و قدر متیقّن مخلصین معصومین علیه السلام می باشند (قبلاً نیز اشاره شد که مراد معصومین هستند)

اهمیت موضوع استعاذه می کردند، حتی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز استعاذه می نمود (1) و رسماً از جانب پروردگار مأمور شد تا بگوید:

(أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ - أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ) (ضمناً بهترین شیوه و مرتبه از مراتب تربیت آن است که مرتبی از خود آغاز کند و قبل از آن که به امر و نهی پردازد، اعلام نماید که من خود این کار را انجام می دهم که در این صورت برای سازندگی انسان بسیار مفید خواهد بود پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا مأمور شد تا خود استعاذه نماید قُلْ أَعُوذُ... و نیز نکته دیگر آن که موضوع و محور اصلی استعاذه در سوره فلق چیزهایی است که باید از آن ها به خدا پناه برد و در سوره ناس محور اصلی آن است که بیشتر به چه کسی و در چه مقامی باید استعاذه نمود.)

در غیر مواردی که خداوند امر به استعاذه نموده (فَاسْتَعِذْ) (2) غالباً از زبان پیامبران به صورت متکلم وحده (أَعُوذُ - عَذْتُ - أُعِيدُ) (3) آمده است که در این جا ضمن اشاره به برخی از موارد استعاذه (و کسانی یا چیزهایی که باید از شر آن ها به خدا پناه برد) به این موضوع نیز اشاره می شود.

1- شیطان (در رأس هر موجود ذی شرّ دیگر)

* فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (4)

* وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ (5)

2- انسان های متکبر و بی ایمان (شیاطین انسی)

ص: 175

1- در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: هیچ فردی نیست مگر آن که برای او شیطان مخصوصی است عرض شد یا رسول الله! شما نیز مستثنی نیستید؟ فرمود: من هم مستثنی نیستم چیزی که هست خدای تعالی مرا کمک کرد و شیطانم را مالک شدم.

2- چهار مورد (ضمناً هر کجا بیشتر پای ارتباط با خدا در کار است نسبت به استعاذه بیشتر تأکید شده لذا وقتی انسان قرآن می خواند که در حقیقت خدا با انسان حرف می زند و یا هنگامی که نماز می خواند و انسان با خدا حرف می زند در هر دو مورد امر به استعاذه شده است یعنی در آغاز نماز و نیز هنگام تلاوت قرآن مستحب است گفته شود: (أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ).

3- ده مورد.

4- سوره نحل، آیه 98.

5- سوره مؤمنون، آیه 97

(إِنِّي عُدْتُ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ) (1)

3- جاهل و جاهل:

* (قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ) (2)

* (قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ) (3)

4- ايداء رهبران الهی:

* (وَإِنِّي عُدْتُ رَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ) (4)

5- کفران نعمت:

* (قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ) (5)

در روایات نیز به موارد دیگری که باید از شرّ آن ها به خدا پناه برد مانند علم غیر نافع اشاره شده:

(قال رسول الله صلى الله عليه وآله: نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ). (6)

در دعاهاى بسيارى نیز به اين مسأله اشاره شده است.

(اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ نَزَعَاتِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَكَيْدِهِ وَ مَكَائِدِهِ، وَ مِنْ الثَّقَةِ بِأَمَانِيهِ وَ مَوَاعِيدِهِ وَ غُرُورِهِ وَ مَصَائِدِهِ، وَ أَنْ يُطْمَعِ نَفْسَهُ فِي إِضْلَالٍ لَنَا عَنْ طَاعَتِكَ، وَامْتِهَانِنَا بِمَعْصِيَتِكَ، أَوْ أَنْ يَحْسُنَ عِنْدَنَا مَا حَسَنَ لَنَا، أَوْ أَنْ يَثْقُلَ عَلَيْنَا مَا كَرِهَ إِلَيْنَا. اللَّهُمَّ احْسِنَا عَنَّا بِعِبَادَتِكَ، وَ اكْبِتْهُ بِدُوبِنَا فِي مَحَبَّتِكَ، وَ اجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ سِتْرًا لَا يَهْتِكُهُ، وَ رَدْمًا مُصَمَّتًا لَا يَفْتَقُهُ...). (7)

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَيْجَانِ الْجِرْصِ وَ سُورَةِ الْغَضَبِ وَ غَلْبَةِ الْحَسَدِ وَ ضَعْفِ الصَّبْرِ...). (8)

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَ الْفَسْلِ وَ الْهَمِّ وَ الْجُبْنِ وَ الْبُخْلِ وَ الْغَفْلَةِ وَ الْقَسْوَةِ وَ الْمَسْكَنَةِ

ص: 176

1- سوره غافر، آيه 27.

2- سوره بقره، آيه 67.

3- سوره هود، آيه 47

4- سوره دخان، آيه 20.

5- سوره يوسف، آيه 23

6- بحار الانوار، ج 2، ص 32، ح 23.

7- صحيفه سجّاديه (چاپ عماد) دعاء 17 (دعائه عليه السلام اذا ذكر الشيطان فاستعاذ منه و من عداوته و كيده، ص 75).

8- صحیفه سجّادیه، دعاء 8 (فی الاستعاذه) ص 56 (در این دعاء به 44 نوع بیماری اشاره شده است).

وَالْفَقْرَ وَالْفَاقَةَ وَكُلَّ بَلِيَّةٍ وَالْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَقْنَعُ وَبَطْنٍ لَا يَشْبَعُ وَقَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَدُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ وَ
عَمَلٍ لَا يَنْفَعُ وَصَلْوَةٍ لَا تَرْفَعُ. وَأَعُوذُ بِكَ يَا رَبِّ عَلَى نَفْسِي وَوَلَدِي وَدِينِي وَمَالِي وَعَلَى جَمِيعِ مَا رَزَقْتَنِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّكَ أَنْتَ
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (1)

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ قَالَ إِذَا أَصْبَحَ: (اللَّهُمَّ إِنِّي أَصْبَحْتُ فِي ذِمَّتِكَ وَجَوَارِكَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ دِينِي وَنَفْسِي وَدُنْيَايَ وَ
آخِرَتِي وَأَهْلِي وَمَالِي وَأَعُوذُ بِكَ يَا عَظِيمُ مِنْ شَرِّ خَلْقِكَ جَمِيعاً وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا يُبْلِسُ بِهِ إِبْلِيسُ وَجُنُودُهُ) إِذَا قَالَ هَذَا الْكَلَامَ لَمْ يَضُرَّهُ
يَوْمَهُ ذَلِكَ شَيْءٌ... (2)

ص: 177

1- دعای ابوحمزه و صحیفه سجّادیه (فی سحر کل لیلۃ من شهر رمضان).

2- کافی، ج 2، ص 528، ح 19- حاج شیخ عباس قمی رحمه الله فرموده است: مرحوم کلینی به سند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که: (هر کس در صبح این دعا را بخواند در آن روز هیچ چیز به او ضرر نرساند و هر که در شب بخواند در آن شب چیزی او را ضرر نرساند ان شاء الله) مفاتیح الجنان، ص 289 ادعیه صباح و مساء.

وَ الْخَلْقُ «و مردم در نظر او سهل و آسان به شمار آیند.»

چیزی که از قدیم الایام و از آغاز تشکیل اولین اجتماعات بشری مورد ابتلا و نیاز حتمی و از جمله عوامل اساسی انسجام بخشیدن و حیات نظام های اجتماعی بوده است و هر آیین و مکتبی براساس نوع تفکر و جهان بینی و انسان شناسی خاص خود، شیوه ای را برای آن در نظر گرفته و اعمال داشته است، موضوع روابط انسان ها و برخورد افراد با یک دیگر می باشد. (1) و دیدگاه اسلام آن است که اصل در برخوردها، باید برخورد مسالمت آمیز و کریمانه باشد و از بدگمانی، اهانت، غیبت... و نادیده گرفتن حقوق دیگران و برخوردهای منفی کاملاً پرهیز شود، (به طور مفصل در موضوع حلم بحث خواهد شد ان شاء الله).

ضرورت ارتباط با مردم نباید انسان را از توجه به خدا غافل نماید و در سیر عبودیت و اطاعت کامل از پروردگار متعال، خواسته ها و انتظارهای مردم مطلقاً او را تغییر ندهد، البته یک چنین حالتی به نحو صحیح، هنگامی حاصل می شود که مراتب عبودیت و تقرب به خداوند بالا

ص: 178

1- درباره انسان مکاتب و دیدگاه های مختلفی وجود دارد که هر یک از بُعد خاصی انسان را ارزیابی نموده اند، بعضی اصالت را به فرد داده اند (دموکراسی) برخی دیگر گفته اند اصالت با جمع است و زندگی را اشتراکی دانسته اند (سوسیالیسم و کمونیسم - سوسیالی یعنی جامعه و کمون نیز به معنای اشتراک است) عده ای دیگر اصلاً انسان و خواسته های انسان را اصل دانسته (اومانیزم) و بعضی نیز گزینه جنسی را اصل قرار داده اند (فرویدیسم) و اظهار نظرهای دیگر. اما تنها مکتبی که به راستی به تمام ابعاد وجودی و خواسته های ذاتی و فطری انسان توجه نموده و فرد و جامعه را محترم شمرده، مکتب مقدس اسلام است که میزان و معیار سلامت و تعالی را عبودیت خدا دانسته، بر همین اساس عمل به مضمون حدیث شریف عنوان بصری کاملاً این موضوع مهم را تضمین می نماید زیرا هنگامی که انسان عبد حقیقی خدا شد، تمام انواع ارتباطات چهارگانه او (ارتباط با خدا، با خویشتن، با سایر افراد، با طبیعت) من جمله ارتباطش با جامعه تنظیم و اصلاح خواهد گردید و به عبارت دیگر وقتی با عبادت ارتباط انسان با خدا برقرار و محکم شد و مابین خود و خدا را با بندگی صحیح اصلاح نمود خداوند نیز او را در امور اجتماعی و ارتباط سالم با مردم یاری خواهد کرد و بین او و سایر افراد اصلاح خواهد شد.

(قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ) نهج البلاغه، حکمت 86.

رفته باشد و تمام ملاک و معیار در زندگی برای انسان تنها پروردگار عالم باشد (عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ). (1)

«خدا نزد آنان بزرگ است پس هر چه جز اوست در نظرشان کوچک می باشد.»

گر با همه ای و بی منی بی همه ای *** گر بی همه ای و با منی با همه ای

بنابراین هرگاه انسان به این حد از بندگی برسد، خواست و میل مردم کوچک ترین نقش و اثری در روح و عمل وی نخواهد داشت زیرا ملاک، جلب رضای حق است.

(قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا تَعْمَلْ شَيْئاً مِنَ الْخَيْرِ رِيَاءً وَلَا تَدْعُهُ حَيَاءً). (2)

«نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ کاری را برای خودنمایی انجام مده و کار خیر و نیک را به خاطر حیا (خجالت) رها نما.»

بنده حقیقی خداوند کسی است که در عمل به وظایف دینی خود در جمیع ابعاد، جز نظر و خواست خداوند نظری نداشته باشد و از همین جهت خدادر نظرش بزرگ و ماسوی الله کوچک باشند، کسی که بین خود و خدا را اصلاح نمود و خود را بی نیاز از مردم دانست (3) و به یک چنین مرحله تقوایی نایل گشت، مردم به وی محتاج خواهند شد و به ناچار او را دوست خواهند داشت که این امتیاز فقط به این افراد اختصاص دارد و لذا می توان گفت که یکی از

ص: 179

1- نهج البلاغه، خطبه، 184، ص 602

2- بحار الانوار، ج 77، ص 163، ح 177 و تحف العقول، ص 57، ح 177 (در روایات متعدّد دیگری از ریاکار مذمت شدید به عمل آمده و شخص مرانی از کافر بدتر شمرده شده است زیرا انسان ریاکار ابزار قرب به حق را در جهت بعد از حق مصرف می کند مثلاً نماز که عامل قرب به خداوند است، این عامل بزرگ قربی را وسیله ریا و خودنمایی و خودخواهی و در حقیقت وسیله بعد و دوری از خدا قرار می دهد و با عمل ریایی، عبادت را نردبان ورود در چاه دنیا قرار می دهد در صورتی که همین عبادت برای مؤمن نردبان بالا رفتن می باشد زیرا عمل او عمل قربی است. (وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ) سوره حجر، آیه 99. با زاهد ریاکار انصاف و دین نباشد *** گر گفت حق چنین است حق این چنین نباشد با دین مدان کسی را کالوده شد به دنیا *** آن جا که اسم دنیاست اسمی زدین نباشد

3- (قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ اللَّهِ تَغْنَى عَنِ النَّاسِ أَغْنَاهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ) علی علیه السلام فرمود: هر که از مردم بی نیاز گردد، خدا او را (از مردم) بی نیاز گرداند) غرر الحکم، ج 2، ص 670، ح 982.

نشانه های افراد مُرابی و ریاکار همین مطلب است که در بین مردم با سرور و شادمانی خاصی به سر می برند ولی در هنگام تنهایی با کسالت و بی نشاطی، و هم چنین دوست دارند در جمیع کارها مورد حمد و ستایش مردم واقع شوند.

(قال عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلَاثُ عِلْمَاتٍ لِلْمُرَائِي: يَنْشَطُ إِذَا رَأَى النَّاسَ وَيَكْسِلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ وَيُحِبُّ أَنْ يُحْمَدَ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ). (1)

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: نشانه های ریاکار سه چیز است:

1- هنگامی که مردم را ببیند با نشاط و شاد است.

2- هنگامی که تنهاست کسل می باشد.

3- در جمیع امور دوست دارد مردم او را حمد و ستایش نمایند.»

و نیز در قرآن مجید در مورد این دسته افراد که وقتی در بین مردم هستند خوشحال می باشند ولی هنگامی که تنها شدند و ذکر خدا و یاد او به میان آمد ناراحتند و ارتباط آن ها با خدا ضعیف است و انس و اشتیاقی به خداوند ندارند و شعار آن ها مردم سالاری و شرک و نفاق و مردم پرستی است کلمه اشمئزاز «تتفر و انزجار» به کار رفته است، که چنین تعبیری در هیچ کجای دیگر قرآن ذکر نشده و بسیار قابل توجه و دقت است.

(وَ إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَحْدَهُ إِشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذَكَرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ). (2)

«و چون نزد مردم بیایمان به خدا و آخرت، خدا را به یکتایی یاد کنند از ذکر حق سخت ملول و دلتنگ می شوند و هرگاه ذکر غیر خدا به میان آید دلشاد و خوشحال می گردند.»

(وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا) (3)

«و چون تو (ای پیامبر!) در قرآن، خدا را به وحدانیت و یگانگی یاد کنی (کافران) روی گردانند و گریزان شوند.»

ص: 180

1- کافی، ج 2، ص 295، حدیث 8 - مستدرک، ج 1، ص 12 - شرح نهج البلاغه خوبی، ج 12، ص 140.

2- سوره زمر، آیه 45

3- سوره اسراء، آیه 46

(ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ... (1).

«این عذاب به آن علّت است که چون خداوند به وحدانیت یاد می شد، شما کافر می شدید».

در آیه ای دیگر خداوند متعال در مذمت این گونه افراد که در جامعه از مردم حیا و شرم می کنند اما خوف خدا در دلشان نیست چنین فرموده است:

(يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ) (2).

«از خلق و مردم شرم می کنند و از خدا شرم و حیا نمی کنند و حال آن که خداوند با آن هاست و از وضع آنان مطلع است».

از امتیازات افراد با ایمان و بندگان حقیقی خداوند آن است که رضایت و عدم رضا علیه السلام یت مردم در بندگی و سیر عبودیت آنان هیچ نقشی ندارد بلکه ارتباطشان با مردم فقط در جهت اطاعت خدا و تقویت همین فکر می باشد. (3)

(قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: طُوبَى لِمَنْ يَأْلَفُ النَّاسَ وَيَأْلِفُونَهُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ) (4)

«علی علیه السلام فرمود: خوشا به حال کسی که در طاعت خدا با مردم الفت گیرد و (در همین جهت نیز) مردم با وی الفت گیرند».

بنابراین خواستن و نخواستن مردم نباید در روح بنده حقیقی خدا اثر داشته باشد.

ص: 181

1- سوره غافر، آیه 12.

2- سوره نساء، آیه 108.

3- با توجه به اینکه نشانه های هدایت و بندگی خدا در کم کسی پیدا می شود و به راستی تعداد بندگان حقیقی خداوند بسیار اندک می باشند (وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ) (سوره سباء، آیه 30) لذا اکثریت مردم مورد مذمت خدای متعال واقع شده اند. (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ) (سوره عنکبوت، آیه 63) (وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) (سوره انعام، آیه 37) (وَ إِنْ تُطِيعْ أَكْثَرٌ مِّنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) (سوره انعام، آیه 116) و سرانجام نیز (وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ) (سوره اعراف، آیه 179) پس با این اوصاف اعتماد به اکثریت نه تنها ملاک دینی و معیار قرآنی ندارد که صریحاً مخالف منطق قرآن است و در طول تاریخ بشریت از جانب همین اکثریت، پیامبران و ائمه علیهم السلام مانند امام حسین علیه السلام دلی دردمند و خاطره های تلخی داشتند و بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همین اکثریت، سفارش آن پیامبر مظلوم را نادیده گرفته و باعث خانه نشینی امیرالمومنین علیه السلام گردیدند. یکی دیوانه ای را گفت بشمار ***

برای من همه دیوانگان را جوابش داد کاین کاری است مشکل *** شمارم خواهی از فرزندگان را

4- تحف العقول، ص 218، ح 111.

امام کاظم علیه السلام در قسمتی از وصایای خود به هشام فرمود:

(وَلَوْ كَانَ فِي يَدِكَ جَوْزَةٌ وَقَالَ النَّاسُ: لَوْلَوْ مَا كَانَ يَنْفَعُكَ وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا جَوْزَةٌ وَلَوْ كَانَ فِي يَدِكَ لَوْلَوْ وَقَالَ النَّاسُ أَنَّهَا جَوْزَةٌ مَا صَدَرَكَ وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا لَوْلَوْ). (1)

«اگر در دست تو گردویی باشد و مردم گویند درّ است تو را که می دانی گردوست، سود ندهد و اگر به دست تو دزّی باشد، زیانت ندارد که مردم بگویند گردوست».

پس بندگان حقیقی خداوند به خاطر ایمان محکمی که دارند، جز به خدا اعتماد و توکل نمی نمایند و همه قدرت ها و نیروها را از ذات مقدس حق می دانند (لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ)

تنها تویی تنها تویی در گوشه تنهاییم *** تنها تو می خواهی مرا با این همه رُسوائیم

و از خصوصیات و امتیازات بسیار مهمّ این نوع افراد آن است که هیچ گاه از تنهایی ها دلهره و وحشت ندارند یعنی خلوت و جلوت، بوق و کرناهای اجتماعی، زرق و برق عالم و اقبال و ادبار مردم برای آنان هیچ تأثیری ندارد علاوه بر آن که هنگام تنهایی بهترین فرصت است برای آنان تا با معبود خود راز و نیاز و مناجات کنند.

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَرَوْحُ إِلَى بَقَاءِ عِرْكَ بِالْوَحْدَةِ). (2)

«علی علیه السلام فرمود: برای بقاء عزّتت به تنهایی شاد باش»

(قال الصادق عليه السلام: ما من مؤمنٍ إلا وقد جعلَ اللهُ له من إيمانه أنسا يسكنُ إليه حتى لو كان على قلة جبلٍ لم يستوحش). (3)

امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ مؤمنی نیست مگر آن که خداوند متعال به خاطر ایمانش برای او انسی قرار داده که با آن انس، تسکین و آرامش دارد، به طوری که اگر (از تنهایی) بر روی قله کوهی هم قرار گیرد وحشت نخواهد داشت.»

(روى عن الوليد بن صبيح قال: سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: لولا الموضع الذي وضعني

ص: 182

1- بحار الانوار، ج 1، ص 136، مرحوم مجلسی رحمه الله در تفسیر این حدیث فرموده (بیان: حاصله عدم الاغترار بمدح الناس والافتخار بثناء هم).

2- تحف العقول، ص 215، ح 93

3- بحار الانوار، ج 70، ص 111، ح 14، «باب العزلة عن شرار الخلق والانس بالله»..

اللَّهُ فِيهِ لَسَّرَنِي أَنْ أَكُونَ عَلَى رَأْسِ جَبَلٍ، لَا أَعْرِفُ النَّاسَ وَلَا يَعْرِفُونِي، حَتَّى يَأْتِيَنِي الْمَوْتُ». (1)

«از ولید بن صبیح روایت شده که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر نبود مسؤولیتی که خداوند بر عهده من گذارده است دوست می داشتم تا بر سر کوهی بروم، مردم را شناسم و مردم هم مرا شناسند تا مرگ من بیاید.»

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَكَّلَنِي إِلَيْهِ فَأَكْرَمَنِي وَلَمْ يَكُنْ عَلَيَّ النَّاسُ فِيهِ يُنُونِي) (2)

«حمد و ستایش خدایی را که مرا به خودش واگذاشت و مرا گرامی داشت و به مردم وا نگذاشت تا آن که خوارم نمایند.»

امام جواد علیه السلام فرمود: (مَنْ انْقَطَعَ إِلَى غَيْرِ اللَّهِ وَكَلَّهُ اللَّهُ إِلَيْهِ) (3) «کسی که به غیر خدا منقطع گردد (به غیر خدا توجه داشته باشد) خداوند نیز او را به همان وا می گذارد»

(يَا مَنْ يُغَذِّيَنِي بِاللَّعْمِ صَبَاحًا وَ مَسَاءً إِزْحَمْنِي يَوْمَ أُنِيكَ فَزِدْ أَسَاحِصًا إِلَيْكَ بَصْرِي مُقَلِّدًا عَمَلِي قَدْ تَبَّرَّ جَمِيعُ الْخَلْقِ مِنِّي) (4)

«ای کسی که هر بامداد و پسون خُ وراکم دهی، به من رحم کن روزی که تنها نزد تو آیم، و دیده به درگاہت دوزم و چشم به تو دارم و کردارم بر گردنم باشد و همه خلق از من بیزار باشند.»

تا کاسه های دیده نگردیده پر ز خاک *** چشمی به حال بی کسی خویش وا کنیم

نکته ای که در این جا قابل توجه است این مطلب می باشد که ما انسان ها هر یک به تنهایی به دنیا آمدیم و تنها نیز خواهیم رفت و سرانجام تنها وارد محشر می شویم (وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا). (5) «و تمام آن ها روز قیامت منفرد و تنها به پیشگاه خدا حضور می یابند.»

بنابراین همان گونه که در رحم مادر تنها بودیم و به تنهایی پا در این دنیا نهادیم، یک روزی نیز تنها وارد شکم زمین و پس از ارتحال از این دنیا وارد عالم برزخ می شویم و سرانجام به عالم آخرت و قیامت رهسپار خواهیم شد.

(إِزْحَمَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا عُرْبَتِي وَعِنْدَ الْمَوْتِ كُرْبَتِي وَفِي الْقَبْرِ وَحْدَتِي وَفِي اللَّحْدِ وَحْشَتِي)

ص: 183

1- التَّحْصِين، ص 7، (لِلشَّيْخِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ فَهْدِ الْحَلِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْهُ فِي الْمُسْتَدْرَكِ: 323/2، ح 4).

2- دعای ابوحمزه

3- بحار الانوار، ج 78، ص 364، ح 5.

4- دعای حزین (مفاتیح الجنان ص 954)

5- سوره مریم، آیه 95

﴿وَإِذَا نُشِرْتُ لِلْحِسَابِ بَيْنَ يَدَيْكَ ذُلٌّ مَوْقِفِي... وَتَحَنُّنٌ عَلَيَّ مَحْمُولًا قَدْ تَنَاوَلَ الْأَقْرَبَاءَ أَطْرَافَ جَنَارَتِي وَجُدُّ عَلَيَّ مَنقُولًا قَدْ نَزَلَتْ بِكَ وَحِيدًا فِي حُفْرَتِي وَازْحَمَ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ الْجَدِيدِ غُرْبَتِي حَتَّى لَا أَسْتَأْنِسَ بِغَيْرِكَ يَا سَيِّدِي إِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى نَفْسِي هَلَكْتُ...﴾ (1)

«خدایا رحم کن در این دنیا غربتم را و در هنگام مرگ گرفتاری ام را و در قبر تنهایی ام را و در لحد هراسم را و چون برخیزم برای حساب در برابر تو خواری جایگاهم را... و به من رحم کن آن گاه که روی دوش (مردم) حمل شوم و خویشانم گوشه های تابوت مرا گرفته اند و بر من ببخش آن گاه که انتقال یابم و به سوی تو وارد شوم تنها در گودال و قبرم و رحم نما در این خانه جدید غربتم را تا انس نگیرم به دیگری جز تو، ای آقای من! (سید و سرور من) اگر مرا به خود واگذاری هلاک خواهم شد.»

پس در این دنیا انسان از جهتی غریب و تنهاست چنان چه در رحم مادر نیز تنها بود و تنها نیز وارد برزخ و آخرت خواهد شد (2) (کُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ كَسَائِرِ سَبِيلٍ وَعُدْ نَفْسَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ) خداوند به حضرت موسی علیه السلام فرمود: یا موسی: (انظُرْ إِلَى الْأَرْضِ فَإِنَّهَا عَنْقَرِيْبٌ قَبْرِكَ وَارْفَعْ عَيْنَيْكَ إِلَى السَّمَاءِ فَإِنَّ فَوْقَكَ فِيهَا مَلَكًا عَظِيمًا وَ أَبَاكَ عَلَى نَفْسِكَ مَا دُمْتَ فِي الدُّنْيَا...). (3)

«به زمین نگاه کن که به زودی (همین زمین) قبر تو خواهد گشت و به آسمان و بالا نظر افکن که فوق تو ملک عظیمی هست و تا زمانی که در دنیا هستی به حال خود گریه کن.»

ص: 184

1- دعای ابوحمزه. فکن فی الدنیا وحیداً غریباً... بمنزلة الطیر الوحדانی... بحر المعارف، ص 80.
2- (وَ كُلُّهُمْ آتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا) (سوره مریم، آیه 95) (لَنْ تَنفَعَكُمُ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ) (سوره ممتحنه، آیه 3) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ... إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ...) (سوره تغابن، آیه 14 و 15) قال علی علیه السلام: لَا تَجْعَلَنَّ أَكْثَرَ شَيْءٍ غِلْكَ بِأَهْلِكَ وَوَلَدِكَ، فَإِنْ يَكُنْ أَهْلُكَ وَوَلَدُكَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيْعُ أَوْلِيَاءَهُ، وَإِنْ يَكُونُوا أَعْدَاءَ اللَّهِ فَمَا هُمْكَ وَشُغْلُكَ بِأَعْدَاءِ اللَّهِ؟! (نهج البلاغه، حکمت 344)، لَا يَشْغَلُكَ أَهْلٌ وَلَا قَالَ عَنْ نَفْسِكَ، أَنْتَ يَوْمَ تُفَارِقُهُمْ كَصَيْفٍ بَثَّ فِيهِمْ ثُمَّ عَادُوا مِنْ عِنْدِهِمْ إِلَى غَيْرِهِمْ. (امالی شیخ مفید رحمه الله، ص 149). ضمناً لازم است در کنار این مطلب مهم، روایات دیگری نیز مورد توجه قرار گیرد مانند (وسائل الشیعه، ج 14، باب 89، ص 123، ح 2 و ص 124، ح 3- بحار الانوار، ج 103، ص 251 و ج 104، ص 132).

3- بحار الانوار، ج 77، ص 39، ح 7.

اکنون با این وصف تنهایی، بشر جایگاه اجتماعی بودن او نیز باید مورد توجه قرار گیرد زیرا در عالم رحم مادر، زندگی اجتماعی مفهومی ندارد ولی در دنیا به ناچار زندگی بشر اجتماعی خواهد بود و این اجتماعی بودن در آفرینش او پی ریزی شده: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى... (1) که این آیه و امثال آن به فلسفه اجتماعی بودن انسان اشاره نموده و زندگی در دنیا بدون اجتماعی بودن امکان پذیر نیست اما مسأله مهم و محل بحث آن است که آیا به راستی انسان بالطبع و بالذات اجتماعی است و این موضوع در ذات و سرشت و طبیعت او نهفته است؟ چنان چه ماتریالیست ها معتقدند و می گویند انسان موجودی ژنریک و بالطبع اجتماعی است؟ و یا آن که در طبیعت او اجتماعی بودن وجود ندارد و انسان مُدنی بالطبع نمی باشد؟ (2) بلکه اجتماعی بودن به وی تحمیل شده زیرا برای ادامه زندگی و حیات دنیوی چاره ای جز ایجاد ارتباط با سایر انسان ها ندارد و شرایط کلی زندگی، ایجاب می کند تا با دیگران ارتباط و تماس داشته باشد و الا در ذات و طبیعت انسان و فطرت او اقتضای چنین موضوعی وجود ندارد زیرا از نظر بُعد فطری او، انسان بالفطره با خدا مانوس است و شلوغی و مخلوط شدن با اجتماع را خوش ندارد و چنان چه در بحث داستان بشریت و مشکل اصلی بشر اشاره شد از سوی دیگر نیز از نظر طبیعت او که دارای طبیعتی ظلوم و غیره می باشد در این صورت نیز حالت تهاجمی و گریز از جامعه دارد. (3)

به هر حال یکی از عوامل و حشت از تنهایی ها، خالی بودن انسان از فضایل انسانی است (4) که از بدبختی های بسیار بزرگ بعضی از انسان ها همین مسأله می باشد که نمی توانند با خودشان خلوت

ص: 185

1- سوره حجرات، آیه 13.

2- (إِنَّ الْمُدْنِيَّةَ لَيْسَتْ بِطَبِيعَةٍ لِلْإِنْسَانِ) (تفسیر المیزان علامه طباطبایی رحمه الله ج 2، ص 117 و ج 16، ص 191).

3- قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (لَوْ دُفَّتْ حَالَاوَةُ الْوَحْدَةِ لَأَسَدَتْ تَوْحِشَتٌ مِنْ نَفْسِكَ ثُمَّ قَالَ أَقَلُّ مَا يَجِدُ الْعَبْدُ فِي الْوَحْدَةِ مِنْ مُدَارَاةِ النَّاسِ) امام صادق علیه السلام فرمود: اگر لذت تنهایی را بچشی از خود هم بهرآسی، سپس فرمود: کمتر فایده تنهایی آسوده شدن از مدارا با مردم است (تحف العقول، ص 390، ح 119).

4- عواملی که موجب وحشت از تنهایی می باشد عبارت است از: 1- عدم اعتقاد به مبدأ و معاد یا تهی بودن انسان از ایمان و یاد خدا 2- نداشتن هدف مشخص در زندگی یا زندگی را پوک پنداشتن و پوچ گرابی 3- کسالت جسم و روح و تحریک های عصبی

کنند و پیوسته خود را با اجتماع سرگرم نموده و به خود فراری مبتلا گشته اند، (1) سرّ آن نیز همین است که از درون تهی شده و طبعاً فرصت برای حمله غرایز حیوانی فراهم می شود و در این صورت مثل آن است که درون چنین افرادی پر از مار و عقرب و حیوانات دیگر باشد که دائماً او را می گزند و رعب و وحشت عجیبی در درون آن ها ایجاد می گردد و شاید یکی از عوامل اعتیاد در بعضی از انسان ها همین موضوع باشد زیرا هنگامی که ایمان به خدا نداشتند و خود را در عذاب داخلی سوزان دیدند و در درون خویش عذاب وجدانی را احساس نمودند با یک سری سرگرمی ها از قبیل تریاک، هروئین و غیر ذلک درصدد رفع و یا تسکین آن پریشانی و عذاب داخلی بر می آیند و گویا می خواهند از خودشان فرار کنند و این اعتیادها مانند «مرفینی» است که به انسانی که از شدت درد می نالد تزریق می کنند تا درد را احساس نکند. به عبارت دیگر: این که انسانی نمی تواند با خودش خلوت کند برای آن است که خود واقعی اش را از دست داده است:

(إِنَّمَا يَسْتَوْحِشُ الْإِنْسَانُ مِنْ نَفْسِهِ لِحُلُوِّ ذَاتِهِ عَنِ الْفَضِيلَةِ فَيَكْتَرُ حِينَئِذٍ مُلَاقَاةَ النَّاسِ وَيَطْرُدُ الْوَحْشَةَ عَنْ نَفْسِهِ.) (2)

«همانا انسانی در وجود خویش احساس وحشت و دلهره می کند که از فضیلت، تهی باشد و در این صورت با ملاقات پی در پی با مردم می خواهد این نقصان را جبران کند».

طبعاً دنیای درونی و برونی چنین افرادی وحشتناک به حساب می آید و فکر می کنند با اختلاط زیاد با مردم این وحشت جبران می شود اما افراد با تقوا و وارسته و کسانی که ندای وجدان خود را پاسخ مثبت داده اند و از ایمانی قوی برخوردار می باشند از این بدبختی مصون بوده و از هر آن چه آن ها را از خودشان منصرف و دور می کند فرار می کنند فرار می کنند و در وجود خودشان فکر می کنند زیرا عالم درونشان از عالم بیرونشان واقعاً سالم تر است و از آرامش خاطر و نشاط خاصی برخوردارند. (3) ولی آن کسی که عالم درونش فضایی تاریک و هم چون باغ وحش

ص: 186

1- (مَنْ أَسَسَ بِاللَّهِ إِسْرَ تَوَحَّشَ مِنَ النَّاسِ) (بحار الانوار، ج 70، ص 110، ح 11) (مَنْ اسْتَوْحَشَ مِنَ النَّاسِ، أَسَسَ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ) (مَنْ انْفَرَدَ عَنِ النَّاسِ أَسَسَ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ) (غرر الحکم، ج 2، ص 684، ح 1148 و ص 670، ح 981).

2- المحجّة البيضاء، ج 4، ص 13 (چاپ دفتر انتشارات اسلامی).

3- جهان درونی گسترده تر است از جهان بیرونی وقتی شما نورالهی درون خویش را به طور مستقیم تجربه کنید، تابشی در زندگی شما حاصل می شود که با هیچ کلام و بیانی قابل توصیف نخواهد بود. (کتاب، خود مقدّس شما ص 20 دکتر وین دایر)

می ماند که درنده ها و گزنده ها در آن رها شده باشند طبعاً می خواهد از این مهلکه درونی و از خودش فرار کند و درصدد سرگرمی ها و اختلاط زیاد با مردم برآید ولی عاقبت:

یک زمان تنها بمانی توز خلق *** در غم و اندیشه مانی تا به حلق

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ اسْتَغْنَى بِاللَّهِ افْتَقَرَ النَّاسُ إِلَيْهِ وَمَنِ اتَّقَى اللَّهَ أَحَبَّهُ النَّاسُ وَإِنْ كَرِهُوا.) (1)

«امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: کسی که از خدا بی نیازی جوید (خدا را غنی دانست و به او اعتماد نمود) مردم به او نیازمند خواهند شد و کسی که از تقوای الهی برخوردار است، مردم وی را دوست خواهند داشت اگر چه ناخوش داشته باشند».

حضرت امام محمد تقی علیه السلام فرمود: (عُرِّ الْمُؤْمِنِينَ غِنَاهُ عَنِ النَّاسِ) (2) «عزت و بزرگواری انسان مؤمن، در بی نیازی او از مردم است.»

چنان چه نقطه مقابل این قضیه یعنی نظر داشتن به غیر خدا و یاری خواستن از غیر او موجب ذلت و خواری در بین مردم خواهد گشت و در این صورت هم از خداوند فاصله گرفته و هم از نظر مردم ساقط گشته است.

گر ز چشم همه خلق بیفتم سهل است *** تو مینداز که مخذول تو را ناصر نیست

عباد واقعی خداوند چنان روحیه ای دارند که اگر دفاتر روزگار مملو از شبهات و تبلیغات ضدّ دین گردد و جمیع اهل عالم بیدین بشوند و در این صورت او تنها بماند یا اگر همه مردم، وی را مورد مدح و ستایش و یا مذمت قرار دهند و به او پشت کنند، مدح، ثنا، اقبال و ادبار آنان هرگز او را منعطف نخواهد نمود و مردم نخواهند توانست او را از مسیر حق و حقیقت دور سازند زیرا این گروه در دین خود قوی و ایمانشان به حدّ یقین رسیده و وظایف عبودیت خود را از روی شوق و با نشاط و علاقه انجام می دهند.

ص: 187

1- بحارالانوار، ج 78، ص 79 ح 61 در بحث پرهیز از جاه طلبی نیز اشاره خواهد شد.

2- بحارالانوار، ج 78، ص 365 - نزهة الناظر: 137، ح 17.

(فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ... وَايْمَانًا فِي يَقِينٍ... وَنِشَاطًا فِي هُدًى). (1)

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از نشانه های پرهیزکاران آن است که می بینی در دین توانا هستند و در ایمان یقین دارند و در هدایت (و رستگاری) دارای نشاط (و شادی) می باشند».

درباره خصوصیات مؤمن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «طعم و لذت ایمان را نمی چشد بنده ای تا آن که مدح و مذمت مردم نزد او یکسان باشد». (2)

(عن ابی جعفر علیه السلام قال: يا ابا النعمان، لا يُعْرُتُكَ النَّاسُ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّ الْأَمْرَ يَصِلُ إِلَيْكَ دُونَهُمْ، وَلَا تَقْطَعُ نَهَارَكَ بِكَذَا وَكَذَا فَإِنَّ مَعَكَ مَنْ يَحْفَظُ عَلَيْكَ عَمَلَكَ وَ أَحْسِنُ فَإِنِّي لَمْ أَرَشَيْتُنَا أَحْسَنُ دَرَكًا وَلَا أَسْرَعُ طَلَبًا مِنْ حَسَنَةِ مُحَدَّثَةٍ لِدَنْبٍ قَدِيمٍ). (3)

«ابو نعمان عجبلی از حضرت باقر علیه السلام حدیث نمود که حضرت فرمود:

«ای ابا نعمان! مردم تو را به خودت مغرور نکنند (و با مدح و ستایش تو را از خود غافل نکنند) زیرا (سزای) کار (کردارت) به تو می رسد نه به آن ها، و روز خود را (ایام را) به چنین و چنان (سخنان بیهوده) به پایان مبر، زیرا با تو کسی هست که کردار تو را بر تو نگه دارد و نیکی کن زیرا، من ندیدم چیزی را برای تدارک گناه گذشته و کهنه، بهتر از کردار نیکی که تازه باشد».

امام صادق علیه السلام نیز به حفص بن غیاث فرمود:

(إِنْ قَدَرْتُمْ أَنْ لَا تَعْرِفُوا فَاذْعَبُوا وَ مَا عَلَيْكُمْ إِنْ لَمْ يَشْرَ النَّاسُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَكُونُوا مَذْمُومًا عِنْدَ النَّاسِ إِذَا كُنْتُمْ مَحْمُودًا عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى... ثُمَّ قَالَ: إِنْ قَدَرْتُمْ أَنْ لَا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِكُمْ فَاذْعَبُوا فَإِنَّ عَلَيْكُمْ فِي خُرُوجِكُمْ أَنْ لَا تَغْتَابَ وَ لَا تَكْذِبَ وَ لَا تَحْسَدَ وَ لَا تُرَائِيَ وَ لَا تَتَصَدَّقَ وَ لَا تُدَاهِنَ). (4)

«اگر می توانید، کاری کنید که شناخته نشوید و معروف نگردید، و باکی تو را نباشد از مردم اگر

ص: 188

1- نهج البلاغه، خطبه 184، ص 602

2- در همین ارتباط امام صادق علیه السلام نیز فرمود: (أغلق أبواب جوارحك عما يرجع صدره إلى قلبك و يذهب بوجاهتك عند الله و تغلب الحسرة و الندامة يوم القيامة و الحياة عما اجترحت من السيئات، و المُنَوَّرُ يَحْتَاجُ إِلَى ثَلَاثَةِ أَصُولٍ: الصَّفْحُ عَنْ عَثَرَاتِ الْخَلْقِ أَجْمَعِ، وَ تَرْكُ خَوْضِهِ فِيهِمْ، وَ اسْتِوَاءُ الْمَدْحِ وَ الذَّمِّ). (بحار الانوار، ج 70، ص 307، ح 35).

3- اصول کافی، ج 2، ص 454، ح 3 (باب محاسبة العمل).

4- روضه کافی، ج 1، ص 186 ح 98 - بحار الانوار، ج 70، ص 109، ح 2.

تورا مدح و ثنا نکنند و نیز باکی نباشد تو را چنان چه نزد مردم مذموم (مورد مذمت) واقع شوی هنگامی که ستایش شده باشی (محمود باشی) نزد پروردگار متعال (اگر نزد پروردگار ستوده و روسفید باشی در این صورت از نکوهش مردم نگران مباش). سپس فرمود: اگر می توانی (تا امکان دارد) از خانه ات بیرون نروی، چنان کن زیرا در بیرون رفتن تو از منزل، این مسؤولیت را داری که نباید غیبت کنی و نباید دروغ بگویی و نه رشک بری و حسادت ورزی و نه خودنمایی کنی ظاهر سازی (یا ظاهر آرایی) و نه دورویی و چاپلوسی داشته باشی».

امام صادق علیه السلام: در ارتباط با مردم با توجه به احادیث مذکور و اشاره به رکن سوم از پایه های عبودیت (که فرمود: جُمْلَةُ اَشْءٍ تَغَالِيهِ فِيمَا اَمَرَهُ تَعَالَى...) یک فضایی را بر روی پیروان خود گشوده است که در هر حال انسان با مردم مشکلی نداشته باشد و هرگاه کسی قصد تحقیر و توهین او را داشت بدون ایجاد هر نوع استرس و تأثیرگذاری بر روح و روان او، با منطقی محکم و مستدل با او مقابله کند.

بنابراین افرادی که به زینت عبادت آراسته باشند ضمن آن که وظایف دینی خویش را در اجتماع با رویی گشاده و با نشاط خاصی انجام می دهند هرگز اسیر و گرفتار مردم زدگی و ریا نخواهند شد و از یک روحیه والا و قوی و آزادی برخوردار می باشند که قیادت و اسارت های اجتماعی را به طور کلی از خود دور ساخته و در مقام انجام وظایف الهی، رضایت و عدم رضایت مردم هیچ تأثیری در روح آنان نخواهد گذاشت و از کنار مردم عبور می کنند مانند پرنده یا عبور کردن از کنار شترها، گویا مردمی را نمی بینند که از آنان خجالت بکشند. (1)

مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمه الله از علامه مجلسی رحمه الله در عین الحیاة نقل فرموده که: «اعتزال از عامه خلق در این امت ممدوح نیست چنان که احادیث بسیار در فضیلت دیدن برادران مؤمن ملاقات و عیادت بیماران و اعانت محتاجان و حاضر شدن به جنازه مرده ها و قضاء حوائج انسان و نیز تحصیل مسایل ضروریه واجب و وجوب امر به معروف و نهی از منکر هیچ یک از این ها با عزلت جمع نمی شود.

ص: 189

1- «كُنْ فِي النَّاسِ وَلَا تَكُنْ مَعَهُمْ» «كُونُوا فِي النَّاسِ كَالنَّحْلَةِ فِي الطَّيْرِ، امالی، ص 131». هرگز میان حاضر و غایب شنیده ای *** من در میان جمع و دلم جای دگر است

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که صبح کند و اهتمام به امور مسلمانان نداشته باشد مسلمان نیست و کسی که بشنود کسی استغاثه می کند و از مسلمانان اعانت می طلبد و اجابت او نکند او مسلمان نیست و از آن حضرت پرسیدند که: محبوب ترین مردم نزد خدا کیست؟ فرمود کسی که نفع او به مسلمانان بیشتر می رسد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که زیارت کند برادر مؤمن خود را برای خداوند عالمیان، هفتاد هزار ملک را خداوند موکل گرداند که او را ندا کنند، خوشا حال تو و گوارا باد بهشت از برای تو»

بنابراین اخباری که در باب عزلت وارد شده است، (1) مراد از آن ها عزلت از بدان خلق است (و الیس قلبی الوحشة من شرار خلقک وهب لی الأتس بک...) (2) و در صورتی که معاشرت انسان موجب هدایت آن ها نگردد. و ضرر دینی به این کس رساند، به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: خوشا حال بنده خاموش و گمنامی که مردم زمانه خود را شناسد و به بدن با ایشان مصاحبت کند و در اعمال ایشان با دل مصاحبت نماید پس او را بظاهر شناسند و او ایشان را در باطن شناسد.

(قال علی علیه السلام: مَنْ عَرَفَ النَّاسَ لَمْ يَعْتَمِدْ عَلَيْهِمْ). (3)

«امیرالمومنین علیه السلام فرمود: هر که مردم را شناخت (مردم شناس باشد) به آن ها تکیه و اعتماد نخواهد نمود.»

مرحوم شیخ احمد بن فهد در کتاب تحصین ذکر کرده، امام صادق علیه السلام به ابن مسعود فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر آینه خواهد آمد بر مردم زمانی که به سلامت نماند صاحب دینی مگر آن که فرار کند از سرکوه به سرکوه دیگر و از سوراخی به سوراخ دیگر مانند روباه که از ترس این که مبادا گرگ بچه هایش را بخورد، بچه اش را به دندان گرفته از این سوراخ

ص: 190

1- مانند روایات باب 49 از بحار الانوار، ج 70، ص 108 چهارده روایت، مرحوم فیض نیز در محجة البیضاء، ج 4، ص 4 (کتاب العزله) نقل فرموده که: (و ما من نبی و لا وصی إلا و اختار العزلة فی زمانه إما فی ابتدائه و إما فی انتهائه). درباره فواید گوشه گیری و نیز فواید معاشرت و همزیستی با دیگران به کتاب ره توشه (پندهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوزر) جلد 2، ص 204 مراجعه شود.

2- صحیفه سجّادیه، دعای 21 ص 89

3- غرر الحکم، ج 2، ص 643، ح 577

به آن سوراخ فرار می کند که بچه اش محفوظ بماند، و وارد شده در حدیث که فرار کن از مردم مانند فرار کردن از شیر (1)

اهل دنیا را از کھین و از مھین *** لعنة الله عليهم اجمعين

ای دل اوضاع جهان از جزء و از کل بگذرد *** سختی فصل خزان و موسم گل بگذرد

خواهی ار دانی و فاداری یاران تا کجاست *** هست تا جایی که آنان را خر از پل بگذرد

(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا أَيُّهَا عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَكُونُ النَّاسُ فِيهِ ذُنَابًا، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ ذَنْبًا أَكَلَتْهُ الذَّنَابُ.) (2) «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: روزگاری بر مردم آید که مردمان در آن دوران گرگ ها باشند، پس هر که گرگ نباشد گرگ ها او را خواهند خورد.»

از علی بن مهزیار نیز نقل شده است که:

(يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَكُونُ الْعَاقِبَةُ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ، تَسْعَةٌ مِنْهَا فِي إِعْتِزَالِ النَّاسِ وَوَاحِدَةٌ فِي الصُّمْتِ.) (3)

«زمانی خواهد آمد که سلامتی و عافیت دارای ده جزء خواهد بود، نه قسم آن در دوری گزیدن از مردم و یک قسم دیگر در سکوت است.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرمود: برای امت من زمانی می رسد که از قرآن چیزی جز ظاهر آن و از اسلام چیزی جز اسم آن باقی نمی ماند، به نام اسلام نامیده می شوند ولی دورترین مردم از اسلام هستند، مساجدشان آباد است ولی از هدایت در آن ها خبری نیست، فقهای این زمان بدترین فقیهان در زیر آسمان هستند، منشأ فتنه ها می باشند و فتنه ها به خودشان باز می گردد.

(سَيَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَلَا مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ يُسْمَوْنَ بِهِ وَهُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ، مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى، فَقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شَرُّ فَقَهَاءِ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ، مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ.) (4)

ص: 191

1- منتهی الآمال، ج 2، ص 132 - محجة البيضاء، ج 4، ص 4 «فَرُّ مِنَ النَّاسِ كَفَرَارِكَ مِنَ الْأَسَدِ وَالْأَنْعَى».

2- تحف العقول، ص 53، ح 140 و بحار الانوار، ج 77، ص 159، ح 12.

3- وسائل الشیعه، ج 8، ص 529، ح 13.

4- ثواب الاعمال، ص 544 ح 4

البته با همه این اوصاف نباید چنین تلقی شود که انسان نسبت به دیگران و همه افراد به دید حقارت و بی‌اعتنایی و بی‌احترامی بنگرد در آیین مقدس و تربیتی اسلام نسبت به احترام و برخورد نیکو با دیگران بسیار تأکید شده است و از محزون نمودن و برخوردهای تحقیر آمیز نیز شدیداً مذمت به عمل آمده.

گر قرب خدا می‌طلبی دل جو باش *** اندر پس و پیش خلق نیکوگو باش

خواهی که چو صبح صادق الوعد شوی *** خورشید صفت با همه کس یک رو باش

(قال النبي صلى الله عليه وآله: مَنْ أَحْزَنَ مُؤْمِنًا ثُمَّ أَعْطَاهُ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ كَفَّارَةً وَ لَمْ يُوجِرْ عَلَيْهِ.)

* (مَنْ آدَى مُؤْمِنًا بِغَيْرِ حَقٍّ فَكَأَنَّمَا هَدِمَ مَكَّةَ وَ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَ كَأَنَّمَا قَتَلَ أَلْفَ مَلِكٍ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ.)

و در حدیث قدسی است که:

* (مَنْ أَمَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ.)

* (مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَزْصَدَ لِمُحَارَبَتِي.) (1)

ز خود هرگز نیازم دلی را *** که می‌ترسم در او جای تو باشد

یکی از امتیازات بندگان صالح خدا این است که هرگز کسی را بدون جهت تحقیر و تضعیف نمی‌کنند و پیوسته با دلی با صفا و رؤوف و با گشاده رویی و عقل و منطق برخورد می‌نمایند.

گر هم چو خلیل، کعبه بنیاد کنی *** وی را به نماز و روزه آباد کنی

روزی دو هزار بنده آزاد کنی *** بهتر نبود که خاطری شاد کنی

(ولهذا قيل: ادخال السرور في قلب المؤمن كالبحر وسائر العبادات كالقطرة... وفي النبوي صلى الله عليه وآله ارحم من في الارض يرحمك في السماء و يروى ان رجلا- كان يشتري الطيور فيعتقها فلما مات، اجتمعت الطيور على جنازته ما لا يحصى عددها الا الله، تصيح فلما قبر سمعوا صوتاً الى كم تصيحون فقد وهبته لكم).

ص: 192

پس نه تنها نسبت به مردم با رأفت و مهربانی برخورد می کنند بلکه نسبت به موجودات دیگر و حیوانات و پرندگان نیز رؤوف و مهربانند و مظهر عطوفت می باشند.

میازار موری که دانه کش است *** که جان دارد و جان شیرین خوش است

(و جاء في الخبر: من قتل عصفورا عبثاً جاء يوم القيامة و له صراخ عند العرش يقول يا ربّ سل عن هذا فبم قتلني من غير منفعة.) (1)

ص: 193

1- بحر المعارف، ص 21-22 - بحار الانوار، ج 64، ص 270، ح 34

(وَلَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَاتُرًا وَ تَفَاخُرًا)

«و طالب دنیا نشود که در آن به ازدیاد مال و افتخار نمودن بپردازد».

«تکاثر و تفاخر» به معنای فزون خواهی و شخصیت آفرینی، فخر نمودن بر دیگران، نازیدن و بالیدن به مال و جاه و به کثرت مال و اندوخته های خود می باشد، به طور طبیعی توجه و روی آوردن به چیزی مستلزم روی گرداندن از غیر آن است و بر همین اساس کسی که در طلب محبوب حقیقی و عبودیت واقعی پروردگار قرار گرفت به طور قطع از تکاثر و تفاخر روگردان می باشد چه آن که این دو (عبودیت واقعی و عدم تکاثر) لازم و ملزوم یک دیگرند یعنی انسان هایی که در اثر عبادت و چشیدن لذت مناجات حق، انقطاع الی الله پیدا کرده اند هیچ گاه در فکر جمع آوری مال به منظور تفاخر نبوده و در دنیا بیش از مقدار حاجت از خدا نمی طلبند و آن چه را هم به دست آورند در مصارفی خرج می کنند که رضای خدا در آن باشد.

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَلَا تَسْأَلُوا فِيهَا فَوْقَ الْكَفَافِ وَلَا تَطْلُبُوا مِنْهَا أَكْثَرَ مِنَ الْبَلَاغِ). (1)

«امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: در دنیا بیش از حاجت نطلبید و زیادت از آن چه به شما رسیده نخواهید.»

مکن طول امل را پیروی تا پیشوا گردی *** عنان خود به هر موجی مده تا ناخدا گردی

به ترک آرزو بر آرزو دل دست می یابد *** برآید مدعاهایت اگر بی ادعا گردی

امام صادق علیه السلام خدمت کاری داشتند که مصادف نام داشت وی را خواسته هزار دینار به او دادند و فرمودند: آماده باش تا برای تجارت به مصر بروی، مصادف آماده شد و با بازرگانان به مصر رفت در آن هنگام که به مصر نزدیک شدند کاروانی خارج از مصر آنان را استقبال نمود، کاروان مدینه از مصریان پرسیدند وضع کالایی که ما همراه داریم در مصر چگونه است؟ گفتند

ص: 194

از آن کالا در مصر چیزی پیدا نمی شود پس هم قسم و هم پیمان شدند بر این که قیمت جنس خود را با سود صد در صد به فروش برسانند لذا پس از فروش اجناس خود به مدینه بازگشتند در حالی که هر کدام کیسه ای حاوی هزار دینار سود با خود داشت، مصادف خدمت امام صادق علیه السلام آمد از آن که گزارش کار خود را داد حضرت (از روی ناراحتی) فرمود: سبحان الله، هم قسم می شوید که به مسلمانان کالا نفروشید مگر با سود صد در صد؟! سپس یکی از دو کیسه را برداشت و فرمود: این سود زیادی را نمی خواهم و فرمود: ای مصادف! جنگ با شمشیر آسان تر است از تحصیل حلال (مُجَالِدَةُ السُّيُوفِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ الْحَلَالِ). (1)

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَنْ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا فَلْيَصِلْ بِهِ الْقَرَابَةَ وَلْيُحْسِنْ مِنْهُ الصَّدَقَةَ وَيُفِئِكَ بِهِنَّ الْأَسِيرَ وَالْعَانِيَّ وَلْيُعْطِ مِنْهُ الْفَقِيرَ وَالْغَارِمَ وَلْيَصْبِرْ نَفْسَهُ عَلَى الْحُقُوقِ وَالنَّوَائِبِ ائْتِغَاءِ الثَّوَابِ). (2)

«علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: کسی که خداوند ثروتی به او عطا نماید باید با آن ثروت، خویشان را کمک و یاری کند و از آن مال مهمانی شایسته نماید و با آن اسیر و گرفتار را رهایی بخشد و از آن به فقیر و وامدار عطا کند و باید شکیبایی ورزد بر ادای حقوق و رفع پیشآمدها و حوادث».

امام زین العابدین علیه السلام در ضمن حدیثی مفصل فرمود: اولیای خدا روزی حلال و پاک را کسب کنند و زیاده طلبی و فخر فروشی نمایند. (وَلَا يُرِيدُونَ التَّفَاخَرَ وَالتَّكَاثُرَ...). (3) و در حدیثی نیز فرمود:

(عَجَبًا لِلْمُتَكَبِّرِ الْفُخُورِ الَّذِي كَانَ بِالْأُمْسِ نُطْفَةً ثُمَّ هُوَ غَدًا جِيفَةً). (4)

ای هست وجود تو ز یک قطره منی *** معلوم نمی شود که تو چند منی

تا چند منی ز خود که کو هم چو منی *** نیکو نبود منی ز یک قطره منی

آری کسی که چشم واقع بین پیدا کند و اعتقاد به فناى دنیا و مافیها داشته باشد و خود را مهیای فردای واپسین نماید چگونه می شود در صدد جمع آوری مال بر روی مال برای

ص: 195

1- وسائل الشیعه، ج 12، ص 311، ح 1 - بحار الانوار، ج 47، ص 59، ح 111.

2- نهج البلاغه، خطبه 142، ص 423

3- تفسیر نورالثقلین، ج 2، ص 309

4- کافی، ج 2، ص 328 ح 1 (باب الفخر و الکبر).

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَصِفُ مِنْ دَارٍ أَوْلَاهَا عَنَاءٌ وَ آخِرُهَا فَنَاءٌ، فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَ فِي حَرَامِهَا عِقَابٌ.) (1)

«علی علیه السلام فرمود: چگونه وصف کنم سرایی را که اول آن رنج و آخر آن نیستی است، در حلال آن حساب و در حرامش عقاب است.»

ای دل از پست و بلند روزگار اندیشه کن *** در برومندی ز قحط برگ و بر اندیشه کن

از نسیمی دفتر ایام بر هم می خورد *** از ورق گردانی لیل و نهار اندیشه کن

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا لَابْنِ آدَمَ وَ الْفَخْرِ، أَوْلُهُ نُطْفَةٌ وَ آخِرُهُ جَيْفَةٌ، لَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ وَ لَا يَدْفَعُ حَتْمَهُ.) (2)

«علی علیه السلام فرمود: فرزند آدم را با فخر و نازیدن چه کار؟ او که در آغاز نطفه ای گندیده و در پایان مرداری بدبو است، نه می تواند روزی خویشتن را فراهم کند و نه مرگ را از خود دور نماید!».

دنیا جیفه است و اهل دنیا *** اکثر چو سگان جیفه خواره

جیفه به میان و جیفه خواران *** رو کرده در وزهر کناره

چنان چه از بعضی از آیات قرآن و روایات استفاده می شود یکی از ریشه های تکاثر و فخر فروشی، جهل و نادانی نسبت به پاداش و کیفر الهی و عدم ایمان به قیامت است. عامل دیگر آن نیز، احساس ضعف و حقارت می باشد که برای پوشانیدن ضعف های خود، به تفاخر و فخر فروشی پناه می برد.

شنیده ای که زیر چناری کدو بُنی *** بر رست و بر دَوید بر او به روز بیست

پرسید از آن چنار که تو چند روزه ای *** گفتا چنار مرا سال بیشتر ز سی است

خندید پس کدو که من از تو بیست روز *** برتر شدم بگوی که این کاهلیت ز چیست؟

اورا چنار گفت که امروز ای کدو؟ *** فردا که بر من و تو وزد باد خرگاه

ص: 196

1- نهج البلاغه خطبه 81، ص 172

2- نهج البلاغه حکمت 445، ص 1284

با تو مرا هنوز نه هنگام داوری است *** آن گه شود پدید که، مرد و نامرد کیست؟

(قال الصادق عليه السلام: مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لِدَلَّةٍ وَجَدَهَا فِي نَفْسِهِ). (1)

«امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ کس تکبر و فخر فروشی نمی کند مگر به خاطر ذلتی که در نفس خود می یابد»

تو آن گه شوی پیش مردم عزیز *** که مر خویشان را نگیری به چیز

به راستی چگونه انسان فخر و مباهات می کند در صورتی که ممکن است یک بیماری او را از پای در آورد یا شبی بخوابد و دیگر بیدار نشود و وقتی نیز می خوابد، حکمت همه حکما، فقه همه فقها، علم همه علما در آن حال همه منتفی است و در حال خواب مقتدرترین قدرتمندان بدون قدرت می شوند و با یک خواب و چرت همه چیز گرفته می شود ولی تنها قدرتی که خواب او را فرا نمی گیرد خداوند متعال است (لا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ...) (2) پس در حقیقت بشر چیزی از خود ندارد که به آن افتخار کند مگر عبد خدا باشد که در این صورت همه چیز دارد و در قیامت به آن افتخار می کند (أَخْرَجَ نَوْمَكَ إِلَى الْقَبْرِ وَأَفْتَحَاكَ إِلَى الْمِيزَانِ) و در دنیا هیچ چیزی برای افتخار کردن وجود ندارد و هر نوع فخر فروشی چیزی جز جهالت و نادانی نیست.

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در خطبه ای مفصل بعد از تلاوت آیه (الْهَكْمُ التَّكَاثُرُ...) فرمود: (يَا لَهْ مَرَامًا مَا أَبْعَدَهُ! وَ زُورًا مَا أَعْفَلَهُ! وَ خَطْرًا مَا أَفْطَعَهُ! لَقَدْ دَسَّ تَخْلَوْا مِنْهُمْ أَيَّ مَذَكِرٍ وَ تَنَاوَشُوهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ! أَفَبِمَصَارِعِ آبَائِهِمْ يَفْخَرُونَ، أَمْ بَعْدِيدِ الْهَلْكَى يَتَكَاثَرُونَ؟! (3).

«ای شگفتا چه منظور و مقصود بسیار دوری است و چه زیارت کنندگان بسیار غافل و بی خبری و چه کار بزرگ بی اندازه رسوا و مرگ باری به تحقیق دیار و شهرها را از رفتگان خالی دیدند (پنداشتند جای مردگان خالی است) در حالی که جای تذکر و یادآوری بود چه تذکر و یادآوری (آن ها سخت مایه عبرتند)!! آیا به جاهایی که پدرانشان به خاک افتاده فخر می کنند (آیا به گورهای پدران خویش می نازند) یا به شماره تباه شدگان (یا به تعداد فراوانی که در کام مرگ فرو

ص: 197

1- کافی، ج 2، ص 312، ح 17 (باب الکبر).

2- سوره بقره، آیه 255.

3- نهج البلاغه، خطبه 212، ص 685

آری اگر به راستی انسان درست فکر کند که چیزی نیست و از خود هیچ ندارد تا به خاطر آن افتخار کند هرگز تفاخر و فخر فروشی نخواهد نمود زیرا بنده خدا جز فقر مطلق و احتیاج چیزی نیست (أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ). (1) و فقر و احتیاج در همه جا ذلت آور است جزء فقر و احتیاج مخلوق در پیشگاه خالق که این فقر، عین غنی و این ذلت عین عزت و شوکت است و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله نیز فرمود: (الْفَقْرُ فَخْرِي وَ بِهِ افْتَخِرُ). (2) «فقر و احتیاج به خدا، مایه فخر و مباهات من است و به آن افتخار می کنم.»

دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر *** که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود

و نیز در پیشگاه خدا چنین عرض نمود:

(اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَسْكِينًا وَ أَمِتْنِي مَسْكِينًا وَ أَحْشُرْنِي فِي زُمْرَةِ الْمَسَاكِينِ). (3)

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار *** کین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

بنابراین عامل اساسی برای تکاثر و تفاخر، نابینا بودن چشم باطن، جهل و نادانی، حقارت و فرورفتن در مادیات و پوچی درون و جنگ و گریز باطنی است که بعضی افراد تصویر ایده آلی از خود ساخته اند و با این شخصیت ساختگی و مصنوعی تنها خود را باور کرده اند و لاغیر که عاقبت فرو می ریزند ولی کسی که در پرتو بندگی خدای متعال از عالم مادیات و دل بستگی به دنیا بیرون آمده و در نتیجه، بینایی خاص اهل تقوا را پیدا کرده و بر همین اساس در پرتو بندگی خدا شخصیت حقیقی و واحد دارد، هرگز در صدد تفاخر و تکاثر بر نخواهد آمد. (قَالَ)

ص: 198

1- سوره فاطر، آیه 15.

2- سفینه البحار، ج 2، ص 378 - معراج السعاده، ص 296 (در فضیلت فقر).

3- پیامبر صلی الله علیه و آله از یک طرف از فقر به خدا پناه می برد که مراد فقر و نیاز به سوی مردم و عدم کفاف زندگی است و از طرفی فقر را مایه افتخار قلمداد فرموده (وَ افْتَخِرْ عَلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ) که منظور از آن فقر الی الله است پس فقر گاهی در مورد ناداری و بی چیزی استعمال می شود (كَأَيُّ الْفَقْرِ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا) و گاهی به معنای نیاز در پیشگاه خدای متعال است «فقر الی الله» که تمام موجودات عالم اعم از انسان و غیر انسان ذاتاً محتاج پروردگار می باشند، ضمناً اصل فقر به معنای شکسته شدن ستون فقرات است که بر همین اساس به بالای بزرگی که پشت انسان را بشکند نیز فاقره می گویند.

عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَالْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ وَالْأَعْمَىٰ لَهَا مُتَزَوِّدٌ. (1)

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: بینا (که می داند دنیا جای ماندن نیست) از آن (برای سفر آخرت) توشه بر می دارد و کور برای دنیا توشه تهیه می کند»

اهل دنیا را خبر از عالم اسرار نیست *** عالم اسرار را قانون گیر و دار نیست

روح انسان تشنه سیر تکامل کردن است *** ورنه کاری جسم ما را غیر حمل بار نیست

پرده برداری اگر از دیده خودبین خود *** هر چه می بینی خدا هست و خودی در کار نیست

جنگ بین دین و دینار است انسان را مدام *** آن که گردد در پی دین طالب دنیا نیست

صد هزاران سر در این دنیا رود بالای دار *** از هزاران سر یکی چون میثم تمار نیست

قرآن مجید هم در مذمت و توبیخ این دسته افراد که غوطه ور در دنیا و دنیا پرستی شده اند فرموده است:

(اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ...) (2)

«بدانید که زندگی دنیا به حقیقت بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و تفاخر در میان شما افزون طلبی در اموال و فرزندان است...»

دنیا طلبیدم به دنیام نرسیدم *** آیا چه شود آخرت ناطلبیده

(الْهَكْمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ) (3)

«مسابقه و مفاخره در داشتن مال و نفرت بیشتر، شما را از سعادت واقعی به خود مشغول کرد

ص: 199

1- نهج البلاغه، خطبه 133، ص 404

2- سوره حدید، آیه 20.

3- سوره تکاثر، آیه 1-2.

تا آن جا که برای شمردن نیاکان خود به قبرستان رفتید.»

آری برخی از افراد به اندازه ای شیفته دنیا گشته اند که حتی تا لحظه مرگ نیز به تکاثر آلوده می باشند بلکه از این بدتر آن که زیاده خواهی و بلند پروازی یا تفوق طلبی و تکاثر بعد از مرگ نیز گریبان گیر آنان است مثل این که وصیت می کند هزینه سنگینی برای قبر او اختصاص یابد یا مانند ابو جهل که وقتی خواستند او را به قتل برسانند گفت سر من را از پایین گردن قطع کنید تا در بین سایر سرها ممتازتر و بزرگ تر باشد.

بنابراین یک دسته از انسان ها پیوسته عمر خویش را در راه تکاثر و تفاخر یا فزون طلبی سپری می کنند و با یک نوع پندار غلط (حسبان) (1) اگمان می کنند مال یا دارایی آن ها جاودانی خواهد بود (يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ) (2) در مقابل این گروه، بندگان حقیقی و سعادتمند خداوند می باشند که تمام نیرو و استعداد و سرمایه های خود را در راه سرعت بخشیدن و یا سبقت در مسیر کمال انسانی و عبادت خدا صرف می نمایند که خداوند متعال به دنبال همین آیاتی که اشاره شد و نیز در آیاتی دیگر، انسان ها را به سرعت و سبقت به سوی کمال، و ارتباط با خدا (در مغفرت و خیرات و صراط مستقیم حق) دعوت فرموده: (سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ) (3) (فَاسَّ تَبِقُوا الصِّرَاطَ)، (4) (سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ) (5) و در آیه دیگر اشاره فرموده به این که بندگان خدا پیوسته در حال مسابقه و سرعت عمل در مسایل مذکور می باشند. (6)

(أَوْلَيْكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَابِقُونَ). (7) ولی به هر حال گذشته از این افراد لایق و شایسته که تعداد آن ها اندک است، بسیاری از انسان ها گرفتار فزون طلبی مادی و شیطنی می باشند که امیرالمومنین علیه السلام در مورد ضعف و بیچارگی آن ها در کلامی بسیار عالی و تکان دهنده فرموده

ص: 200

- 1- یکی از حجاب های بین انسان و خدا، گمان و پندار غلط است که در قرآن با کلمه «حسبان» به آن اشاره شده مانند (يَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدًا) سوره بلد، آیه 7.
- 2- سوره همزه، آیه 3.
- 3- سوره حدید، آیه 21.
- 4- سوره یس، آیه 66.
- 5- سوره آل عمران، آیه 133.
- 6- ضمناً به نظر می رسد مقام سرعت از سبقت بالاتر و مهم تر باشد زیرا غالباً مسابقه با یک نوع رقابت توأم است ولی در سرعت این طور نیست بلکه از حُسن فعلی و فاعلی کامل برخوردار می باشد.
- 7- سوره مومنون، آیه 61.

است: (مِسْكِينُ ابْنِ آدَمَ، مَكْتُومُ الْأَجَلِ، مَكْنُونُ الْعِلَلِ، مَحْفُوظُ الْعَمَلِ، تَوْلَمُهُ الْبَقَّةُ وَ تَقْتُلُهُ الشَّرْقَةُ وَ تُنَبِّئُهُ الْعَرَفَةُ.) (1)

«ذلیل و بیچاره فرزند آدم اجل او پنهان (نمی داند چه وقت می میرد) بیماری ها و دردهایش پوشیده (همواره در معرض پیشامدها و بیماری های ناگوار می باشد) عملش نگاهداری می شود (در نامه اعمال ثبت گردیده و اگر خودش هم فراموش کند از او فراموش ننمایند) پشه ای او را دردناک می سازد و جرعه ای گلوگیرش شده او را از پای در می آورد و عرق، او را بدبو می کند (پس آیا شایسته است چنین کسی با این اوصاف، فخر فروشی، فضل فروشی و تکاثر نماید؟!».

به صورت از چه می نازی برو در فکر سیرت باش *** که این صورت خوراک مار و مور و گور می گردد

فخرفروشی و فزون طلبی یا به خود بالیدن که یکی از عوامل هلاک کننده (2) است، ممکن است در مورد مال و ثروت باشد و امکان دارد در سایر چیزها تحقق پیدا کند، بنابراین یکی به مال و ثروت خود مباهات می کند، دیگری به جمال و زیبایی، شخص دیگر به موقعیت و جاه و مقام و در برخی موارد نیز مفاخره و به خود بالیدن نسبت به سخنرانی های جذّاب و یا معلومات و محفوظات شعری و غیره یا فصاحت در کلام و شیرینی سخنگویی صورت می پذیرد.

در کتاب مطالب السؤل، شافعی داستان زیر را آورده و عبدالله العالیلی نیز در کتاب سمو المعنی فی سمو الذات آن را نقل می کند که:

یک عرب ادیب و شاعر به مدینه وارد شد و سراغ فصحای قوم را گرفت. او را به جمعی که در مسجد نشسته بودند هدایت کردند. عرب وارد مسجد شد و نزد جمعی که نشسته بودند رفت و فصیح ترین آن جمع را پرسید، به امام حسن علیه السلام اشاره کردند. عرب سلام کرد و گفت (جِئْتُكَ لِأَطَارِحِكَ الْكَلَامُ) «آدمم با تو در سخن مسابقه بگذارم». امام حسن علیه السلام به جمعی دیگر که در گوشه ای از مسجد نشسته بودند و امام حسین علیه السلام در میان آنان بود، اشاره فرمود. عرب نزد آن جمع رفت و سلام به امام حسین علیه السلام کرد و آن حضرت پاسخ فرمود: عرب گفت: (جِئْتُكَ جَمْعَ

ص: 201

1- نهج البلاغه حکمت 411، ص 1272.

2- خصال (شیخ صدوق رحمه الله) ص 103.

لَأَطَارِحَكَ الْكَلَامُ). «آدمم با تو در سخن مسابقه نمایم.» حضرت فرمود: (قُلْ لَعَلَّكَ تَسْمَعُ الْجَوَابَ) (1) «بگو شاید پاسخ بشنوی». عرب گفت: (جِنَّتِكَ مِنَ الْجَعْلَلِ وَالْهَرْقَلِ وَالْأَنْيَمِ وَالْهَلْهَلِ).

امام حسین علیه السلام تبسم فرموده معانی چهار لغت را بیان نمود. (2)

عرب دید از این راه نتوانست به هدف خود نایل شود. گفت: (وَنَحْنُ مَعَاشِرَ الْعُرَبِ أَكْثَرُ دِيْوَانِنَا الشُّعْرُ). «اکثر دیوان - مسابقه و مفاخره - ما نژاد و گروه های عرب شعر است». آیا شعر مطرح کنم؟ امام حسین علیه السلام فرمود: بگو شاید پاسخ بشنوی.

مرد عرب این اشعار را خواند:

هَفَا قَلْبِي إِلَى اللَّهِ وَقَدْ وَدَعْتُ شَرْخِيَهُ *** لَقَدْ كَانَ أُنِقًا عَصَرَ تَجْرَارِي ذَيْبِيَةَ

عیالات و لذاتُ فَيَا سَقِيًّا لِعَصْرِيَةِ *** فَلَمَّا عَمَمَ الشَّيْبُ مِنَ الرَّأْسِ نَطَاقِيَةَ

فَأَمْسَى قَدْ عَنَانِي مِنْهُ تَجْدِيدُ خِصَابِيَةِ *** تَسَلَّيْتُ عَنِ اللَّهِ وَالْقَيْتُ قِنَاعِيَةَ

وَفِي الدَّهْرِ أَعَاجِبٌ لِمَنْ يَلْبَسُ حَالِيَهُ *** فَلَوْ يُعْمَلُ ذَوْرَائِي أُصِيلُ فِيهِ رَأْيِيَةَ

لَأَلْقَى عِبْرَةً مِنْهُ لَهُ فِي كَرِّ عَصْرِيَهُ

* «قلب من به لهو و شهوت مشتاقانه به پرواز درآمد، با این که روزگار جوانی را وداع گفته است. در آن هنگام که جوانی من دامن کشان و از روی ناز می خرامید، بسیار برای خود معجب و خوشایند جلوه می کرد».

* «در این گذرگاه مشقت ها و سختی ها و لذایذی را پشت سر گذاشتم - سیراب از خواسته های من بود زمان گذشته جوانی ام - (یا چه سیراب بود، زمان جوانی ام از مشیت الهی)».

ص: 202

1- نکات بسیار ظریف و آموزنده تربیتی و ادبی و روانی و غیره در این جمله نهفته است که بر اهل ادب و با ذکاوت پوشیده نیست.
2- لغت های بسیار وحشی و دور از ذهن هستند که مرد عرب به گمان این که جز او کسی نخواهد توانست معانی آن ها را بفهمد جمع کرده بود. کلمه «جَعْلَلُ» در کتاب های لغت معمولی دیده نشد فقط دهخدا می گوید به معنای جستن و جهش است، ولی این معنی مناسبی با موقعیت سخن ندارد، بعضی مطلعین از لغت عرب می گویند: «جَعْلَلُ» یعنی نخل های کوتاه «هَرْقَلُ» با کسر هاء سرزمین روم به اعتبار هراکلیوس. «انیم» لغتی است در آنام به معنای مردم. «هَلْهَلُ» یعنی گیاهان زهراکین، با این حال لغات غیر از هر قل به معانی دیگر نیز محتمل است.

* «از آن هنگام که موهای سفید پیری به دور سرم پیچید و کار من تجدید خضاب موهای سرم گشت، از بازی های جوانی کنار شده و آن را وداع نمودم و به خویشتن تسلیت دادم».

* «درگذشت روزگاران برای کسی که هر دو لباس خوشی ها و ناخوشی های آن را بپوشد شگفتی ها است. اگر از معلومات و تجارب صاحب نظری اصیل بهره برداری شود و مورد عمل قرار گیرد».

«به طور حتم از آن صاحب نظران در جریان دو زمان (خوشی ها و ناخوشی ها) تجربه و عبرت پیدا می کرد.»

همین که اشعار آن مرد عرب به پایان رسید، (1) امام حسین علیه السلام فوراً و به طور ارتجال (بدون سابقه فکری و بی معطلی با همان وزن و آهنگ) پاسخ فرمود:

فَمَارَسْمٌ شَجَانِي قَدَمَحَتْ آيَاتُ رَسَمِيَّةٍ سَفُورٌ دَرَجَتٌ ذِيَلَيْنِ فِي بَوَاقِيَّ قَاعِيَّةٍ هَتُوفٌ حَرَجَفٌ تَتْرَى عَلَي تَلْبِيدِ ثَوْبِيهِ وَ وَا لَّجِّ مِنَ الْمُزْنِ دَنَانُوءٍ
سَمَّا كَيْتَةً

أَتِي مُتَغَنِّجِرَ الْوَدْقِ بِجُودٍ مِنْ خِلَالِيَّةٍ *** لَقَدْ أَحْمَدَ بَرَقَاهُ فَلَاذَمٌ لِبِرْقِيَّةٍ

وَ قَدْ جَلَّلَ رَعْدَاهُ فَلَاذَمٌ لِرَعْدِيَّةٍ *** تَجِيحُ الرِّعْدِ تَجَاجٍ إِذَا أَرْضِي نِطَاقِيَّةٍ

فَأَمْسَى دَارِسًا قَفْرًا لِبَيْتُونَةِ أَهْلِيهِ

«باقی مانده آثار آن آبادی که روزگاری انسان ها در آن زندگی می کردند، مرا به ناله و اندوه وادار نکرده است که به وسیله بادهای پراکنده کننده ابرها در پهنة دشت آن خرابه ها دامن به خود می پیچید و می رفت و آثار آن آبادی ها را از بین می بردگاه دیگر بادهای تند وزو پرتین و خنک دامن به کمر زده پشت سر هم از راه می رسیدند ابرهایی مترکم که در ارتفاعاتی دور سراغ آن آبادی را می گرفتند و با دست باز میان خود باران های شدید سرازیر می نمودند و آن را به جریان می انداختند. برقی نیکو می زدند که سرزنشی بر آن ها نبود. رعدهایی پرتین داشتند که ملامتی بر آن ها نبود. باران، بعد از رعد با شدت فرو می ریخت که پیرامون خود را اشباع می کرد. این حوادث طبیعت موجب شده است که آن آبادی به جهت از بین رفتن مردمی که در آن زندگی می کردند

ص: 203

1- ظاهراً برای ساختن و تهیه این اشعار پیچیده، زحمت و مشقت فراوانی را متحمل شده و راه طولانی را طی نموده تا بدین وسیله هنرنمایی خود را آشکار نماید و به تفاخر و تکاثر پردازد.

کهنه شود و به بیابان خشک و بی آب و علف مبدل گردد».

سپس مرد عرب بر می گردد به طرف امام حسن مجتبی علیه السلام، در این هنگام آن حضرت فوراً و بدون معطلی و به طور ارتجال به امام حسین علیه السلام اشاره نمود و فرمود:

غَلَامٌ كَرَّمَ الرَّحْمَنُ بِالتَّطْهِيرِ جَدِّيهِ *** كَسَاهُ الْقَمَرُ الْقَمَقَامُ مِنْ نُورِ سَنَائِكِ

« جوانی» (1) است (امام حسین علیه السلام) که خداوند (جد بزرگوار یا) دو جد پدری و مادری او (پیامبر اکرم و ابو طالب علیهم السلام) را با تطهیر و تصفیه باطن اکرام فرموده است. ماه تابان و با عظمت از نور پرتو او روشنایی را پوشیده است.»

مضامین ابیاتی که مرد عرب خوانده است اشاره به گذشت عمر و زوال جوانی و خوشی ها و ناخوشی های زندگی انسانی می باشد، محتوای اشعاری که امام حسین علیه السلام در پاسخ او فرمودند، بیان این حقیقت است که گذشت روزگار و از بین رفتن جوانی و خوشی ها و دیگر امتیازات و شؤون طبیعی انسان، معلول قوانین حاکم بر طبیعت است که شعاعی از قدرت و مشیت خداوندی است، لذا من بر این حرکت و آبادی و ویرانی و روی آوردن خواسته ها و پشت گرداندن آن ها ناله و شیون نمی کنم. (2)

بنابراین یکی از پیام های مهمی که از این اشعار و برخورد آن عرب بادیه نشین بیابانی و سخنان آموزنده و تربیتی امام حسین علیه السلام استفاده می شود آن است که انسان گاهی به خاطر عدم برخورداری از نور الهی در قلب و درون خویش و دوری از ذکر و یاد حق به خود مغرور گشته و بدین وسیله به تفاخر و فزون طلبی و جلوه گری آلوده می شود که بزرگ ترین خدمت به این گونه افراد شکستن غرور و تکبر آنان است نه تشویق آن ها، زیرا اگر در همین حال باقی بمانند مایه تباهی و انحطاط خود خواهند شد، البته چنان چه از نقل بعضی استفاده می شود این مرد عرب (3) از

ص: 204

1- امام حسین علیه السلام در سن کودکی و طفولیت بوده اند.

2- نقل از کتاب حکمت، عرفان و اخلاق در شعر نظامی گنجوی، تالیف استاد محمد تقی جعفری رحمه الله ص 12، ضمناً در کتب دیگری نیز مانند ادب الحسین علیه السلام و نیز حیاة الامام الحسین علیه السلام باقر شریف القرشی، ج اول، ص 184 با اندکی تفاوت نقل گردیده است.

3- «دَخَلَ أَعْرَابِي مَسْجِدَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ... فَقَالَ إِنِّي فَطَعْتُ بِوَادِي وَفَقَاراً وَأُودِيَّةً وَجِبَالاً وَجِئْتُ لِإِطَارِحَةِ الْكَلَامِ...» حیاة الامام الحسین بن علی علیهما السلام (باقر شریف القرشی، ج اول، ص 184).

بادیه نشین های اطراف مدینه بوده است و ادعایی جز اشعاری از پیش ساخته شده با اصطلاحات جیب نداشته ولی گاهی مشاهده می شود که افرادی یک امتیازات ظاهری مانند حافظه قوی، صدای زیبا، بیان جذّاب و امثال این ها دارا هستند و از این امتیازات به بهانه خدمت و بهره مند نمودن مخاطبین استفاده می کنند ولی در حقیقت اسیر نفس خود بوده و به بهانه سخنرانی و امثال آن و به بهانه دعوت به دین، مردم را به طرف خود و منیت های خویش دعوت می کنند و همان طور که برخی افراد خواسته های نفسانی خود را در اموری دیگر ارضاء می کنند، اینگونه افراد نیز شهوت فخر فروشی و لاف زدن و گزافه گویی را به این صورت و با سخنرانی های به ظاهر آراسته و جذّاب و امثال آن ارضاء می نمایند، خلاصه آن که اگر آن مرد عرب فخر فروش تنها اشعار جذّاب و به ظاهر عالمانه (1) خود را در محضر امام حسین علیه السلام اظهار نمود و درصدد خودستایی بود اما دیگر پای دین و تزهّد و تقدّس را پیش نکشید گاهی متأسّفانه بعضی افراد به حساب دین و به نام خدمت و موعظه و نصیحت در این میدان وارد می شوند و چنان چه قبلاً نیز اشاره شد کسانی که از ذکر و یاد حق و نور باطنی بهره ای ندارند بلکه هنگام یاد خدا ملول و دلتنگ هستند، تنها توجه آنان به مردم و ریا و تظاهر و مرید پرستی و عوام فریبی می باشد تا بدین وسیله از خلاء درونی و وحشت باطنی خود بکاهند، (2) از جمله خصوصیات دیگر این نوع افراد مدح و ثنا دوستی است که از کمتر مدح و ثنایی مست و از خود بی خود می شوند و براساس ساختار شخصیتی بی محتوا و تهی خود تصوّر آنان از مردم آن است که مردم را مؤظف به خدمت خویش می پندارند به طوری که گویا افراد بشر برای خدمت گزاری آنان خلق شده اند و همیشه خود را عالی و دیگران را دانی می دانند.

از مردمک دیده به باید آموخت *** دیدن همه کس را و ندیدن خود را

ص: 205

1- (فَتَبَسَّامَ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لَهُ: يَا أَعْرَابِي لَقَدْ تَكَلَّمْتَ بِكَلَامٍ مَا يَعْقِلُهُ إِلَّا الْعَالِمُونَ، فَقَالَ الْأَعْرَابِي: وَأَقُولُ: أَكْثَرُ مِنْ هَذَا فَهَلْ أَنْتَ مُجِيبِي عَلَى قَدْرِ كَلَامِي؟!!!).

2- پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمومنین علیه السلام فرمود: (وَلَا وَحْدَةَ أَوْحَسَ مِنَ الْعُجْبِ) (هیچ تنهایی ترسناک تر از عُجب نیست) وسائل الشّیعه، ج 1، ص 77، باب 33، ح 14.

لذا از همه افراد انتظار خدمت داشته و از این موضوع و مدح و ثنا درباره خود لذت می برند و بر همین اساس و به خاطر بیماری خود برترینی و شخصیت ساختگی کاذب و مصنوعی، هرگز آمادگی پذیرش هیچ نوع انتقادی را ندارند و به هیچ وجه انتقاد پذیر نیستند و تنها به خود و امتیازات ظاهری خویش متکی می باشند و به حدی برای خود تشخص قایل هستند و تنها خود را باور کرده و لا غیر و فکر می کنند که مردم باید هر آن در استخدام آنان و گوش به فرمان باشند که حتی مصلحت اندیشی و تذکرات خالصانه و دلسوزانه دیگران را منافی تشخیص خویش می دانند و با این وصف هرگز در صدد معالجه این بیماری مهلک یعنی تفرعن و تکبر و تفاخر و لاف و گراف برنمی آیند و از این بیماری، بیماری های دیگری مانند حسد و بخل... نیز به وجود می آید.

البته منظور از این بحث آن نیست که هر کس خوب و زیبا با فصاحت و بلاغت و با بیان عالی صحبت کرد و در صدد پند و موعظه بود اهل تفاخر و جاه طلب است که این افراد با اخلاص هدفی جز جلب رضای خدا ندارند، بلکه مقصود از این بحث افراد ریاکار حرفه ای و متظاهرين به دین و ولایت است که در پرتو این مسایل، نفس خبیث و شیطانی خود را تقویت می کنند.

خود ستایی باعث سستی ایمان می شود *** خانه ای کز خود برآرد آب، ویران می شود

بهترین پاسخ برای ابلهان خاموشی است *** کار نادان را چو دانا کرد نادان می شود

باعث بدبختی انسان شود باد غرور *** باد با دریا چو پیمان بست، طوفان می شود

نفس چون سرکش شود کارش به طغیان می کشد *** درد گر درمان نگردد قاتل جان می شود

هر که از حدش تجاوز کرد حدش می زنند *** گاهی از غفلت بهشتی، اهل نیران می شود

از خدا غافل مشوزیرا که چوبش بی صداست *** گر خدا خواهد، عصا هم شکل ثعبان می شود

5- پرهیز از جاه طلبی (بلندپروازی یا مقام پرستی):

(وَلَا يَطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزًّا وَعُلْوًا)

«و طلب نکند از جانب مردم کسب مقام و موقعیت».

«عزّ» به معنای افتخار نمودن، توانمندی یا قوّت و غلبه و چیرگی است و «علوّ» یعنی بلندی و بزرگی قدر، که اگر انسان با دیدی عمیق و واقع بینانه و دور از هر شائبه ای به عظمت انسانی و ارزش والای خویش بنگرد خواهد یافت که مقام و منزلت آدمی جز به طاعت و بندگی خداوند متعال امکان پذیر نخواهد بود و عزّت واقعی تنها در گرو اطاعت خداوند به دست خواهد آمد و بس نه از جاه و مقام دنیوی و اطاعت از شیطان (آخر ما یخرج عن قلوب الصّدیقین حبّ الجاه).

(و قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَعَزَّ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عِزُّوْجِل). (1)

«رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آن کس که می خواهد عزیزترین مردم باشد باید به تقوا و پرهیزکاری بگراید»

(قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ). (2)

«علی علیه السلام فرمود: خداوند محمّد صلی الله علیه و آله را به حق و راستی برانگیخت تا بندگانش را از پرستش بتها باز داشته به عبادت و بندگی او وا دارد».

زهی فکر بلند وی که آن روز *** نه تنها ریخت بت های حرم را

که با بشکستن کسری و قیصر *** شکستی پشت بت های ستم را

که ای انسان بکن در ملک هستی *** به جای بت پرستی حق پرستی

(قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا طَلَبْتَ الْعِزَّ فَاطْلُبْهُ بِالطَّاعَةِ). (3)

«امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هنگامی که عزّت و مقام (عالی انسانی) خواستی، پس با بندگی

ص: 207

1- بحار الانوار، ج 17، ص 48

2- نهج البلاغه، خطبه 147، ص 437

3- غرر الحکم، ج 1، ص 314، ح 82.

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَزِيزُ مَنْ اعْتَرَى بِالطَّاعَةِ). (1)

«علی علیه السلام فرمود: ارجمند (عزیز) کسی است که به واسطه بندگی خدا عزیز و ارجمند باشد».

(قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَرَادَ عِزًّا بِإِذَا سُلْطَانٍ وَكَثْرَةً بِإِذَا إِخْوَانٍ وَهَيْبَةً بِإِذَا مَالٍ، فَلْيَنْتَقِلْ مِنْ ذَلِكَ مَعَاصِيَ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَتِهِ).

«امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس عزتی بخواهد بدون سلطنت و لشگری بدون داشتن برادران و هیبتی بی مال، پس باید از ذلت معصیت خدا به عزت طاعت او منتقل شود». (2)

(يَا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ، وَ طَاعَتُهُ غِنَاءٌ). (3)

«خواجه ابو منصور، وزیر سلطان طغرل، مردی بود دانا و لایق، قوی النفس و با شخصیت، خدا پرست و درست کار، او در انجام وظایف دینی مراقبت کامل داشت. معمولاً همه روزه پس از اداء فریضه صبح، مدتی روی سجاده می نشست و ادعیه و اذکار می خواند. پس از آن که آفتاب طلوع می کرد جامه وزارت می پوشید و به دربار می رفت.

روزی سلطان طغرل، وزیر را قبل از طلوع آفتاب، احضار کرد. مأمورین به منزل وی رفتند و او را در حال خواندن دعا دیدند، امر پادشاه را ابلاغ نمودند، ولی وزیر به گفته آنان توجهی نکرد و هم چنان به خواندن ادعیه ادامه داد. مأمورین، بی اعتنایی او را بهانه کردند و به عرض رساندند که وزیر نسبت به اوامر پادشاه، احترام نمی کند و با این سخن، سلطان طغرل را به سختی خشمگین کردند. وزیر پس از فراغت از عبادت، سوار شد و به دربار آمد. به محض ورود، شاه به تندگی گفت: چرا دیر آمدی؟ وزیر در کمال قوت نفس و اطمینان خاطر عرض کرد: ای پادشاه! من بنده خداوندم و چاکر سلطان طغرل، تا از بندگی خدا فارغ نشوم نمی توانم به وظایف چاکری پادشاه قیام نمایم. گفتار محکم و پر از حقیقت وزیر، شاه را سخت تحت تأثیر قرار داد و دیده اش را اشک آلود کرد به وزیر آفرین گفت و سفارش کرد که همواره با این روش ادامه دهد و بندگی خدا را بر چاکری مقدم دارد تا از برکت آن، امور کشور همواره بر نظم صحیح

ص: 208

1- غرر الحکم، ج 1، ص 45، ح 1320.

2- تحف العقول، ص 397

3- دعای کمیل

آری انسان های راستین و با شخصیت که در پرتو بندگی خدا به مقام عالی انسانیت نایل گشته اند هرگز عزّت بندگی حق را با عزّت های واهی و بی ارزش دنیوی معامله نخواهند کرد لذا در آیین مقدس اسلام در تمام ابعاد گسترده عبادی همین عزّت نفس و بزرگواری در نظر گرفته شده و عزّت نفس را کلید بزرگواری قلمداد نموده است، به عنوان نمونه در مورد تهیه آب وضو گفته شده است: اگر مکلف در شرایطی قرار گرفت که با هیچ وسیله ای نمی تواند برای وضوی واجب آب تهیه کند و راه منحصر است به این که شخصی مقدار آبی را که برای وضو لازم است به او ببخشد در این صورت اگر آن بخشش توأم با متّ نباشد و اگر باعث ذلت و خواری مکلف نشود باید قبول کند. (لَوْ وَهَبَهُ غَيْرُهُ بِلَامِنَةٍ وَلَا ذِلَّةٍ وَجَبَ الْقَبُولُ). (2)

عبادت حقیقی و خالص در صورتی محقق می شود که انسان امید و طمع خود را به کلی از خلق بریده باشد و از ناحیه مردم، مقام و منزلتی را نطلبد.

(عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ لَا يَكُونُ الْعَبْدُ عَابِدًا لِلَّهِ حَقَّ عِبَادَتِهِ حَتَّى يَنْقَطِعَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ إِلَيْهِ فَحِينَئِذٍ يَقُولُ: هَذَا خَالِصٌ لِي فَيَقْبَلُهُ بِكَرَمِهِ). (3)

«امام باقر علیه السلام فرمود: بنده، عبادت کننده حقیقی نمی باشد (حقیقت عبادت را در نیافته) مگر آن که منقطع گردد از همه مردم به سوی خدا (انقطاع الی الله پیدا کند) پس در این هنگام است که خداوند می گوید: این است بنده خالص شده من؛ بنابراین با گرم و لطفش او را قبول می نماید و می پذیرد.»

هر نوع عزّتی جز عزّت واقعی که در پرتو بندگی خدا میسر است از بین خواهد رفت کما این که هر چیزی که جز خدا و آن چه برای غیر اوست فانی می باشد. (4)

ص: 209

-
- 1- جوامع الحکایات، ص 173.
 - 2- عروة الوثقی (آیه الله سید محمّد کاظم طباطبایی یزدی رحمه الله) ج 1، ص 350، مسوغات تیمم مسأله 17.
 - 3- بحار الانوار، ج 70، ص 111 (باب 49، باب العزلة عن شرار الخلق و الانس بالله).
 - 4- «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (سوره قصص، آیه 88) «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ، وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ...». (سورة الرَّحْمَنِ، آیه 26 و 27) «مَا عِنْدَكُمْ يَنْقَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (سوره نحل، آیه 96).

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلَا تَنَافَسُوا فِي عِزِّ الدُّنْيَا وَفَخْرِهَا... فَإِنَّ عِزَّهَا وَفَخْرَهَا إِلَى انْقِطَاعٍ). (1)

علی علیه السلام فرمود: پس به عزّت و ارجمندی دنیا و فخر کردن در آن دل نبندید... زیرا هر نوع ارجمندی در دنیا و فخر کردن به آن از میان می رود.»

روزگار است آن که گه عزّت دهد که خوار سازد *** چرخ بازی گر از این بازیچه ها بسیار دارد

پس لازمه به دست آوردن عزّت و شخصیت واقعی و معنوی، تنها به اطاعت و بندگی حقیقی پروردگار و یأس و ناامیدی کامل از مردم به دست می آید و از همین رهگذر است که انسان هایی به مراحل عالی قُرب الهی نایل می گردند.

امام سجّاد علیه السلام فرمود:

(رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدِ اجْتَمَعَ فِي قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَ مَنْ لَمْ يَرْجُ النَّاسَ فِي شَيْءٍ وَرَدَّ أَمْرَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ اسْتَجَابَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ). (2)

«همه خوبی ها را دیدم که جمع است در قطع طمع از مردم و هر که در چیزی امید به مردم نداشته باشد و امر خود را به خداوند واگذارد خداوند هم تمام امور او را بر آورد.»

زهر است عطای خلق هر چند دوا باشد *** حاجت ز که می خواهی جایی که خدا باشد

هم چنین قریب به همین مضمون را امام صادق علیه السلام فرموده:

«اگر یکی از شما خواهد که آن چه از خدا بطلبد به او عطا نماید پس ناامید شود از همه مردم و امید به غیر خداوند نداشته باشد و چون خدا دل او را چنین یافت هیچ چیز از خدا نمی خواهد مگر این که به او می دهد.» (3)

و نیز درباره عزّت نفس و بزرگواری شیعیان خود فرمود:

(يَا بَنَ جُنْدَبُ: شِيعَتُنَا لَا يَهْرُونَ هَرِيرَ الْكَلْبِ وَلَا يَطْمَعُونَ طَمَعَ الْغُرَابِ وَلَا يُجَاوِرُونَ لَنَا عَدُوًّا

ص: 210

1- نهج البلاغه، خطبه 98، ص 283

2- کافی، ج 2، ص 148، ح 3 (باب الاستغناء عن الناس).

3- معراج السّعادة، ص 298، درباره طمع نداشتن و بی نیازی از مردم، از قول امام صادق علیه السلام روایات فراوانی نقل شده من جمله (مشکوّة الانوار، ص 184 و 185 - وسائل الشیعه، ج 12، ص 9، 10 و 22 - کافی، ج 5 و منابع دیگر).

وَلَا يَسْتَلُونَ لَنَا مَبْغِضًا وَلَا مَأْتُوا جُوعًا... قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَيْنَ أَطْلَبُهُمْ؟ قَالَ: عَلَى رُؤُوسِ الْجِبَالِ وَأَطْرَافِ الْمُدُنِ. (1)

«ای پسر جنذب!... شیعیان ما چون سگ زوزه نمی کشند و چون کلاغ طمع نمی ورزند و با دشمن ما مجاورت نمی کنند و از دشمن ما گدایی نمی کنند اگرچه از گرسنگی بمیرند... از آن حضرت سؤال کرد: فدایت شوم: آن ها را کجا بجویم؟ حضرت فرمود: بر سر کوه ها و اطراف شهرها!».

میان لرز و تب با چشم پر زخم *** زمستان توی آب شور رفتن

به پیش من هزاران بار بهتر *** که یک جو زیر بار زور رفتن

پس به طور خلاصه تمام نیکی ها و بزرگواری و عزت واقعی انسان در استغنا از مردم و اطاعت و بندگی خدا نهفته است و کسی که امیدش به مردم باشد و از این طریق درصدد جلب موقعیت و شخصیت اجتماعی و ظاهری باشد به طور قطع تحقیر و کوچک خواهد گشت.

دست طمع چو پیش خسان می کنی دراز *** پُل بسته ای که بگذری از آبروی خویش

(قال الباقر عليه السلام: بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ لَهُ طَمَعٌ يُقَوِّدُهُ وَبِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ لَهُ رَغْبَةٌ تُذِلُّهُ). (2)

«امام باقر علیه السلام فرمود: بد بنده ای است آن کس که طمع، او را به هر سو بکشاند و بد بنده ای است آن که رغبت نابجا او را به ذلت اندازد.»

(قال علي عليه السلام: لَا ذَلَّ أَعْظَمُ مِنَ الطَّمَعِ). (3)

«علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: هیچ خواری بزرگتر از طمع کاری (طمع داشتن) نیست.»

زمین را گر شوی مالک طمع بر آسمان داری *** دم مردن همی بینی نه این داری نه آن داری

درون کاسه چشمت اگر نمی باقی است *** به زیر منت باران آسمان منشین

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ طَلَبَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقْرُوهُ). (4)

ص: 211

1- تحف العقول، ص 314 و ص 399، ح 169 - بحار الانوار، ج 78، ص 281

2- شرح نهج البلاغه، خوبی، ج 12، ص 140.

3- غرر الحکم، ج 2، ص 857، ح 470

4- غرر الحکم، ج 2، ص 665، ح 912

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کسی که طالب (طلب کننده) آن چه (از مال و ثروت) که در دست های مردم است باشد، (همان) مردم او را تحقیر و خوار خواهند نمود.»

از طمع چون دست کوتاه شد، ید بیضاء شود *** دم ز خواهش گر مصفی شد، دم عیسی شود

(أَرْوَحُ الرُّوحِ الْيَلْسُ عَنِ النَّاسِ). (1)

«امام صادق علیه السلام فرمود: جان روح ها، ناامیدی از مردم است.»

بدون شک طمع داشتن به مردم یکی از دلایل بارز بر کم بود شخصیت و دنائت نفس انسان است که در درون خویش احساس حقارت و پستی نموده و بدین وسیله (با پست شدن و ذلیل گردیدن)، عامل شرّ و فساد و تباهی برای دیگران در جامعه نیز خواهند گشت که آیین مقدس اسلام از این موضوع به شدت جلوگیری نموده و انسان را دعوت به از بین بردن طمع کرده است.

امام باقر علیه السلام در وصیتی به جابر فرمود: (وَاطْلُبْ بَقَاءَ الْعِرِّ بِأَمَانَةِ الطَّمَعِ). (2) «بقاء و پایداری عزّت را در دوری از طمع جستجو نما.»

از آن حضرت نیز نقل شده که فرمود:

(إِنَّمَا مَثَلُ الْحَاجَةِ إِلَى مَنْ أَصَابَ مَا لَهُ حَدِيثًا كَمَثَلِ الدَّرْهِمِ فِي فَمِ الْأَفْعَى أَنْتَ إِلَيْهِ مُحَوِّجٌ وَأَنْتَ فِيهَا عَلَى خَطَرٍ). (3)

«همانا مثل احتیاج به مردم نوکیسه که به تازگی دارای مال و بضاعت شده اند، مانند درهمی است که در دهان افعی باشد و تو به آن در هم حاجت داری و لکن به سبب آن افعی، دچار خطر و نزدیک هلاکتی»

چه خوب است تشریف می ریختن *** از آن به کهن جامه خویشتن

گر آزاده ای بر زمین خُسب و بس *** مکن بهر قالی، زمین بوس کس

و گر خود پرستی شکم طبله کن *** در خانه این و آن قبله کن

نیرزد غسل جان من زخم نیش *** قناعت نکوتر به دوشاب خویش

ص: 212

1- مشکوة الانوار (ثقة الاسلام ابو الفضل الطبرسي رحمه الله) ص 184 - عوالم العلوم، ج 2/20، ص 715.

2- سفينة البحار، ج 2، ص 93

3- منتهی الآمال، ج 2، ص 109.

(جاء جبرئیل علیه السلام إلى النَّبِيِّ اللهُ فقال: يا مُحَمَّد! عِشْ مَا شِئْتُمْ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ، وَأَحِبِّبْ مَنْ شِئْتُمْ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ، وَأَعْمَلْ مَا شِئْتُمْ فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ - مُجْزَى بِهِ - وَاعْلَمْ أَنَّ شَرَفَ الْمُؤْمِنِ قِيَامُهُ بِاللَّيْلِ وَعِزَّهُ اسْتِعْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ... (1).

«جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد (حضرت به جبرئیل گفت: مرا موعظه کن) جبرئیل گفت: ای محمد! به هر اندازه (هرگونه که) می خواهی زندگی کن ولی عاقبت از دنیا خواهی رفت (سرانجام این زندگی مرگ است) و هر کس را می خواهی دوست بدار که سرانجام از او جدا خواهی شد. و هرگونه (هرچه) خواستی عمل کن که بالاخره آن عمل را (یا نتیجه آن را) خواهی دید. سپس جبرئیل گفت: آگاه باش که شرف و بزرگواری مؤمن به شب زنده داری است و عزت و شخصیت او در بی نیازی از مردم است.»

هم چنین لقمان به فرزندش نصیحت کرد و فرمود: (فَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَجْمَعَ عِزَّ الدُّنْيَا فَاقْطَعْ طَمَعَكَ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَإِنَّمَا بَلَغَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الصَّادِقُونَ مَا بَلَغُوا بِقَطْعِ طَمَعِهِمْ.) (2)

«اگر می خواهی در دنیا بزرگترین عزت و بزرگواری را دارا باشی بنابراین از مردم قطع طمع کن و به آنان امیدوار مباش که پیامبران و صدیقین با قطع امید از مردم به مدارج عالی نایل گردیدند.»

پس عزت و شخصیت واقعی در پرتو عبادت و بندگی خدا و قطع امید از مردم محقق است که همین موضوع مایه افتخار و سربلندی انسان در دنیا و آخرت خواهد بود، چنان چه مولای متقیان علی بن ابی طالب علیه السلام در مناجاتی به پیشگاه خدای متعال می گوید:

(إلهي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا، وَ كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا، أَنْتَ كَمَا أَحْبَبْتُ فَاجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ.) (3)

«پروردگارا! مرا این عزت بس که بنده تو باشم و این افتخار مرا بس که پروردگام تو باشی. تو

ص: 213

1- حدیث مذکور با کمی تفاوت در منابع مختلفی نقل شده از آن جمله (بحار الانوار، ج 77، ص 19، ح 3 و ص 21، ح 5 و ج 75، ص 105 - انوار التعمانیة، ج 2، ص 39).

2- بحار الانوار، ج 5، ص 323، ح 11 و ج 13، ص 420، ح 14.

3- مفاتیح الجنان ص 218 (ثلاث کلمات من مولانا علی علیه السلام، فی المناجات) و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 255) با این عبارت «أَنْتَ كَمَا أُرِيدُ فَاجْعَلْنِي كَمَا تُرِيدُ».

آن چنان هستی که من دوست دارم، پس مرا (نیز) چنان کن که تو دوست داری»

و نیز فرزند گرامی امیرالمؤمنین علیه السلام همان کسی که آن قدر سجده کرد و عبادت خدا نمود که به سیدالساجدین و زین العابدین علیه السلام ملقب گردید در مناجاتی به پیشگاه پروردگار عالم عرض می نماید.

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَخْلَصْتُ بِإِثْقَابِ عَيْي إِلَيْكَ وَأَقْبَلْتُ بِكُلِّي عَلَيْكَ وَصَرَفْتُ وَجْهِي عَمَّنْ يَحْتَاجُ إِلَيَّ رِفْدِكَ وَقَلْبْتُ مَسَّةَ نَلْتِي عَمَّنْ لَمْ يَسْتَتْنِعْ عَنِّي فَضْلِكَ وَرَأَيْتُ أَنَّ طَلَبَ الْمُحْتَاجِ إِلَى الْمُحْتَاجِ سَفَهُ مِنْ رَأْيِهِ وَصَلَّةٌ مِنْ عَقْلِهِ فَكَمْ رَأَيْتُ يَا إِلَهِي مِنْ أَنْاسٍ طَلَبُوا الْعِزَّ بِغَيْرِكَ فَذَلُّوا وَرَأَمُوا الثَّرْوَةَ مِنْ سِوَاكَ فَأَفْتَقَرُوا وَحَاوَلُوا الْإِرْتِفَاعَ فَاتَّضَعُوا...)(1)

به قلب خویش از اغیار و دیگر *** فقط بر خاطر تو باز زد سر

و بر تو حالت تفویض و تسلیم *** گرفته رو به سویت کرده تقویم

به سوی تو ز من هر تار و پودم *** نمودم رو من از کل وجودم

و هم از ما سوای تو که چون من *** به درگاہت نیاز از ریشه و تن

از آنان روی در پیچیده بدرود *** و بستم دیدگان خویشان زود

و یک باره به سویت در پناهت *** کفت حاجت گشودم پیشگاہت

بود بیهودگی این سوی و آن سوی *** که محتاجی به محتاج دیگر روی

من این کردار مقرون بر سفاهت *** و دوری دیدم از عقل و درایت

خدای من چه دیدم بسیاری *** ز رأی تیره و نابردباری

که هر یک جانب هم می دوندی *** به عرض حاجت و زان پوزخندی

به دنبال کرم این جا و آن جا *** همی باشد و آن امروز و فردا

و او از این گدایی جز که خفت *** ندارد بهره ای جز در مذلت

ص: 214

اشاره

(وَلَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بَاطِلًا) «و روزگار خویش را به باطل نگذرانند».

چنان چه در بحث دنیا (هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا). به طور مفصل اشاره شد یکی از بزرگ ترین سرمایه هایی که خداوند مهربان، به انسان عطا فرموده نعمت عمر و فرصت های گرانبهای است که غالباً به بیهودگی سپری می شود و بسیاری از مردم از آن غافل می باشند و هنگامی که عمر تمام شد، بیدار می شوند که دیگر فایده ای ندارد.

مردمان غافلند از عقبی *** همه گویی به خفتگان مانند

ضرر غفلتی که می ورزند *** چون بمیرند آن گهی دانند

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا). (1)

«علی علیه السلام فرمود: مردم در خوابند پس وقتی مُردند بیدار می شوند».

مردم دنیا همه خوابند و در آرزو و هوا *** غافل از سرمایه ها و موهبت های خدا

آری هر لحظه ای که از عمر می گذرد باز نخواهد گشت بلکه بناچار قدمی به پایان عمر برداشته خواهد شد.

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي كُلِّ نَفْسٍ قَوْتُ، فِي كُلِّ وَقْتٍ مَوْتُ، فِي كُلِّ لَحْظَةٍ أَجَلٌ). (2)

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در هر نفسی که انسان بر می آورد دمی از عمرش در حال فوت شدن است، در هر زمانی و وقتی مرگ است، در هر لحظه ای مرگ را سررسیدی است».

اگر صد سال مانی و یکی روز *** باید رفت از این کاخ دل افروز

فرصت های پربهایی که هر آن، بر سر راه زندگی بشر است ناپایدار و زودگذر بوده و مقدار طول عمر هم در اختیار انسان نیست بعضی در سنّ جوانی یا قبل از آن و عدّه ای در سنّ پیری

ص: 215

1- عوالی اللّثالی (ابن ابی جمهور) ج 4، ص 73، ح 48 - المحّجة البيضاء، ج 7، ص 42، ضمناً «نیام و نيام» هر دو صحیح است مانند «طَلَاب و طُلَاب لکن مشهور باللفظ «نیام» نقل و ضبط شده.

2- غرر الحکم، ج 2، ص 511، ح 11 و 12 و 13.

می میرند و بعضی دیگر هم به بالاترین سقف عمر یعنی نهایت پیری و به تعبیر قرآن مجید به (أَزْدَلِ الْعُمْرِ) می رسند.

یک روز صرف بستن دل به این و آن *** روز دگر به کندن دل از این و آن گذشت

(وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّيْكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ اِلَىٰ اَزْدَلِ الْعُمْرِ لِكٰى لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا). (1)

«و خداوند آفرید شما را، سپس جان شما را می گیرد و بعضی را به سنّ انحطاط و پیری می رساند که هر چه دانسته اند همه را فراموش می کنند»

(وَ مِنْ نُّعْمَةِ تُنَكِّسُهُ فِي الْخَلْقِ اَفْلا يَعْقِلُوْنَ). (2)

«و هر که را عمر طولانی دهیم خلقت او را دگرگون می کنیم آیا هنوز هم تعقل نمی کنند»؟.

آبستگی که این همه فرزند زاد و کشت *** دیگر که چشم دارد از او مهر مادری؟

بنابراین هر چند از عمر انسان می گذرد لحظه ای به آخرت نزدیک می شود و شمع عمر او پیوسته در حال خاموشی است پس هر چند آرزو کند که باز گردد امکان ندارد (فَيَا لَيْتَ الشَّيْءُ بَابُ يُعُوْدُ) تمام قدرت و استعداد تدریجاً از وی گرفته شده آن گاه با خود می گوید آن زمان که می توانستم (قدرت داشتم) نمی دانستم و جاهل بودم، امروز که می دانم (فهمیده ام) نمی توانم!

نشاط عمر باشد تا چهل سال *** چهل گشته فروریزد پر و بال

پس از پنجاه نباشد تندرستی *** بصر کندی پذیرد پای سستی

بعضی عمر انسان را به چهار مرحله تقسیم نموده اند.

1- سنّ نشو و نما، که نهایت آن تا سی سالگی است.

2- سنّ وقوف، و نهایتش تا چهل سالگی است

3- سنّ کهولت، که دوران انحطاط است.

4- سنّ شیخوخت، که زمان انحطاط بیش تر و دوران بسیار نامطلوبی می باشد چون مغز،

ص: 216

1- سوره نحل، آیه 70 و سوره حج، آیه 5

2- سوره یس، آیه 68

اعصاب، قدرت، تمرکز و حافظه همه از دست می رود و فراموشی و بی خبری عارض انسان می گردد به حدی که مانند دوران کودکی دیگر قادر به انجام حوائج ابتدایی خویش نخواهد بود و بالاخره از قوت به ضعف و از زیاده به نقصان و از علم به جهل رهسپار خواهد گشت.

ای کرده شراب حبّ دنیا مستت *** هشیار نشین که چرخ سازد مستت

أَنْتَ فِي غَفْلَةٍ وَقَلْبُكَ سَاهٍ *** نَفَدَ الْعُمْرُ وَالذُّنُوبُ كَمَا هِيَ

جَمَّةٌ حَصَلَتْ عَلَيْكَ جَمِيعاً *** فِي كِتَابٍ وَأَنْتَ عَنْ ذَلِكَ سَاهِي

لَمْ تُبَادِرْ بِتُوبَةٍ مِنْكَ حَتَّى *** صِرْتَ شَيْخاً وَعَظْمُكَ الْيَوْمَ وَاهِي

عَجَباً مِنْكَ كَيْفَ تَضْحَكُ جَهْلًا *** وَخَطَايَاكَ قَدْ بَدَتْ لِإِلَهِي

فَتَفَكَّرْ فِي نَفْسِكَ الْيَوْمَ جَهْدًا *** وَسَلْ عَنْ نَفْسِكَ الْكَرَى يَا سَاهِي

«تو در غفلت به سر می بری و دلت را فراموشی گرفته، عمر هم می رود ولی گناهان به جای خود هستند.

گماشتگان بسیاری در میزان منظمی از تو سؤال دارند ولی تو در عالم بی خبری هستی (تو مسؤولی پس جواب آن را حاضر کن)

به توبه کردن اقدام نمی کنی با این که پیری و سستی استخوان به تو رو آورده است.

در شگفتم که چگونه از راه نادانی، خنده بر لب داری با این که گناهان تو نزد خداوند آشکار است.

«حتماً درباره خود بیندیش و جان خفته خود را مورد سؤال قرار بده اینک که مسیر زندگی را به پایان می رسانی».(1)

حال دنیا را پرسیدم من از فرزانه ای *** گفت یا خوابی است یا وهمی است یا افسانه ای

گفتمش ایام عمرم گوی تا عمر چیست؟ *** گفت یا برقی است یا شمعی است یا پروانه ای

گفتمش این ها که می بینی چرا دل بسته اند؟ *** گفت یا خوابند یا مستند یا دیوانه ای

ص: 217

1- سفينة البحار، ج 1، ص 483 (از اشعار ابوذر رحمه الله است که امام صادق علیه السلام از آن یاد فرموده).

(قِيلَ لِأُوَيْسَ الْقُرْنِيِّ كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟ قَالَ كَيْفَ يَصْبِحُ رَجُلٌ إِذَا أَصْبَحَ لَا يَدْرِي أَيَّمَسِي وَإِذَا أَمَسَ لَا يَدْرِي أَيُّصْبِحُ؟) (1)

«به او یس قرنی گفته شد چگونه صبح کردی؟ فرمود: چگونه صبح می کند انسانی که وقتی صبح می کند نمی داند آیا عمر او به عصر می رسد یا نه؟ و هنگامی که عصر را درک نمود نمی داند آیا (فردا) صبح خواهد نمود یا (قبل از فرا رسیدن صبح) مرگ او فرا می رسد؟»

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَانْتَهِزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ). (2)

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: فرصت مانند ابر از افق زندگی می گذرد. مواقعی که فرصت های خیری پیش می آید غنیمت بشمارید و از آن اوقات استفاده کنید.»

عمر برف است و آفتاب تموز (3) *** اندکی مانده خواجه غره هنوز

(قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا أَقْرَبَ الدُّنْيَا مِنَ الذَّهَابِ وَالشَّيْبِ مِنَ الشَّبَابِ). (4)

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: چه نزدیک است دنیا را گذاردن و رفتن و چه نزدیک است جوانی را پیری و در هم شکستن.»

سفید گشتن مو ترجمان این سخن است *** که سر بر آرزو خواب گران سپیده دمید

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْفُرْصَةُ سَرِيعَةُ الْفَوْتِ وَبَطِيئَةُ الْعُودِ) (5)

«حضرت علی علیه السلام فرمود: فرصت خیلی زود می گذرد و دیر بر می گردد.»

آری به راستی که قافله عمر عجب می گذرد و چگونه شمع عمر ما لحظه لحظه ذوب می شود و اوقات و زمان ها با چه سرعت هم چون ابرها سپری می شود و عمر آدمی پیوسته به پایان می رسد که چون قالب یخی یا تکه برفی در حال آب شدن است و پس از زایل گشتن، غم و

ص: 218

1- سفینه البحار، ج 1، ص 53 و منهاج الدموع، ص 143 (ضمناً روایات بسیار آموزنده ای با همین عنوان «كَيْفَ أَصْبَحْتَ» وجود دارد و مطالب بسیار هشداردهنده ای در آن ها هست که در این جا تنها به آدرس برخی از آن ها جهت استفاده اشاره می شود. تحف العقول، ص 208 و 398 - بحار الانوار، ج 74، ص 307 و ج 76، ص 15 تا 18 و ج 78، ص 113 و ج 46، ص 303 - محجة البيضاء، ج 4، ص 15... ریاحین الشریعة، ج 2، ص 40).

2- نهج البلاغه حکمت 20، ص 1086

3- تموز: آفتاب وسط تابستان را گویند

4- غرر الحکم، ج 2، ص 754، ح 246

5- غرر الحکم، ج 1، ص 89، ح 2041.

غصّه فراوانی را به دنبال می آورد!!!

(قال عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ). (1)

«علی علیه السلام فرمود: از دست دادن فرصت ها موجب غم و اندوه خواهد شد.»

مخند ای نوجوان زِنهار بر موی سپید ما *** که این برف پریشان بر سر هر بام می بارد

بدیهی است که غصّه خوردن بر خوردن برگزیده هیچ نتیجه ای در برنخواهد داشت مگر آن که موجب حرکت و تحوّل و جبران گذشته ها بشود و انسان در مقام اصلاح برآید.

(عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْأَيَّامُ ثَلَاثَةٌ: فَيَوْمٌ مَضَى لَا يُدْرَى، وَ يَوْمَ النَّاسِ فِيهِ فَيَنْبَغِي أَنْ يَغْتَمُوهُ، وَغَدًا إِنَّمَا فِي أَيْدِيهِمْ أَمْلُهُ). (2)

«امام صادق علیه السلام می فرماید: ایام زندگی سه روز است: اول، روزی که گذشته است و برگشت ندارد. دوم، روز موجود که مردم در آن قرار دارند و در اختیار آن هاست پس باید آن را مغتنم شمارند و از آن استفاده کنند. سوم، فردایی که نیامده و تنها آرزوی آن را در دست دارند.»

بر این اساس انسان عاقل کسی است که نه به خاطر گذشته معدوم، خود را متوقف نماید و نه برای آینده نیامده خوشحالی نماید (3) بلکه تا پرونده عمر بسته نشده و رهسپار عالم قبر و برزخ نگشته سعی و تلاش نماید.

هم اکنون از هم اکنون بستان *** که اکنون است بی شک زندگانی

مکن هرگز حوالت سوی فردا *** که حال و قصه فردا ندانی

(حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ). (4)

آن گاه که وقت مرگ هر یک فرا رسد در آن حال آگاه و نادام شده و گوید: بار الها مرا به دنیا بازگردان تا شاید به تدارک گذشته، عملی صالح بجای آورم. به او خطاب شود که هرگز نخواهد

ص: 219

1- نهج البلاغه حکمت 114، ص 1131

2- تحف العقول، ص 338، ح 80.

3- (قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الرَّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ: قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ (لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ) وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَ لَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الرَّهْدَ بِطَرْفِيهِ). نهج البلاغه، حکمت 431.

4- سوره مؤمنون، آیات 99 و 100.

شد و این کلمه (از جَعُونِي) را از حسرت همی بگویند و ثمری نمی بخشد که به دنبال آن ها عالم برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند»

شخصی آمد در قبرستان و با خود گفت:

أَتَيْتُ الْقُبُورَ فَنَادَيْتُهَا *** فَأَيْنَ الْمُعْظَمِ وَالْمُحَقَّرِ

وَ أَيْنَ الْمُلْبِيِّ إِذَا مَا دَعَى *** وَ أَيْنَ الْعَزِيزُ إِذَا مَا افْتَخَرَ

سپس می گوید از ناحیه مقابر، صدایی را شنیدم که در جواب من گفت:

تَفَانُوا جَمِيعاً فَمَا مُخْتَبَرٌ *** فَمَاتُوا جَمِيعاً وَ مَاتَ الْخَبَرُ

تَرَوْحَ وَ تَعْدُوا بَنَاتِ الثَّرَى *** فَتَمَحُّو مَحَاسِنَ تِلْكَ الصُّورِ

فَيَا سَائِلِي عَنِ أَنْاسٍ مَضَوْا *** أَمَّا لَكَ فِيمَا تَرَى مُعْتَبَرًا (1)

دریغا که ما بسی روزگار *** بروید گل و بشکفد نو بهار

بسی تیر و دیمه و اردیبهشت *** بیاید که ما خاک باشیم و خشت

تفرج کنان بر هوا و هوس *** گذشتیم بر خاک بسیار کس

کسانی که از ما به غیب اندرند *** بیایند و بر خاک ما بگذرند

چرا دل بر این کاروان گه نهیم *** که یاران برفتند و ما بر رهیم

پس از ما بسی گل دهد بوستان *** نشینند با یکدگر دوستان

بساطی چه باید بر آراستن *** کز او ناگزیر است برخاستن

(و حَيِّءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى، يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي.) (2)

«و آن روز، جهنم را بیاورند و همان روز آدمی متذکر کار خود گردد و آن تذکر چه سود به حال او بخشد و با حسرت گوید ای کاش در

دنیا برای زندگانی ابدی امروز کار خیری انجام می دادم.»

ص: 220

گرگ اجل یکایک از این گله می برد *** وین گله را نگر که چه آسوده می چرد

پس با این حال افسوس خوردن برگزیده معدوم و تأثر و غم و اندوه خوردن از آن جز تشدید غم و غصه و مایوس و دل شکسته شدن؛ چیزی را به دنبال نخواهد داشت و این هم فکر بسیار غلطی است که آدمی چراغ امید خویش را به خاطر گذشته از دست رفته در ضمیر خود خاموش نماید و از سعی و کوشش بازماند و فرصت های گران بهای عمر را یکی پس از دیگری از کف بدهد و یا نگران آینده نیامده باشد و با این حال لحظات فعلی و فرصت موجود را با اندوه و پریشانی از بین ببرد.

آری اغتنام فرصت با توجه کامل به شرایط موجود و بهره برداری صحیح از آن ها به نفع سعادت دنیا و آخرت می باشد و سعی و کوشش در اجرای وظایف دینی، مختص کسانی است که به این حقیقت پی برده باشند که فرصت ها و دقائق عمر، ارزش فراوانی دارد و با هر لحظه از آن می توان گنج هایی را به دست آورد، چنان چه گفته شده: (الدُّنْيَا غَنِيمَةٌ الْأَكْيَاسِ وَ غَفْلَةٌ الْجُهَالِ) (1) «دنیا غنیمت زیرکان و غفلت نادانان است».

هم چنین گفته شده:

(كُلُّ نَفْسٍ مِنْ أَنْفَاسِ الْعُمَرِ جَوْهَرَةٌ نَفِيسَةٌ لَا عَوْضَ لَهَا يُمَكِّنُ أَنْ يَشْتَرِيَ بِهَا كَثِيرًا مِنَ الْكُنُوزِ لِاتِّتَاهِي بِقِيمَةِ أَبَدًا الْآبَادِ).

«هر نفسی از نفس های عمر، گوهر نفیسی است که عوضی برای آن تصور نمی شود که ممکن باشد با آن خرید گنجی از گنج ها را و هرگز قابل قیمت گذاری نیست».

به پیری خاک بازیگاه طفلان می کنند بر سر *** که شاید بشنوند زان خاک بوی نوجوانی را

(قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا مِنْ يَوْمٍ يَمُرُّ عَلَى ابْنِ آدَمَ الْأَقَالُ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمُ يَابِنَ آدَمَ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَ أَنَا عَلَيْكَ سَهَّ هَيْدٌ فَأَفْعَلُ فِي خَيْرًا وَ أَعْمَلُ فِي خَيْرًا، أَشْهَدُ لَكَ بِهِ فِي الْقِيَامَةِ فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَهُ أَبَدًا.) (2)

«علی علیه السلام فرمود: هیچ روزی بر فرزند آدم (انسان ها) نمی گذرد مگر این که آن روز به او

ص: 221

1- زُهره الربيع، ص 129 و 211.

2- بحار الانوار، ج 68، ص 181 - من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 397.

می گوید: ای فرزند آدم! من روز تازه ای هستم و گواه بر توام، در من سخن نیکو بگو و عمل نیک انجام ده تا در قیامت برای تو گواهی دهم، چرا که بعد از این هرگز مرا نخواهی دید.»

عمرها تخم هوس، در مزرع دل کاشتم *** جز ندامت بهره‌ای، زین سرزمین حاصل نشد

(عَنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ: يَا بَنَ آدَمَ إِنَّكَ لَمْ تَزَلْ فِي هَذِهِ عُمْرِكَ مُنْذُ سَقَطْتَ مِنْ بَطْنِ أُمَّتِكَ فَخُذْ مِمَّا فِي يَدِكَ لِمَا بَيْنَ يَدَيْكَ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَتَزَوَّدُ وَإِنَّ الْكَافِرَ يَتَمَتِّعُ، وَكَانَ يُنَادِي فِي هَذِهِ الْمُوعِظَةَ: وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّوَهُُّ). (1)

«حضرت مجتبی علیه السلام فرموده است: ای فرزند آدم! تو از موقعی که رجم مادر را ترک گفتی و به این عالم قدم گذاری همواره در ویران ساختن عمر خود هستی، پس از سرمایه ای که هم اکنون در دست داری برای منازل آینده خود ذخیره ای بردار که شخص با ایمان در این حیات توشه می گیرد و کافر در فکر لذت گرایی و کامیابی است، پس توشه بگیر که بهترین زاد و توشه تقوا است.»

دیر و زود این شخص و شکل نازنین *** خاک خواهد گشتن و خاکش غبار

البته با این وصف کمتر کسی است که همواره خطر از دست دادن فرصت ها را درک نموده و درصدد جبران برآید و غافل ترین مردم آن دسته ای هستند که از شرایط موجود، بهره برداری نمی نمایند ولی افراد زیرک مؤمن هیچ فرصتی را به رایگان از کف نمی دهند. بلکه حداکثر استفاده را از همه فرصت ها مخصوصاً ایامی که دارای نفعات است می نمایند و از تلاش همه جانبه باز نمی مانند که این خود از پایه های محکم در جهت موفقیت های دنیوی و اخروی است.

(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ فَتَحَ لَهُ بَابُ خَيْرٍ فَلْيَنْتَهِرْهُ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي مَتَى يُغْلَقُ عَنْهُ). (2)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که در خیری به رویش گشوده شده آن را غنیمت بشمارد و از فرصت استفاده کند زیرا نمی داند چه وقت آن در به رویش بسته خواهد شد.»

(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا). (3)

ص: 222

1- سفینه البحار، ج 2، ص 671

2- مستدرک، ج 2، ص 350.

3- المحجة البيضاء، ج 5، ص 15.

«نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: در ایام زندگی شما لحظاتی فرا می رسد که در معرض نسیم حیات بخش الهی قرار می گیرید و فرصت مناسبی به دست می آورید، بکوشید که از آن فرصت ها استفاده کنید و خویشتن را در مسیر فیض الهی قرار دهید.»

بخیل از بخل طینت قدر مهمان را نمی داند *** زمین شوره هرگز قدر باران را نمی داند

پشیمان می شود در وقت پیری و ندارد سود *** هر آن کس در جوانی قیمت جان را نمی داند

به هنگام حوادث پایداری مرد را باید *** چنان چه کوه هرگز خشم طوفان را نمی داند

دو یار با وفا بودند هر دو بوذر و سلمان *** اباذر پایه ایمان سلمان را نمی داند

نکته دیگری که لازم به یادآوری است، چگونگی بهره برداری از ایام و فرصت های مختلف می باشد که بسیار اهمیت دارد و انسان های زیرک و دانا هم چون زنبور عسل می باشند که در بین گلزارها بهترین گل را انتخاب و مصرف می کند و لذا بهترین غذا از او تولید می شود، این افراد هم با حسن انتخاب از فرصت هایی که از نسیم های الهی برخوردار است، با نشاط کامل در جهت قرب الهی و سیر استکمالی قدم برداشته و غفلت نمی ورزند، در اوقات دیگر هم با برنامه ریزی صحیح و مراقبت کامل، وقت را به بیهودگی نمی گذرانند، لذا با توجه به دگرگونی ها و حالات گوناگون عمر، ضرورت دارد که انسان یک برنامه مشخص با سازماندهی خاص و در نظر گرفتن شرایط زندگی و با هدفی معین برای خود طرح ریزی نموده تا از این رهگذر هم از ضایعات وقت ها جلوگیری شود و وقت انسان به سرقت نرود و هم تمام اوقاتش در مسیر بندگی خدای متعال قرار گرفته و حداکثر استفاده را بنماید.

امام موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: (اجتهدوا أن یكونَ زمانکم أربَعَ ساعاتٍ: ساعةٌ للهٍ لِمَناجاتِهِ، و ساعةٌ لِأمرِ المَعاشِ، و ساعةٌ لِمعاشرةِ الإخوانِ الثقاتِ الَّذینَ یَعرفونکم عیوبکم و یخلصونَ لکم فی الباطنِ، و ساعةٌ تُخلونَ فیها لِلذاتِکم فی غیرِ مُحَرَّمٍ و بِهِذِهِ السَّاعَةُ تَقْدِرُونَ عَلَی الثَّلاثِ سَاعَاتٍ.) (1)

ص: 223

«کوشش کنید اوقات (شبانه روز) شما چهار ساعت (قسمت) باشد: 1- ساعتی برای عبادت و خلوت با خدا 2- ساعتی برای تأمین معاش، 3- ساعتی برای معاشرت و مصاحبت با برادران مورد اعتمادی که شما را به عیوبتان واقف (آگاه) سازند و در باطن نسبت به شما خلوص و صفا دارند 4- و ساعتی را به تفریحات و لذایذ (سالم) خود اختصاص دهید و به وسیله این ساعت نیروی انجام وظایف ساعات دیگر تأمین می شود.»

و از مزایا و فضایل خاصّ متّیین است که ساعات شبانه روز خود را به این صورت می گذرانند:

(أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ (1)... وَ أَمَّا النَّهَارُ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءِ أَبْرَارٍ اتَّقِيَاءُ.) (2)

«و چون شب شود برپا ایستاده قرآن را با تأمل و اندیشه می خوانند... و چون روز می شود بُردبار، دانا و پرهیزگاراند.»

و به راستی که این افراد، فردای قیامت از این بذری که پاشیده اند، چه لذّت ها می برند، چنان چه در احادیث آمده که: «برای هر بنده ای، به ازای هر شبانه روز از عمر آن، در آن عالم بیست و چهار خزانه (صندوقچه) خلق شده است، پشت سر هم و به ردیف. و هر خزانه در مقابل ساعتی است و چون آدمی بمیرد خزانه ها بر وی گشوده شود و هنگامی که به خزانه ای برسد که به ازای ساعتی است که در آن اطاعت خدا را نموده است خواهد دید که از نور اعمال حسنه مملوّ گردیده و شعاع آن به اطراف و اکناف سر برکشیده و در آن هنگام از شدّت فرح، شادی و نشاط چندان از برای او حاصل شود که اگر از برای همه اهل دوزخ قسمت نمایند چندان فرح به ایشان رسد که ادراک درد و آلم آتش را نکنند.

و چون به خزانه ای رسد که به ازای ساعتی است که در آن معصیت خدا را نموده است خواهد دید که از ظلمتِ معصیت، سیاه و تاریک و وحشتناک گشته و تعفن، او را فراگرفته است در این صورت چندان خوف، بیم و آلم در آن وقت از برای او به هم رسد که اگر آن را بر اهل بهشت تقسیم کنند نعمت های بهشت بر ایشان ناگوار گردد، و چون به ازای ساعتی، خزانه

ص: 224

1- کیفیت تلاوت قرآن متّیین با دیگران فرق دارد به ادامه آن در نهج البلاغه مراجعه شود.

2- نهج البلاغه، خطبه، 184، ص 604

دیگری را ببیند که از طاعت و معصیت خالی باشد و مشغول امر مباحی از خواب و خور و غفلت بوده، حسرت از برای او خواهد رسید که چرا آن را رها کرده و چنین غبن و خسارتی او را دریافته است».(1)

از جمله چیزهایی که از جانب اولیای دینی بسیار مذمت شده و بشر را از آن پرهیز داده اند «تسویف» است یعنی سَوْفَ سَوْفَ کردن (امروز و فردا نمودن) و وقت شریف را به بطالت گذراندن.

(قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّاكَ وَ التَّسْوِيفَ فَإِنَّهُ بَحْرٌ يَغْرُقُ فِيهِ الْهَلْكَى). (2)

«امام باقر علیه السلام فرمود: بر حذر (دور) باش، از تسویف، پس همانا امروز و فردا نمودن، دریایی است که بسیاری در آن هلاک گشتند. (امروز و فردا و سهل انگاری کردند تا بالاخره به این وضع با دست خالی از دنیا رفتند.)»

(وَأَعِنِّي بِالْبُكَاءِ عَلَى نَفْسِي فَقَدْ أَفْنَيْتُ بِالتَّسْوِيفِ وَالْأَمَالَ عُمْرِي). (3)

باغبانا زخزان بی خیرت می بینم *** آه از آن روز که بادت گل رعنا ببرد

رهزن دهر نخفته است مشو ایمن از او *** که اگر امروز نبرده است به فردا ببرد

تا به کی این صبح و این شام مکرر بگذرد *** حیف باشد عمر اگر این سان سراسر بگذرد

ترسمت ای خفته در دامان کوهی سیل خیز *** خواب نگذاری ز سر تا آبت از سر بگذرد

ره به پایان شد دردا که ندانیم هنوز *** به کجا می رود این اشتر بگسسته زمام

(قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَأَمَّلِ الْآنَ يَا مُفَضَّلُ؛ مَا سَتَرَ عَنِ الْإِنْسَانِ عِلْمُهُ، مِنْ مُدَّةِ حَيَاتِهِ، فَإِنَّهُ لَوْ عَرَفَ مِقْدَارَ عُمْرِهِ وَ كَانَ قَصِيرُ الْعُمْرِ، لَمْ يَتَهَنَّأْ بِالْعَيْشِ مَعَ تَرْتَبِ الْمَوْتِ، وَ تَوَقَّعَهُ لَوْ قَدْ عَرَفَهُ بَلْ كَانَ يَكُونُ بِمَنْزِلَةِ مَنْ قَدْ فَنَى...). (4)

«امام صادق علیه السلام به مفضل فرمود: «اینک ای مفضل! در عدم آگاهی انسان به مدت عمرش اندیشه کن. اگر او به عمر کوتاهش پی می برد، هیچ لذتی نمی برد و با علم به مرگ و انتظار آن،

ص: 225

1- جامع السعادات، ج 3، ص 94

2- بحار الانوار، ج 78، ص 164، ح 1.

3- دعای ابوحمزه ثمالی

4- حار الانوار، ج 3، ص 83 و ج 61، ص 259، ح 8 و ج 83، باب 4، ح 1.

زندگی برای او گوارا و شیرین نبود. چنین کسی همانند شخصی است که مالش نابود شده و یا در شرف نابودی است و احساس فقر و نابودی مال، او را هراسناک کرده».

﴿قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنَّ عَدَاً مِنَ الْيَوْمِ قَرِيبٌ، مَا أَسْرَعَ السَّاعَاتِ فِي الْيَوْمِ، وَأَسْرَعَ الْأَيَّامِ فِي الشَّهْرِ. وَأَسْرَعَ الشُّهُورِ فِي السَّنَةِ. وَأَسْرَعَ السِّنِينَ فِي الْعُمْرِ﴾. (1)

«علی علیه السلام فرمود: به درستی که فردا (هنگام رسیدن مرگ) به امروز نزدیک است. چه بسیار به شتاب می گذرد ساعت ها در روز و چه زود سپری می شود روزها در ماه. و چه شتابنده است ماه ها در گذراندن سال. و چه با تندی می گذرد سال ها در عمر (که تند گذشتن آن مستلزم سر رسیدن زندگی و نزدیک شدن مرگ است).

باد اجل وزید و خزان گشت باغ عمر *** آخر نهاد بر دل ما مرگ داغ عمر

رفت آن چنان که باد به گردش نمی رسد *** در حیرتم که از که بگیرم سراغ عمر

﴿قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْأَيَّامُ صَحَائِفُ أَجَالِكُمْ فَحَلِّدُوهَا أَحْسَنَ أَعْمَالِكُمْ﴾ (2)

«علی علیه السلام فرمود: روزگار، دفترچه سر رسید عمرهای شماست. پس بهترین کارهایتان را در آن درج و ثبت نمایید.»

﴿فِيَا سَوَاتِنَاهُ عَدَاً مِنَ الْوُقُوفِ بَيْنَ يَدَيْكَ إِذَا قِيلَ لِلْمُخْفِينَ جُوزُوا وَ لِلْمُثْقَلِينَ حُطُّوا، أَفَمَعَ الْمُخْفِينَ أَجُوزُ أَمْ مَعَ الْمُثْقَلِينَ أَخْطُ؟ وَيَلِي كَلِمَا كَبَّرَ سِتِّي كَثُرَتْ ذُنُوبِي وَيَلِي كَلِمَا طَالَ عُمُرِي كَثُرَتْ مَعَاصِيِي فَكَمْ أَتُوبُ وَ كَمْ أَعُودُ أَمَا إِنْ لِي أَنْ أَسْتَحْيِي مِنْ رَبِّي، اللَّهُمَّ فَحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ إِغْفِرْ لِي وَ ارْحَمْنِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ خَيْرَ الْغَافِرِينَ﴾. (3)

کاندرین دیر کهن، حال سبک باران خوش است

برگ عیشی به گور خویش فرست *** کس نیارد پس تو پیش فرست

ص: 226

1- نهج البلاغه، خطبه 230، ص 749

2- غرر الحکم، ج 1، ص 91، ح 2071.

3- بحار الانوار، ج 46، ص 81 - مفاتیح الجنان ص 671 قسمتی از دعای مسجد زید (زید بن صوحان و صعصعة بن صوحان دو برادر از اصحاب وفادار و مخلص امیرالمؤمنین علیه السلام و از ابدال بودند که هر دو در جنگ جمل شهید شدند و دو محل نزدیک یکدیگر در کوفه به نام آن ها نامگذاری شده است.)

(فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التَّقَى، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ). (1)

«پس این اول درجه تقواست؛ خداوند فرموده است: ما این بهشت ابدی (آخرت) را برای آنان که در زمین اراده علو، فساد و سرکشی ندارند مخصوص می گردانیم و حسن عاقبت، خاص متقین است.»

تقوا به معنای صیانت و تملک نفس می باشد و حقیقت آن ملکه یا نیرویی است روحانی که بر اثر تمرین های زیاد پدید می آید که لازمه داشتن چنین حالتی خوف از خدا و پرهیز از گناه است و منشأ کشش به سوی ارزش های معنوی و فوق حیوانی و گریز از آلودگی های مختلف می باشد. و با آن حالت است که انسان بر خویشتن مسلط گشته و خویشتن خویش را از اسارت و بندگی هوی و هوس آزاد می گرداند.

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ وَذَخِيرَةٌ مَعَادٍ وَعَتَقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكََةٍ وَنَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ). (2)

«امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تقوا کلید هدایت و رستگاری (دنیا و آخرت) و اندوخته برای روز قیامت و سبب آزادی از هر نوع بندگی (شهوات و خواهش های نفس) و رهایی از هر تباهی است.»

ز تقوا از کسی دمساز گردد *** برویش باب معنی باز گردد

بود تقوا کلید قفل دولت *** بود نخل بزرگی این سخاوت

تقوا از صفات قلب می باشد و چون قلب بر همه اعضاء حکومت می کند تقوای قلب موجب تقوای گوش، چشم، زبان، دست و سایر اعضاء می شود. و چنان چه از بعضی روایات مستفاد است، شخص متقی هم چون کسی است که سوار بر اسب تندرو شده باشد و او را لجام (3) نموده و

ص: 227

1- سوره قصص، آیه 83

2- نهج البلاغه، خطبه 221، ص 714

3- التقی ملجم كالمحرم في الحرم (تفسیر مجمع البیان) ج 1، ص 37.

افسارش را در اختیار کامل خویش قرار بدهد. انسان با تقوا مالک بر نفس خود بوده و غرایز سرکش و تندرو و تمایلات گوناگون خود را به طور کامل مهار و عقل را بر جمیع خواسته ها حاکم نموده است. به عکس کسانی که عقل خویش را اسیر هوای نفس نموده و در نتیجه حقیر، خوار و موجودی پست و موهون گشته اند. کسی که بنده هوای نفس خود گردیده در حقیقت من حقیقی خویش را اسیر هوای نفس نموده و از انسانیت فاصله گرفته است.

ناگفته نماند که تقوا در جاتی داشته و گاهی حیثی می باشد یعنی قسمتی از خلاءهای روحی را پر می کند ولی درجه عالی آن عبارت است از تقوای مطلق مستمّر که جمیع خلاءهای روحی را پر نموده و در واقع انسان های کامل و با محتوای انسانیت همین نوع افراد می باشند. پس با این اوصاف همه آن زنجیرهای اسارت و عوامل بد بخت کننده که کم و بیش در سایر افراد هست از وجود این افراد به کلی رخت بر می بندد یعنی دنیا در برابر این دسته از افراد بسیار ناچیز و خوار گشته و شیطان و خلق هم در نظرشان کوچک و سهل و آسان به حساب می آید و درصدد دنیاطلبی، ثروت اندوزی، افتخار نمودن بر نیامده و در انتظار مقام و عزّت از جانب دیگران نخواهند بود، وقت گرانبهایه خویش را هم به بیهودگی سپری نمی کنند، تمام اوصاف (1) ششگانه

ص: 228

1- شش چیزی که به عنوان ثمرات عبودیت در حدیث عنوان بصری ذکر شد، مهم ترین آن ها دنیا است «هَانَ عَلَیْهِ الدُّنْيَا» که اول آمده و پنج قسم دیگر از باب ذکر خاص بعد از ذکر عام است زیرا چنان چه قبلاً اشاره شد دل بستگی علاقه به دنیا ریشه تمام بدبختی ها و خطاهاست بنابراین هنگامی که در اثر بندگی خدا، دنیا نزد انسان بی اعتبار و ناچیز گشت بديهی است اول ثمره آن مطرود شدن شیطان و همین طور سایر موانع سر راه عبودیت خواهد بود. ضمناً سرّ این که دنیا و مردم و شیطان در برابر عبد حقیقی، سهل و ناچیز به حساب می آید و نیز به دنبال تکاثر و تفاخر و علوّ ظاهری نبوده و عمر خود را به بطالت سپری نمی کند، آن است که در پرتو عبودیت، به کلی از این عالم لجنی و دنیا خارج گشته و به عالمی راه یافته که سراسر نور و روشنائی و صفا است لذا گرفتار این دنیا نمی باشد تا هر روزی دچار محمصه های دنیوی گردد، بديهی است کسی که در آن عالم سیر کرد و مزه آن را چشید برای وی دشوار است که خود را در گیر این عالم لجنزار نماید. خردمند و دانا و خرّم نهان *** تنش زین جهان است و دل آن جهان *** حقیقت سرایی است آراسته *** هوی و هوس گرد برخاسته بینی که هر جا که برخاست گرد *** نبیند نظر گر چه بیناست مرد

که از بندگی حقیقی خداوند سرچشمه می گیرد درجه اول تقوا بوده و عاقبت نیکو و سعادت واقعی هم تنها برای این دسته از انسان هاست.

(تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ). (1)

«ما این دار آخرت را برای آنان که در زمین اراده علو، فساد و سرکشی ندارند مخصوص می گردانیم و حسن عاقبت، خاص با تقویان می باشد».

عاقبت هر انسانی به طور طبیعی بستگی دارد به نوع اعمال و نیاتی که از قبل در زندگی خویش داشته. و بر همین اساس عده ای از افراد مبتلا به سوء عاقبت می شوند. و دسته ای دیگر از عاقبتی پیروزمندانه، شکوفا، روشن و سعادت‌مندانه برخوردارند و طبق وعده های خداوند عاقبت ظفرمندانه از آن متقین است که در دنیا اعمال و نیاتشان براساس کسب رضوان حق و جلب رضایت او بوده و در این باره با همه سختی ها و دشواری ها از مرز دین جدا نگشته و استقامت نمودند که همه آن تلخی های امروز دنیا در فردای قیامت تبدیل به شیرینی و لذت می گردد.

آیین مقدس اسلام در این جهت کاری کرده است که برای مؤمن و متقی، دیروز ناگوار، فردایی فروزان و روشن و گوارا به دنبال داشته باشد؛ یعنی مشکلات فراوانی که در دنیا به کام همه تلخ و سخت به نظر می رسد برای آن که متقین فردای قیامت هیچ احساس ناراحتی نکنند روزنه های تاریک خانه دنیا را به کلی بر روی آنان می بندند و حتی فیلم های سیاه بعضی از اعمال آنان را هم با غفران و عنایت خاص تبدیل به روشنایی و نورانیت می کنند و خلاصه تلخی دیروز را تبدیل به شیرینی می نمایند و در عوض بلاها، مصائب و سختی هایی که فرد متقی در دنیا دیده و تحمل کرده، آخرت گل های خوش بو و میوه هایی بسیار عالی را مشاهده می کند لذا در قیامت جهنم را به بهشتیان نشان نخواهند داد. برای این که مبادا متألم و ناراحت شوند مگر آن که خودشان التماس کنند. و این همه خوشی ها و روشنایی ها نتیجه همان آه و ناله ها و سختی های دیروز است. در صورتی که عاقبت دنیا پرستان که در دنیا دست به فساد و تباهی زده اند در قیامت،

ص: 229

سوختن در آتش است و این عذاب و گرزهای آتشین در تعقیب همان فساد و گناهانی است که در دنیا مرتکب می شدند، (دیروز خوش رقصی و شیرینی زودگذر و امروز گرز آتشین).

این جهان کوه است و فعل ما ندا *** سوی ما آید نداها را صدا

ای که بد کردی برو ایمن مباش *** زان که تخم است و برویاند خداهش

بزرگ ترین مانع یا آفتی که بین انسان و خدا حجاب می شود و ممکن است راه سیر و سلوک را مسدود نماید گناه و معصیت است.

(اللَّهُمَّ إِنَّ كَانَتِ الذُّنُوبُ وَالْخَطَايَا قَدْ أَخْلَقَتْ وَجْهِي عِنْدَكَ. اللَّهُمَّ إِنَّ كَانَتْ ذُنُوبِي قَدْ أَخْلَقَتْ وَجْهِي عِنْدَكَ وَ حَجَبَتْ دُعَائِي عَنْكَ وَ حَالَتِ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ...) (1)

گناه نه تنها مانع بزرگی در برابر ارتباط انسان و خدا خواهد بود که گاهی موجب هلاکت فرد یا جامعه نیز خواهد شد (فَأَهْلَكُنَا هُمْ بِذُنُوبِهِمْ) (2) و هر گناهی در دل آدمی نقطه سیاهی (3) ایجاد می نماید و فشاری بر جان انسان وارد می سازد تا این که گاهی در اثر تکرار آن، تمام فضای باطن انسان را سیاه و تاریک می گرداند و در این هنگام به کفر و تکذیب آیات الهی منجر می شود (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّؤَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ...) (4)

گناه که در قرآن مجید با تعبیرهای گوناگونی (ذنب، اثم، سیئه، خطیئه، جرم، عصیان، سوء، شئنان...) از آن نام برده شده یک نوع بیماری است که منشأ اصلی آن حب دنیا و عدم معرفت و درک انسان نسبت به شخصیت خود می باشد (تمام گناهان از ارزش انسان می کاهد و موجب آفت شخصیتی و هبوط او خواهد شد، لذا آدم علیه السلام که به خاطر ترک اولی هبوط نمود و از بهشت خارج شد و گریه فروان نمود).

آری گناه یک مشکل جدی و عامل منفی و مخرب بر سر راه کمال و رشد بشر است که تمام

ص: 230

- 1- مفاتیح الجنان ص 668 (در اعمال مسجد سهله) و ص 917 (دعایی که بعد از زیارت هر یک از ائمه علیهم السلام خوانده می شود).
- 2- سوره انعام، آیه 6 - انفال، آیه 54.
- 3- مرآة العقول، ج 9، ص 412، ح 13 (باب الذنوب).
- 4- سوره روم، آیه 10.

افراد بشر به جز معصومین علیهم السلام به نوعی گرفتار آن می باشند (البته با استغفار و توبه حقیقی (1) قابل جبران است ان شاء الله) پیرامون گناه، تقسیماتی گوناگون و دسته بندی هایی مناسب صورت گرفته و هر یک قابل توجه و دارای بحث های مهمی است که در این جا به نمونه هایی از آن اجمالاً اشاره می شود.

الف- ریشه یابی گناه:

چنان چه اشاره شد ریشه و منشأ اساسی گناه، حبّ دنیا است، مسأله حبّ یک امر باطنی می باشد که تمام اعمال و رفتار انسان تبلور روح و حالات درونی آن بوده و در وجود انسان چهار حالت وجود دارد که هر یک از آن ها می تواند عامل یا منشأ بسیاری از گناهان باشد.

1- حالت ربوبیت یا تفوق جویی و سلطه طلبی (کبر، فخر و مباهات، حبّ مدح و ستایش، حبّ بقاء و طلب استیلاء...).

2- حالت شیطنیت (حسد، بغی، مکر و حيله یا خدعه، امر به فساد و منکر، فحش، دعوت به گمراهی و بدعت...).

3- حالت بهیمیت (شهوة).

4- حالت سبعیت (غضب).

ب- گناه به اعتبار ظاهر و باطن انسان:

هر گناهی از گناهان از عضوی از اعضاء سر می زند که تقسیم شده به گناهان زبانی (غیبت، تهمت، نّمای و...) و گناهان مربوط به گوش، چشم، قلب (کفر، کینه توزی و...) دست، پا...

هم چنین انسان از نظر باطنی، نسبت به گناه سه حالت دارد که عبارت است از حالت:

1- قبل از ارتکاب معصیت

2- در حال انجام گناه

3- بعد از گناه (2)

ص: 231

1- شرایط توبه و استغفار را امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه حکمت، 409، ص 1217 بیان فرموده است.

2- به کتاب رساله لقاء الله، ص 62 مراجعه شود.

گناهانی که در قرآن ذکر شده و وعده عذاب برای آن ها آمده است کبیره و غیر آن ها صغیره می باشد (که هفتاد گناه کبیره و هفتصد گناه صغیره می باشد) البته پیرامون این مطلب اختلاف و نقطه نظرهایی وجود دارد. (1)

د- عواقب و آثار منفی یا پیامدهای تلخ و ناگوار گناه در دنیا و آخرت:

1- گناهانی که موجب هتک عصمت و پرده دری یا از بین رفتن حیاء می شود، نظیر: شرابخواری، لهو و لعب، قمار، مزاح بی مورد و شوخی های رکیک که آبروی افراد را می برد، ذکر عیوب مردم، مجالست با اهل ریب... (اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصْمَ).

2- معصیت هایی که موجب نزول نعمت (نکبت) و انتقام الهی می شود، مانند: نقض عهد، اشاعه فحشاء، شیوع دروغ، حکم به غیر ما انزل الله، منع زکات، کم فروشی، انواع ظلمها (ظُلْمٌ لَا يُغْفَرُ، وَظُلْمٌ لَا يُتْرَكُ، وَظُلْمٌ مَغْفُورٌ لَا يُطْلَبُ). (2) (اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنَزِّلُ النَّعْمَ).

3- ذنوبی که نعمت ها را از انسان سلب می کند و باعث تغییر نعمت می شود، مثل: ترک شکر منعم، افتراء به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله، قطع صلہ رحم، تأخیر نماز از وقت آن تا این که قضا شود، دیاست (دیوسی)، ترک کمک به بیچارگان و مظلومین که به انسان پناه می آورند... (اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النَّعْمَ).

4- گناه هایی که موجب حبس دعا و عدم استجابات آن می گردد مانند: سوء نیت، خُبث سریره، نفاق، جور حگام، شهادت ناحق، کتمان شهادت... (اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْسِبُ الدُّعَاءَ).

5- معصیت هایی که عامل نزول بلا می شود نظیر: ضایع نمودن امر به معروف و نهی از منکر، شرک به خدا، قتل نفس محترمه، خوردن مال یتیم، بی اعتنایی نسبت به دادخواهی ستمدیده...

ص: 232

1- بعضی فرموده اند: همه گناهان کبیره است زیرا به همان اندازه که خدا عظیم و بزرگ است قوانین الهی نیز از عظمت و ارزش والایی برخوردار می باشد پس در این صورت نادیده گرفتن و عصیان در برابر هر یک از قوانین الهی گناه بزرگی است در پیشگاه خدای عظیم.

2- نهج البلاغه، خطبه 175، ص 566

(اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنَزِّلُ الْبَلَاءَ). (1)

بنابراین همان گونه که عبادت خدا آثار مثبت فراوانی دارد و هر عبادتی از اثر مثبت خاصی برخوردار است گناهان نیز هر یک آثار منفی خاصی را در دنیا و آخرت خواهد داشت.

(أَدْعُوكَ يَا سَيِّدِي بِلِسَانٍ قَدْ أَحْرَسَهُ ذَنْبُهُ، رَبِّ أَنَا جِيكَ بِقَلْبٍ قَدْ أُوْبَقَهُ جُرْمُهُ، أَدْعُوكَ يَا رَبِّ زَاهِباً زَاغِباً رَاغِباً رَاغِباً إِذَا رَأَيْتُ ذُنُوبِي فَرَعْتُ وَإِذَا رَأَيْتُ كَرَمَكَ طَمِعْتُ). (2)

ای خدا ای برگنه کاران رؤوف *** دستگیر از من در این راه مخوف

مقصد من در برت مستور نیست *** خود گواهی جز توام منظور نیست

هر دم از سویت سروشم می رسد *** مژده رحمت به گوشم می رسد

گر برانی ور بخوانی زین درم *** غیر از این در نیست جای دیگرم

آن قدر از دل کشم آه و خروش *** تا محیط رحمت آرم به جوش

تمام آن چه تاکنون در حدیث عنوان بصری به عنوان ریشه های عبودیت و نیز ثمرات آن مطرح گردید در حقیقت مقدمه یا اول درجه تقوا محسوب می شود و آغاز حرکت به سوی مراتب عالیه کمال، تقواست (فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التَّقَى). زیرا کسی که اسیر دنیا و عبد شیطان و پیوسته به دنبال تفاخر و تکاثر و مباهات و ریا و امثال آن باشد. اصلاً تقوا برای او مفهوم و معنی ندارد تا از آن بهره مند گردد.

زیرا عنوان متقی به کسی اطلاق می شود که در مسیر بندگی خدا و اجتناب از دنیا پرستی قدم نهاده باشد، مانند آن که انسان برای ورود در محیطی آموزشی باید اول مرحله گزینش یا پذیرش و ثبت نام را طی نموده باشد، همین طور وارد شدن در محیط و فضای سراسر نورانی و

ص: 233

1- دعای کمیل (به کتب ادعیه و نیز کتاب انیس اللیل و نفحات اللیل مرحوم کلباسی ص 54 و نیز (سفینة البحار) ج 1، ص 488 و 489 و (نهج البلاغه) حکمت 466، 469، 340) و (وسائل الشیعه)، ج 11، ص 381، 383 و (امالی شیخ صدوق رحمه الله) ص 14 و (حق الیقین شبر) ص 206 و اصول کافی ج 2، ص 268 و (بحار الانوار) باب الذنوب و (مرأة العقول) ج 9، ص 414 و منابع دیگر روایتی مراجعه فرمایید)

2- دعای ابوحمزه

کلاس آموزشی و دوره عالی تربیتی تقوا منوط است بر داشتن روح عبادت و سرمایه بندگی خدا که تا این مرحله طی نشود، به آن فضای معطر و سرزمین سرسبز و خرّم و با صفای تقوا راه پیدا نخواهد شد. و یا نظیر رفتن در بازار کسب و تجارت که قطعاً بدون برخورداری از سرمایه لازم غیر ممکن است همین طور اگر انسان از سرمایه بندگی و عبودیت خدا نیز بهره مند نباشد قادر به بهره برداری و تجارت معنوی در دنیا نخواهد بود. (1)

بنابراین شرط اساسی لیاقت و شایستگی در این میدان وسیع و عظیم رشد و ترقی (که آغاز جهاد اکبر است) تا نیل به مقصد نهایی (غایة القصوی و غایة آمال العارفین)، گذراندن مراحل عبودیت و بندگی خداوند متعال می باشد یعنی همان چیزی که هدف غایی آفرینش انسان است (مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (2) هدف اصلی خلقت انسان عبادت می باشد و فلسفه اصلی عبادت نیز، احساس و اظهار نیازمندی موجودی بی نهایت ضعیف و ناتوان و نیازمند در پیشگاه خدایی بی نهایت بزرگ و غنی بالذات است (أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) (3) پس در عبادت اولاً ارتباط انسان با خدا تحکیم و تقویت می گردد ثانیاً از خودمحوری و کبر و خود پسندی فاصله می گیرد و بر همین اساس نیز، دیگر اندیشی و احساس مسئولیت نسبت به دیگران در وی تقویت خواهد شد (چنان چه در نماز که قوی ترین عامل برای از بین بردن تکبر و خود پسندی است به صورت متکلم مع الغیر می گوئیم: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) و ثالثاً پیوسته در حال مبارزه با تمایلات و شهوات در تکاپو و تحرک به سر می برد، پس با این تفسیر و توضیح، عبادت تمرین مستمر در زمینه نیازمندی و سه موضوع مذکور (فلسفه عبادت) می باشد که با تحقق آن ها تربیت کامل و صحیح نیز محقق خواهد شد.

حقیقت عبودیت نیز (چنان چه قبلاً اشاره شد) در انقیاد و سرسپردگی و تسلیم مطلق در پیشگاه پروردگار عالم میسر می شود که تمام سرّ و راز آفرینش نیز در همین عبودیت محض

ص: 234

-
- 1- (هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ...) سوره صف آیه 11 - وقال الامام الهادي عليه السلام: (الدُّنْيَا سُوقٌ رِبْحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخَرُونَ) امام هادی علیه السلام فرمود: (دنیا بازاری است که مردمی از آن سود برند و عدّه ای دیگر زیان کنند) تحف العقول، ص 512، ح 15.
 - 2- سوره ذاریات، آیه 56
 - 3- سوره فاطر، آیه 15

است و تا زمانی که انسان در اُتّانیت و خودخواهی اسیر باشد هرگز به آن مقام شامخ نایل نخواهد شد و به قول مرحوم شیخ بهایی رحمه الله:

جدّ تو آدم بهشتش جای بود *** قدسیان کردند بهر او سجود

یک گنه (1) چون کرد گفتندش تمام *** مُذنبی مُذنب برو بیرون خرام

تو طمع داری که با چندین گناه *** داخل جَنّت شوی ای رو سیاه (2)

لذا از همان آغاز خلقت، داستان معروف و مشهور کبر (3) و خودخواهی شیطان برای همه افراد بشر تا قیامت مایه عبرت قرار گرفت که به خاطر منیت و تکبر در پیشگاه خداوند متعال، مطرود و منفور واقع شد آن گاه که به آدم علیه السلام سجده نکرد و تکبر ورزید و در برابر امر خداوند به آدم علیه السلام گفت (أَنَا نَارِيٌّ وَأَنْتَ طَبْنِيٌّ) (4)

لحظه ای در خود فنا شو تا بقا پیدا کنی *** از منیت ها جدا شو تا منا پیدا کنی

حاصلی ما و تو از ارتباط خلق نیست *** سعی کن تا ارتباطی با خدا پیدا کنی

تا توانی در رفاقت با خدا یک رنگ باش *** صاف شو در زندگی تا صفا پیدا کنی

ص: 235

1- منظور ترک اولی است نه گناه به معنایی که در اذهان عمومی است و گناه به معنای ترک اولی نیز منافاتی با عصمت ندارد برای توضیح بیشتر به کتاب تنزیه الانبیاء علیهم السلام مراجعه فرمایید.

2- روش نیایش در مکتب تشیع (شرح دعای کمیل)، ص 173.

3- کبر: مصدر و به معنای بزرگی و عدم انعطاف در برابر دیگران و رفعت و بلندی در شرف و عظمت است. تکبر: از باب تفعّل و به معنای اظهار بزرگی و ابراز آن حالت درونی است استکبار: از باب استفعال و به معنای طلب بزرگی و گردنکشی است. تکبر و استکبار یکی از سه اصول کفر و تباه کننده شمرده شده که از همان اول خلقت انسان، شیطان را ساقط کرد (حسد نیز قابیل را گرفتار جنایت قتل برادر نمود و حرص هم آدم علیه السلام را از بهشت محروم ساخت) ضمناً متکبر از اسماء حسنی است (سوره حشر، آیه 23) یعنی صاحب کبریا که این صفت در مورد خداوند صادق است زیرا کبریا و عظمت حقیقی از آن اوست پس تکبر در مورد خداوند ممدوح است و این صفت در میدان نبرد با دشمن نیز هنگام رجز خواندن برای مرعوب ساختن دشمن استثنا شده «إِنَّا الَّذِي سَمَّيْتَنِي أُمِّي حَيْدَرَةٌ...» هم چنین برای زن در برابر مرد نامحرم فضیلت محسوب گردیده، تکبر در برابر متکبر نیز ممدوح است (برای توضیح بیشتر به کتاب های اخلاقی و تفسیری و نیز مفردات راغب کتاب الکاف ص 420 مراجعه فرمایید).

4- نهج البلاغه، خطبه قاصعه (234)، ص 790

بگذر از قدر و بها و خاکساری پیشه کن *** تا مقامی برتر از شیخ بها پیدا کنی

هم چو زرگر روز و شب دنبال سیم و زر مگرد *** بگذر از زر تا به عالم کیمیا پیدا کنی

دیدن نادیده را چشم خدا بین لازم است *** از خودی بیگانه شو تا آشنا پیدا کنی

به راستی که داستان شیطان (1) و تمرد او در قرآن، داستان بسیار تکان دهنده و هشدار دهنده ای است تا قیامت که چون در برابر امر خدا من گفت خداوند برای عبرت دیگران او را از درگاه خود بیرون راند:

(فَسَدَّ جَدَّ الْمَلَائِكَةَ كُلَّهُمْ أَجْمَعُونَ - إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ - قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ - قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ - قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ - وَإِنْ عَلَيَّ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ - قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ - قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ - إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ - قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ - إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ) (2)

«پس همه فرشتگان سجده کردند، جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود، فرمود: ای ابلیس! چه چیز مانع تو از سجده کردن بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم گردید؟ آیا تکبر کردی، یا از برترین ها بودی؟ گفت: من از او بهترم! مرا از آتش آفریدی و او را از گل، فرمود: از آسمان ها (و از صفوف ملائکه) خارج شو که تو راننده درگاه منی و مسلماً لعنت من بر تو تا روز قیامت خواهد بود گفت: پروردگارا! مرا تا روزی که انسان ها برانگیخته می شوند مهلت ده، فرمود: تو از مهلت داده شدگانی ولی تا روز و زمان معینی، گفت: به عزّت سوگند همه آن ها را گمراه خواهم کرد مگر بندگان خالص تو از میان آن ها»

چون نبود ابلیس را سر بر زمین *** سر بدید او زان که بود او در کمین

گفت یا رب مهل ده این بنده را *** چاره ای کن این ز کار افتاده را

حق تعالی گفت مهلت بر منت *** طوق لعنت کردم اندر گردنت

نام تو کذاب خواهم زد رقم *** تا بمانی تا قیامت متهم

ص: 236

1- بحث شیطان قبلاً اشاره شد.

2- سوره ص، آیات 72 تا 83 و مشابه همین آیات: سوره حجر، آیات 30 تا 40

بنابراین علاوه بر دو مطلب گذشته یعنی هدف غایی آفرینش انسان که عبودیت است و نیز فلسفه اصلی عبادت که تمرین مستمر در جهت نیامندی انسان می باشد، از جهتی دیگر نیز بندگی خداوند چون درختی توأمند است که دارای سه ریشه و شش شاخه اصلی است و میوه پر محتوایی که از این درخت به عمل می آید تقوا می باشد. یعنی گوهر گران قدری که ملاک و معیار امتیاز و برتری انسان ها است و فضیلت بزرگی می باشد که تمام فضایل و کمالات تحت الشّماع آن قرار دارد (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ) (1) «بزرگوارترین شما نزد خداوند، با تقواترین شماست» زیرا انسان ثمره شجره وجود است که هر چیزی برای او آفریده شده و عالم مسخّر او می باشد و ثمره وجودی انسان نیز انسانیت (انسان کامل) است که ثمره وجودی انسانیت نیز در تقوا تحقّق پیدا می کند، با این وصف انسان منهای تقوا از زمره انسانیت خارج است هر چند به ظاهر شکل انسان داشته باشد ولی اطلاق انسان بر او صحیح نیست بر همین اساس بعضی از مفسرین در تفسیر و جمع بین آیات (هُدًى لِلنَّاسِ) و (هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) (2) اظهار داشته اند که غیر متّقین اصلاً انسان نیستند.

نکته دیگر این که در ماهیت تقوا، حرکت آفرینی (3) و تلاش و تحرّک وجود دارد زیرا تمام عبادات برای خودسازی و خودسازی برای حرکت است بنابراین انسان با تقوا پیوسته از یک نشاط عمیق باطنی و عملی و تأثیر روانی شدید برخوردار است (وَنَشَاطَافِي هُدًى) (4) لذا از دیگر افراد جامعه مقاوم تر و محکم تر می باشند (چون ابوذر، مالک اشتر، بلال، مقداد، سلمان، میثم تمار، ابن سکیت...)

خوشا آنان که از این عرصه خاک *** چو خورشیدی درخشیدند و رفتند

خوشا آنان که پا در وادی خاک *** نهادند و نلغزیدند و رفتند

ص: 237

-
- 1- سوره حجرات، آیه 13.
 - 2- سوره بقره، آیه 2 و 185 (ضمناً لام در للمتّقین لام عاقبت است نه غایت «نظیر: لدواللموت...») زیرا قرآن برای همه نازل گشته ولی سرانجام و عاقبت، تنها متّقین که متعهدند از آن بهره مند خواهند شد.
 - 3- (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً) (سوره طلاق، آیه 2).
 - 4- نهج البلاغه خطبه 184 (متّقین) ص 602

ز تقوا جامه بر تن کن که پاکان *** ز تقوا جامه پوشیدند و رفتند

بنابراین چون تقوا نقش حمیه (پرهیز و خودداری) را دارد (وَالْحَمِيَّةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ) بر همین اساس حرکت آفرین است زیرا همان طور که بدن حامل عفونت و رسوبات فراوان همیشه علیل و بیمار است و هرگز با وجود آن ها رشد و نمو و نشاط نخواهد داشت و تا میکروب اصلی یا انگل داخلی از بین نرود، سلامتی به دست نخواهد آمد زیرا راه برای جذب غذا هموار نگردیده، انسان نیز تا عفونت گناه و میکروب نافرمانی خدا در وجود او باشد هرگز سلامتی روحی و باطنی نخواهد داشت پس باید با تقوا باطن خود را از همه آلودگی ها و گناهان و عفونت ها شستشو دهد و با پرهیز از نافرمانی خدای حکیم، سلامتی روح و روان و باطن خویش را تضمین نماید تا به پیروزی های چشم گیر نایل گردد و به سرعت به سوی جلو و تکامل حرکت کند، در این صورت است که پیوسته گوش به فرمان و آماده فرمانبرداری مطلق از حق؛ یعنی فرمانده خود به سر برده و نام و یاد محبوب حقیقی در وجود او ملکه خواهد گردید.

خوشا آنان که الله یارشان بی *** که حمد و قل هو الله کارشان بی

خوشا آنان که دایم در نمازند *** بهشت جاودان بازارشان بی

پس رمز سلامتی کامل انسان، اطاعت و فرمانبرداری کامل از خداوند است و انسان هنگامی که در تمام ابعاد، خود را در اختیار خدا قرار داد و خدا محوری را بجای خودمحوری و تعبد مطلق را بجای هر چیز دیگر نهاد یعنی در سیر بندگی خدا هیچ اراده و اختیاری از خود نداشت (وَلَا يَدْبِرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا) و در آن چه به او مرحمت شده، ملکیتی برای خود تصور ننمود (وَلَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا حَوَّلَهُ اللَّهُ مَلَكًا) بلکه خود و مایملک اعتباری را به کلی مملوک خدا دانست و بالاخره سرپای زندگی او تابع محض اوامر و نواهی و در اطاعت مطلق خداوند قرار گرفت (وَجُمَلَةُ اللَّهِ تَعَالَى فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى وَنَهَاهُ عَنْهُ) آن گاه راه کمال برای وی هموار می گردد و در این صورت به تمام اهداف عالی تربیتی؛ یعنی هدایت، رشد، طهارت، حیات طیبه، حریت، قرب و رضوان و سرانجام به فیض تقوای حقیقی مستمر نایل خواهد شد که تقوا منبع تمام فضایل و فتح تمام ابواب سعادت ها و مبدأ یا مجمع همه خیرات و عامل رشد و نمو انسان

می باشد و با تناول میوه پر محتوای تقوا (چون شیر مادر که حاوی انواع و اقسام ویتامین های لازم بدن است) تمام نیازهای معنوی انسان به طور کامل تأمین می گردد و قدرت و نیروی او افزون تر گشته و بدین وسیله سرعت حرکت در سیر روحانی، تقویت خواهد گشت و در راه مبارزه با تمایلات و مهار کردن (لجام نمودن) نفس سرکش که یکی از سه فلسفه اصلی عبادت است پیروز خواهد شد.

همیشه انسان در میدان جنگ و نبرد با دشمن لجوج و خطرناک نیاز قطعی به سنگری محکم و قابل اطمینان دارد و برای مصونیت از آسیب دیدن و زخمی شدن، وجود سپر نیز ضروری خواهد بود لذا از تقوا به حصن (1) (قلعه یا سنگر) و جُنّه (سپر) تعبیر شده، (2) تعبیرهای دیگر مانند، دواء، طهور، مفتاح، شفاء، عتق، نجات، ذخیره معاد، کنز نیز به کار رفته است.

بعضی نیز تقوا را به حالت کسی تشبیه کرده اند که از یک سرزمینی پر از خار عبور می کند و سعی دارد تا دامن خود را کاملاً برچیند و با احتیاط گام بردارد مبادا نوک خاری در پایش بنشیند و یا دامن او را خار بگیرد، عبدالله معتز این سخن را به شعر درآورده:

خَلَّ الذُّنُوبَ صَغِيرَهَا *** وَ كَبِيرَهَا فَهَوَا لُتْقَى

وَاصْنَعْ كَمَا شِ فَوْقَ أَزْ *** ضِ الشُّوكِ يَحْذُرُ مَا يَرَى

لَا تَحْفَرَنَّ صَغِيرَةً *** إِنَّ الْجِبَالَ مِنَ الْحِصَى (3)

گناهان را از کوچک و بزرگ ترک کن که حقیقت تقوا همین است».

«هم چون کسی باش که در یک زمین پر خار با نهایت احتیاط گام بر می دارد».

«گناهان صغیره را کوچک مشمر که کوه ها از سنگ ریزه ها تشکیل می شود».

پس با همه این اوصاف آن شش امتیاز یا موهبتی که در اثر بندگی خدا به دست می آید (هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا...) در حقیقت شالوده تقوا پایه ریزی و درجه اول آن تحقق یافته است زیرا تا جاده

ص: 239

1- کلمه حصن که به معنای قلعه و قطعه زمینی تفکیکی و مجزاً از جاهای دیگر است در مواردی چند به کار رفته مانند توحید در حدیث سلسله الذهب و نیز در مورد ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام هم چنین پیرامون علماء عاملین....

2- نهج البلاغه خطبه 156، ص 485 و خطبه 189 و 233.

3- تفسیر مجمع البیان، ج 1، ص 37 و تفسیر ابوالفتوح رازی، ج 1، ص 62.

صاف و هموار نباشد، حرکت و عبور در مسیر، با مشکل مواجه خواهد شد و تقوا که میوه درخت ایمان و عبادت است، (1) از ابعاد گسترده و مراتب مختلفی برخوردار می باشد که با دست یابی به اول درجه و عبور از مرحله اول آن، فصل جدیدی از یک سفر روحانی آغاز می گردد یعنی پس از طی مراحل عبودیت، جاده هموار گشته و مانند مسافری است که در ابتدای سفر، سختی های اول کار و جدا شدن از محیطی که به آن عادت کرده بود را پشت سر نهاده، اکنون با نشاطی فراوان و با سرعت عمل خاص به سیر روحانی ادامه می دهد ولی تا رسیدن به مقصد نهایی هنوز راهی را باید طی کند زیرا در طی طریق نیز ممکن است خطراتی در بین راه وجود داشته باشد. بنابراین به یک معنی تازه اول راه است و باید تا نیل به مقصد نهایی (إِلَى رَبِّكَ الرَّجْعِي) (2) با همت والا و جدیت و استقامت فراوان به راه خود ادامه دهد.

خواب غفلت چشم هر فردی بگیرد در جهان *** نیمه شب با خالق خود راز کردن مشکل است

لذا امام صادق علیه السلام پس از بیان (هَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التَّقَى) به همین سفر آخرت (3) و موضوع قیامت که همه خلایق به سوی خدا می شتابند اشاره فرمود (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ...) پس وقتی در اثر بندگی خدا در جاده قرار گرفت و مانع اصلی سر راه را که حب دنیا است برطرف نمود و در سلک انسانیت (که ثمره وجودی عالم است) واقع شد و مشکلات اولیه حرکت را تحمل کرد و ایستادگی نمود. مشکلات بعدی برای او آسان می شود. (4) که در این صورت در ادامه مسیر، بخصوص هرچه سرعت سیر بیشتر می شود مراقبت جدی زیادترا احساس خواهد شد زیرا در این مرتبه از سیر روحانی اگر غفلت بورزد ممکن است در اثر سرعت عمل بیش تر، آسیب زیادترا نیز ببیند مثل این که انسان زمانی از پله اول نردبان به زمین بیفتد و یا آن که از پله های بالاتر که در این صورت خطر آسیب پذیری و گاهی هلاکت زیادترا خواهد بود لذا معروف است که همیشه در

ص: 240

- 1- در آیه روزه هدف اصلی از روزه داری را خداوند متعال تقوا معرفی نموده که تقوا نیز عامل رشد است (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ... لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ) (سوره بقره، آیه 183 و 186).
- 2- سوره علق، آیه 8.
- 3- قال الباقر عليه السلام: (أَهْلُ الدُّنْيَا سَفَرٌ يُحَلُونَ عَقْدَ رِحَالِهِمْ فِي غَيْرِهَا...) (تحف العقول، ص 309، ح 59).
- 4- (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا...) (سوره طلاق، آیه 2).

کنار کوه های بزرگ و بلند، درّه های خطرناک و عمیق نیز وجود دارد پس در برابر آن قوس صعودی تکامل، قوس نزولی وحشتناک نیز دیده می شود، بر همین اساس است که متّین پیوسته از عاقبت خود هراسانند. (إِذَا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ.) (1)

به نفس خویش دایم بد گمانند *** هم از کردار خود ترسان به جانند

مبادا نفس بفریبد به ناگاه *** شوند از راه وصل یار گمراه

پس همان گونه که مسافری یک کاروان در مسافرتی که در پیش دارند و دارای یک مقصد نیز می باشند ممکن است درصدد توجه آن ها مختلف و با یکدیگر متفاوت و در تحمّل سختی های سفر و نیز نحوه سیر و امثال این ها گوناگون باشند، در سفر روحانی نیز افراد با یکدیگر متفاوت خواهند بود، لذا بر همین اساس، مراتب و درجات تقوا نیز مختلف است (2) هر چند حقیقت آن که لجام نمودن و حفظ نفس می باشد یک چیز بیش نیست ولی مراتب آن متفاوت است و محافظت و مراقبت افراد به نسبت همّت و توجه آنان، گوناگون خواهد بود، مثلاً مسافر یا راننده ای که مسیری را طی می کند از یک طرف باید موقعیت خویش را از نظر داخلی زیر نظر داشته باشد، چنان چه سوار بر اسب است لجام او را در دست بگیرد و بدین وسیله او را کنترل نماید و اگر با خودرو و امثال آن مسافرت می کند با در اختیار گرفتن فرمان ماشین به ترمز و گاز و نیز آمپرهای داخل و عقربه کیلومتر و مانند آن کاملاً توجه داشته باشد و بدین صورت نحوه

ص: 241

1- نهج البلاغه خطبه 184 (متّین) ص 602

2- با ذکر یک مثال و استناد به دو دسته از آیات قرآن، یکی از ابعاد تفاوت افراد در مراتب تقوا به خوبی روشن می شود و آن مثال این است که گاهی دو نفر که مقصد آن ها رسیدن به قلّه کوهی است و هر دو یک هدف را تعقیب می کنند در مسیر بالا رفتن از کوه با یک دیگر به رقابت و مسابقه می پردازند (فَاسْتَبَقُوا الْخَيْرَاتِ) (سوره بقره، آیه 148) یا (فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ) (سوره یس، آیه 66) ولی گاهی تمام توجه قلّه کوه می باشد و بدون هیچ گونه رقابت و مسأله دیگری با سرعت عمل به سوی قلّه حرکت می کنند (يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ) (سوره مؤمنون، آیه 61) و به هر حال نوع دوّم از مقام و منزلت بیشتری برخوردار است و سرعت از سبقت برتر می باشد هر چند هر دو مطلوب بوده، ضمناً در بعضی از آیات و منابع دیگر سبقت و سرعت در ردیف هم قرار گرفته است (أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَابِقُونَ) (سوره مؤمنون، آیه 61) (وَهَبْ لِي الْجِدَّ فِي خَشْيَتِكَ وَ الدَّوَامَ فِي الْإِتِّصَالِ بِخِدْمَتِكَ حَتَّى أَسْرَحَ إِلَيْكَ فِي مَيَادِينِ السَّابِقِينَ وَ أَسْرِعَ إِلَيْكَ فِي الْبَارِزِينَ) (دعای کمیل) قبلاً نیز در بحث تکاثر و تفاخر اشاره شد.

حرکت و سرعت را تنظیم نماید و از سوی دیگر نیز موقعیت بیرون وسیله نقلیه را در نظر داشته باشد و انتخاب مسیر و سرعت را با توجه به تابلوهای کنار جاده تنظیم کند، علاوه بر این جاده گاهی خیابان معمولی یا اتوبان است و گاهی در جاده های صعب العبور و امثال آن حرکت می کند، و هم چنین باید به زنجیر چرخ یا لاستیک یخ شکن نیز اگر زمستان و جاده یخبندان است مجهز باشد و دیگر خصوصیات و مراحل متفاوت و مختلفی که در مسیر حرکت وجود دارد، در هر حال یک مسافر هنگامی سالم به مقصد می رسد که با توجه به موقعیت داخلی و بیرونی خود و در نظر گرفتن تابلوها و آیین نامه و علائم راهنمایی و تجهیزات لازم مسافرت کند.

در سیر روحانی و معنوی نیز انسان باید از درون با لجام نمودن و کنترل نفس خویش به ندهای وجدانی و ندای فطرت و راهنمایی های عقل توجه کامل داشته و از سوی دیگر نیز از تابلوهای بیرونی، یعنی راهنمایی ها و تذکرات و دستورات دین غافل نباشد و به رهنمودهای الهی کاملاً توجه نماید.

آری انسانی که در این دنیا مسافر است و در مسیر آخرت حرکت می کند باید همیشه در این راه آماده و مجهز باشد.

(عن ابی جعفر علیه السلام قال: کان امیر المؤمنین علیه السلام بالکوفه اذا صلی العشاء الآخره ینادی الناس ثلاث مراتٍ حتی یسمع أهل المسجد:

أیها الناس تجهروا - رحمکم الله - فقد نودی فیکم بالرحیل... (1)

خیز شتربان که دمید آفتاب *** وقت رحیل است نه هنگام خواب

تا نگری از همه وامانده ای *** قافله رفته است و تو جا مانده ای

خیز و منه بار در این رهگذر *** کاین ره سیل است نه جای قرار

خیز شتربان که بشد قافله *** ما و تو ماندیم در این مرحله

از سوی دیگر نیز باید کاملاً به تابلوهای هشدار دهنده قرآن توجه داشته باشد که از صدها تابلوی هشدار دهنده قرآن به چند نمونه اشاره می شود:

ص: 242

1- نهج البلاغه، خطبه 195، ص 645 - امالی صدوق رحمه الله، ص 298 - بحار الانوار، ج 71، ص 263، ح 3.

أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى (1)

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ (2)

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ (3)

وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (4)

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ (5)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ... (6)

بنابراین در موضوع مورد بحث یعنی تقوا، کمیت و کیفیت توجه و محافظت از نفس، نسبت به افراد، مختلف و مراتب و درجات آن نیز متفاوت است. (7)

* در یک مرتبه ممکن است در اثر بی توجهی و غفلت لغزش پیدا شود و شخص متقی قدرت بر محافظت را از دست داده و به گناهی تن دهد اما بلافاصله متذکر شود و از این جهت که برای لحظه ای لجام یا فرمان از دست او رها شده و از جاده بیرون رفته احساس ناراحتی و تأسف نماید لذا چون جزء قافله متقین است و در جاده تقوا قرار گرفته، پس از پشیمانی، استغفار و توبه می کند و دو مرتبه لجام نفس را در دست می گیرد و به صراط مستقیم ادامه می دهد،

ص: 243

1- سوره علق، آیه 14.

2- سوره حدید، آیه 16 (به آیات 20 الی 23 نیز مراجعه شود).

3- سوره زمر، آیه 36

4- سوره ذاریات، آیه 21

5- سوره انفطار، آیه 6

6- سوره حجرات، آیه 11 (شش تابلوی درشت در مقابل مومنین در این آیات به چشم می خورد که عدم توجه به این تابلوها، سلامتی معنوی جامعه اسلامی را در مخاطره شدید قرار می دهد).

7- تقوا و عبادت نظیر آب است که علت محدثه و مبقیه گیاه می باشد بنابراین همان گونه که رویدن و نیز رشد گیاه به آب بستگی دارد حیات معنوی و رشد انسانی نیز منوط به تقواست که از آن به توشه راه تعبیر شده پس باید برای آن که در بین راه از این توشه حیاتی محروم نگردیم، از خدا کمک طلب نماییم و ثبات قدم از او بخواهیم تا به اصطلاح معروف عاقبت به خیر شویم ان شاء الله (رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا... (سوره آل عمران، آیه 8) (وَ أَنْ يُثَبِّتَ لِي عِنْدَكُمْ قَدَمَ صِدْقٍ... وَ ثَبَّتْ لِي قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ...) زیارت عاشورا).

خداوند متعال در قرآن مجید این دسته افراد را پس از تعبیر (أَعَدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ) با کلمه الَّذِينَ (1) این چنین توصیف فرموده:

(وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ...) (2)

«و نیکان آن ها هستند که هرگاه کار ناشایسته ای از آن ها سرزند یا ظلمی به نفس خویش کنند، خدا را به یاد آورده و از گناهان خود به درگاه خداوند توبه و استغفار کنند...».

* مرتبه دیگر و مرحله بالاتر از این، آن است که شخص متقی، با هشیاری زیادت، مواظبت و محافظت بیشتر خواهد نمود به طوری که به محض وسوسه شیطان قبل از آن که از جاده خارج گردد و شیطان بر او چیره شود، به خاطر این هشیاری و بیداری تن به لغزش و گناه نخواهد داد.

(إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ). (3)

«چون اهل تقوا را از شیطان، وسوسه و خیالی به دل فرارسد، همان دم خدا را به یاد آرند و در همان لحظه بصیرت و بینایی پیدا کنند.»

* در مرتبه بالاتر از دو مرحله مذکور، انسان با تقوا خیلی بیشتر مواظبت و مراقبت از نفس نموده و آن را کنترل می نماید، دامنه آن نیز به حدی قوی و گسترده و وسیع است که از محدوده محافظت پس از لغزش و قبل از آن به مراتب بالاتر است و با تسلط بر شیطان، در عالمی دیگر سیر می کند. (4)

ص: 244

1- در قرآن مجید غالباً برای معرفی و توصیف انسان ها کلمه الَّذِينَ به کار رفته است.

2- سوره آل عمران آیه 135 (قبلاً در بحث شیطان داستان هشدار دهنده ای از شیطان پیرامون این آیه نقل شد).

3- سوره اعراف، آیه 201.

4- گاهی فردی انسان خوبی است و همین که گناه را به عنوان سم مهلک دانست ترک می کند و گاهی بوی بد گناه را نیز استشمام می کند و از این مرحله بالاتر آن که گویا جهنم را می بیند (جهاد اکبر) (وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَا قَدَرَاهَا...) نهج البلاغه، خطبه متقین (184)، ص 603 و همان گونه که اهل تقوا سه دسته اند، گنه کاران نیز به سه دسته تقسیم می شوند یک دسته افرادی که از عمل خود پشیمان و شرمنده می شوند و مورد سرزنش وجدان خود قرار می گیرند، دسته دوم کسانی که نه تنها از اعمال زشت خود شرمنده نیستند بلکه خوشحال بوده مباحات هم می کنند، دسته سوم که از همه بدترند افرادی می باشند که اعمال زشت و ناپسند خود را نیک می پندارند (يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا) و دوست دارند در مورد کار نیکی که انجام نداده اند مورد ستایش نیز قرار گیرند (لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا...) آل عمران، آیه 188. ضمناً پیرامون شیطان و هم چنین گناه قبلاً بحث شد.

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ). (1)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، از مخالفت با خدا بپرهیزید و هر انسانی باید بنگرد چه چیز را برای فردایش پیش فرستاده و از خدا بپرهیزید که خداوند از آن چه شما انجام می دهید آگاه است».

در این آیه کلمه تقوا دو بار تکرار شده که پیرامون آن تفسیرهای مختلف و گوناگونی شده است از جمله آن که تقوای اول اشاره است به محافظت از معصیت و مبادرت به عمل صالح و تقوای دوم در مقام محاسبه و کیفیت اعمال صالحی است که در اثر تقوای نخست به دست آمده یعنی در تقوای اول به اصل انجام عمل و در تقوای دوم به کیفیت خلوص آن نظر دارد ولی در هر حال تکرار آن برای تأکید است.

البته نفس تأکید و تکرار از جهات مختلف به ویژه از نظر تربیتی محل بحث و گفتگو و قابل تحلیل و بررسی است که در این جا از بحث اصلی خارج می شود اما به منظور اهمیت آن تنها به یک نکته اشاره می گردد و آن هماهنگی بین نظام تکوین و تشریح است یعنی همان طور که در نظام تکوین عالم آن چه بیش تر مورد نیاز و مایه حیات موجودات زنده بخصوص انسان بوده، زیادتز نیز آفریده شده (مانند آب که از سایر چیزها بیشتر خلق شده)، در نظام تشریح و قانون گذاری نیز آن چه بیشتر مورد نیاز و مایه حیات معنوی انسان ها بوده، نسبت به آن بیشتر تأکید و سفارش شده و ذکر بیشتری از آن به عمل آمده مانند تقوا (2) که در آیه مذکور دوبار تکرار گردیده یا در سوره شعرا بسیار سفارش شده (فَا اتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونَ - وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ...) (3) و نیز در سایر سوره ها و آیات و هم چنین در احادیث و روایات فراوان که تنها در نهج البلاغه از مولای متقیان علی بن ابی طالب علیه السلام متجاوز از صد نوبت به تقوا توصیه شده (أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ...) و بیش ترین سفارش اولیای خدا و ائمه معصومین علیهم السلام به

ص: 245

1- سوره حشر، آیه 18.

2- در قرآن 237 نوبت از تقوا تمجید شده است.

3- آیه 132-131

همین موضوع مهم حیاتى بوده، (1) چنان چه امام صادق علیه السلام در همین حدیث عنوان بصرى به آن اشاره فرموده است و عبدالله بن نجاشى را نیز چند نوبت به تقوا دعوت نمود و فرمود: همانا تقوا وصیت ما اهل بیت است به شما.

(ثُمَّ إِنِّي أوصيكُ بِتَقْوَى اللَّهِ... وَأَعْلَمُ أَنَّ الْخَلَائِقَ لَمْ يُوكَلُوا بِشَيْءٍ أَعْظَمُ مِنَ التَّقْوَى فَإِنَّهُ وَصِيَّتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ). (2)

هم چنین فرمود:

(إِنَّا لَنُحِبُّ مَنْ كَانَ عَاقِلًا عَالِمًا فَهَمًّا فَفِيهَا حَلِيمًا مُدَارِيًّا صَبُورًا صِدُوقًا وَفِيًّا، إِنَّ اللَّهَ خَصَّ الْأَنْبِيَاءَ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ وَلْيَسْأَلْهُ إِيَّاهَا، قَبْلَ لَهُ: وَمَا هِيَ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْوَرَعُ وَالْقَنَاعَةُ وَالصَّبْرُ وَالشُّكْرُ وَالْحِلْمُ وَالْحَيَاءُ وَالسَّخَاءُ وَالشَّجَاعَةُ وَالْغَيْرَةُ وَصِدْقُ الْحَدِيثِ وَالْبِرُّ وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ وَالْيَقِينُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَالْمُرُوءَةُ). (3)

«ما دوست می داریم کسی را که خردمند، دانا، با فهم، فقیه، بردبار، اهل مدارا، شکیبا، راستگو و وفادار است، به راستی که خداوند پیامبران علیهم السلام را به مکارم اخلاق مخصوص کرده، پس هر کس که (از مکارم اخلاق) برخوردار است باید خدا را بدان سپاس گزارد و هر که ندارد به درگاه خدا زاری کند و از خداوند آن را مسألت نماید، به آن حضرت گفته شد: مکارم اخلاق چیست؟ فرمود: ورع، قناعت، صبر، شکر، حلم، حیاء، سخاوت، شجاعت، غیرت، راست گویی، نیکوکاری، امانت داری (اداء امانت)، یقین، خوشخویی و مردانگی».

بنابراین تقوا که از ریشه وقایه و به معنای (4) حفظ و صیانت یا نگهداری است (جَعَلَ النَّفْسِ

ص: 246

1- عن زيد بن علي عن ابيه عليه السلام قال: (الْوَرَعُ نِظَامُ الْعِبَادَةِ فَإِذَا انْقَطَعَ الْوَرَعُ ذَهَبَتِ الدِّيَانَةُ) سفينة البحار، ج 2، ص 643.

2- عوالم الامام الصادق عليه السلام، ج 20 / 2، ص 880

3- تحف العقول، ص 380، ح 56 بحار الانوار، ج 78، ص 245، ح 56 مشكوة الانوار، ص 238 و 274.

4- از تقوا چند نوع تعریف به عمل آمده که یکی همین تعریف مفهومی و لغوی است دیگر تعریف مصداقی و یا تعریف به نتیجه می باشد (التَّقْوَى أَنْ لَا يَرَاكَ اللَّهُ حَيْثُ نَهَاكَ وَلَا يَقْدُكَ حَيْثُ أَمَرَكَ) منتهی الامال، ج 2، ص 138 و مجمع البيان، ج 1، ص 37 که در یک حضور و غیاب، شخص متقی «عِنْدَ الْمُتَكِرِّ» غایب و عندالمعروف حاضر است امیرالمومنین علیه السلام فرمود: (إِحْذَرُ أَنْ يَرَاكَ اللَّهُ عِنْدَ مَعْصِيَتِهِ وَيَقْدُكَ عِنْدَ طَاعَتِهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ) نهج البلاغه، حکمت 375، ص 1258 و تعریف به ملازم نوع سوم است (التَّقْوَى هُوَ الْخَوْفُ وَالْخَوْفُ هُوَ التَّقْوَى) و نوع دیگر نیز تعریف به صفات است چنان چه در اول سوره بقره به پنج صفت اصلی و کلی اشاره شده و نیز مانند صفاتی که در خطبه متین بیان شده است.

فی وقایة...)) یک نیروی روحانی می باشد که بر اثر تمرین های زیاد پدید می آید (از لوازم آن، اجتناب و پرهیزکاری است) و در اثر همین صیانت و ریاضت نفس و برخوردار شدن از آن نیروی روحانی و ملکه خاص، باطن انسان سراسر نورانی می شود و بدین وسیله ظاهر و باطن و سرّ و ضمیر آدمی روشنایی و صفای خاصی پیدا می کند البته آن نور باطن براساس همت و مواظبت افراد دارای مراتب مختلف و ابعاد عمیق و گسترده و میدان وسیعی است که هر کس به اندازه همت خود از آن میدان وسیع و دریای پهناور بهره مند می گردد و مانند نور و روشنایی چراغ (یا لامپ و امثال آن) که متفاوت است مثلاً نور صد واتی یا دویست واتی و همین طور بالاتر با یک دیگر فرق می کنند تقوی نیز در وجود افراد یکسان نمی باشد و گاهی مانند نورافکن یا بالاتر محیط بیشتری در پرتو آن روشن می شود. چنان چه نور چراغ اطراف خود را روشن می کند و ستاره نیز که از نور بیشتری برخوردار است و نور خورشید که عالمی را روشن می کند.

دلا تا چند بی حاصل علاقه جسم و جان بندی *** بیا از جسم و جان بگذر که تا جان جهان بینی

گشای آن چشم محرم را بین یار مسلم را *** شکن برهان سُلّم را که حق بی نردبان بینی

کمی بزدای از دل شک که چون صافی شوی مدرک *** اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ز سینه خود عیان بینی

تویی از قدسیان اشرف بتازان بر فلک ررف *** که از أَحَبِّتُ أَنْ أَعْرِفُ عِیَانِ كُنْزِ نِهَانِ بِنِی

پس یک مرتبه بسیار عالی تقوا همین مرحله است که انسان متقی پس از تسلط کامل و مهار نمودن نفس سرکش، مستغرق در نورانیت و معنویت می شود به طوری که اصلاً به مادیات و جسم، دیگر توجه ندارد و ممکن است گاهی جسم را نیز به کلی رها کند و از آن منخلع گردد

و آن چه در خطبه متّین پیرامون صفات متّین بیان شده اشاره به مرتبه بالای تقواست که همّام با شنیدن آن قالب تهی کرد و از دنیا رفت.

(1)

زنده کدام است بر کوی یار *** آن که بمیرد به سر کوی یار

حجاب چهره جان میشود غبار تم *** خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم

چنین قفس نه سرای چو من خوش الحانی است *** روم به روضه رضوان که مرغ آن چمنم

آری انسان متّی در این میدان وسیع آن چنان به مراحل عالی و بالا نایل می شود که تمام ابعاد وجودی و شب و روز او در استخدام خدا و یک پارچه نور، صفا و معنویت می شود (اَسَّ تِلْكَ بِحَقِّكَ وَ قُدْسِكَ وَ اعْظَمِ صِدْقَاتِكَ وَ اَسَّ مَائِكَ اَنْ تَجْعَلَ اَوْقَاتِي مِنَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً وَ بِخِدْمَتِكَ مَوْصُولَةً وَ اَعْمَالِي عِنْدَكَ مَقْبُولَةً حَتَّى تَكُونَ اَعْمَالِي وَ اَوْزَادِي كُلُّهَا وَ زِدًا وَ اِحْدًا وَ خَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا... وَ هَبْ لِي الْجِدَّ فِي حَسْبِ يَتِّكَ وَ الدَّوَامَ فِي الْاِتِّصَالِ بِخِدْمَتِكَ حَتَّى اَسْرَحَ اِلَيْكَ فِي مَيَادِينِ السَّابِقِينَ وَ اَسْرَعَ اِلَيْكَ فِي الْبَارِزِينَ وَ اَشْتَأَقْ اِلَى قُرْبِكَ فِي الْمُسْتَأَقِينَ...) (2) و در این صورت هرگز از نکوهش ها و ستایش ها متأثر نخواهد شد و فراتر از آن خواهد بود که انگیزه اساسی او توسط مدح یا مذمت دیگران کم رنگ گردد و این ظرفیت عظیم در انسانی به ظهور می رسد که هدف غایی تقوا در وی تحقّق یافته باشد. (3)

ص: 248

1- (فَصَّ عَقَّ هَمَّامٌ صَدِّعَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا)، (نهج البلاغه، خطبه 184 معروف به خطبه متّین)، نوف بکالی و جندب بن زهیر و ربیع بن خثیم و فرزند برادرش همّام بن عباد خشمیم به محضر مولای متّیان رسیدند تا از صفات شیعیان از زبان آن حضرت مطلع شوند و در این میان بیش از همه همّام بن عباد که مردی عابد و مجتهد بود اصرار ورزید تا بالاخره آن حضرت دست او را گرفت و وارد مسجد شدند که پس از بیان صفات متّین به طور مفصّل همّام از دنیا رفت (سفینة البحار، ج 1، ص 732)

2- دعای کمیل

3- سال ها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب *** لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن قرن ها باید که تا از پشت آدم نطفه ای *** بو الوفای گردد گردد یا اویس اندر قرن قرن ها باید که تا یک کودکی از لطف طبع *** خواجه طوسی شود یا فاضلی صاحب سخن

تقسیمات متعددی نیز پیرامون مراتب یا درجات تقوی به عمل آمده که اجمالاً به آن اشاره می شود.

1- تقوا در راه خدا، از خوف خدا، از خوف عقاب و جهنم

2- تقوا در عقاید، در اخلاق (ملکات)، در اعمال

3- تقوای قلب، نفس؛ اعضاء (تقوای قلب؛ یعنی قلب انسان جز در اختیار خدا نباشد، تقوای نفس؛ یعنی آزاد بودن روح و روان انسان از صفات رذیله، تقوای اعضاء؛ یعنی اعضاء و جوارح انسان به گناه آلوده نشود و (چنان چه قبلاً نیز اشاره شد) در استخدام کامل خدا قرار گیرد (قَوِّ عَلَى خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي وَاشْدُدْ عَلَى الْعَزِيمَةِ جَوَانِحِي) (1)

و مشهورترین تقسیم بندی که مراتب و درجات تقوا را خلاصه کرده عبارت است از:

4- تقوای خاص الخاص، تقوای خاص، تقوای عام.

(قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: التَّقْوَى عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ:

* تَقْوَى بِاللَّهِ وَفِي اللَّهِ وَهُوَ تَرْكُ الْحَلَالِ فَضْلاً عَنِ الشُّبْهَةِ، وَهُوَ تَقْوَى خَاصٌّ الْخَاصِّ).

* (وَ تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَهُوَ تَرْكُ الشُّبْهَاتِ فَضْلاً عَنِ الْحَرَامِ وَهُوَ تَقْوَى الْخَاصِّ)

* (وَ تَقْوَى مِنْ خَوْفِ النَّارِ وَالْعِقَابِ وَهُوَ تَرْكُ الْحَرَامِ، وَهُوَ تَقْوَى الْعَامِّ)

و بعضی قسم رابعی ذکر نموده اند و آن پرهیز از غیر ذکر خداست یعنی در دل که محل خاص اوست غیر او را راه نهد و هرچه غیر از یاد الله و محبة الله باشد ترک نماید. (2) مرحوم عبدالصمد همدانی پس از ذکر این حدیث شریف می فرماید:

پس ای عزیز! سرمایه عمر را غنیمت بدان و محافظت اوقات عزیز را بنما (و قال افلاطون اعظم المصائب فوات الوقت بلا فائدة و لذا قيل وقتك اعز الاشياء فاشغله باعز الاشياء وهو ذكر الله بلا غفلة و فترة و قيل فوات الوقت اشد من فوات الروح لان فوات الروح الانقطاع عن

ص: 249

1- دعای کمیل

2- (وَ مَثَلُ التَّقْوَى كَمَاءٍ يَجْرِي فِي نَهْرٍ وَ مَثَلُ هَذِهِ الطَّبَقَاتِ الثَّلَاثِ فِي مَعْنَى التَّقْوَى كَأَنَّ جَارٍ مَغْرُوسَةً عَلَى حَاقَةِ ذَلِكَ النَّهْرِ مِنْ كُلِّ لَوْنٍ وَ جِنْسٍ وَ كُلِّ شَجَرَةٍ مِنْهَا يَسْتَحِصُّ الْمَاءَ مِنْ كُلِّ ذَلِكَ النَّهْرِ عَلَى قَدْرِ جَوْهَرَةٍ وَ طَعْمُهُ وَ لَطْفَتُهُ وَ كَثَافَتُهُ ثُمَّ مَنَافِعُ الْخَلْقِ مِنْ ذَلِكَ الْأَشْجَارِ وَ الثَّمَارِ عَلَى قَدْرِهَا وَ قِيَمَتِهَا) (مصباح الشريعة، ص 366- محجة البيضاء، ج 3، ص 5)

الخلق وفي فوات الوقت الانقطاع من الحق ولذا قيل افضل الطاعات حفظ الاوقات).

عزیزی سبب توبه خود را بیان کرد که من تاجر بودم حرامیان مال مرا بردند و من دل تنگ می رفتم، هاتقی ندا در داد: (عجبت لمن يحزن على ذهاب ماله ولا يحزن على ذهاب عمره)، پیری در حالت نزع خود تأسّف می خورد گفتندش حیات دنیا را بقاء نیست، هر آینه کسی در این جهان باقی نماند، گفت تأسّف من در آن نفسهاست که در خواب بودم و بر آن روزهاست که طعام خوردم و بر آن ساعت هاست که به غفلت گذرانیدم، سلف گفته اند هر آن کس که این شش کلمه را یاد گیرد از جمله مغفوران (بخشیده شده ها) است:

اول، در ابتدای هر کاری بگوید «بسم الله الرحمن الرحيم»

دوم، در آخر هر کاری بگوید «الحمد لله رب العالمين»

سوم، هرگاه به زبان لغوی یا خطایی برود بگوید «استغفر الله العظيم»

چهارم، چون پیش وی مکروهی آید بگوید «لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم»

پنجم، آن که چون مصیبتی به وی برسد بگوید «انا لله وانا اليه راجعون»

ششم، آن که زبانش هرگز از ذکر «لا اله الا الله» فارغ نباشد.

(وعن النبي صلى الله عليه وآله قال: إذا أراد الله بعبد خيراً أعانته على حفظ لسانه و شغله بعبوديه عن غيوب غيره.

وَعَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَيُّهَا السَّاهِرُ لَيْلَتِهِ الصَّائِمِ نَهَارُهُ الدَّائِبِ جَلْوُهُ، لَا تَفْرَحُ بِمَا آتَيْتَ فِيهِ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ عَمَلًا بِغَيْرِ تَقْوَى وَالتَّقْوَى أَنْ يَجْتَنِبَ الْمُحَارِمَ وَحَبَّ الدُّنْيَا... وَفِي التَّوْرَةِ مَكْتُوبٌ أَرْبَعَةٌ كَمُنْتَ فِي أَرْبَعَةِ السَّلَامَةِ فِي السَّكُوتِ وَالعَافِيَةِ فِي تَرْكِ الرِّيَاسَةِ وَالسَّدْرِ فِي التَّقْوَى وَالمَحَبَّةِ فِي تَرْكِ الفُضُولِ.

و في مجالس الصدوق رحمه الله عن رسول الله صلى الله عليه وآله: لا تزول قدما عبد يوم القيامة حتى يسئل عن أربعة: عن عمره فيما أفناه و عن شبابه فيما أبلاه و عن ما له من أين كسبه و فيما أنفق و عن حبنا أهل البيت عليهم السلام). (1)

ص: 250

1- بحر المعارف، ص 222 - بحار الانوار، ج 77، ص 162، ح 162 در پایان این بخش به حدیثی پر معنی نیز توجه شود که در آن به ارتباط علم و تقوا (ارتباط اول و آخر این بخش) اشاره شده. پیامبر صلی الله علیه و آله تحقق تقوای کامل را در دو چیز قلمداد فرموده است نخست این که آن چه نمی دانی و بدان ناآگاهی فراگیری و دیگر آن که به آن چه می دانی جامه عمل بپوشانی (تمام التقوی أن تتعلم ما جهلت و تعمل بما عملت) میزان الحکمه حدیث 22179

بخش دوم: وصایای نه گانه امام صادق علیه السلام به پویندگان طریق الی الله

اشاره

ص: 251

(أوصيك بتسعة أشياء فإنها وصية لمریدی الطریق إلى الله تعالى و الله أسأل أن یوفّقك لاسّ تَعْمَالِهِ، ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي رِيَاضَةِ النَّفْسِ وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْحِلْمِ وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْعِلْمِ فَاحْفَظْهَا وَ آيَاكَ وَ التَّهَؤُنَ بِهَا). قال عنوان: فَفَرَعْتُ قَلْبِي لَهَا).

عنوان بصری گفت: یا ابا عبدالله! مرا نصیحت کن، آن گاه امام صادق علیه السلام فرمود:

تورا به نه چیز سفارش و توصیه می نمایم که در حقیقت آن ها وصیت های من است از برای اراده کنندگان و پویندگان راه خداوند تعالی و از پروردگار متعال درخواست می کنم که تورا برای به کار بردن آن ها موفق گرداند.

سه چیز آن در مورد «ریاضت نفس و تأدیب و تربیت نفس» است. و سه تا از آن ها درباره «حلم و بردباری» است و سه تای دیگر آن درباره «علم و دانش» خواهد بود.

پس ای عنوان! آن ها را به خاطر بسپار و مبادا در عمل به آن ها از تو سستی و کاهلی سرزند.

عنوان گفت: من دلم و اندیشه ام را فارغ و خالی نمودم تا آن چه را که حضرت می فرماید. اخذ کنم و بدان عمل نمایم. (آماده شنیدن و عمل نمودن به نصایح امام صادق علیه السلام شدم).»

ص: 253

(فقال: أَمَا اللّٰوَاتِي فِي الرِّيَاضَةِ: فَإِيَّاكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْتَهِيهِ فَإِنَّهُ يُورِثُ الْحِمَاةَ وَ الْبُهْلَةَ، وَ لَا تَأْكُلْ إِلَّا عِنْدَ الْجُوعِ، وَإِذَا أَكَلْتَ فَكُلْ حَلَالاً وَ سَمَّ اللّٰهَ، وَادْكُرْ حَدِيثَ الرَّسُولِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا مَلَأَ آدَمِيَّ وَ عَاءَ شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ فَإِنْ كَانَ وَ لَا يَبْدُ فَتَلْطَلْطَلْ لِبَطْنِهِ، وَ ثَلْثٌ لِبَشَرِيهِ، وَ ثَلْثٌ لِنَفْسِهِ).

«اما آن سه وصیتی که درباره ریاضت نفس است:

1- پس بر حذر باش از خوردن چیزی که اشتهای آن را نداری زیرا به یقین آن موجب حماقت و کودنی خواهد شد. (از خوردن بدون اشتها پرهیز که موجب بلاهت و احمقی می شود).

2- و جز در حال گرسنگی غذا منخور (فقط به هنگام گرسنگی دست به طعام دراز کن)

3- و هنگامی که خواستی غذا بخوری پس آن غذا حلال باشد و نام خدا را ببر. (از غذای حرام سخت پرهیز و وقت خوردن از یاد خدا غافل مباش) و پیوسته گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله را به خاطر داشته باش که فرموده:

آدمی ظرفی را که بدتر از شکمش باشد پر نکرده است

و آن گاه که غذا خوردن ضرورت دارد باید که به قدر ثلث گنجایش معده خود غذا بخوری و ثلث دیگر آن برای نوشیدن و ثلث آخر را برای تنفس باقی گذاری (تاریه به آسانی باز و بسته شود و عمل تنفس آسان انجام گیرد).

انسان موجودی است که نیمی از او به عالم ماده و نیم دیگرش مربوط به عالم ملکوت می باشد.

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک *** چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم

حقیقت انسان (1) نیز همان روح و نفس آدمی بوده و اعضاء، جوارح و جسم او، آلاتی هستند

ص: 254

1- در تعریف ماهوی و حقیقت انسان تأمل زیاد لازم است زیرا در قرآن مجید بیش از دو هزار آیه درباره توصیف هویت و مختصات و ابعاد گسترده وجودی انسان ذکر شده پس او موجود ساده ای نیست که بتوان با یک جمله او را تعریف نمود، بلکه انسان مجموعه ای از اسرار پیچیده و ناشناخته ای است که زیر پوشش های قدرت ربّ العالمین مستور می باشد در قرآن مجید نیز، تعریف رسمی و ماهوی انسان تنها به صورت یک آیه یا یک جمله نیامده بلکه به خاطر گستردگی ابعاد وجودی انسان باید آیات متعددی مورد بررسی کامل قرار گیرد هر چند اهل منطق و فلاسفه و عرفا و دیگران هر کدام به نظر خود تعریفی را برای انسان بیان فرموده اند اما هیچ کدام تعریف کامل نمی باشد و تعریف واقعی را باید از قرآن مجید فراگرفت در قرآن مفاهیم و تعبیرهایی بنیادی مانند روح، نفس، فطرت، عقل، قلب و امثال این ها پیرامون انسان به کار رفته که هر کدام از این مفاهیم به تنهایی نشان گر بعد عمیقی از ابعاد گسترده انسان است از سوی دیگر مجموعه این تعابیر نیز جمعاً و مرکباً قابل تأمل دقیق می باشد ولی به هر حال شناخت فیزیکی و نیز ماهیت انسان بسیار مشکل می باشد و

شاید حدیث معروف (مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ) غرر الحکم، ج 2، ص 625، ح 301 اشاره به همین حقیقت باشد، یعنی انسانی که مخلوق خدا و خلیفه (جانشین) اوست را نمی توان شناخت: پس خدا را به طریق اولی نمی توان شناخت از ممکن ای یاران بذات حق مسافتهاستی *** ممکن چوگاهی مضطرب در موج آن دریاستی ممکن مکانی بوده و او از مکان بالاستی *** ممکن زمانی بوده و او از زمان اعلاستی قال رسول الله صلی الله علیه و آله (مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ وَ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ) (مرآة العقول، ج 8، ص 146، ح 8). البته با توجه به روایات متعدد که پیرامون شناخت رسیده، شناخت غیر ممکن نیست (أَعْرِفُكُمْ بِنَفْسِهِ أَعْرِفُكُمْ بِرَبِّهِ) (الجواهر السنیة ص 94) یا (أَعْلَمُكُمْ بِنَفْسِهِ أَعْلَمُكُمْ بِرَبِّهِ) (امالی سید مرتضی، ج 2، ص 329) و براساس قاعده کلی (ما لا یُدرکُ کُلُّه لا یُترکُ کُلُّه) تا حدی که میسر است باید در راه شناخت تلاش و جدیت نمود. بنابراین ما خدا را همان طور که خود معرفی کرده باید بشناسیم (بِکَ عَرَفْتُكَ...) و او را می خوانیم و می گوئیم، (اللَّهُمَّ عَرَفْنِي نَفْسِكَ...) معرف انسان نیز خود خداوند است که انسان را آفریده، با این وصف که هویت واقعی انسان چیزی است که با مرگ از بین نمی رود پس تعریف درست و حقیقی انسان همان است که خدا در قرآن در قالب حدود یک سوم آیات قرآن با تعبیر گوناگون بیان فرموده و شاید از جمله آیاتی که تا حدودی بیشتر از آیات دیگر در آن، حقیقت انسان بیان گردیده آیه آخر سوره انعام باشد (وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلِغُكُمْ فِيْمَا آتَاكُمْ...) هر چند در این آیه نیز ماهیت انسان تعریف نشده بلکه به عنوان خلیفه (جانشین) خدا محسوب شده که در بین تمام موجودات عالم این شایستگی و لیاقت منحصر به انسان گردیده تا جایی که می تواند مثل خدا بشود (نه مثل خدا زیرا (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) و در اثر عبادت، کار خدایی انجام دهد همان طور که عیسی علیه السلام مرده زنده کرد. آدمی گنجینه سرّ حق است *** گرچه در بحر هوس مستغرق است گنج کونین است ذات آدمی *** هست بی پایان صفات آدمی گر وجود خویش بشناسد تمام *** در شناسایی حق یابد نظام نفس انسانیت مرآت جمال *** روح انسانیت مرآت کمال گر بود مرآت، صاف و پر ضیاء *** عکس گیرد از جمال کبریا پس کوتاه سخن این که: انسان ماهیتی است ناشناخته و مجموعه ای است از اسرار پیچیده که زیر پوشش های قدرت آفریدگار عالم مستور است و خدای متعال او را گرمی داشته و بر سایر موجودات برتری داده، و تاج خلیفة اللہی بر سر او نهاده و او در حقیقت چون گنجینه ای است که انبیاء الهی او را از زیر خاک آشکار ساخته و یا چون معدن طلا و نقره و فلزات گران بها است که معدن شناسان بزرگ الهی آن را استخراج کرده اند. تو یک لفظی اما طلسم عجایب *** دریغا که معنای خود را ندانی در این ذرّه بنهفته کیهان اعظم *** چو در سیم تار مغنی، اغانی تویی آن کتاب مقدّس که در وی *** نبشته همه رازهای نهانی به گنجینه آفرینش بیندیش *** کدام است گنجی بدین شایگانی زمین و زمانی برون از تو حادث *** تو جان جهانی و جاودانی تو انسانی و خود خدا در تو مخفی *** ملک در تو محو و فلک در توفانی (دیوان شهریار رحمه اله، ج 5، ص 246) وَ تَحَسَّبُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ *** وَ فِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ وَ أَنْتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي *** بِأَحْرَفِهِ يَطْهَرُ الْمُضْمَرُّ رَوْزِي كَمَا أَفْرِيدُ تَوْرَا صورت آفرین *** از آفرینش تو به خود گفت آفرین هرگز نیافرید چنین، صورت آفرین *** بر صورت آفرین و بر این صورت آفرین جایگاه انسان در نظام آفرینش، جایگاه بسیار عظیمی و مهمی است که از این روایت نیز به خوبی روشن می شود. «عن محمد بن مسلم قال: سألت ابا جعفر عليه السلام عما يروون انّ الله خلق آدم على صورته فقال هي صورة محدثة مخلوقة، و اصطفاها الله و اختارها على سائر الصور المختلفة، فاضافها الى نفسه كما اضاف الكعبة الى نفسه و الروح الى نفسه، فقال: «بيتي» و «نفخت فيه من روحي». كافي، ج 1، ص 134، ح 4.

که به هر سویی بخواهد آن آلات و جسم را می کشاند و نفس انسان که روح، قلب و عقل هم به یک معنی به آن گفته می شود جوهری است ملکوتی که بدن را به استخدام خود در می آورد. شکل، قیافه و هیأت انسان مربوط به خلقت ظاهری و خلق اوست ولی سجایای اخلاقی و جنبه های باطنی و معنوی از خُلق آدمی حکایت می کند و بشر با این خصوصیات لایق بوده به سوی حق برود و در واقع او محل همه کمالات است و می تواند کپسول تمام فضایل باشد ولی در صورتی به کمال مطلوب خواهد رسید که از راه های تهذیب اخلاق استفاده نموده و در

ص: 256

«ریاضت» به معنای ورزش و پرورش است که این موضوع گاهی مربوط به جسم می باشد و به صورت تحریک عضلات بدن برای تقویت آن با پیاده روی، دویدن، کوه نوردی، اسب سواری، شنا، نرمش و غیره تحقق می یابد و نتیجه آن هم رشد، نمو، سلامت جسم و تربیت بدن است که با این کار بدن آدمی از حالت رخوت و خمودی به قوت و توانایی بیشتر تبدیل می شود.

قسم دیگر ریاضت، همان ورزش روح و نفس می باشد که از اهمیت فراوانی برخوردار بوده و آن عبارت است از تهذیب اخلاق و تبدیل صفات ناپسند و مذموم به صفات حمیده و پسندیده.

«نفس» در قرآن و روایات و نیز بین فلاسفه معانی مختلفی (1) دارد ولی منظور در این جا بیشتر همان قوه ای است که مرکب باشد از شهوت و غضب. در وجود انسان دو نیروی قوی، یعنی عقل و مجموعه غرایز وجود دارد، (عقل) در ملک هست و غرایز در حیوان ولی انسان از هر دو برخوردار می باشد (غرایز در وجود آدمی متعدد است که از اهم آن ها همان نیروی شهوت و غضب می باشد که از این دو نیروی مجموعاً در روایات تعبیر به «نفس» شده است و چنان چه این دو نیرو به حال خود گذاشته شود هستی انسان را به تباهی و بدبختی می کشاند زیرا به طور طبیعی، نفس آدمی می خواهد بدون هیچ مانع و مزاحمی آزاد باشد (بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ). (2) «بلکه انسان می خواهد آن چه در پیش است همه را به فجور و هوای نفس گذراند».

بنابراین منظور از ریاضت نفس، ترک دنیا و رهبانیت، یا عزلت و امثال آن نیست بلکه مقصود وادار نمودن خویش است به کارهای خیر و ادای واجبات و ترک محرّمات و امثال آن که نفس انسانی طبعاً به دنبال آسایش و رفاه و بی قیدی می گردد.

ص: 257

1- امیر المؤمنین علیه السلام به کمال فرمود: نفس به چهارگونه است 1- نامیه نباتیه -- حسّیه حیوانیه 3- ناطقه قدسیه 4- کلیه الهیه و برای هر یک از این چهارگونه، پنج قوه و دو خاصیت است... دو خاصیت نفس کلیه الهیه عبارت است از تسلیم و رضا و این همان مرتبه ای از نفس است که آغاز آن از خداست و انجام آن هم به خداست، خدا در باره آن فرموده «و نفخت فیه من روحی» و فرموده «یا ایّتها النفس المطمئنة، ارجعی الی ربک راضیه مرضیه». کشکول شیخ بهایی (ترجمه ساعدی) جلد اول، ص 350.

2- سوره قیامت، آیه 5

بدیهی است اگر نفس انسان کاملاً آزاد باشد و با ضوابط و مقررات عقل و دین مهار نشود، به تدریج حقیقت انسانیت از وجود او خارج گشته و با این وصف نمی تواند چنین انسانی دارای شخصیت واقعی و حقیقی باشد. (1)

(قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّجُلُ كُلُّ الرَّجُلِ نِعَمَ الرَّجُلِ هُوَ الَّذِي جَعَلَ هَوَاهُ تَبَعًا لِأَمْرِ اللَّهِ). (2)

«امام زین العابدین علیه السلام، فرمود: انسان واقعی، کامل و شایسته کسی است که خواهش های غریزی خود را مطیع امر خدا نماید.».

چشم عقل و علم، کور از شهوت است *** دیو پیش دیده حور، از شهوت است

راه شهوت پر گِل و لای بلاست *** هر که افتاد اندر آن گل برنخاست

از می شهوت چو یک جرعه چشی *** در مذاق تو نشیند زان خوشی

آن خوشی در بینیت گردد مهار *** در کشاکش داردت لیل و نهار

سیر الی الله مزاحم زیاد دارد و سیرهای معنوی توأم با نوسان است بنابراین اول باید رفع حجاب کرد، امام صادق علیه السلام فرمود:

(وَلَا حِجَابَ أَظْلَمَ وَأَوْحَشُ بَيْنَ الْعَبْدِ وَبَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى مِنَ النَّفْسِ وَالْهَوَىٰ وَ لَيْسَ لِقَتْلِهِمَا سِلَاحٌ وَ آلَةٌ مِثْلَ الْإِفْتِقَارِ إِلَى اللَّهِ ...) (3)

«و هیچ حجابی میان بنده و خدا تاریک تر و وحشتناک تر از نفس و هوا نیست و برای قتل و قطع آن دو، اسلحه و ابزاری همانند گدایی در خانه خدا نیست.»

ص: 258

1- ساختار شخصیتی یا شخصیت انسان از چهار نوع طهارت تشکیل می شود (طهارت جسمی، فکری، قلبی و عملی) و حدود سی صد نوع از فضایل و رذایل در کتب اخلاقی آمده که محور اساسی آن، طهارت و حد وسط بین افراط و تفریط می باشد بنابراین صد نوع فضیلت و دو بیست نوع رذیله وجود دارد، خداوند متعال نیز الگوهای جامع و کامل و پاکی را قرار داده تا انسان بر مبنای آنان فکر کند و بر همان مبنای عمل کند و به اخلاق آنان متخلق گردد و خلاصه در ظاهر و باطن یا جسم و روح، معصومین علیهم السلام را الگو و سرمشق زندگی خویش قرار دهد تا از این رهگذر به طهارت کامل نایل شود. (قَدْ طَهَّرْنَا بِوَلَايَتِكَ) (مفاتیح الجنان ص 520، زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام).

2- مجموعه وژام، ج 2، ص 100 - بحار الانوار، ج 2، ص 84، ح 10.

3- رساله لقاء الله، ص 107 (آیه الله میرزا جواد ملکی تبریزی رحمه الله).

چنان چه در اخبار و روایات نیز اشاره شده، گاهی عقل انسان اسیر و هواهای نفسانی امیر خواهند بود.

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَكَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرٍ عِنْدَ هَوَى أَمِيرٍ). (1)

«علی علیه السلام فرمود: و چه بسا عقل که اسیر فرمانروایی هوس است.»

چه بسا لذت پست و ناچیز که آدمی را از نیل به درجات عالیه انسانی بازداشته و سدّ راه سعادت گردد. (2) اصولاً کسانی که شخصیت و شرف معنوی دارند شهوات و تمایلات در نظر آنان پست و کوچک خواهد بود. و این شخصیت و شرافت معنوی حاصل نخواهد شد مگر با ریاضت نفس، یعنی هنگامی که با نفس طغیانگر مخالفت شد و به خواسته های نفس مطلقاً پاسخ مثبت داده نشد، در این صورت جسم و روح، قوی گشته و در وجود خویش یک نوع حرّیت و آزادگی معنوی احساس می کنند که با هیچ چیز قابل مقایسه نخواهد بود. یعنی فرشته روح و عقل وی و اراده متعالی او، از حبس آزاد می گردد و وابستگی های حیوانی و خواسته های شیطانی، جملگی محکوم و منکوب عقل آزاد شده وی می شود و من حقیقی خود را در می یابد و در نتیجه خویش را از محدودیت های دنیوی آزاد نموده و خودش را می خرد و آزاد می کند.

آری رسیدن به این مرحله از انسانیت احتیاج به زحمت زیاد دارد، باید نفس را از پستان لذایذ دنیا و عادت به آن ها دور ساخت و با تیغ مجاهدت مستمر و شمشیر بندگی و اطاعت خداوند با او مبارزه نمود.

باید با نفس مانند باز شکاری عمل نمود؛ هنگامی که می خواهند باز وحشی را منقاد و تربیتش کنند اول او را در محلّ تاریکی حبس می کنند تا جلو چشم او تاریک گردد و آزادی مطلق و خودسری را فراموش نماید. نفس را نیز باید با حبس نمودن، تأدیبش کرد و به جای خود سری و طغیان و انس به دنیا و پرواز به این سو و آن سو، او را به بندگی حق عادت داد تا فقط به یک سوی پرواز کند و آن هم به سوی خداوند بدیهی است در ابتدای امر مشکل است

ص: 259

1- نهج البلاغه حکمت 202 ص 1172

2- (قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَمْ مِنْ صَبْرٍ سَاعَةٍ قَدْ أُورِثَتْ فَرَحًا طَوِيلًا، وَ كَمْ مِنْ لَذَّةٍ سَاعَةٍ قَدْ أُورِثَتْ حُزْنًَا طَوِيلًا) (امالی شیخ مفید رحمه الله) ص 42، ح 9.

نفسی را که رها بوده مهار نمود مانند طفلی که بخواهند او را از پستان مادر جدا سازند ولی کم کم پس از جدا شدن، طبع ثانوی پیدا می کند به طوری که اگر بخواهند او را برگردانند به پستان مادر، دیگر پستان نخواهد گرفت و متنفر خواهد بود، لذت واقعی نیز همان انس و خلوت با خداست و آن چه از لذایذ دنیوی تصوّر می شود لذت است، در حقیقت لذت نیست بلکه دفع آلم می باشد.

تا نرهی ز خویشان، ره نبری به سوی حق *** تا نروی ز منزلت، طی نکنی دیار دل

اگر لذت ترک لذت بدانی *** دگر لذت نفس لذت نخوانی

سفرهای علوی کند مرغ جانت *** گر از چنبر آز بازش رهانی

و لیکن ترا صبر عنقا نباشد *** که در دام شهوت به گنجشک مانی

تو این صورت خود چنان می پرستی *** که تا زنده ای ره به معنی ندانی

چنان می روی ساکن و خواب در سر *** که می ترسم از کاروان باز مانی

باید انسان با مناجات و ذکر خدا آشنا و مأنوس گردد تا بفهمد غذای دیگری غیر از شیر پستان شهوات دنیویه نیز هست که خوراک واقعی روح وی می باشد، جهاد با نفس آماره نیز آن است که انسان حرص، شهوات، عداوت، خشم و رذایل اخلاقی را در وجود خویش پرورش ندهد که در این صورت و پس از پرورش روح با عبادت و بندگی خداوند به مقام «نفس مطمئنه» خواهد رسید و (چنان چه قبلاً در بحث شیطان اشاره شد) صاحب چنین نفسی در پرتو بندگی پروردگار سراپا پاکی، فضیلت، نور و سرور می گردد.

(اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي مُطْمَئِنَّةً بِقَدْرِكَ، رَاضِيَةً بِقَضَائِكَ، مُوَلَّعَةً بِذِكْرِكَ وَ دُعَائِكَ، مُجِبَّةً لِصَفْوَةِ أَوْلِيَانِكَ...) (1)

هر که از تن بگذرد جانش دهند *** هر که جان در باخت جانانش دهند

هر که در سجن ریاضت سرکند *** یوسف آسا مصر عرفانش دهند

ص: 260

هر که گردد مبتلای درد هجر *** از وصال دوست در مانش دهند

هر که نفس بت صفت را بشکند *** در دل آتش گلستانش دهند

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَعْظَمُ النَّاسِ سُلْطَانًا عَلَى نَفْسِهِ، مَنْ قَمَعَ غَضَبَهُ وَآمَاتَ شَهْوَتَهُ. (1)

«علی علیه السلام فرمود: بزرگ ترین مردم از جهت تسلط بر نفس، کسی است که ریشه خشم را از سرزمین دلش برکند و هوی و هوس خویش را بمیراند.»

قال رسول الله صلى الله عليه و اله: (أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ فَلَا تَغْفُلُ عَنْهَا وَ أَوْثَقُهَا بِقَيْدِ التَّوْبَى وَ أَكْثَرُهَا بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءِ

الْأُولَى: مَنَعَ الشَّهَوَاتِ فَإِنَّ دَابَّةَ الْحَرُونَ تَلِينُ إِذَا تَقَصَّ مِنْ عَلَيْهَا.

الثَّانِي: تَحْمَلُ أَثْقَالَ الْعِبَادَاتِ، فَإِنَّ الدَّابَّةَ إِذَا تَقَلَّ حَمْلَهَا وَقَلَّ عِلْفُهَا ذَلَّتْ وَ انْقَادَتْ.

الثَّالِثُ: الْأَسَى تَعَانَةُ بِاللَّهِ وَ التَّضَرُّعُ إِلَيْهِ بِأَنْ يُعِينَكَ عَلَيْهَا أَوْ لَا تَرَى إِلَى قَوْلِ الصِّدِّيقِ: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» فَإِذَا وَطَنْتَ (وَ طَبَّتْ) عَلَى هَذِهِ الْأُمُورِ الثَّلَاثَةِ: انْقَادَتْ لَكَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى فِجْ تَبَادُرُ إِلَى أَنْ تَمْلِكَهَا وَ تَلْجِمَهَا وَ تَأْمَنَ مِنْ شَرِّهَا. وَ كَيْفَ تَأْمَنُ أَوْ تُسَلِّمَ مَعَ إِهْمَالِهَا؟ مَعَ مَا تَشَاهَدُ مِنْ سُوءِ اخْتِيَارِهَا وَ رِدَاةِ أَحْوَالِهَا أَلَسْتَ تَرَاهَا وَ هِيَ فِي حَالَةِ الشَّهْوَةِ بِهَيْمَةٍ؟ وَ فِي حَالِ الْعُضْبِ سَبْعٌ وَ فِي حَالِ الْمُصِيبَةِ طِفْلٌ وَ فِي حَالِ التَّعَمَّةِ فِرْعَوْنٌ وَ فِي حَالِ الشَّبَعِ تَرَاهَا مُخْتَالَةً وَ فِي خَالِ الْجُوعِ تَرَاهَا مَجْنُونًا، إِنَّ أَشْبَعْتَهَا بَطَرَتْ وَ إِنْ جَوَّعْتَهَا صَاحَتْ وَ جَزَعَتْ، فَهِيَ كَالْحِمَارِ السُّوءِ إِنْ أَقْضَمْتَهُ رَمَحَ وَ إِنْ جَاعَ نَهَقَ. (2)

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دشمن ترین دشمنان تو نفس تو است که در میان دو پهلوئی تو می باشد. پس غافل مشو از او و به بند بکش او را با بند تقوا و بکش او را به سه چیز:

اول: به منع شهوات، به جهت آن که حیوان سرکش نرم می شود هرگاه آذوقه اش را کم کنند.

دوم: به تحمل سنگینی عبادات، زیرا که چارپایان هرگاه بار آن ها ثقیل (سنگین) و علف آن ها کم شد ذلیل و منقاد می شوند.

ص: 261

1- غرر الحکم، ج 1، ص 202، ح 433

2- عدّة الداعی (احمد بن فهد حلّی رحمه الله)، ص 295 (النَّاسُ كُلُّهُمْ بِهَائِمٍ إِلَّا قَلِيلٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، مُحَجَّةُ الْبَيْضَاءِ، ج 1، ص 65). (مَنْ عَلَبَ غَضَبَهُ وَ شَهْوَتَهُ فَهُوَ فِي حَيِّزِ الْبِهَائِمِ).

سوم: یاری خواستن از خدای عزوجل و تضرع به سوی او برای اینکه یاری نماید تو را بر عبادت، آیا نظر نمی کنی به قول یوسف علیه السلام که فرمود: (إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي). و هرگاه او را منقاد ساختی بر این سه امر، اطاعت و انقیاد می کند تو را به اذن الله سبحانه. در این هنگام که تسلیم شد، مبادرت می نمایی که مالک شوی و لجام کنی او را و ایمن شوی از شر او و چگونه سالم مانی و ایمن باشی با سهل انگاری تو با او، با آن که مشاهده کردی سوء استفاده او را از آزادی و اختیارش و بدی احوال او را، آیا ندیدی نفس را و حال آن که در حال شهوت مانند بهائم (چارپایان)؟ و در حال غضب حیوان دژنده؟ و در حال مصیبت، کودک؟ و در هنگام فراخی نعمت، فرعون؟ و در حال سیری، متکبر؟ و در حال گرسنگی، دیوانه است؟ اگر سیر کنی او را در شادی افراط کند و اگر گرسنه داری او را فریاد می کند و جزع می نماید پس او همچون دراز گوش بدی است که اگر جو می دهی او را لگد می زند و اگر گرسنه باشد فریاد می کند».

دشمن به دشمنان میسندد که بی خرد *** با نفس خود کند به مراد و هوای خویش

از دست دگران چه شکایت کند کسی *** سیلی به دست خود زده بر قفای خویش

اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد *** نشاط و عیش به باغ توانی کرد

وگر به آب ریاضت بر آوری غسلی *** همه کدورت دل را صفا توانی کرد

ز منزلات هوس گر برون نهی قدمی *** نزول در حرم کبریا توانی کرد

وگر زهستی خود بگذری یقین می دان *** که عرش و فرش و فلک زیر پا توانی کرد

و لیکن این عمل رهروان چالاکست *** تو نازنین جهانی کجا توانی کرد

نه دست و پای امل را فرو توانی بست *** نه رنگ و بوی جهان را رها توانی کرد

(قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَعْدَىٰ عَدُوِّ لِمَرْءٍ غَضَبُهُ وَ شَهْوَتُهُ، فَمَنْ مَلَكَهُمَا عَلَتْ دَرَجَتُهُ وَ بَلَغَ غَايَتُهُ.) (1)

«علی علیه السلام فرمود: برای هر انسانی، دشمن ترین دشمن، غضب و شهوتش می باشد، پس هر که آن دورا به بند فرمان در کشد، بزرگ گردد و به مقصد خودش برسد.»

ص: 262

(قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَفْسُكَ أَقْرَبُ أَعْدَانِكَ إِلَيْكَ.) (1)

«علی علیه السلام فرمود: نزدیک ترین دشمنان به تو نفس تو می باشد».

(قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَفْسُكَ عَدُوٌّ مُخَارِبٌ وَضِدٌّ مُوَابِبٌ إِنْ غَفَلْتَ عَنْهَا قَتَلْتَكَ.) (2)

«علی علیه السلام فرمود: نفس تو دشمنی است جنگجو و خصمی است حمله کننده، مبادا از وی غافل شوی که تو را خواهد کشت».

نفس تو آن ازدهای هفت سر *** آن دلیل و رهنمایت تا سقر

جمله این ها دشمن جان تواند *** یوسفی تو، جمله اخوان تواند

یَرْتَعُ وَيَلْعَبُ بِهَانِهِ سَاحَتَهُ *** تَأْزِجُ يَعْقُوبُتُ جَدًّا اِنْدَاخْتَهُ

سوی چاهت می برند آگاه شو *** می سپارندت به گرگ از ره مرو

(قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: آفَةُ الرِّيَاضَةِ غَلْبَةُ الْعَادَةِ.) (3)

«علی علیه السلام فرمود: آفت ریاضت کشیدن (و نفس را هموار کردن)، غلبه عادات است. (مانند آن که انسان خیلی مایل است کارهای نیک انجام دهد مثلاً برای نماز شب برخیزد، ولی چون عادت شب خوابی دارد ریاضت از بین می رود و به مقام محمود الهی نمی رسد».

(قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِمْتَنِعْ نَفْسَكَ مِنَ الشَّهَوَاتِ تَسْلَمَ مِنَ الْآفَاتِ.) (4)

علی علیه السلام فرمود: نفست را از خواهش ها جلوگیری باش، از آفت ها برکناری».

(قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَتَّجِعُ الرِّيَاضَةَ إِلَّا فِي نَفْسٍ يَقِظَةٍ.) (5)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ریاضت، سودمند نیست مگر در نفسی که بیدار باشد.

(قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اجْعَلْ مِنْ نَفْسِكَ عَلَيَّ نَفْسِكَ رَقِيباً واجْعَلْ لِآخِرَتِكَ مِنْ دُنْيَاكَ نَصِيباً.) (6)

علی علیه السلام فرمود: از خودت برای خودت نگهبانی بگذار (که از تو حساب بکشد) و از دنیایت برای آخرت بهره بردار».

(قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَقْبِلْ عَلَيَّ نَفْسِكَ بِالْإِدْبَارِ عَنْهَا اَعْنِي أَنْ تُقْبَلَ عَلَيَّ النَّفْسُ الْفَاضِلَةُ الْمُقْتَبِسَةُ

ص: 263

1- غرر الحکم، ج 2، ص 774، ح 8.

2- غرر الحکم، ج 2، ص 777، ح 35.

3- غرر الحکم، ج 1، ص 305، ح 19.

4- غرر الحكم، ج 1، ص 125، ح 214.

5- غرر الحكم، ج 2، ص 857، ح 464

6- غرر الحكم، ج 1، ص 124، ح 203

مِنْ نُورِ عَقْلِكَ الْحَائِلَةِ بَيْنَكَ وَبَيْنَ دَوَاعِي طَبْعِكَ وَ أَعْيِي بِالْإِدْبَارِ، الْإِدْبَارِ عَنْ نَفْسِكَ الْأَمَارَةَ بِالسُّوءِ الْمُصَافِحَةِ بِيَدِ الْعُتُوِّ). (1)

«امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: با پشت کردن بر نفس خود، بدان روی کن (با مخالفت، آن را پاکیزه ساز) مقصودم این است که روی کنی به آن نفس با فضیلتی که از عقل و خرد تو روشنی می گیرد و حجابی است میان تو و خواهش های طبع تو. و نیز مقصودم از پشت کردن، پشت کردن به آن نفسی است که همواره شخص را به بدی فرمان می دهد و با دست طغیان و سرکش دست در دست هم دارند.»

دشمن تو نفس کافر کیش توست *** و آن هوای طبع بد اندیش توست

دشمن تو خود تویی ای تیره رو *** دیگران را بی سبب دشمن مگو

بنابراین نفس آدمی با قید تقوا مهار می شود و از همین رهگذر سعادت وی در دنیا و آخرت تأمین می گردد.

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَإِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى لِتَأْتِيَّ أَمِنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ وَ تَثْبُتَ عَلَيَّ جَوَانِبِ الْمَرْلُوقِ). (2)

امیر المؤمنین علیه السلام (ضمن نصایحی به عثمان بن حنیف انصاری که از جانب آن حضرت حاکم بصره بود و دعوت گروهی از اهل بصره را به مهمانی پذیرفته بود) فرمود:

«و همانا همّت و اندیشه من در این است که نفس خود را با پرهیزکاری تربیت نموده و ریاضت بدهم تا در روزی (قیامت) که ترس و بیم آن بسیار است آسوده باشد و بر اطراف لغزشگاه استوار ماند»

آری امیر المؤمنین علیه السلام پیرامون اهمّیت ریاضت نفس و نقش فراوانی که در سعادت انسان خواهد داشت و نیز تجلیل و تمجید از متّقین که اهل ریاضت می باشند با تبریک به آنان طی همین نامه مذکور فرمود: (طُوبَى لِنَفْسٍ اَدَّتْ اِلَى رَبِّهَا فَرَضَهَا...). «چه خوشبخت و سعادتمند است آن کس که فرایض الهی را انجام می دهد، خدا یار او و حمد و ستایش کار اوست، رنج ها و

ص: 264

1- غرر الحکم، ج 1، ص 124، ح 208.

2- نهج البلاغه، نامه 45، ص 958

ناراحتی ها را به جان می خرد (به مانند سنگ آسیا که دانه را در زیر پهلوی خود خرد می کند و از این پهلوی به آن پهلوی می رود) شب هنگام از خواب شیرین دوری گزیده و شب را زنده نگه داشته، به راز و نیاز مشغول است و آن گاه که خواب چیره شد زمین را فرش و دست خود را بالش قرار می دهد». (اِفْتَرَشَتْ اَرْضَهَا وَ تَوَسَّدَتْ كَفِّهَا...)). گویا لذتی و رفاهی وجود ندارد، خواب را از چشمشان ربوده و پهلویها را از خوابگاهشان خالی می کنند لب هایشان به ذکر خدا و یاد او آهسته و آرام در حرکت است و همه کمان گمشده خود را باز می یابند، ابر تاریک گناهانشان بر اثر استغفارهای مداومشان پس می رود، آنانند حزب خدا و به تحقیق آنان رستگارانند». (أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

شب مردان خدا روز جهان افروز است *** روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست (1)

شیخ صدوق رحمه الله روایت می کند: مفضل گوید از مولایم امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند به حضرت موسی علیه السلام که در حال مناجات بود فرمود:

«ای پسر عمران! دروغ می گوید آن کس که گمان می کند مرا دوست دارد اما شب ها می خوابد (أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنِي عِمْرَانَ: كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي فَإِذَا جَنَّهُ اللَّيْلُ نَامَ عَنِّي). (2)

مگر نه این است که هر محبی با محبوبش خلوت می کند، ای پسر عمران! بدان که من بر محبتان خود آگاهم، اینان کسانی اند که وقتی شب فرا می رسد چشم های دلشان باز می شود و مجازات مرا می نگرند و مرا می بینند مخاطبم قرار می دهند و در حضورم با من سخن می گویند، ای پسر عمران! از قلبت به من تواضع و خشوع و از بدنت به من فروتنی و از دیدگانت اشک به من اهدا کن و در دل شب مرا صدا بزن که خواهی دید به تو نزدیکم و پاسخت را می دهم».

چو شوگیرم خیالش را در آغوش *** سحر از بسترم بوی گل آید

امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که مرتکب گناه شود، از فیض نماز شب محروم خواهد ماند و نفوذ کار زشت در جان آدمی از نفوذ کارد در گوشت بیشتر است.» (3)

ص: 265

1- شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج 16، ص 209 - شرح نهج البلاغه (خوئی)، ج 20، ص 123.

2- بحار الانوار، ج 13، ص 330، ح 7 - جامع السعادات، ج 3، ص 151.

3- اصول کافی، ج 2، ص 272، ح 16.

پس وقتی از طریق تقوا و محبت خدا و تحت کنترل و نظارت عقل و دین، نفس پرورش یافت، ممکن است انسان از ملائکه هم بالاتر شود، عقل بزرگ ترین عامل رام و مهار نمودن غرایز بوده که با تربیت صحیح، رستگاری و سعادت انسان را تأمین می کند و برای علاج هوای نفس باید عقل و علم و ایمان را تقویت نمود. و این امر در صورتی تحقق می یابد که انسان در مقابل سیل بنیان کن غرایز بتواند مقاومت نماید و در هنگام شهوات هم چون چهارپایان و در حال خشم و غضب مانند درندگان رها و آزاد نباشد بلکه نفس را از شهوات، دور ساخته و با تمرین و استقامت بار عبادات را بر خود هموار سازد.

اغماض نمودی تو دُرّ و گوهر و مرجان *** سرمایه بدادی خرف از جهل خریدی

این جمله از آن است که نفس تو مریض است *** در بستر اغفال چهل سال خریدی

تا وقت تو را هست بکن چاره نفست *** شاید برهانش زانواع پلیدی

نکته بسیار مهمی که قبلاً نیز اشاره شد آن است که انسان در این مسیر از خداوند کریم استعانت جوید و با تضرع و زاری به پیشگاه او و استعاذه حقیقی، با دشمن ترین دشمنان خود، یعنی نفس اماره به مبارزه جدی برخیزد، مسلم است وقتی آدمی از پروردگار قادر متعال یاری خواست و از شرّ دشمن به او پناهنده گشت و حبّ الهی در وجود او جای گرفت هم چون سدّ عظیمی در برابر سخت ترین توفان های نیرومند، تمایلات سرکش را مهار خواهد کرد.

(قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَكِبْرِيَائِي وَنُورٍ وَعُلُوِّي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤْتِرُ عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَيَّ هَوَايَ إِلَّا شَتَّتْ عَلَيْهِ أَمْرَهُ وَلَبَسَتْ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَشَغَلَتْ قَلْبَهُ بِهَا وَلَمْ أَوْتِهِ مِنْهَا إِلَّا مَا قَدَرْتُهُ لَهُ، وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعَظَمَتِي وَنُورِي وَعُلُوِّي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤْتِرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَيَّ هَوَاهُ إِلَّا وَاسْتَحْفَظْتُهُ مَلَائِكَتِي وَكَفَلْتُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ رِزْقَهُ وَكُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ وَآتَتْهُ الدُّنْيَا وَهِيَ رَاغِمَةٌ). (1)

«خداوند عزّوجلّ (در حدیث قدسی) فرمود: سوگند به عزّت و جلال و بزرگی و بلندی مقام و عظمتم که اختیار نمی کند بنده ای هوای نفس و خواسته خود را بر خواسته من مگر این که او را

ص: 266

1- کلمة الله هي العليا (تأليف شهيد سيد حسن شيرازي رحمه الله)، ص 137، حديث 148.

سرگردان کنم در کارش و دنیا را از او برگردانم و دلش را سرگرم به دنیا کنم و به او جز قوت لا یموت چیزی ندهم. و سوگند به عزت و جلال و بلندی مقام و نور و عظمت که اختیار نمی کند بنده ای خواسته مرا بر خواسته خودش مگر این که فرمان دهم که فرشتگان، او را نگهداری کنند و زمین و آسمان ضامن روزی او شوند و من در مقابل تجارت هر تاجری قرار دارم که دنیا را به او برسانم در حالتی که دنیا بر او خشمگین است».

«خداوند متعال در این حدیث شریف جهت تأکید و تثبیت در قلوب افراد قسم یاد نموده اولاً به عزتتش، ثانیاً به جلالش که معنی آن تنزه از نقائص است ثالثاً به عظمت خود (آن چنان قدرت و عظمتی که هر شأنی در مقابل عظمت آن ناچیز است) رابعاً به کبریائیش که آن مقهور بودن جمیع خلایق است در مقابل اراده او خامساً به نورش و آن هدایتی است که به آن اهل آسمان و زمین به سوی او و به مصالح خویش هدایت می یابند، سادساً به علو مقامش یعنی او بالاتر از آن است که عقول و افهام به او برسند و بزرگ تر از آن است که متّصف به صفات مخلوقاتش باشد، سابعاً به ارتفاع مکانش یعنی بالاتر از آن است که واصفین بتوانند او را وصف نمایند.» (1)

پس هنگامی که انسان کاملاً از قید نفس آزاد گشت، عقل و استعدادهای وی شکوفا می شود و در این صورت ریاضت نفس برای وی آسان می گردد و این آزادی نیز وقتی حاصل خواهد شد که انسان ملکه تقوا را پیدا کند و من حقیقی خویش را از اسارت هواهای نفس برهاند زیرا بنده هوای نفس در حقیقت من حقیقی و شخصیت واقعی خود را اسیر نفس اماره کرده است و آزادی معنوی هم به این معنی است که انسان در درون خودش از قید نفس آزاد شود، در درون انسان یک فکر و اراده متعالی وجود دارد که گاهی آزادی اش سلب می شود در اثر تعصّب یا تحجّر و تبعیت از هوای نفس و در این صورت حجت و راهنمایی که خداوند در وجود انسان قرار داده به نام «عقل» محبوس می ماند و عقل محبوس، آزاد نمی گردد مگر با مدد و یاری ریاضت نفس و با تیغ برنده مجاهدت و شمشیر بندگی و اطاعت خداوند، و سزاوار است انسانی

ص: 267

که در برابر سرما و گرما، امراض و حوادث روزگار و غیره مقاومت می کند و هم چنین با افراد دیگری از افراد بشر که با او می جنگند مبارزه می کند، با نفس خویش که نزدیک ترین و خطرناک ترین دشمن وی می باشد نیز با جدیت به مبارزه برخیزد.

تا که موش دزد در انبان ماست *** گندم اعمال چهل ساله کجاست

اول ای جان دفع شرّ موش کن *** بعد از آن در جمع گندم کوش کن

همان طور که در بحث حقیقت عبودیت بیان گردید، عبودیت و بندگی واقعی خداوند ملازم است با حرّیت و آزادگی واقعی و این آزادی هنگامی حاصل می شود که انسان در برابر حق کاملاً منقاد و نفس خویش را مهار کرده باشد و این مهم ترین اصل از اصول آزادی واقعی است که با رعایت و حفظ این اصل و به دست آمدن چنین آزادی، انسان از دنیای ذلّت بار آسوده خواهد گردید و هم چنین با مهار شدن نفس، هیچ یک از مظاهر دنیا پرستی و آلودگی به دنیای پست برای چنین انسانی مزاحمت ایجاد نمی کند و در واقع این دسته از افراد در این بازار دنیا خود را خریده و آزاد کرده اند و عاقبت با روحی بلند و آزاد شده از این دنیا رهسپار عالم آخرت می شوند.

ص: 268

چنانچه قبلاً هم اشاره شد ریاضت اعم است از ریاضت جسم و روح، ریاضت جسم آن است که انسان بدن و جسم خود را طوری تربیت کند و پرورش دهد که در برابر ناملایمات از قبیل گرما و سرما بتواند مقاومت کند، بدیهی است انسانی که همیشه در رفاه و هوای یک نواخت و با غذاهای مرتب و زندگی ماشینی به سر می برد با آن کسی که در بیابان ها و کوه ها و با زحمت و مشکلات زندگی می کند تفاوت فراوان دارد.

امیر المؤمنین علیه السلام در جواب کسانی که می گفتند: اگر این است خوراک پسر ابوطالب (غذای ساده و زندگی بی آرایش) پس ضعف و سستی او را از جنگ با دلیران باز می دارد، فرمود:

(أَلَا وَإِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّيَّةَ أَصْلَبُ عُوداً، وَالرَّوَائِعَ الْخَضِرَةَ أَرْقُ جُلُوداً، وَالتَّبَاتَاتُ الْبَدْوِيَّةُ أَقْوَى وَقُوداً، وَأَبْطَأُ خُمُوداً). (1)

«بدانید درخت بیابانی (که آب، کم به آن می رسد) چوبش سخت تر (استوارتر)، و درخت های سبز و خرم (که در باغ های پر آب کاشته شده) پوستشان نازک تر است. و گیاه های دشتی (که جز آب باران با آب دیگری آبیاری نمی گردند شعله آتش آن ها افروخته تر و خاموشی آن ها دیرتر است)».

چو کم خوردن طبیعت شد کسی را *** چو سختی پیشش آید، سهل گردد

و گر تن پرور است اندر فراخی *** چو تنگی بیند از سختی بمیرد

آری انسان هر اندازه کمتر بخورد و بیاشامد، اندامش استوارتر و در کارزار دلیرتر است چنانچه هر قدر بیشتر بخورد و بیاشامد نازک پوست، سست دل و ترسو تر می باشد.

(علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن حماد بن عثمان، عن المعلی بن خنیس قال: قلت لابی عبدالله علیه السلام يوماً جعلت فداک ذکرت آل فلان و ما هم فیه من النعم فقلت: لو کان هذا

ص: 269

1- نهج البلاغه، نامه 45، ص 962. (ضمناً در نسخه های دیگر نهج البلاغه چنین نقل شده: وَالرَّوَائِعَ... وَالتَّبَاتَاتِ الْعَدِيَّةَ أَقْوَى وَقُوداً.)

(هَيْهَاتَ يَا مُعَلَّى، أَمَا وَاللَّهِ أَنْ لَوْ كَانَ ذَلِكَ مَا كَانَ إِلَّا سَيْبَاسَةَ اللَّيْلِ وَسَيْبَاحَةَ النَّهَارِ وَلَبَسَ الْخَشِنَ وَأَكَلَ الْجَشِبَ فَرُويَ ذَلِكَ عَنَّا فَهَلْ رَأَيْتَ ظِلَامَةَ قُطْبِ صَيِّرَهَا اللَّهُ تَعَالَى نِعْمَةً إِلَّا هَذِهِ.) (1)

«علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از حماد بن عثمان (جملگی از ثقات هستند) از معلی بن خنیس (از شاگردان برجسته امام جعفر صادق علیه السلام) نقل نموده که روزی به امام صادق علیه السلام عرض کردم (جانم فدایت) به یاد آوردم آل فلان را (بنی عباس) و نعمت هایی (قدرت و حکومت و اموال فراوان) که از آن ها برخوردار هستند اگر این قدرت و حکومت است، در اختیار شما بود، ما نیز از آن بهره مند می شدیم (و زندگی مُرَقَّه و خوشی برای خود فراهم می نمودیم و شما نیز در رفاه بودید)

امام صادق علیه السلام فرمود: هیهات! ای معلی چنین نیست که تو فکر می کنی.

بدان سوگند به خدا که اگر همه این اموال در اختیار ما بود و زمام امور در دست ما قرار می گرفت برای ما جز نگهداری شب (شب زنده داری و برنامه ریزی برای اداره امور) و تلاش روزانه و لباس زبر و خشن و خوراک سخت و بی خورش، چیزی نبود و اکنون که حکومت در دست ما نیست ما در نعمت هستیم... (حکومت اگر در دست ما قرار گیرد، مسوولیت سنگین تری خواهیم داشت که ساده زیستی را رعایت کنیم تا به زیر دستان فشار وارد نشود.)

سلامتی و بیماری و یا قوت و ضعف جسم یا روح در یکدیگر موثر می باشد به همین دلیل ورزش و پرورش جسم گاهی در تهذیب اخلاق و تعدیل مزاج روحی اثر دارد و یکی از مهم ترین انواع ورزش ها و ریاضت های جسمی که به طور دائم انسان به دنبال آن می رود و رکن اساسی و از قدم های اولیه سالک الی الله می باشد همانا تعدیل در غذا خوردن و رعایت این امر مهم است زیرا اثر خوراک بر روی فکر قطعی است و فکر سالم در گرو مراعات نمودن بهداشت خوراک و تغذیه سالم می باشد.

دین اسلام، هم به پرورش و سلامت جسم اهمیت داده و هم به پرورش روح و صفای

روحانی توجه خاصی مبذول داشته، در حقیقت بدن آدمی هم چون مرکبی می ماند که روح بر آن سوار شده و هر اندازه سالم تر باشد عبور با آن آسان تر خواهد بود بر خلاف مرکبی که قادر به حرکت و ادامه مسیر نباشد، لذا اسلام تن پروری به معنای نفس پروری و شهوت پرستی را شدیداً محکوم نموده است. اما پرورش بدن به معنای مراقبت، سلامت و بهداشت را از واجبات شمرده است و هر نوع عملی را که برای بدن زیان بخش باشد حرام دانسته (حتی روزه ماه رمضان را اگر برای سلامتی بدن مضر باشد حرام نموده) پس اگر درست به ابعاد وجودی آدمی (عقل، فکر، قلب، عواطف و جسم) دقت شود پرداختن نامناسب به بدن تنها و نادیده گرفتن ابعاد دیگر (بی انضباطی در خوردن و بی توجهی به سلامت بدن و غفلت از تاریخ شدن نور عقل و قلب) درست مانند ماشینی می ماند بی مصرف ولی پر از بنزین و مواد سوختی که با یک کبریت منفجر خواهد شد و ضایعاتی به بار خواهد آورد. بنابراین دقت و توجه در خوراک از دیدگاه اسلام دارای اهمیت خاص و از ابعاد گسترده ای برخوردار است.

نکته بسیار مهمی که در بخش دوم از حدیث عنوان بصری به نظر می رسد آن است که امام صادق علیه السلام در بین نه وصیتی که برای پویندگان و مریدان طریق الی الله (یعنی محور اصلی حدیث مذکور) بیان نمود، اول به موضوع تغذیه یا خوردن و آشامیدن اشاره فرمود و از این تقدیم و ترتیب به خوبی روشن می شود که شش موضوع دیگر موقوف است بر سه امری که راجع به غذا می باشد و برای هر انسان خبیر و عاقلی واضح و وجدانی است که تا انسان، تهذیب غذا را از جهت کم و کیف حاصل نکند، محال است قدم های بلندی در سیر و سلوک بردارد، پس با این وصف رعایت و مراقبت در امر غذا خوردن برای سالک الی الله فوق العاده مهم و حیاتی بوده و از اهم مصادیق یا در رأس ریاضت های مربوط به نفس است.

زیرا مسأله تغذیه علاوه بر تأثیر بر جسم، ارتباط بسیار نزدیک غیر قابل انکار و آثار عمیقی بر جنبه های معنوی و روحی و روان یا جان انسان خواهد داشت لذا در آیه شریفه صیام (1) که تقوا مرهون روزه داری شمرده شده، عمده ترین محور اصلی روزه داری پرهیز از خوردن و

ص: 271

1- (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ). سوره بقره، آیه 183.

آشامیدن و امساک است، بنابراین در ریاضت نفس که ترکیه و پالایش باطن تحقق پیدا می کند از همین ظاهر آغاز می شود و تا عمق جان انسان اثر می گذارد.

(فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ). (1) «انسان باید به غذای خویش بنگرد».

با توجه به این که دو کلمه نظر و طعام در آیه مذکور معنای وسیع و گسترده ای دارند بنابراین از یک جهت باید به غذای روح و علم و دانشی که انسان کسب می نماید (2) توجه داشته باشد و از جهتی دیگر به غذاهای جسمانی (معنای ظاهری آیه) درست بنگرد که این نظر یا توجه به چند صورت تصور می شود، یکی از جهت ظاهر غذا و آداب خاص که باید بهداشتی باشد (نظر بهداشتی) دیگر نسبت به کمیّت و نوع غذا (نظر جسمی و پرهیز از پر خوری) از همه این ها مهم تر، دقت و توجه کامل نسبت به حلال یا حرام بودن غذا می باشد (نظر شرعی) که اثر عمیقی در ایمان و اعتقاد و اخلاق انسان خواهد داشت و همان گونه که غذای جسمی شبیه ناک روح آدمی را آلوده می سازد خوراک روحی آلوده مانند موسیقیهای مبتذل یا کتب ضالّه و امثال این ها به مراتب آثار منفی بیشتری بر روح و افکار انسان باقی خواهد گذاشت.

به هر گندم که خوردی بی حسابی *** دلت را با بهشت افتد حجابی

خوردن برای زیستن و ذکر کردن است *** تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است!

پس همان گونه که غذا یا داروهای گیاهی مانند با درنجویه یا داروهای شیمیایی و قرص های پس مخصوص (معروف به قرص اعصاب)، باعث آرامش ظاهری روان و رفع غم و اندوه و یا موجب از دست رفتن عقل انسان می شود. حلال یا حرام بودن خوراک و نیز پر خوری و یا شکم خوارگی به سرعت در دین و ایمان افراد اثر می گذارد.

از کم خوردن، زیرک و هشیار شوی *** و ز پر خوردن آبله و بیکار شوی

پر خواری تو جمله ز پر خوری تست *** کم خوار شوی اگر تو کم خور شوی

ص: 272

1- سوره عبس، آیه 24

2- امام باقر علیه السلام فرمود: (عِلْمُهُ الْآدِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ). تفسیر برهان، ج 4، ص 429. البته آیه شریفه از ابعاد عمیقی چون موضوع توحید و خداشناسی برخوردار است که انسان باید در ساختمان غذا و عظمت آفرینش که از جانب پروردگار به انسان عنایت شده اندیشه و تفکر نماید.

مهار نمودن و ریاضت نفس و شکستن شهوت نفس و شکم علاوه بر آثار مثبت وضعی که در دنیا دارد (مانند ابن سیرین که به خاطر ریاضت نفس، به نعمت تعبیر خواب دست یافت)، دارای آثار شرعی و نقش مهمی در جهت تقرب به خداوند و اصلاح انسان دارد، چنان چه بی توجهی به این امر مهم نیز انسان را از مزایای مهمی محروم ساخته و موجب خسارت های (دنیوی و اخروی) فراوانی می شود.

(قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَطَاعَ نَفْسَهُ فِي شَهْوَتِهَا فَقَدْ أَعَانَهَا عَلَيَّ هَلَكْتَهَا.) (1)

«علی علیه السلام فرمود: هر که در شهوت رانی، نفس خود را فرمان برد، آن نفس را بر هلاکت یاری نموده است.»

پیروی بی قید و شرط از نفس در شکم پرستی، یکی از پایه های شقاوت و بدبختی انسان خواهد بود. که با تحریک و تهییج قوای شهویه، انسان در دالان فحشاء و منکرات واقع می شود و منشأ بسیاری از فسادهای اجتماعی می گردد. هنگامی که معده انسان (که خانه همه دردها است) از غذا پُر شد برای تحلیل غذا به طور طبیعی نیاز به نوشیدن آب پیدا می شود و نوشیدن آب زیاد با معده ای پر، خواب و استراحت زیاد را به دنبال خواهد داشت و بدیهی است که در این صورت قلب انسان قسی و مرده می شود و قوه تفکر و خشوع هم تدریجاً از بین خواهد رفت.

(وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنْ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ فِي عُرْوَقِهِ فَضَيِّقُوا مَجَارِيَهُ بِالْجُوعِ.) (2)

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شیطان جریان می دهد خود را در رگ های اولاد آدم مثل آن که خون جریان دارد در رگ های او پس تنگ بگیرد (و مسدود نماید) مجراها و راه های حرکت او را به وسیله گرسنگی دادن خود.»

«امام صادق علیه السلام فرمود: شکم در اثر پرخوری طغیان می کند و بهترین حال بنده در حضور خدا، وقتی است که شکم از غذا خالی باشد و بدترین حالت انسان در حضور خدا با شکم پر

ص: 273

1- غرر الحکم، ج 2، ص 683، ح 1131.

2- وسیله النجات، ج 2، ص 173.

بدون شک عمل نمودن به احکام و آداب اسلامی، سلامتی و سعادت و رشد انسان را تضمین خواهد نمود و سلامتی کامل دنیوی و اخروی هر شخصی مرهون ایمان به خدا و پایبندی نسبت به ضوابط و قوانین حکیمانه خداوند حکیم می باشد زیرا تمام احکام و آداب دینی بر محور مصالح و مفاسد وضع گردیده و هیچ حکمی بدون مصلحت و یا برحذر داشتن از مفسده وضع نشده است. پس اگر خوردن یا آشامیدن چیزهایی مانند خون که حامل انواع میکروب ها است و یا مردار و مال حرام و مال یتیم و ربا حرام گردیده و به استفاده از طیبیات و چیزهای حلال امر شده و از اسراف در خوردن و نوشیدن و پرخوری شدیداً مذمت به عمل آمده، قطعاً مصلحت و سلامت انسان منظور گردیده است، لذا قرآن مجید با دو کلمه «کُلُوا» و «لا تَأْكُلُوا» و نیز «أَحِلَّتْ» و «حُرِّمَتْ» و امثال آن، میزان و معیار کلی اکل و شرب را معین فرموده و در احادیث فراوان نیز به طور مفصّل به اسرار و ابعاد گوناگون آن اشاره شده است. (2)

ص: 274

-
- 1- بحار الانوار، ج 66، ص 336، ح 23 و 25 باب (آداب الاكل).
- 2- آداب غذا خوردن: آداب خوردن و آشامیدن به سه بخش کلی تقسیم می شود: الف- قبل از غذا 1- حلال بودن 2- با وضو بودن (یا لاقل هر دو دست را بشوید (الوضوء قبل الطعام ینفی الفقر...)) 3- خوردن نمک (ان فی الملح شفاء من سبعین داء) *** ب- در حال غذا خوردن: 1- گفتن بسم الله الرحمن الرحيم (بهتر است با هر لقمه ای بسم الله بگوید) 2- در حال جنابت (و آلودگی) نباشد. 3- از جلو خود بخورد و دست در پیش دیگران دراز نکند. 4- لقمه را کوچک بردارد و با دست راست بخورد. 5- غذا را طول بدهد و خوب بجود. 6- در حال سیری نخورد. 7- پرخوری نکند. 8- در حال راه رفتن نخورد. 9- غذا داغ نباشد و به غذا فوت نکند. 10- دو زانو بنشیند. 11- به تنهایی نخورد. 12- به صورت دیگران نگاه نکند. 13- نان را با کارد نبرد و زیر ظرف نیز نگذارد. 14- بعد از گذاشتن نان در سفره منتظر چیز دیگر نباشد. 15- میزان قبل از همه شروع به غذا خوردن نماید و بعد از همه دست بکشد. 16- قبل از سیر شدن دست از خوردن بکشد. *** ج- بعد از غذا: 1- گفتن الحمدلله و شکر و سپاس خداوند متعال 2- خوردن نمک 3- دست ها را بشوید و با دستمال خشک کند. 4- آن چه بیرون سفره ریخته جمع کند و بخورد. 5- خلال کند. 6- به پشت بخوابد و پای راست را روی پای چپ بیندازد. جهت اطلاع بیشتر به این منابع مراجعه شود. 1- کتاب های فقهی «باب اطعمه و اشربه» و رساله های عملیه 2- وسائل الشیعه ج 17، ص 25، 29، 83، 88، 166، 168، 169، 190، 199، 208 و ج 16، ص 520، 522... 3- بحار الانوار، ج 66 و نیز ج 76، ص 189 4- سفینة البحار، ج 1، ص 24، 25، 26، 27، 693، المحجة البيضاء، ج 3، ص 17 و ج 5 ص 128، 148، 154، 169، 151، 531. 6- حلیة المتّقین، ص 33، 7- کتاب معروف طبّ الصّادق علیه السلام و منابع دیگر.

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ (سوره بقره آیه 57 و 173)

كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا (سوره مائده آیه 88)

كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَعَمَلُوا صَالِحًا (سوره مؤمنون آیه 51)

ص: 275

(كُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ) (سوره انعام آیه 118)

(كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ) (سوره سبأ آیه 15)

(كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا) (سوره اعراف آیه 31)

(لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ) (سوره انعام آیه 121)

(لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا) (سوره آل عمران آیه 130)

(لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ) (سوره بقره آیه 188)

(إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا) (سوره نساء آیه 10)

(حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلِيَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ) (سوره مائده آیه 3)

نکته بسیار قابل توجه دیگری که قرآن به آن اشاره فرموده آن است که عدم رعایت یا بی توجهی و نادیده گرفتن و بی پروایی در مورد خوردن و آشامیدن (از نظر کمی و کیفی) از صفات ناپسند کافرین شمرده شده که چون حیوانات هیچ محدودیت و ضابطه ای ندارند بنابراین یکی از تفاوت های مهم انسان و حیوان نیز همین مسأله است که انسان حدود و ضوابط خوردن و آشامیدن را رعایت می کند ولی حیوانات در این زمینه آزاد و بی پروا هستند و تکلیف هم ندارند.

(وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالتَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ) (1)

«و انسان که به راه کفر شتافتند، به تمتع و شهوت رانی و شکم پرستی مانند حیوانات حیوانات پرداختند، عاقبت منزل آن ها آتش دوزخ خواهد بود.»

پر خوری گاهی به حدی می رسد که در واقع یک نوع بیماری محسوب می شود. یعنی بیماری «بولیمی»، (بولیم در زبان انگلیسی به معنای گاو است)، در حقیقت کسی که پر خوری بیش از حد بکند به یکی از حیوانات یعنی گاو نزدیک گردیده است، با این وصف، خوردن و

ص: 276

آشامیدن از روی بی میلی و نداشتن اشتهاى كافی علاوه بر آثار وضعى منفى در جسم، در جنبه هاى روحى هم اثر مى گذارد و موجب حماقت، خرفتى و نادانى مى گردد. و در نتیجه، حماقت در انسان سبب تهوّر در امور و تلوّن و رنگ عوض كردن در اعتقاد و اخلاق گردیده و خلاصه بسيارى ديگر از ناگوارى ها را به بار خواهد آورد كه به اين سادگى قابل جبران هم نخواهد بود، چنان چه لقمان به فرزندش فرمود:

(يَا بُنَيَّ إِذَا امْتَلَأَتِ الْمِعْدَةُ نَامَتِ الْفِكْرَةُ وَ خَرَسَتِ الْحِكْمَةُ وَقَعَدَتِ الْأَعْضَاءُ عَنِ الْعِبَادَةِ.) (1)

«فرزندم هنگامى كه معده انسان (از غذا و آب) پر شد فكر آدمى مى ميرد و حكمت، گنگ مى شود (راه ورود حكمت بسته مى شود) و اعضاى بدن از عبادت مى ايستد.»

سبب خشم و شهوت از لقمه است *** آفت ذهن و فطنت از لقمه است

بنده بطن و لذت و شهوت *** بتر از بنده عزّى و منات

خشم و شهوت جمال حيوانست *** علم و حكمت كمال انسانست

تا تواز آرزو مستى *** بخداى ار تو آدمى هستى

بنابراين پرخورى موجب ابلهى، نادانى، حماقت و كودنى خواهد شد در حالى كه جوع (گرسنگى) و تعديل در خوردن و آشامیدن، موجب صفا، رقت قلب و بصيرت آدمى خواهد گرديد و آمادگى براى مناجات و ذكر با حق فراهم گشته و شهوت گناه تقليل مى يابد و حدّ اقل اثرى كه گرسنگى دارد كم شدن شهوت جنسى و پر حرفى است كه همين امر جلو بسيارى از معاصى را خواهد گرفت.

(رُويَ مَنْ قَلَّ طَعْمُهُ صَحَّ بَدَنُهُ. وَ صَفَا قَلْبُهُ. وَ مَنْ كَثَرَ طَعْمُهُ سَقَمَ بَدَنُهُ وَ قَسِيَ قَلْبُهُ.) (2)

«روايت شده كسى كه خوراكش كم باشد، بدنش سالم و قلبش با صفا است و آن كسى كه پرخورى كند، بدنش بيمار و قلبش سخت خواهد شد.»

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ صَلَاحَ عَبْدِهِ الْهَمَّهُ قِلَّةُ الْكَلَامِ وَ قِلَّةُ الطَّعَامِ وَ قِلَّةُ

ص: 277

1- المحجة البيضاء، ج 5، ص 151

2- سفينة البحار، ج 1، ص 25

«علی علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند متعال صلاح کسی را بخواهد به او کمی سخن گفتن و کمی خوراک و خواب کم را الهام می کند».

یک نصیحت گویمت بشنوز من *** عاقل و فرزانه و هوشیار باش

صبح صادق می دمیدار باش *** کم خور و کم خواب و کم گفتار باش

(قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا كَمِيلُ، لَا تُوقِرَنَّ مَعْدَتَكَ طَعَاماً وَدَعْ فِيهَا لِلْمَاءِ مَوْضِعاً وَلِلرَّيْحِ مَجَالاً وَلَا تَرْفَعْ يَدَكَ مِنَ الطَّعَامِ إِلَّا وَأَنْتَ تَشْتَهِيهِ. فَإِنْ فَعَلْتَ ذَلِكَ فَأَنْتَ تَسْتَمِرُّهُ فَإِنَّ صِحَّةَ الْجِسْمِ مِنْ قَلَّةِ الطَّعَامِ وَقَلَّةِ الْمَاءِ). (2)

«علی علیه السلام فرمود: ای کمیل! سنگین مکن معده خود را از خوراک و گوشه ای از آن را برای آب واگذار و قسمتی دیگر را برای نفس کشیدن و قبل از سیر شدن دست از غذا بکش پس اگر چنین کردی غذا برای تو خوش طعم تر خواهد بود به درستی که سلامتی بدن از کمی خوردن و آشامیدن است».

صمت و جوع و سهر (3) و عزلت و ذکری بدوام *** ناتمامان جهان را کند این پنج تمام (4)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (أَبْغَضَ كُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى كُلُّ نَوْمٍ أَكُولٍ شَرُوبٍ). (5) «مبغوض ترین شما در نزد خداوند تعالی کسی است که در خوابیدن، خوردن، و نوشیدن زیاده روی کند».

می گویند یکی از اطباء بسیار مهمّ از شهر کوفه به قصد معالجه مردم به مدینه مسافرت کرد در حالی که فکر می نمود در آن شهر طبیعی وجود ندارد - همین طور هم بود - و انتظار داشت تا مردم بسیاری جهت معالجه به وی مراجعه نمایند، هنگامی که وارد شهر مدینه شد برخلاف

ص: 278

1- مستدرک الوسائل، ج 3، ص 61.

2- بحار الانوار، ج 77، ص 415

3- سهر: یعنی بیدار ماندن در شب «سَهَرُ الرَّجُلِ سَهْرًا لَمْ يَتْمُ لَيْلًا» (اقرّب) و سحر یعنی نزدیک صبح و وقت قبل از طلوع فجر که اصل آن به معنی خفا است و جمع او نیز اسحار می باشد (و بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) - سوره ذاریات، آیه 18. در صلوات بر امام کاظم علیه السلام نیز می خوانیم (كَانَ يُحْيِي اللَّيْلَ بِالسَّهْرِ إِلَى السَّحْرِ بِمُؤَاصَلَةِ الْأَسْتِغْفَارِ حَلِيفِ السَّجْدَةِ الطَّوِيلَةِ...) مفاتیح الجنان، ص 790.

4- ارکان مهمّ و اساسی سیر و سلوک در این شعر خلاصه شده است.

5- جامع السعادات، ج 2، ص 5 - المحجة البيضاء، ج 5، ص 146.

انتظار او افراد بسیار کمی به وی مراجعه کردند لذا در صدد کنجکاوی برآمده علت را پرسید؟ در پاسخ وی گفته شد: مردم این شهر به دستور خدا که در قرآن فرموده:

(كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا). (1) «بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید» عمل نموده و سخن پیامبر خود را که فرموده:

(المعدة بيت كل داءٍ والحمية دواءٌ كل داءٍ - وَالْحَمِيَةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ). (2) «معدة خانه هر دردی و پرهیز، دواي هر بیماری است» را سرمشق خود قرار داده و به او عمل می نمایند لذا کمتر بیمار می شوند و نیاز قابل توجهی به طبیب ندارند. در این هنگام طبیب گفت: (كُلُّ الطَّبِّ فِي هَاتَيْنِ الْكَلِمَتَيْنِ) «همه طب در همین دو کلمه است، یعنی اسراف نکردن و پرهیز نمودن».

یکی از علمای بسیار محترم می فرمود: شخصی غذا زیاد می خورد، شبی در عالم خواب دید کسی به او می گوید چرا با خود چنین می کنی و زیاده روی می نمایی و سلامت خود را در معرض مخاطره قرار می دهی؟ مثال تو مانند دیگ است که پر از برنج کرده و به قدری هم آب در او ریخته که از سر دیگ بیرون می ریزد به طوری که جایی برای هوا و فضایی برای طبخ کامل در ظرف باقی نمانده در این صورت هر چه داغ شود برنج ها و آب ها از سر دیگ خارج می گردد و غذای بسیار نامطلوبی به عمل خواهد آمد.

گاهی انسان در خوردن به اندازه ای افراط می کند که خود را در معرض هلاکت قرار می دهد و متوجه آن نیست و با این که سیر شده اما بر اساس عادت باز به خوردن و آشامیدن ادامه می دهد در صورتی که حیوانات این طور نیستند مثلاً الاغ وقتی تشنه شد بر سر جوی آبی، آب می خورد تا سیر شود آن گاه هر چند آن را کتک نیز بزنند امکان ندارد دیگر آب بخورد!! (3)

ص: 279

1- سوره اعراف، آیه 31

2- بحار الانوار، ج 62 ص، 290، ح 72 باب 89 و باب 79 و ص 260، ح 1، باب 88.

3- مرحوم محمد ابراهیم آیتی در مقدمه کتاب سرمایه سخن (ج 3، ص 6) آورده است: یکی از اساتید دانشگاه لبنان نقل می کرد که فاند یک مؤسس کالج آمریکایی در بیروت که یکی از پزشکان عالی مقام بود و مورد احترام، وقتی او را به مجلس مهمانی خوانده بودند و چون مورد علاقه و احترام میزبان بودند پذیرایی گرم و صمیمانه به عمل آمد در سر میز نهار نیز به او تعارف بیشتری می شد، پس از صرف غذا به عنوان دسر به او تکلیف انواع خوراکی کردند، ساعتی نگذشت که احساس دردی شدید کرد و ناراحت شد آن اوقات وسایل نقلیه اسب و قاطر و الاغ بود و فاندیک بر الاغ سوار می شد دستور داد مرکب او را حاضر کنند و از آن جا خارج شد تا به خانه خود آید در بین راه به نهر آبی رسید احساس کرد که الاغ تشنه است پیاده شد و الاغ آب خورد فاندیک عین آن جمله های محبت آمیز که در سر میز از میزبان عزیز و مهمانان شنیده بود و ترتیب اثر داده و به گفتار آنان غذا بیش از حد اشتها خورده و بدان سبب ناراحت شده و دل درد گرفته بود چون الاغ سیر آب شد و سر برداشت، مستر فاندیک او را گفت باز هم بخورد جان من مرگ من به خاطر من، (اشرب قلیلاً)، چنین دید که الاغ آمادگی خود را برای حرکت اعلام می کند و هیچ توجه به گفته های او ندارد زیرا چون به قدر کافی آب خورده هر قدر صاحبش اصرار کرد سودی نداشت فریاد برآورد (یا حمار أنت الفأند یک و أنا الحمار.)

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ مَا يَدْخُلُ بَطْنَهُ كَانَتْ قِيَمَتُهُ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ). (1)

«علی علیه السلام فرمود: هر که همتش فقط مصروف آن باشد که چیزی در شکمش داخل کند، قدر و قیمتش به اندازه چیزی است که از شکمش خارج می گردد».

(عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ مِنْ بَطْنٍ مَمْلُوءٍ). (2)

«امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ چیز نزد خداوند، مبعوض تر از شکم پر نیست».

شهید اول در یکی از مجامع خود چنان چه در فوائد الرضویه صفحه 646 نقل کرده می فرماید: توجه صوفیه به کثرت خوراک و شکم پروری به جایی رسید که نقش انگشتر بعضی از ایشان «اکلها دائم» است... (3)

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّاكُمْ وَالْبِطْنَةَ فَإِنَّهَا مَقْسَاةٌ لِلْقَلْبِ وَ مَكْسَلَةٌ عَنِ الصَّلَاةِ، مُفْسِدَةٌ لِلْجَسَدِ). (4)

«علی علیه السلام فرمود: بر شما باد به دوری از پر خوری که آن دل را سخت می کند و شخص را در نماز کسل می سازد و تن آدمی را به تباهی می کشاند».

و نیز فرمود:

ص: 280

1- غرر الحکم، ج 2، ص 686، ح 1168.

2- سفینة البحار، ج 1، ص 25 محجة البيضاء، ج 3، ص 9 و ج 5، ص 150.

3- حقیقة العرفان، ص 42

4- غرر الحکم، ج 1، ص 159، ح 111.

(إِيَّاكَ وَ الْبِطْنَةَ فَمَنْ لَزِمَهَا كَثُرَتْ أَسْقَامُهُ وَ فَسَدَتْ أَحْلَامُهُ.) (1)

«بر توباد به دوری از پرخوری زیرا که پرخور، دردش بسیار و خواب شیرینش، پریشان است.»

(وَ مِنْ وَصَايَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بُنَيَّ أَلَا أَعَلِّمُكَ أَرْبَعَ خِصَالٍ تَسَعْنِي بِهَا عَنِ الطَّبِّ؟ فَقَالَ بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَجْلِسُ عَلَى الطَّعَامِ إِلَّا وَ أَنْتَ جَائِعٌ وَ لَا تَقُمْ عَنِ الطَّعَامِ إِلَّا وَ أَنْتَ تَشَدُّ تَهْيِيبَهُ وَ جَوْدِ الْمَضْغِ وَ إِذَا نِمْتَ فَأَعْرِضْ نَفْسَكَ عَنِ الْخَلَاءِ فَإِذَا اسْتَعْمَلْتَ هَذَا اسْتَعْنَيْتَ عَنِ الطَّبِّ.) (2)

«علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: می خواهی تور را آگاه نمایم به چهار خصلتی که تور را از طب (و مراجعه به طبیب) بی نیاز نماید؟ گفت آری پدرجان! آن گاه فرمود: بر سر غذا منشین مگر آن که کاملاً گرسنه باشی. و از غذا خوردن دست بکش در حالی که هنوز به آن اشتها داری و غذا را خوب بجو و موقع خواب با شکم پر به بستر خواب نرو، بلکه خود را خلوت کن (بار شکم را سبک کن) پس هنگامی که عمل کردی به این چهار دستور از مراجعه به طبیب و طب بی نیاز خواهی شد.»

انسان طوری خلق شده است که وقتی معده او به غذا محتاج شد، احساس گرسنگی می کند (که اگر این احساس نباشد تلف خواهد شد) و ترشحاتی از کیسه صفرا به معده ایجاد می شود و انسان غذا می خورد، آن گاه مراحل طی می شود تا مواد لازم جذب بدن گردد، اولین مرحله دهان است که به وسیله دندان ها غذا جویده و نرم گشته و آب دهان (بزاق) نیز نقش مهمی را ایفا می کند و نگاه به غذا باعث تحریک غده های بزاقی دهان گشته (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ) در نتیجه به هضم غذا کمک می کند. پس از دهان، مراحل طی می شود تا غذا وارد معده گردد. (دهان، حلق، مری، روده کوچک، روده بزرگ، معده)

ص: 281

1- غرر الحکم، ج 1، ص 147، ح 9.

2- خصال (شیخ صدوق رحمه الله)، ج 1، ص 215، ح 60 و حلیة المتقین، ص 36 و طب الصادق علیه السلام، ص 48 (ضمناً همان گونه که اسلام در تمام ابعاد زندگی دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی... از همه مکاتب جهان برتر و بالاتر است «الْإِسْلَامُ يَعْلَمُ وَلَا يُعَلِّمُ عَلَيَّهِ» در ابعاد بهداشتی و تغذیه و خوردن و آشامیدن نیز از بهترین قوانین و آداب حکیمانه خاص برخوردار می باشد.

دو کار مهم در معده صورت می گیرد، یکی بافت غده ای که شیره معده ترشح می کند و تغییر شیمیایی به غذا می دهد و دیگری بافت ماهیچه ای که غذا را به طور مرتب در معده می گرداند تا با شیره معده کاملاً مخلوط شود و کار هضم آسانتر شود.

بنابراین اگر بنا بر دستور بهداشتی و حکیمانانه اسلام و تأکید امیرالمومنین علیه السلام در حدیث مذکور و روایات دیگر عمل نشود مثلاً انسان بدون اشتها به غذا، غذا بخورد یا غذا را خوب نجود و کار دندان را به معده محول کند، بدیهی است در این صورت به معده فشار خواهد آمد و بیماری های مختلف گوارشی و غیره را به دنبال خواهد داشت، از سوی دیگر نیز در بدن هر انسانی مویرگ های فراوانی وجود دارد که مواد زاید غذایی، داخل آن ها رسوب نموده و مانع رسیدن خون به سلول های بدن می شود که بعد از مدتی تولید بیماری های گوناگون خواهد نمود و کلیه دستگاه های بدن را از کار می اندازد.

در مصرف غذاهای مختلف مقداری از آنها در دستگاه هاضمه جذب و به مصرف سلول های بدن رسیده و مقداری هم دفع می شود و مابقی در اطراف قلب و سراسر بافت های بدن باقی می ماند و به تدریج به درون بافت ها رسوب می کند، لذا جهت به دست آوردن سلامتی کامل، بایستی منشأ بیماری ها که همان مواد اضافی و ذخیره های زاید یا مؤونه های داخلی و پس اندازها یا ضایعات جسم می باشند را برطرف نمود و با امساک خانه تکانی کرد تا دستگاه های مختلف بدن بتوانند به وظایف حیاتی خود ادامه دهند، به همین جهت دین مقدس اسلام در رابطه با مصرف غذا سفارش های فراوانی دارد و به سلامتی انسان اهمیت زیادی داده است.

اهمیت پیشگیری از بیماری های شدید با تغذیه سالم، آن گاه روشن می گردد که به وضعیت بیماران دچار گرفتگی عروق قلبی و مشکلات عدیده ای که محل زندگی روزمره و تهدیدکننده حیات آن ها است توجه کنیم، مشاهده درد سرهای عمل جراحی عروق قلبی یا باز کردن رگ های قلب با بادکنک، می تواند انسان را به فکر بیندازد که چرا از ابتدا با یک روش صحیح تغذیه از بروز چنین مشکلاتی جلوگیری نکرده است.

فایده گرسنگی این است که خون قلب را کم و سفید می کند و در سفیدی خون قلب، صفا و نورانیت است و آب می کند پیه قلب را و در آب شدن پیه قلب است، زیادتی رقت او و رقت

قلب کلید سعادت و موجب توجه الطاف حق است که در حدیث قدسی می فرماید: (أَنَا عِنْدَ الْمُكَسِّرَةِ قُلُوبُهُمْ وَ الْمُنْدَرِسَةِ قُبُورُهُمْ.) چنان چه در قساوت قلب است حجاب و بُعد از حق، علاوه هر قدر خون قلب کم شود مجاری و راه های دشمن که شیطان است تنگ تر می شود زیرا مجاری شیطان، رگ هایی است که پر است از شهوات.

عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: (يَا مَعْشَرَ الْحَوَارِيِّينَ جَوْعُوا بَطُونَكُمْ لَعَلَّ قُلُوبَكُمْ تَرَى رَبَّكُمْ.). پس فایده و ثمره گرسنگی در نورانیت قلب، امری است ظاهر و هویدا، شهادت می دهد او را تجربه و امتحان که در حدیث قدسی آمده است: (يَا أَحْمَدَ لَوْ ذُقْتَ حَلَاوَةَ الْجُوعِ وَالصُّمْتِ وَالْخَلْوَةِ وَ مَا وَرَثُوا مِنْهَا. قَالَ يَا رَبِّ مَا مِيرَاثُ الْجُوعِ؟ قَالَ: الْحِكْمَةُ، وَ حِفْظُ الْقَلْبِ، وَ التَّقَرُّبُ إِلَيَّ وَ الْحُزْنُ الدَّائِمُ، وَ خِفَّةُ الْمُؤْمِنَةِ بَيْنَ النَّاسِ وَ قَوْلُ الْحَقِّ، وَ لَا يُبَالِي عَاشٍ بِبُؤْسٍ أَوْ بِعُسْرِ). (1)

«ای پیامبر! اگر بچشی حلاوت (شیرینی و لذت) گرسنگی، سکوت، خلوت و آن چه از این ها به ارث می رسد را پیامبر عرض کرد: خدایا میراث گرسنگی چیست؟ خداوند فرمود: میراث گرسنگی حکمت، حفظ قلب، تقرب به من، حزن همیشگی و سبکی مؤونه زندگی در بین مردم و کلام حق بوده است و باکی نیست برای او که زندگی به سختی می گذرد یا به آسانی».

ص: 283

1- سفینه النجات، ج 1، ص 280 و المراقبات ص 168 و بحار الانوار، ج 77، ص 22 (همان طور که قبلاً در بحث دنیا اشاره شد امام صادق علیه السلام فرمود: (جایگاه دنیا نزد من به منزله مردار است که هنگام ضرورت و در حدّ برآورده شدن نیاز بدن یعنی از باب «أكل ميتة» از آن استفاده می کنم) بحار الانوار، ج 78، ص 193، ح 7.

غزالی در کتاب احیاء العلوم به فواید ده گانه گرسنه ماندن اشاره نموده، می گوید:

- 1- گرسنگی، دل را صفا می دهد، بصیرت و بینایی را در وجود انسان زنده نگه می دارد، در صورتی که سیری و پرخوری بینایی را از قلب سلب می کند. (إِذَا افْتَلَتِ الْمِعْدَةُ، نَامَتِ الْفِكْرَةُ وَ خَرَسَتِ الْحِكْمَةُ وَ قَعَدَتِ الْأَعْضَاءُ عَنِ الْعِبَادَةِ.)
- 2- گرسنگی، موجب رقت قلب و درک مناجات با خدا می شود چرا که آدمی گاهی زبانش به ذکر مشغول و لکن از لذت ذکر و صفای دل خبری نیست، گو این که پرخوری حجابی بین دل و زبان ایجاد می کند.
- 3- گرسنگی، انکسار و ذلت را در قبال عظمت و قدرت قاهره پروردگار، در انسان به وجود آورده آن چنان خود را ضعیف و ناتوان می بیند که جز تضرع به درگاه الهی، راهی در پیش پای خود نمی بیند.
- 4- گرسنگی، یادآور حال فقراء است چرا که انسان خود را با دیگران مقایسه می کند، حال خود را با غیر لحاظ نموده و با گرسنه ماندن، حس مواسات، همدردی و مهربانی در انسان تقویت می شود.
- 5- گرسنگی، یادآور گرسنگی و تشنگی روز قیامت است، سزاوار نیست که انسان از آینده خود بی خبر باشد.
- 6- گرسنگی، خواب را کاهش داده، بیداری را مداومت می دهد .
- 7- گرسنگی، انسان را در راه عبادت قرار داده از مشاغل دست و پاگیر تهیه غذا می کاهد.
- 8- گرسنه بودن، موجب صحت بدن و دوری از امراض خواهد بود.
- 9- گرسنگی یا کم خوری و کم مصرفی، از اسباب موفقیت او به ارتزاق حلال است چرا که به اندک غذا و خوراکی اکتفا نموده و از بازتاب تن پروری و لذت جویی در طعام که همانا چشم دوختن به دارایی مردم است محفوظ مانده و به حرام دست دراز نمی کند.

10- بزرگ ترین فایده گرسنگی، شهوت شکنی است زیرا انسان بر اثر گرسنگی بر نفس سرکش تسلط یافته آن را مهار می کند و شهواتش را در هم می کوبد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شیطان نفس مانند خون در عروق و رگ های فرزند آدم در حرکت است، اگر می خواهید از تسلط شیطان در امان بمانید، راه های ورودی آن را با گرسنگی ببندید.» (1)

بنابراین اجتناب از زیاده روی در خوراک و پرهیز از پرخوری، علاوه بر آثار فراوان معنوی و آخرتی و اجتماعی، سلامتی جسم و روح آدمی را نیز تضمین می نماید آن چنان که تمام این آثار در ماه مبارک رمضان کاملاً مشهود و ملموس است و با روزه داری، هم تضمین می شود و هم با ذوب شدن از غذاهای شبیه ناک حقیقت استغفار محقق می گردد. در صورتی که پرخوری و سیری آثار و عواقب فراوان منفی و ویرانگری به دنبال خواهد داشت بعضی گفته اند: «مقدار غذایی که برای بدن تو لازم است تو آن را می خوری و زیاده بر آن، غذا تو را می خورد»

طعام افزون مخور ناگاه و ناساز*** که آن افزون ترا بی شک خورد باز

به هر حال لقمه و غذا در نفس انسان آثار شگفت انگیز و عمیق و نقش بسیار مهمی در اعتدال جسم و روح و انحراف و عدم انحراف انسان دارد و هویت انسان خواهد شد.

«شریک بن عبدالله نخعی، مردی دانشمند و زیرک بود، در حالات او نوشته اند که مهدی عباسی او را به حضور خواند تا از نزدیک با او آشنا شود زیرا شنیده بود او مردی زاهد و پارسا است، پس از حضور در دربار، خلیفه به وی پیشنهاد کرد که یکی از سه امر را اختیار کند، منصب قضا، تربیت اولاد خلیفه، صرف یک نهار یا شام.

شریک به فکر عمیقی فرو رفته فهمید که بد دامی برای او پهن کرده است لذا با خود گفت: از همه آسان تر صرف غذا است چرا که منصب قضاکار مشکلی است و از این بدتر، تربیت فرزندان خلیفه می باشد زیرا مورد اعتراض مردم واقع خواهیم شد که چه شد گرگ زادگان را

ص: 285

تربیت می کنی مگر این نیست که گرگ زاده عاقبت گرگ شود؟ بدین جهت صرف نهار را انتخاب نموده موافقت کرد، خلیفه به طبّاخ خود دستور داد غذائی مطبوع برای روز موعود تهیه نماید، در آن روز با خلیفه هم سفره شد پس از صرف طعام، طبّاخ گفت: بعد از این غذا هرگز این مرد رستگار نخواهد شد، زمانی نگذشت که شریک بن عبدالله نخعی خود شخصاً از خلیفه تقاضای منصب قضاوت نمود و تربیت فرزندان او را هم به عهده گرفت. یکی از روزها حواله مقرّری خود را در دست داشته به دگان صرّافی برای اخذ وجه الحواله مراجعه نمود. اتفاقاً در آن روز جماعت زیادی برای گرفتن حواله به صف ایستاده بودند، شریک از بین جمعیت بیرون آمده بدون رعایت نوبت به صرّاف گفت: زودتر حواله مرا پاس کن. صرّاف گفت: با کمی تأمل وجه الحواله شما تقدیم خواهد شد، شریک به صرّاف فرصت پرداخت وجه به دیگران را نداده تقاضای خود را تکرار کرد صراف ناراحت شده گفت: مگر پارچه قیمتی به من فروخته ای که این اندازه عجله می کنی؟ گفت: آری از پارچه گران تر فروخته ام، صرّاف گفت: چطور؟ شریک گفت: دین خود را در قبال این مال فروخته ام!

هم چنین درباره همین شریک گفته شده، روزی محمّد بن مسلم طحّال که از راویان جلیل القدر شیعه است جهت اداء شهادت و گواهی دادن به دادگاه آمد اما شریک با این که می گفت: وی در حدیث و شهادتش راستگو است، مع ذلک شهادت محمّد بن مسلم را رد کرد، محمّد جریان را به امام صادق علیه السلام گفت، آن حضرت فرمود: چه شد که شریک شهادت تو را نپذیرفت، خداوند او را به قعر دوزخ اندازد. (1)

بنابراین همان گونه که عدم رعایت بهداشت غذایی و پرخوری آثار وضعی منفی در جسم و روح انسان دارد، شکی نیست که خوردن غذای حرام نیز آثار وضعی نامطلوب تر و بسیار تلخی را به بار خواهد آورد و موجب فساد اخلاق و محرومیت از بهشت (حُرْمَ الْجَنَّةِ جَسَداً غُذًی بِحَرَامٍ) و تعلق لعنت فرشتگان (لَعْنَهُ كُلُّ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ) و عدم قبولی عبادات خواهد شد.

ص: 286

(وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: دَرَاهِمُ حَلَالٍ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ دَرَاهِمٍ حَرَامٍ). (1)

(پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یک در هم حلال به هزار درهم حرام می‌ارزد).

(الْعِبَادَةُ مَعَ أَكْلِ الْحَرَامِ كَالْبِنَاءِ عَلَى الرَّمْلِ - وَقِيلَ عَلَى الْمَاءِ.)

«عبادت کردن با غذای حرام (غذای حرام بخورد و عبادت هم بکند) مانند ساختمان کردن بر روی شنزار یا آب است».

همان گونه که ساختن بنا، بر روی ریگ‌ها و شن‌ها در معرض سقوط و خرابی خواهد بود، عبادت کردن نیز با غذاهای حرام همین طور است در برخی اخبار نیز چنین آمده که دو چیز در عبادت نقش فراوان دارد یکی دل و دیگر زبان و قوام هر دو به غذا می‌باشد پس وقتی غذا حلال نبود، تسبیح و شکرگزاری نیز قبول نخواهد شد. (اخبث الاشياء اللقمة الحرام)

لقمه تخم است و برش اندیشه‌ها *** لقمه بحر است و گوهرش اندیشه‌ها

این سخن گفتند اهل دل تمام *** جهل و غفلت زاید از نان حرام

زاید از نان حلال اندر دهان *** میل خدمت عزم رفتن از جهان

در روایت دیگری نبی اکرم صلی الله علیه و آله در مذمت از این عمل نامطلوب فرمود:

(مَنْ أَكَلَ لُقْمَةً حَرَامًا لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ لَمْ تَسْتَجِبْ لَهُ دَعْوَةٌ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا، وَ كُلُّ لَحْمٍ يُنْبِتُهُ الْحَرَامُ فَالْتَارُ أَوْلَى بِهِ وَإِنَّ اللُّقْمَةَ الْوَّاحِدَةَ تُنْبِتُ اللَّحْمَ). (2)

«کسی که لقمه حرام بخورد، تا چهل شب (چهل شبانه روز) نمازش قبول نخواهد شد و دعای او هم تا چهل روز مستجاب نمی‌شود. و هر گوشتی که از حرام روییده شود پس آتش جهنم برای او سزاوارتر است و همانا (حتی) یک لقمه حرام به صورت گوشت در بدن روییده خواهد شد».

شیطان هنگامی که نفرین شد، گفت اگر فرزند آدم را در هیچ مورد نتوانم فریب دهم و به انحراف بکشانم، در یکی از سه جا او را فریب می‌دهم: اول گرفتن مال از راه حرام، دوم منع مال از صاحب حق، سوم صرف مال در جای نامناسب و ناحق. (3)

یکی از اهمّ مراقبات این است که انسان واردات و صادرات دهانش را مواظب باشد، آن

ص: 287

1- بحار الانوار، ج 3، ص 250 و ج 103، ص 16، ح 73 و ص 54.

2- سفینه البحار، ج 1، ص 24.

3- خصال (شیخ صدوق رحمه الله) ص 146 ح 118.

لقمه نانی را که به دهان می‌گذارد اگر از روی حساب نباشد هرزه خوار می‌شود و انسان هرزه خوار، هرزه گو می‌گردد، آن دهانی که وارداتش آلوده است صادراتش هم آلوده است و به قول شیخ بهائی:

لقمه کامد از طریق مشتبہ *** خون خور و خاک و بر آن دندان منه

کان ترا در راه دین مفتون کند *** نور عرفان از دلت بیرون کند (1)

در بعضی روایات وارد شده که تمام عبادات ده قسمت است. نُه قسمت آن در تحصیل روزی حلال و یک قسمت دیگر توزیع می‌شود بر جمیع عبادات و اعمال حسنه اعمال حسنه (إِنَّ الْعِبَادَةَ عَشْرَةٌ أَجْزَاءُ تِسْعَةٌ مِنْهَا طَلَبُ الْحَلَالِ) (2) برای آن که تحصیل روزی حلال بسیار پر زحمت است و (چنان چه مضمون فرمایش بزرگان است) مثل حلال، مثل قطره و مثل حرام مثل سیل است مخصوصاً در آخر الزمان که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(وَأَقْلُ مَا يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَوْ يُوْتَقَى بِهِ أَوْ دَرَاهِمٌ مِنْ حَلَالٍ.)

(یعنی چیزی که کمتر میسر می‌شود در آخر الزمان، رفیق شفیق و صدیقی است که مورد اطمینان و وثوق شخص باشد، یا یک درهم از کسب حلال)

(علی علیه السلام فرمود: نزدیک است مردم به سه چیز نتوانند دسترسی پیدا کنند، در هم حلال، زبان صادق و سخن راست و دوست مورد اطمینان و مایه آرامش خاطر)

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَعَزُّ مِنْ آخِ أُنَيْسٍ وَكَسْبِ دِرْهَمٍ حَلَالٍ. (3)

ص: 288

1- ولایت تکوینی، ص 8

2- (الْعِبَادَةُ سَبْعَةٌ أَجْزَاءُ أَفْضَلُهَا طَلَبُ الْحَلَالِ) بحار الانوار، ج 77، ص 27 - تحف العقول، ص 36، ح 20.

3- به کتاب سفینه التجات فی المهلكات و المنجیات، ج 2، ص 248 و بحار الانوار، ج 78، ص 70 و ص 251 و ج 103، ص 16 و تحف العقول ص 387، ح 102 و ص 53، ح 141 و میزان الحکمه، ج 2، ص 372 و مشکوة الانوار ص 315 و منابع دیگر مراجعه شود. حضرت آیه الله حاج شیخ محمد حسین کاشف الغطاء قدس سره در مورد مصرف سهم امام (مال اختصاصی امام زمان علیه السلام) در آخر الزمان فرموده است برخی افراد در جهت اشرافیت و تجمل گرایی و تشکیل زندگی های مرفه آن چنان بی رویه استفاده می کنند که گویا «مال امام علیه السلام» مانند مال کافر حربی شده که هرکس بر آن دست یافت آن را غارت کرده و بی باکانه می برد» فقد صار مال الامام علیه السلام الكمال الكافر الحربی ینهبه کل من استولی علیه. (حقوق فراموش شده امام زمان علیه السلام، ص 44، الفردوس الاعلی ص 37).

«امام صادق علیه السلام فرمود: بر مردم دورانی آید که چیزی کمیاب تر از رفیق مأنوس و کسب یک درهم از حلال نیست.»

شاید حقیقت معنای (مَنْ لَا مَعَاشَ لَهُ لَا مَعَادَ لَهُ) همین باشد یعنی کسی که احکام مکاسب خود را نمی داند و معاش دنیوی او خراب و با اشکال است به طریق اولی معاد ندارد یعنی نمی تواند تحصیل معاد نماید زیرا لقمه حرام نمی گذارد که او رو به آخرت برود برای آن که سرچشمه جمیع سعادت ها و منشأ موفقیت در تمامی طرق خیریه و عبادات، لقمه حلال و کسب خالی از شبهه و اشکال است. رشد و نمو تمام قوای ظاهری و باطنی، اعضاء و جوارح در نتیجه تغذیه است. پس مبدأ نورانیت و سعادت یا ظلمت و شقاوت تمام اعضاء و جوارح و قوه ظاهره و باطنه، مأكولات و مشروبات طیبه محله یا خبیثه محرّمه خواهد شد.

(اللَّقْمَةُ خَمْسَةٌ: لُقْمَةُ حَلَالٍ و لُقْمَةُ حَرَامٍ و لُقْمَةُ شَبْهَةٍ و لُقْمَةُ شَهْوَةٍ و لُقْمَةُ عَادَةٍ فَمَا لُقْمَةُ حَرَامٍ فَاتَّهَا تَوْرَثَ فِي الْقَلْبِ الْعِدَاوَةَ وَتَجْرَى عَلَى اللِّسَانِ الْكُذْبَ وَالغِيْبَةَ وَ الْمَا لُقْمَةُ الشَّهْوَةِ فَتَوْرَثُ فِي الْقَلْبِ الشُّكَّ وَ الْوَسْوَسَةَ وَ تَجْرَى عَلَى اللِّسَانِ فَضُولَ الْكَلَامِ وَ تَقْسَى الْقَلْبَ وَ تَبْعَتُ إِلَى اتِّبَاعِ الْهَوَى وَ الْمَا لُقْمَةُ الشَّهْوَةِ فَتَوْرَثُ فِي الْقَلْبِ الْاَمَلَ وَ تَجْرَى عَلَى اللِّسَانِ فَضُولَ الْقَوْلِ وَ الْمَا لُقْمَةُ الْعَادَةِ فَتَوْرَثُ الْقِنَاعَةَ فِي الْقَلْبِ وَ تَجْرَى عَلَى اللِّسَانِ كَلَامَ الْحِكْمَاءِ وَ الْاَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْمَا لُقْمَةُ الْحَلَالِ فَتَوْرَثُ فِي الْقَلْبِ رِضَاءَ الرَّبِّ - وَ فِي الْحَدِيثِ: (مَنْ أَكَلَ طَعَامًا لِلشَّهْوَةِ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ الْحِكْمَةَ وَ مَنْ أَكَلَ الْحَلَالَ أُرْبِعِينَ يَوْمًا نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ أَجْرِي يَنْبِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ إِلَى لِسَانِهِ)).

(1)

* یکی از فضیلتی حوزه علمیه نقل می کرد که سال 1335 در قم به اتفاق هم مباحثه خود مشغول مباحثه در مدرسه حجّتیّه قم بودیم، در این هنگام پیرمرد وارسته و باصفایی را مشاهده نمودیم که در بین مباحثه وقتی آیه ای را اشتباه خواندیم بدون نگاه در قرآن مجید آیه را صحیح و از حفظ خواند و بدین وسیله ما را متذکر ساخت که با تکرار این عمل ما را سخت

ص: 289

تحت تأثیر خود قرار داد، لذا با مشاهده این حرکت شگفت انگیز، وی را به حجره خود دعوت نموده که پس از پرسش و تحقیق و بررسی معلوم شد او پیرمردی هفتاد ساله به نام کربلایی محمد کاظم کریمی ساروقی (از توابع اراک) است و هیچ سوادى نداشته و لکن تمام قرآن به او افاضه گردیده به طوری که تمام قرآن را از حفظ و به نحو عجیبی می خواند، تا بالاخره پس از اصرار، علت اصلی این افاضه و عنایت خاص الهی را سه چیز اظهار نمود که یکی از آن ها، پرهیز و اجتناب جدی از خوردن لقمه حرام و شبهه ناک می باشد او با هر کس هم خوراک نمی شد و هر کجا غذا نمی خورد و می گفت هرگاه جایی بروم که غذای حرام و شبهه ناک باشد، تمام آن فضا را تاریک می بینم و اگر از آن غذا استفاده نمایم یک سنگینی یا پرده و حائلی در سینه ام حس می کنم که با فرو بردن انگشت در حلق خود حالت استفراغ و تهوع به من دست می دهد و با خارج شدن آن غذا احساس سبکی و پاکی یا نورانیت می کنم و هرگز نمی گذارم لقمه شبهه ناکى داخل شکم گردد، سپس داستان عجیبی را به این صورت نقل نمود. (1)

«عصر پنج شنبه کربلایی محمد کاظم علیه السلام به زیارت امام زاده ای که در آن محل مدفون است می رود، دو نفر سید بزرگوار را می بیند و به او می فرماید کتیبه ای که در اطراف حرم نوشته شده را بخوان، می گوید آقایان من سواد ندارم و قرآن را نمی توانم بخوانم، می فرماید بلی می توانی، پس از التفات و فرمایش آقایان حالت بیخودی عارضش می گردد و همان جا می افتد تا فردا عصر که اهالی ده برای زیارت امامزاده می آیند او را افتاده می بینند پس او را بلند کرده به خود می آورند به کتیبه می نگرد می بیند سوره جمعه است تمام آن را می خواند و بعد خودش را حافظ تمام قرآن می بیند و هر سوره از قرآن مجید را که از او می خواستند از حفظ به طور صحیح می خوانده به طوری که بنابر قول مرحوم میرزای شیرازی هر آیه ای را از او می پرسیده فوراً می گفته از فلان سوره است و عجیب تر آن که هر سوره ای را می توانست از آخر به اول بخواند و نیز فرموده است کتاب تفسیر صافی در دست داشتم برایش باز کردم و گفتم: این قرآن است و از روی خط آن بخوان، کتاب را گرفت چون در آن نظر کرد گفت: آقا تمام این صفحه

ص: 290

1- این قسمت داستان در کتاب داستان های شگفت (شهید دستغیب رحمه الله، ص 70) نقل شده، ضمناً آن پیرمرد، مورد توجه فراوان علماء بزرگی چون حضرت آیه الله العظمی بروجردی رحمه الله بوده است و مرقد مطهر او در قم می باشد.

قرآن نیست و روی آیه شریفه دست می گذاشت و می گفت: تنها این سطر قرآن است یا این نیم سطر قرآن است و هکذا...!»

مرحوم آیه‌الله دستغیب داستان های دیگری نیز در ارتباط با تأثیر غذا و لقمه نقل فرموده که در این جا تنها به داستان حاجی مؤمن اشاره می شود.

«صاحب مقام یقین مرحوم عباسعلی مشهور به حاج مؤمن که دارای مکاشفات و کرامات بسیاری بوده و تقریباً مدّت سی سال نعمت مصاحبت با آن مرحوم در حضر و سفر نصیب بنده (آیه‌الله دستغیب) بود نقل کرد که در اوّل جوانی شوق زیادی به زیارت و ملاقات حضرت حجّت علیه السلام در من پیدا شد که مرا بی قرار نمود تا این که خوردن و آشامیدن را بر خود حرام کردم تا وقتی که آقا را بینم (و البته این عهد از شدّت اشتیاق بود) دو شبانه روز هیچ نخوردم شب سوّم اضطراراً قدری آب خوردم، حالت غشوه عارضم شد در آن حال حضرت حجّت علیه السلام را دیدم و به من تعرّض فرمود که چرا چنین می کنی و خودت را به هلاکت می اندازی برایت طعام می فرستم بخور پس به حال خود آمدم ثلث از شب گذشته دیدم مسجد (مسجد سردزک) خالی است و کسی در آن نیست و در مسجد را کسی می کوید آمدم در را گشودم دیدم شخصی عبا بر سر دارد به طوری که شناخته نمی شود از زیر عبا ظرفی پر از طعام به من داد و دو مرتبه فرمود بخور و به کسی نده و ظرف آن را زیر منبر بگذار و رفت داخل مسجد آمدم دیدم برنج طبخ شده با مرغ بریان است از آن خوردم و لذّتی چشیدم که قابل وصف نیست، فردا پیش از غروب آفتاب مرحوم میرزا محمّد باقر که از اخیار و ابرار آن زمان بود آمد اوّل مطالبه ظرف ها را کرد و بعد مقداری پول در کیسه کرده بود به من داد و فرمود تو را امر به سفر فرموده اند این پول را بگیر و به اتفاق جناب آقا سید هاشم (پیش نماز مسجد سردزک) که عازم مشهد مقدّس است برو و در راه، بزرگی را ملاقات می کنی و از او بهره می بری.

حاجی مومن گفت با همان پول به اتفاق مرحوم آقا سید هاشم حرکت کردیم تا تهران وقتی که از تهران خارج شدیم، پیری روشن ضمیر اشاره کرد اتومبیل ایستاد پس با اجازه مرحوم آقا سید هاشم (چون اتومبیل در بست به اجاره ایشان بود) سوار شد و پهلوی من نشست، در اثناء راه

اندرزها و دستورالعمل های بسیار به من داد و ضمناً پیش آمد مرا تا آخر عمر به من خبر داد و نیز آن چه خیر من در آن بود برایم گزارش می داد و آن چه خبر داده بود به تمامش رسیدم و مرا از خوردن طعام قهوه خانه ها نهی می کرد و می فرمود لقمه شبیه ناک برای قلب ضرر دارد با او سفره ای بود هر وقت میل به طعام می کرد از آن نان تازه بیرون می آورد و به من می داد و گاهی کشمش سبز بیرون می آورد و به من می داد تا رسیدیم به قدمگاه فرمود: اجل من نزدیک و من به مشهد مقدّس نمی رسم و چون از دنیا رفتم کفن من همراهم هست و مبلغ دوازده تومان دارم به آن مبلغ قبری در گوشه صحن مقدّس برایم تدارک کن و امر تجهیزم با جناب آقا سید هاشم است.

حاجی گفت و حشت کردم و مضطرب شدم فرمود آرام بگیر و تا مرگم برسد به کسی چیزی مگو و به آن چه خدا خواسته راضی باش. چون به کوه طرق رسیدیم اتومبیل ایستاد، مسافرین پیاده شدند و مشغول سلام کردن به حضرت رضا علیه السلام شدند، دیدم آن پیرمرد محترم به گوشه ای رفت و متوجه قبر مطهر گردید پس از سلام و گریه بسیار گفت بیش از این لیاقت نداشتم که به قبر شریف برسم پس رو به قبله خوابید و عبایش را بر سر کشید، پس از لحظه ای به بالینش رفتم را پس زدم دیدم از دنیا رفته است و از ناله و گریه ام مسافرین جمع شدند قدری حالاتش را که دیده بودم برایشان نقل کردم همه منقلب و گریان شدند و جنازه شریفش را با آن ماشین به شهر آورده و در صحن مقدس مدفون گردید. (1)

(إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ، إِنَّكَ نِعَمَ الْعَبْدِ لَوْلَا أَنَّكَ تَأْكُلُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ وَلَا تَعْمَلُ بِيَدِكَ شَيْئاً، قَالَ: فَبَكَى دَاوُدَ ...) (2)

«حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند به داوود نبی وحی فرستاد که نیکو بنده ای هستی اگر از بیت المال نمی خوردی و به دست خود کار می کردی، پس داوود علیه السلام به این جهت چهل شبانه روز گریه کرد، خداوند آهن را برای او نرم نمود و هر روز یک زره درست می کرد و هزار در هم می فروخت و بدین وسیله از بیت المال مستغنی شد.»

نکته مهم دیگر در مسأله خوردن و آشامیدن علاوه بر رعایت کمیّت و کیفیت و حلال بودن غذا این است که سفارش شده با نام خدا آغاز به خوردن و آشامیدن شود و پس از آن خدا را

ص: 292

1- داستان های شگفت، ص 78

2- جامع السّاعات، ج 2، ص 20 - معراج السّعادة، ص 247 (فصل. در بیان حقیقت دنیا)

سپاس گوید و بگوید الحمد لله. (غَفَرَ اللَّهُ لَهُ قَبْلَ أَنْ تَصِيرَ اللَّقْمَةَ إِلَى فَمِهِ).

(في وصية رسول الله صلى الله عليه وآله لعليّ يا عليّ: إِذَا أَكَلْتَ فَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ وَإِذَا فَرَعْتَ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَإِنَّ حَافِظِيكَ لَا يَبْرَحَانِ يَكْتُبَانِ لَكَ الْحَسَنَاتِ حَتَّى تَبْعُدَهُ عَنْكَ). (1)

«در وصیتی پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: هنگام غذا خوردن بگو - بسم الله - و وقتی فارغ گشتی بگو - الحمد لله - پس به درستی که دو ملکی که تو را حفظ دو ملکی که تو را حفظ می کنند (دو ملک مخصوص ضبط اعمال، رقیب و عتید) تا دور شدن از غذا برای تو حسنه می نویسند».

در پایان از مجموعه مطالب مذکور در حدیث عنوان بصری پیرامون ریاضت نفس (و آن چه بعداً در بحث حلم نیز خواهد آمد) چنین به نظر می رسد که هیچ عاملی در بین عوامل در مسیر بندگی خدا و سیر و سلوک مهم تر از لقمه (غذا) نمی باشد و به دنبال آن نیز ریاضت (2) زبان سخت ترین ریاضت ها است (یعنی در درجه اول لقمه و بعد از آن زبان) و وجه آن نیز کاملاً مشخص است زیرا هرزه خوری باعث هرزه گویی و بی بندوباری در زبان می شود و انسان حرام خوار پرخور که تمام توجهش به شکم می باشد پرگو و بی بند و بار در حرف زدن نیز خواهد شد و در این صورت هیچ توجهی به عیوب خود نخواهد نمود بلکه پیوسته تمام هم و فکر او متوجه شکم خوارگی است و اعضاء و جوارح بویژه زبان را در این جهت استخدام نموده و بدین وسیله فرصتی برای اصلاح خود و عیوب خویش پیدا نخواهد کرد، (3) در صورتی که انسان کم خور و با حساب، شهوات او کمتر تحریک شده و با سکوت و کم حرفی زمینه اصلاح و رفع عیوب خویش برای او فراهم می شود.

بنابراین بعد از غذا، حفظ و کنترل زبان نقش فراوانی در طی طریق الی الله دارد و شاید آمار

ص: 293

1- سفینه البحار، ج 1، ص 25

2- «اللسان اضّر الجوارح بالانسان و اعظمها إهلاکاله و آفاته اکثر من آفات سائر لاعضاء» جامع السّ عادات (ملاً محمّد مهدی نراقی رحمه الله والد ماجد عالم ربّانی ملا احمد نراقی رحمه الله) ج 2، ص 339.

3- حرام خواری باعث شقاوت و پرخوری نیز مایه قساوت قلب است، هم چنین بی نظمی یا عدم رعایت اصول بهداشتی عامل تخریب و اختلال در دستگاه گوارش و انواع بیماری های معده و خسارات فراوان می شود: و قد روی عن النّبی صلی الله علیه و آله (إِيَاكُمْ وَفُضُولَ الطَّعَامِ فَإِنَّهُ سَمُّ الْقَلْبِ بِالْقَسْوَةِ وَيُطْبِئُ بِالْجَوَارِحِ عَنِ الطَّاعَةِ) عدّة الدّاعی، ص 294 - قال الصادق علیه السلام: (كَثْرَةُ التَّوْمِ يَتَوَلَّدُ مِنْ كَثْرَةِ الشَّرَابِ وَ كَثْرَةُ الشَّرَابِ يَتَوَلَّهُ مِنْ كَثْرَةِ الشَّبِيعِ وَ هُمَا يُتَقِلَّانِ النَّفْسَ عَنِ الطَّاعَةِ وَ يُقْسِيَانِ الْقَلْبَ عَنِ التَّفَكُّرِ وَالْحُشُوعِ) - بحار الانوار، ج 76، ص 189.

هیچ گناهی به اندازه آمار گناه زبان نباشد و مثل داس که گندم را درو می کند، گاهی زبان تمام اعمال و عبادات آدمی را درو می کند. (1) و از بین می برد و لذا خداوند متعال زبان را آن چنان عذاب می کند که هیچ یک از دیگر اعضا را آن چنان عذاب نکرده باشد.

و امام سجّاد علیه السلام نیز فرمود: «زبان انسان هر روز خود را بر اعضا بدن عرضه می کند و می گوید: حال شما چگونه است؟ پس گویند: اگر تو از ما دست برداری به خیر خواهیم بود برای خدا از ما درگذر، پس آن را سوگند می دهند: و می گویند جز این نیست که ما به خاطر تو پاداش می گیریم و به خاطر تو کیفر می شویم.» (2)

خموشی پرده پوش راز باشد *** نه مانند سخن غمّار باشد

چو دل را محرم اسرار کردند *** خموشی را امانت دار کردند

بسا ناگفتنی کز گفتش مرد *** کند هنگامه جان بر بدن سرد

اگر طوطی زبان می بست در کام *** نه خود را در قفس دیدی نه در دام

آری چه آبروها که به سبب یک سخن بی مورد ریخته شده و چه اشخاص باوقار که با یک کلام ناهنجار از درجه اعتبار ساقط شدند و یا جان انسانی در خطر افتاده است. (3) و در برخی روایات زبان به عنوان ملاک و معیاری جهت شناخت انسان عاقل و هم چنین تشخیص آن از انسان احمق معرفی شده است. (4)

خردمند باش و بی آزار باش *** همیشه زبان را نگهدار باش

بنابراین زبان انسان بیش از هر عضوی در معرض گناه و آفت است (که ده ها آفت از زبان سر می زند) (5) و میدان بازتر و وسیع تری دارد در صورتی که این وسعت برای سایر

ص: 294

1- «قال علی علیه السلام الله قُربُ قَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً وَ جَلَبَتْ نِقْمَةً». (حضرت علی علیه السلام فرمود: چه بسا سخنی که نعمتی را تباه سازد و نکبتی را به بار آورد) نهج البلاغه، حکمت 373، ص 1258

2- کافی، ج 2، ص 115، ح 13، باب الصمت و حفظ اللسان و بحار الانوار، ج 71، ص 302، ح 77.

3- بحار الانوار، ج 7، ص 217، ح 123. عن ابی عبد الله علیه السلام: (يَجِيئُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلٌ إِلَى رَجُلٍ حَتَّى يُلْطِخَهُ بِدَمٍ وَ النَّاسُ فِي الْحِسَابِ فَيَقُولُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ مَالِي وَ لَكَ؟ فَيَقُولُ: أَعْنَتَ عَلَيَّ يَوْمَ كَذَا بِكَلِمَةٍ فُقِّتْتُ).

4- نهج البلاغه، خطبه 175، ص 561 و حکمت 39، ص 1096- غرر الحکم، ج 1، ص 105 و 111 ح 2206 و 72....

5- جهت اطلاع از آفات زبان به کتاب المحجة البيضاء، ج 5، ص 190 و نیز کتاب نقش زبان در سرنوشت انسان ها یا زبان بر سر دوراهی شامل صد و نود گناه و آفت) مراجعه شود.

اعضاء نیست لذا ریاضت آن نیز از سایر ریاضت‌ها دشوارتر و سخت‌تر می‌باشد.

گر سخن از نیکویی چوزر است *** آن سخن ناگفته نیکوتر بود

معروف است که اگر سخن به قیمت طلا می‌باشد بگو و اگر به قیمت نقره است، سکوت طلا خواهد بود و سخن چون دواء می‌باشد کم آن سودمند و بسیارش کُشنده است. (الْكَلَامُ كَالدَّوَاءِ قَلِيلُهُ يَنْفَعُ وَ كَثِيرُهُ قَاتِلٌ يُهْلِكُ) (إِنْ كُنْتَ زَعَمْتَ أَنَّ الْكَلَامَ مِنْ فِضَّةٍ، فَإِنَّ السُّكُوتَ مِنْ ذَهَبٍ). (1)

به مجلس نشستن خموشی رواست *** اگر نقره گویی نگفتن طلاست

این زبان چون سنگ و فم آهن و ش است *** وان چه بجهد از میان چون آتش است

سنگ و آهن را مزن بر هم گزاف *** که ز روی نقل و گه از روی لاف

زان که تاریک است و هر سو پنبه زار *** در میان پنبه چون باشد شرار

ظالم آن قومی که چشمان دوختند *** و از سخن‌ها عالمی را سوختند

عالمی را یک سخن ویران کند *** رو بهان مرده را شیران کند

وصیت سلیمان علیه السلام

از جمله وصیت‌ها و سفارشات حضرت سلیمان بن داوود خطاب به بنی اسرائیل این است:

در درون خود جز پاکیزه وارد مسازید و از دهان خود جز پسندیده بیرون نیاورید یعنی غذای حلال بخورید و سخن درست بگویید. (2)

چشم عقل و علم، کور از شهوت است *** دیو پیش دیده حور، از شهوت است

راه شهوت پرگل و لای بلاست *** هر که افتاد اندر آن گل برنخواست

از می شهوت چو یک جرعه چشی *** در مذاق تو نشیند زان خوشی

آن خوشی در بینیت گردد مهار *** در کشاکش داردت لیل و نهار

ص: 295

1- غرر الحکم، ج 1، ص 105، ح 2206 و کافی، ج 2، ص 114، ح 6.

2- کشکول شیخ بهایی رحمه الله ج اول، ص 78

(وَأَمَّا اللَّوَاتِي فِي الْحِلْمِ فَمَنْ قَالَ لَكَ إِنَّ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا فَقُلْ: إِنَّ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً وَ مَنْ شَتَمَكَ فَقُلْ لَهُ: إِنَّ كُنْتَ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ فَأَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُغْفِرَ لِي وَإِنْ كُنْتَ كاذِبًا فِيمَا تَقُولُ فَاللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يُغْفِرَ لَكَ، وَ مَنْ وَعَدَكَ بِالْحِنَى فَعِدُّهُ بِالنَّصِيحَةِ وَالرِّعَاءِ.

(و اما آن سه وصیتی که درباره حلم و بردباری است:

اول آن که از مجازات و مقابله به مثل خودداری کن، پس کسی که به تو گفت: اگر یکی بگویی ده تا می شنوی (اگر یک کلمه بگویی ده کلمه پاسخ می شنوی)، به او بگو اگر ده تا گفتی یکی (هم) نمی شنوی (در برابر هر ده دشنام یک دشنام هم نخواهی شنید).

دوم آن که کسی که به تو ناسزا گفت (و تو را مورد فحش و سرزنش قرار داد) پس به او بگو (در پاسخ او) چنانچه راست گفتی در آن چه می گویی (اگر من به این ناسزا سزاوارم) از خدا می خواهم تا مرا بیامرزد و اگر دروغ می گویی در آن چه گویی (و به آن گفته سزاوار نیستم)، من از خدا می خواهم که تو را بیامرزد (برای تو طلب استغفار می کنم).

سوم آن که کسی که تو را وعده به انحناء و خمیدگی داد (وعید داد به خیانت و با فحش و ناسزا و تهدید صدا کرد) پس او را به نصیحت و دعا وعده کن»

شنیده ای که ترایک زبان و دوگوش است *** اشارتی به یکی گفتن و دو بشنفتن

«حلم» در لغت به معنای مالکیت و کنترل نمودن غضب است: (الْحِلْمُ صَبْطُ النَّفْسِ وَالطَّبْعِ مِنْ هَيْبَانَ الْعُضْبِ). (1) قُوَّةُ غَضَبِيَّةٍ كَيْفَ ضِدِّ حِلْمٍ مِي بَاشَدَ اِكْرَ دَرَسْت مِهَارْ كَرْدَدْ وَ جَلُو طَغْيَانِ اَنْ كَرَفْتَه شُود، قَطْعاً سَلَامَتِ جِسْمِ وَ رُوحِ اَدَمِي رَا تَأْمِينِ مِي نَمَايَدْ وَ بَسْيَارِي اَز دَشْوَارِي هَا وَ سَخْتِي هَايِ زَنْدَكِي بَرِ اِنْسَانِ اَسَانِ مِي كَرْدَدْ وَ دَرِ رَوَايَتِي، حِلْمِ پَدِيدِ اَمْدَه وَ رِيْشَه كَرَفْتَه اَز عَقْلِ شَمْرْدَه شْدَه كَه دَه اَمْتِيَاز وَ پِيَاْمَدِ مَطْلُوبِ وَ پَسَنْدِيدَه رَا بَه دَنْبَالِ دَارَد. (2)

ص: 296

1- مفردات راغب، ص 129

2- قال رسول الله صلى الله عليه وآله «فأما الحلم: فمنه ركوب الجميل و صحبة الابرار و رفع من الصُّعَة و رفع من الخساسة و تشهي الخير و يقرب صاحبه من معالي الدرجات و العفو و المهل و المعروف و الصِّمْت، فهذا ما يتشعب للعاقل بحلمه. تحف العقول، ص 16.

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحِلْمُ كَطَمِّ الْعَيْظِ وَ مَلِكُ النَّفْسِ). (1)

«علی علیه السلام فرمود: بردباری (حلم) عبارت است از فروبردن خشم و به دست آوردن نفس و تملک آن»

حلم را به نیروی حاصله در نفس که مانع از تعجیل انتقام در موقع طغیان غضب می شود و یا مانع از جاه طلبی و تسلط بر دیگران تعریف نموده اند.

از وقار و حلم، رستن می توان از انقلاب *** کشتی از گرداب موج، ایمن ز لنگر می شود

بنابراین یکی از شریف ترین کمالات انسانی همین صفت حلم می باشد که علم نافع و حقیقی نیز مترتب بر آن خواهد بود به طوری که انسان فاقد حلم، بهره ای از علم واقعی ندارد و از سوی دیگر نیز حلم ثمره علم (واقعی) است.

(امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: لَا عِلْمَ لِمَنْ لَا حِلْمَ لَهُ). (2)

«آن که بردبار نیست، دانشی ندارد»

هم چنین فرمود: (الْحِلْمُ ثَمَرَةُ الْعِلْمِ) (3) «بردباری، بار درخت دانش است».

به علمش حلم را آن پاک گوهر *** درآمیزد چنان با شیر و شکر

هم او گفتار و کردارش جدا نیست *** به قول خویش بی عهد و وفا نیست

تفاوت بین حلم و صبر آن است که صبر عام و حلم خاص می باشد (عموم و خصوص مطلق) زیرا صبر به معنای خویشتن داری و حبس نفس است بر چیزی که شرع و عقل تقاضا می کند و یا از چیزی که از آن نهی می نماید بنابراین اگر خویشتن داری یا کف و حبس نفس و امساک و مقاومت در برابر شهوت شکم و غریزه جنسی باشد «عفت» نامیده می شود (ضد آن شره است) و چنان چه در برابر دشمن و در میدان نبرد باشد «شجاعت» نام دارد (ضد آن جبن است) و در صورتی که استقامت در مقابل تجملات و فزونیهای مادی زندگی باشد «زهد» گفته می شود و اکتفا نمودن به مختصر را نیز «قناعت» می نامند و شکیبایی در هنگام خشم و غضب را «حلم»

ص: 297

1- بحار الانوار، ج 78، ص 102، ح 2.

2- غرر الحکم، ج 2، ص 847، ح 348

3- غرر الحکم، ج 1، ص 29، ح 892.

می گویند (ضد آن تذمر و خشم است) و به چشم پوشی از لغزش های مردم «سعه صدر» گفته می شود. و هم چنین مفاهیم دیگری که تحت عنوان فضایل اخلاقی و اُمّ الفضائل یعنی صبر مطرح می باشد مانند امساک از سخن و خویشتنداری در این جهت که نام آن «کتمان» است.

ضمناً بیش ترین موارد استعمال حلم در جایی است که در برابر جاهلین و فرومایگان باشد و به علما خطاب شده که در برابر افراد جاهل و بی منطق استقامت نمایند ولی صبر در مورد شداید و مصیبت ها و سختی های دیگر است.

و این که به خداوند متعال حلیم (پانزده مرتبه در قرآن) گفته می شود به خاطر آن است که در عقوبت عجله نمی کند و در مقابل انواع جهالت بندگان خود غضب نمی نماید و کلمه حلیم به پیامبرانی مانند ابراهیم، اسماعیل و شعیب نیز نسبت داده شده و نیز حلم در جایی اطلاق می شود که شخص در مقابل خواسته اش بدون پرخاش و اضطراب ثابت قدم باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز فرموده است: حلم و تآئی دو فرزند یک شکم می باشند که آن ها را بلندی همت و اراده پا برجا می زاید، بردباری و شتاب نکردن در یک درجه و یک پایه هستند زیرا همان طور که شخص بلند همت زود به خشم نمی آید و حلم می ورزد، در کارها نیز شتاب ننموده پایان را می نگرد (الحلم و الأناة توأمان ینتجهما علو الهمة). (1)

حلم و بردباری قبل از آن که آثار مثبت و سازنده ای در اجتماع داشته باشد، نتایج فراوانی در روح فرد باقی می گذارد و موجب دفع و رفع بیماری های مختلف جسمی و روحی خواهد گردید، بدون شک در اجتماعات بشری موجبات ناراحتی و برخوردهای منفی و ناسالم و تند و تیزی اتفاق می افتد و هر انسانی کم و بیش با این نوع برخوردها مواجه می شود، در این میان کمتر کسی است که در موضوع روابط اجتماعی و این موضوع بخصوص، رعایت اعتدال را بنماید بلکه غالب افراد از این جهت خوب به میدان عمل نمی آیند، در صورتی که از امتیازات بسیار مهم انسان های شایسته و با ایمان همین مسأله است که هنگام برخورد با افراد بد برخورد و تندخوی، ثبات و عزت نفس و اطمینان و بردباری خویش را از دست نداده و با شکیبایی و حلم

ص: 298

1- نهج البلاغه، حکمت 452، ص 1287 (انا در برابر عجله است) «الأناة من الله والعجلة من الشيطان» بحار الانوار، ج 77، ص 149، ح 58.

و بدون هیچ گونه اضطرابی، بلکه با آرامش کامل برخورداری منطقی و آموزنده از خود نشان دهند و هر عملی از انسان های با ایمان سرزند یک نموداری از حلم در آن یافت شود، در اخبار و احادیث نیز از این خصلت انسانی تعریف و تمجید فراوان و مدح زیادی به عمل آمده که به چند روایت اجمالاً اشاره می شود. (1)

(قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَكُونُ الرَّجُلُ عَبْدًا حَتَّى يَكُونَ حَلِيمًا). (2)

«حضرت رضا علیه السلام فرمود: هیچ انسانی بنده کامل خداوند نیست مگر آن که حلیم و بردبار باشد.»

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَشَجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ الْجَهْلَ بِالْحِلْمِ). (3)

«حضرت علی علیه السلام فرمود: دلاورترین مردم کسی است که با بردباری، بر نادانی پیروزی یابد.»

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَقْوَى النَّاسِ مَنْ قَوِيَ عَلَى غَضَبِهِ بِحِلْمِهِ). (4)

«حضرت علی علیه السلام فرمود: نیرومندترین مردم کسی است که به واسطه نیروی حلمش، بر خشمش دست یابد.»

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَعْرِفُ الْحَلِيمُ إِلَّا عِنْدَ الْعَضْبِ). (5)

«حضرت علی علیه السلام فرمود: حلیم شناخته نمی شود جز هنگام خشم»

تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر *** بل ز صد لشکر ظفر انگیزتر

ص: 299

1- در این جا تنها به احادیثی اشاره می شود که از حلم تمجید به عمل آمده ولی در آیات و روایات متعددی نیز با کلمه صبر از این فضیلت بزرگ تعریف شده است به طوری که صبر مرکب اصلی عبودیت به حساب آمده (اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ...) (سوره بقره / 45 و 153). و اجر صابرين برابر با اجر هزار شهيد بيان گرديده (مَا مِنْ عَبْدٍ مُسْلِمٍ ابْتَلَاهُ اللَّهُ لَا بِمَكْرُوهِهِ وَصَبَرَ الْأَكْتَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ - مَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ شِيعَتِنَا يَبْتَلِيهِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَا فَيَصْبِرُ عَلَيْهَا إِلَّا كَانَ لَهُ أَجْرُ أَلْفِ شَهِيدٍ - لَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ مَا لَهُ فِي الْمَضَائِبِ مِنَ الْأَجْرِ لَتَمَنَّى أَنْ يُقَرِّضَ بِالْمَقَارِضِ). بحار الانوار، ج 71، ص 97 ح 65 در زمینه شدت ابتلاء مؤمن از امام صادق علیه السلام روایات بسیار آموزنده ای نقل شده: بحار الانوار، ج 71، ص 160، ح 76، 77 و ج 67 (باب شدة ابتلاء المومن) ص 210، ح 13، 14، 15 - وسائل الشیعه، ج 2، ص 97 - تحف العقول، ص 166... و کتاب «المؤمن».

2- کافی، ج 2، ص 111، ح 1 (باب الحلم).

3- غرر الحکم، ج 1، ص 202، ح 431

4- غرر الحکم، ج 1، ص 196، ح 358.

5- تحف العقول، ص 329، ح 9.

(عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ إِذَا وَقَعَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ مُنَازَعَةٌ نَزَلَ مَلَكَانِ فَيَقُولَانِ لِّلَّسِ فِيهِ مِنْهُمَا قُلْتُ وَقُلْتَ وَأَنْتَ أَهْلٌ لِّمَا قُلْتَ، سَتُجْزَى بِمَا قُلْتَ وَيَقُولَانِ لِلْحَلِيمِ مِنْهُمَا صَبْرَتْ وَحَلَمْتَ سَيَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ إِنْ أَتَمَمْتَ ذَلِكَ، فَإِنْ رَدَّ الْحَلِيمُ عَلَيْهِ إِزْتَفَعَ الْمَلَكَانِ). (1)

«امام صادق عليه السلام فرمود: هنگامی که بین دو نفر نزاع واقع شود، دو ملک می آیند و به انسان نادان (غیر حلیم) از آن دو نفر می گویند: گفتی و گفتی (آن چه خواستی گفتی) و تو شایسته همان چیزی هستی که گفتی (یعنی هر چه گفتی تو خود سزاوار آن می باشی) زود است که مجازات آن را ببینی. و به انسان حلیم می گویند: صبر و حلم نمودی، زود است که خداوند تو را بپامرزد اگر حلم و بردباری را درست به پایان برسانی. پس اگر شخص حلیم هم در مقام پاسخگویی به نادان برآمد و جواب وی را داد، آن دو ملک به آسمان می روند.»

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّاكُمْ وَمَعَادَاةَ الرَّجَالِ فَإِنَّهُمْ لَا يَخْلُونَ مِنْ ضَرَرَيْنِ، مِنْ عَاقِلٍ يَمْكُرُ بِكُمْ أَوْ جَاهِلٍ يَعْجِلُ عَلَيْكُمْ وَالْكَلامُ ذَكَرَ وَالْجَوَابُ أَنْتَى فَإِذَا اجْتَمَعَ الزَّوْجَانِ فَلَا بُدَّ مِنَ النَّتَاجِ ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ:)

سَلِيمُ الْعَرَضِ مِنْ حَذَرِ الْجَوَابِ *** وَمِنْ دَارِي الرَّجَالِ فَقَدْ أَصَابَا

وَمَنْ هَابَ الرَّجَالَ تَهَيُّوهُ *** وَمَنْ حَفَرَ الرَّجَالَ فَلَنْ يَهَابَا (2)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از کینه ورزی با مردم بپرهیزید، زیرا مردم دو قسم می باشند، خردمندی که با شما مکر می ورزد و نابخردی که شتابانه به شما پاسخ می دهد و سخن تر است و پاسخش ماده، چون جفت شدند ناچار نتاجی (نتیجه ای) می دهند، سپس دو بیت شعر انشاد فرمود:

آبرومند هراسد از جواب *** با کسان طرز مدار است صواب

احترام از طلبی حرمت نه *** ورنه مردم نبرند از تو حساب

(قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَكَلِّمْ بِمَا لَا يَعْنِيكَ وَدَعْ كَثِيرًا مِنَ الْكَلَامِ فِيمَا يَعْنِيكَ حَتَّى تَجِدَ لَهُ مَوْضِعًا، فَرُبَّ مُتَكَلِّمٍ تَكَلَّمَ بِالْحَقِّ بِمَا يَعْنِيهِ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ فَتَعَبَ، وَلَا تُمَارِنَنَّ سَفِيهَا وَلَا حَلِيمًا،

ص: 300

1- کافی، ج 2، ص 112، ح 9.

2- خصال (شیخ صدوق رحمه الله)، ج 1، ص 105، ح 96.

«امام صادق علیه السلام فرمود: سخن بیهوده (حرف بی معنی) مگو و از سخن مفید هم کم و بجا بگو، (در صورت نیاز و در موارد لازم بگو) پس چه بسا (شخص) سخن درست و سودمندی را بی جا گفته و به رنج افتاده است، و با افراد سفیه (نادان) و (نیز) با انسان حلیم و بردبار جدال مکن زیرا بردبار بر تو پیروز می گردد و نابخرد تو را زبون سازد.»

مجال سخن تا نیایی مگوی *** چو میدان نبینی نگه دار گوی

بنابراین بهترین راه در مقابل کسانی که در صدد آشوب و جوسازی بوده و به دنبال بحث و درگیری لفظی و عداوت هستند ترک بحث و جدل است.

با آن لب شیرین چه دهی پاسخ تلخ *** نیکو نبود پاسخ تلخ از لب شیرین

(قال عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَرَكَ جَوَابِ السَّفِيهِ أَبْلَغُ جَوَابِهِ.) (2)

«علی علیه السلام فرمود: نادان را جواب ندادن، رساترین جواب او می باشد.»

(قال عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَعَلَّمُوا الْحِلْمَ فَإِنَّ الْحِلْمَ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَوَزِيرُهُ.) (3)

«علی علیه السلام فرمود: بردباری آموزید که بردباری دوست و وزیر مؤمن است.»

(قال عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَالِسِ الْحُلَمَاءَ تَزِدُّ حِلْمًا.) (4)

«علی علیه السلام فرمود: با بردباران بنشین حلمت را بیفزای»

(قال عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نِصْفُ الْعَاقِلِ إِحْتِمَالٌ وَنِصْفُهُ تَغَافُلٌ.) (5)

«علی علیه السلام فرمود: خردمند نصفش بردباری و نیم دیگرش عفو و اغماض است.»

(قال عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَجَدْتُ الْحِلْمَ وَالْإِحْتِمَالَ أَنْصَرُ لِي مِنْ شَجَعَانِ الرَّجَالِ.) (6)

«علی علیه السلام فرمود: حلم و بردباری را دیدم که برای من از مردان دلاور، یاری کننده تر هستند.»

(قال عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ حَلِمَ أَكْرَمَ.) (7)

- 3- تحف العقول، ص 224، ح 139.
- 4- غرر الحكم، ج 1، ص 368، ح 5.
- 5- غرر الحكم، ج 2، ص 775، ح 19.
- 6- غرر الحكم، ج 2، ص 787، ح 80.
- 7- غرر الحكم، ج 2، ص 612، ح 39.

«علی علیه السلام فرمود: هر که بردبار باشد گرامی گردیده.»

﴿قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَجْرُعُ غُصَصِ الْحِلْمِ يُطْفِئُ نَارَ الْغَضَبِ﴾. (1)

«علی علیه السلام فرمود: جرعه های غم و غصّه (غصه های گلوگیر) بردباری، آتش خشم و غضب را خاموش می کند.»

﴿قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْغَضَبُ يُرَدِّي صَاحِبَهُ وَ يُبَدِّي مَغَايِبَهُ﴾.

«علی علیه السلام فرمود: خشم صاحبش را هلاک (پست) می گرداند و زشتی هایش را هویدا می سازد. (2)

﴿قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَالْإِحْتِمَالُ قَبْرُ الْعُيُوبِ﴾. (3)

«علی علیه السلام فرمود: و تحمل (بردباری)، پوشنده بدی ها (عیب ها) است. (چون شخص در برابر سختی ها بردبار بود، مردم از او خوشنود بوده از عیوب و بدی های او چشم پوشی می کنند، یا آن که به واسطه خودداری، عیوب او آشکار نگشته نادانی هایش فاش نشود)».

﴿قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحِلْمُ غَطَاءٌ سَاتِرٌ وَالْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ، فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِحِلْمِكَ، وَقَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ﴾. (4)

«امیرالمومنین علیه السلام فرمود: بردباری پرده ای است ساتر (پوشا) و خرد تیغی است (شمشیری) قاطع (برّ) پس خلل اخلاق خود را با حلم نهان کن و با خرد، هوس را بکش (حلم پرده ای است که نمی گذارد معایب درونی رو بیفتد و با حلم جلو نقطه ضعف های انسان گرفته می شود و او را از رسوایی محفوظ می دارد)»

﴿قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ الْحَلِيمُ مَنْ عَجَزَ فَهَجَمَ وَإِذَا قَدَرَ انْتَقَمَ إِنَّمَا الْحَلِيمُ مَنْ إِذَا قَدَرَ عَفَى وَ كَانَ الْحِلْمُ غَالِيًا عَلَى أَمْرِهِ﴾. (5)

علی علیه السلام فرمود: بردبار کسی نیست که چون عاجز گردد حمله آورد و هنگامی که قدرت یابد انتقام گیرد، بلکه بردبار کسی است که چون قدرت یا بد گذشت کند و بردباری سرلوحه کارهایش باشد.»

ص: 302

1- غرر الحکم، ج 1، ص 348، ح 27.

2- غرر الحکم، ج 1، ص 67، ح 1837.

3- نهج البلاغه حکمت، 5، ص 1080

4- نهج البلاغه حکمت 416، ص 1275.

5- غرر الحکم، ج 2، ص 598، ح 78.

(قال عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحِلْمُ يُعَلِّي هِمَّتَهُ فِيمَا جُنِيَ عَلَيْهِ مِنْ طَلَبِ سُوءِ الْمَكَاْفَاةِ). (1)

علی علیه السلام فرمود: بردبار، همّتش را بلند می دارد در آن چه که بر او ستم شود از این که به بدی پاداش دهد».

(قال عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِالْحِلْمِ تَكْتُرُ الْأَنْصَارُ). (2)

«علی علیه السلام فرمود: بردباری، یاران را بسیار می گرداند»

(قال عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا كَانَ الْحِلْمُ مَفْسَدَةً كَانَ الْعَفْوُ مَعْجَزَةً). (3)

«علی علیه السلام فرمود: هرگاه بردباری سبب تباهی باشد عفو و عجز زبونی است.»

(قال عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحِلْمُ سَجِيَّةٌ فَاضِلَةٌ). (4)

علی علیه السلام فرمود: حلم و بردباری، اخلاق و خوی فاضله (و با فضیلت) است.»

(قال عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكَمٌ). (5)

«علی علیه السلام فرمود: تندی، نوعی از دیوانگی است برای این که صاحبش پشیمان می شود، پس اگر پشیمان نشد البته دیوانگی او سخت و استوار است.»

این زمین از حلم حق دارد اثر *** تا نجاست برد و گل ها را زبر

تا بپوشد آن پلیدی های ما *** در عوض بر روید از وی غنچه ها

صبر قفل مهمّات تو می باشد کلید *** غوره چون با صبر گردد یار، شیرین می شود

این جهان سجن است و مؤمن هست زندانی آن *** تلخی اش از مرگ است شمار شیرین می شود

ص: 303

1- غرر الحکم، ج 1، ص 90، ح 2056.

2- غرر الحکم، ج 1، ص 329، ح 7.

3- غرر الحکم، ج 1، ص 329، ح 205.

4- غرر الحکم، ج 1، ص 90، ح 2063.

5- بحار الانوار، ج 78، ص 39، ح 13.

جوهر و نیروی هر فردی ز کار و کوشش است *** رنج دهقان وقت برگ و بار شیرین می شود

تلخی جان کندن و تنگی گور و سوز نار *** با ولای حیدر کَرار شیرین می شود

ریشه بسیاری از خلاف ها شهوت و غضب است و افعال و اعمالی که از انسان غضبناک سر می زند نوعاً مانند حرکات و اعمال کودکان و دیوانگان می باشد نظیر دشنام دادن، هرزه گویی و حرف های زشت و رکیک زدن و یا اگر شدت پیدا کند جامه خود را پاره نماید و بر سر و صورت خود بزند که هیچ یک از این اعمال عاقلانه و انسانی نیست علاوه بر این که فکر انتقام و کینه توزی جز انتحار تدریجی روحی بیش نیست و کسی که آتشین مزاج باشد مانند کسی است که سطل زباله متعفن را با خود حمل می کند و پیوسته در حال نکبت و بدبختی خود غوطه ور است و کسی که پیوسته در صدد اعمال خشم و غضب خود می باشد و سرانجام عصبانی می شود مانند زلزله ای است که پایه ها و دیوارهای خانه ای را به لرزه درآورد و خراب کند و این گونه افراد با خشم و عصبانیت دیواره های جسم و روح خویش را متزلزل می سازند و پیوسته در حال ضعف اعصاب و ناراحتی های جسمی و روحی به سر می برند.

خشم و شهوت، مرد را آحول کند *** ز استقامت، روح را مبدل کند

البته ناگفته نماند بعضی از مردم در هنگام خاصّی که غضب، ممدوح است طرف تفریط را گرفته و اصلاً عکس العملی از خود نشان نمی دهند که این دسته افراد کاملاً خطاکار و بی حمیت هستند، و دسته ای دیگر نیز به سوی افراط قدم نهاده و در موقع عصبانیت، فکر، هوش، عقل و شرع را کاملاً فراموش می نمایند، این گونه افراد نیز سخت در مهالک فرورفته اند. ولی دسته سوم که از ایمان و تقوای خاصّی برخوردارند در هنگام غضب، حدّ اعتدال را طی می نمایند و این در حقیقت غضب نیست بلکه شجاعت و قوّت نفس می باشد و مانند دسته اول و دوم نیستند بلکه عفو و اغماض می نمایند.

کم نباش از درخت سایه فکن *** هر که سنگت زند ثمر بخشش

گر، به سنگت زنند هم چو درخت *** کامشان خوش ز میوه تر کن

ور بسوزندت جفا چون عود *** جانشان را ز شوق مجمر کن

بد مکن بر بدان بد کردار *** خوبی خویش را فزون تر کن

گر به تیرت زنند چون آهو *** دستشان پر ز مشک و عنبر کن

«شخص مشرک کینه توی هر روز خاک و خاکستر بر سر و روی پیامبر صلی الله علیه و آله می ریخت. روزی این واقعه اتفاق نیفتاد، معلوم شد بیمار است. خبرش دادند که پیامبر صلی الله علیه و آله به عیادت او می آید و می فرماید: امروز خبری از ایشان نبود، نگران حالش شدم، گفتند بیمار است، آمده ام تا احوال پیرسم و اگر کاری از دست برآید انجام دهم، این حرکت پیامبر اکرم، چنان ضربه تکان دهنده و تحوّل آفرینی بر روح دشمن فرود آورد که لحاف بر سر کشید و از فرط شرم و خجالت مشرف به مرگ شده بود، صدای قدم های پیامبر صلی الله علیه و آله از صدای شمشیر به گوش او سنگین تر می نشست، دروازه های قلب خویش را به روی پیغمبر گشود و پیامبر صلی الله علیه و آله، قلب دشمن را فتح کرد، فتح الفتوح این است، این فتوحات، از فتح مکه عظیم تر و ارجمندتر است.» (1)

آری گفتار حکیمانه و سیره و روش انبیاء علیهم السلام و رهبران دینی، سرمشقی است برای دیگران تا راه و روش برخورد با افراد فرومایه و بی منطق را به خوبی فرا گیرند، در قرآن کریم به نمونه هایی از این نوع برخوردها اشاره شده است که چند مورد از آن ها در این جا بیان می گردد:

(قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُّكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ - قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ.) (2)

«گروهی از قوم (حضرت نوح علیه السلام) گفتند: که ما تو را سخت در گمراهی می بینیم، نوح علیه السلام (در پاسخ آنان) گفت: ای قوم! من اصلاً در گمراهی نیستم و لکن من فرستاده شده پروردگار عالمیان می باشم»

ص: 305

1- فضیلت های فراموش شده، ص 74

2- سوره اعراف، آیات 60 و 61.

(قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرِيكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنُظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ - أَلْبِغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ). (1)

«گروهی از قومش (قوم هود علیه السلام) که کافر شدند گفتند: ما تو را سفیه و بی خرد می یابیم و گمان می کنیم که تو سخت از دروغ گویان باشی، پاسخ داد که ای قوم! مرا سفاhti نیست لیکن فرستاده شده از جانب رب العالمین می باشم. پیغام خدا را به شما می رسانم و من برای شما ناصح و خیرخواهی مشفق (مهربان) و امینم.»

(قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ - قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِن ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ). (2)

«منکران (مخالفان خدا و قوم صالح علیه السلام) گفتند: ای راغبان رسالت! ما وجود شما را به فال بد می دانیم اگر از این دعوی (ادعای پیامبری و رسالت) دست بردارید سنگسارتان خواهیم کرد و از جانب ما به شما رنج و مشقت و شکنجه خواهد رسید، رسولان گفتند: (ای مردم نادان) آن فال بد که می گوئید اگر بفهمید و متذکر شوید با خود شماست بله شما مردم مسرف هستید.»

(قَالَ أَرَأَيْبُ أَنْتَ عَنِ الْهَيْتَى يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا - قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا). (3)

«حضرت ابراهیم علیه السلام پس از نصایح حکیمانه و انداز آذر عاقبت با تندی و خشم و غضب آذر روبرو گشت و آذر چنین گفت: ای ابراهیم! تو مگر از خدایان ما روگردان شدی اگر بس نکنی تو را سنگسار می کنیم وگرنه (سال ها) از من دور باش، باز ابراهیم علیه السلام (به امید هدایت آذر او را دعای خیر کرد و گفت: سلام بر تو (سلامت باشی) من از خداوند برای تو آمرزش می طلبم که خدای من بسیار در حق من مهربان است.»

(قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ - قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيَّ إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ). (4)

ص: 306

1- سوره اعراف، آیات 66-68

2- سوره یس آیات 18 و 19.

3- سوره مریم، آیات 46 و 47.

4- سوره هود آیه 91-92

«قوم شعیب گفتند: ما بسیاری از آن چه را می گویی نمی فهمیم (یعنی سخنانت بی معنی و بدون نتیجه است و ما هیچ نمی پذیریم) و تو در میان ما شخصی بی ارزش و ناتوانی و اگر ملاحظه طایفه تو نبود سنگسارت می کردیم که تو را نزد ما عزت و احترامی نیست. شعیب علیه السلام باز گفت: ای قوم! آیا طایفه من عزتش نزد شما بیش از خداست و خدا را به کلی فراموش کردید (بترسید) خدای من به هر چه شما می کنید آگاه است».

و نیز خداوند متعال در مأموریتی که به حضرت موسی و هارون علیهما السلام برای رفتن به سوی فرعون طاغی می دهد می فرماید:

(إِذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ - فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا، لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ). (1)

«بروید به سوی فرعون که او سخت به راه کفر و طغیان شتافته است و با کمال آرامی و نرمی با او سخن بگویید که از خواب غفلت و غرور بیدار شود و متذکر گردد یا از خدا بترسد».

بنابراین در جایی که فرستاده شده خدا موظف و مأمور است که با مظهر طغیان و کسی که ادعای خدایی می نمود (2) این طور با زبان لین و با نرمی سخن بگوید، به طریق اولی در مقابل دیگران نباید با خشونت کلام و تنیدی بیان در مرحله اول روبرو شد: (وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا) (3) «و با آنان سخن نیکو بگویید». (وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا). (4) «و با زبان خوش با مردم تکلم کنید» قرآن مجید تا این حد تأکید کرده است که با مردم خوب رفتار نموده و با حسن خلق حرف بزنید و در مورد صفات شایسته و خصوصیات بندگان واقعی پروردگار چنین فرموده است:

(وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا). (5)

ص: 307

1- سوره طه، آیه 43

2- حضرت موسی علیه السلام با سه گروه مبارزه داشت که در برابر همه آن ها با منطق و حکیمانه برخورد نمود و در قرآن به همه آن ها اشاره شده، یکی با فرعون (مظهر قدرت و دیکتاتوری) دوم با قارون (مظهر ثروت و مال اندوزی) سوم با سامری (مظهر مکر و فریب و نیرنگ)

3- سوره نساء، آیه 5.

4- سوره بقره آیه 83 (امام صادق علیه السلام نیز فرمود: (إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا بِخَمْسَةِ أَسْيَافٍ فَسَيَفُّ عَلَىٰ أَهْلِ الدِّمَةِ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا) تفسیر المیزان، ج 1، ص 220، - خصال شیخ صدوق، ج 1، ص 248، ح 15).

5- سوره فرقان، آیه 63.

«و بندگان خاصّ خدای رحمان آنان هستند که بر روی زمین به تواضع و فروتنی راه روند و هرگاه مردم جاهل به آن ها خطاب و عتابی کنند با سلامت نفس و زبان خوش جواب دهند».

(وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا). (1)

«و کسانی که گواهی به ناحق ندهند و چون بر ناپسندی بگذرند با بزرگواری گذرند».

امیرالمومنین علیه السلام درباره امتیازات یا صفات بندگان متقی خداوند فرموده است (فِي الزَّلَازِلِ وَقُورًا) (2) «در سختی ها با وقار و بردبار می باشند».

این دیگ زخامی است که در جوش و خروش است *** گر پخته شد و آتش دم دید خموش است

شخص نادانی هنگامی که به مولای متّیمان علی علیه السلام اسائه ادب و جسارت نمود حضرت فرمود:

(وَلَقَدْ أَمَرْتُ عَلَى اللَّيْمِ يَسُبُّنِي *** فَمَضَيْتُ ثَمَّةً قُلْتُ مَا يَعْنِينِي)

«و به تحقیق مرور کردم بر فرومایه و پستی که سبّ می نمود (دشنام می داد) مرا پس از آن جا گذشتم و گفتم مرا قصد نکرده است.»

وَذِي سَفَهٍ يُوَاجِهِنِي بِجَهْلٍ *** وَ أَكْرَهُ أَنْ أَكُونَ لَهُ مُجِيبًا

يَزِيدُ سَفَاهَةً وَ أَزِيدُ حِلْمًا *** كَعُودٍ زَادَهُ الْإِحْرَاقُ طَيِّبًا (3)

«انسانی سفینه، نادان و کوتاه فکر از روی جهالت خود با من مواجه و روبرو می شود و از من بدگویی می کند اما من کراهت دارم و برای من ناپسند است که پاسخ او را بگویم، او بر سفاهت و جهالت و بدگویی خودش می افزاید و من بر حلم خودم می افزایم. مثل من، مانند آن عودی است که آن را در آتشی می اندازند و هر چه آتش بیشتر می شود بوی خوش آن بیش تر می شود».

اصولاً افرادی که ممکن است انسان با آن ها ملاقات یا برخورد داشته باشد به سه دسته کلی تقسیم می شوند:

1- انسان های صالح، شایسته و با ایمان.

ص: 308

1- سوره فرقان، آیه 72

2- نهج البلاغه خطبه 184، ص 608

3- کتاب فلسفه اخلاق (علامه شهید مرتضی مطهری رحمه الله)، ص 13 و 14 و احقاق الحق، ج 1، ص 125.

2- افراد ناصالح، فرومایه و جاهل.

3- مخالفین متعمّد و یا بی منطق.

آیین مقدس اسلام برای هر یک از این سه دسته و نوع ارتباط و برخورد با آنان، ضوابط مشخصی دارد که در سیره عملی معصومین علیهم السلام به خوبی مشهود بوده و بنابراین پیروان مکتب اسلام نیز، باید به این اصول و ضوابط اجتماعی کاملاً توجه نمایند و تکلیف یک انسان شایسته و عبد حقیقی خداوند آن است که در برابر کسی که در صدد فتنه جویی و نزاع می باشد ابتدا به طور مسالمت آمیز با او برخورد نماید و کسی که به انسان ناسزایی گوید، با منطق با او برخورد کند و به او بگوید اگر آن چه را گفتی در مورد من صدق می کند از خداوند می خواهم تا مرا بیامرزد و چنان چه دروغ باشد از خدا می طلبم تا تو را ببخشد، هم چنین اگر کسی وعید داد به خیانت پس در صدد نصیحت و موعظه او بر آید. و این است منطق اسلام (و مضمون حدیث عنوان بصری) که با تربیت پیروان خود در هنگام مواجهه با برخورد های منفی جاهلان، اصل را بر هدایت نادانان پایه گذاری نموده تا همگان از راه اشتباه منصرف گشته و به راه حق بروند. (1)

بنابراین اگر کسی به انسان چیزی گفت و در صدد تحریک و مفسده جویی بر آمد عاقلانه نیست که آتش غضب او را با پاسخی مانند خود او شعله ور ساخت زیرا در این صورت مانند خاموش نمودن خرمن است با نفت و شخصیت انسانی انسان هم خدشه دار خواهد شد. انسان های بزرگ و با شخصیت هرگاه در معرض تحقیر فرومایگان واقع شوند هرگز خویش را نمی بازند و در ضمیر و باطن خود هم احساس حقارت و زبونی نمی کنند زیرا دل آنان مانند اقیانوسی پهناور و موج است که پلیدی ها قادر نیست بر آن غلبه کند و صافی آب آن را تیره و تار گرداند. و نیز مردان با شخصیت و بزرگ هرگز از تحقیر کنندگان انتقام نمی گیرند و با انتقام گرفتن خود را کوچک و خوار نمی کنند. در این زمینه قصه ها و حکایات آموزنده زیادی از ائمه اطهار علیهم السلام و اولیای خدا و افراد با ایمان رسیده که به بعضی از آن ها اشاره می شود:

ص: 309

1- البته بعضی افراد به خاطر ضعف نفسی که دارند، بدون تنبیه و مجازات ادب نمی شوند، این گونه افراد بهتر است مورد عفو و گذشت قرار نگیرند زیرا از عفو سوء استفاده می کنند و در آینده به فساد های بیشتری دست می زنند، بنابراین عفو و اغماض در جایی است که این اخلاق کریمانه باعث تنبیه و بیداری طرف مقابل گردد.

«از جمله آن‌ها داستانی است که هم به امام مجتبی و هم به امام حسین علیهما السلام نسبت داده شده است و آن این‌که: مردی به نام اسام بن المصطلق از اهل شام به مسجد مدینه می‌آید مردی را می‌بیند با هیبت و جلال، سؤال کرد این مرد کیست؟ گفتند: حسین بن علی علیه السلام. گفت: این پسر علی علیه السلام است؟ گفتند: بله پسر همان علی علیه السلام که حدود سی سال است معاویه در شام علیه او تبلیغات دروغین کرده است و او را به عنوان بزرگ‌ترین دشمن اسلام معرفی کرده است، به حدی که مردم شام علی علیه السلام را به صورت انسانی که بویی از اسلام نبرده است نگاه می‌کنند! (فردی از اهل شام و شخصی از اهل کوفه در یک قهوه‌خانه در بین راه درباره نماز مباحثه می‌کردند کوفی خواست بگوید نظر من درست است و برای اثبات حرفش گفت: من علی علیه السلام را دیدم که این جور نماز می‌خواند. شامی گفت: مگر علی علیه السلام نماز هم می‌خواند؟! تا این حد مردم شام را اغفال و گمراه کرده بودند). این شخص شامی هم تا شنید حسین علیه السلام فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام است گفت بروم قربه‌ای الی الله چند ناسزا به او بگویم! آمد و روبروی حضرت ایستاد و با کمال وقاحت هرچه می‌توانست به امیرالمؤمنین و به امام حسین علیهما السلام ناسزا گفت، امام در چهره او نگاه کرد دید این مرد اغفال شده است: همین که حرف‌هایش تمام شد به او فرمود: (أَمِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَنْتَ؟) «آیا تو اهل شام هستی؟» گفت: بله. حضرت یک جمله بیشتر نفرمود؛ فرمود: نمی‌دانم شامی‌ها هم همین‌طور هستند. بعد فرمود: خوب شما در شهر ما غریب هستی، میهمان هستی، بیا برویم منزل میهمان ما باش تا تو را پذیرایی کنیم و اگر آذوقه‌ات کم است آذوقه به تو دهم. این مرد می‌گوید یک مرتبه حالتی به من دست داد که دوست داشتم زمین شکافته شود و به زمین فروروم» (1).

* روایت شده است که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه غلامش را صدا زد، غلامش جواب نداد، بار دوم صدا زد باز غلام جواب نداد، بار سوم صدا زد این بار غلامش جواب داد، حضرت فرمود: غلام، می‌شنوی چرا جواب نمی‌دهی؟ غلام گفت: خواستم تو را به غضب بیاورم! حضرت فرمود: «من هم الان شیطان را به غضب می‌آورم: تو را در راه خدا آزاد

ص: 310

در پایان به چند داستان بسیار آموزنده دیگر از امام صادق علیه السلام نیز اشاره می شود:

* از مشکوة الانوار نقل است که مردی خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و عرض کرد پسر عمویت نگذاشت چیزی از بدگویی و ناسزا مگر آن که برای شما گفتم، حضرت وضو گرفت و داخل نماز شد، راوی گفت: من در دلم گفتم حضرت نفرین خواهد کرد بر او، پس دو رکعت نماز گزارد و گفت: ای پروردگار من این حق من بود من بخشیدم برای او و تو جود و کرمت از من بیش تر است پس او را ببخش و او را به کردارش مگیر و جزا مده او را به عملش و حضرت رقت کرد و پیوسته برای او دعا نمود که من از آن حضرت تعجب کردم.

(2)

* موقعی که امام صادق علیه السلام در «حیره» بود خواست به منطقه ای معروف به «صالحی» در ده فرسخی بغداد برود «مرازم» و «مصادف» که هر دو از اصحاب و اطرافیان حضرتش بودند به همراه امام حرکت کردند و اول شب به صالحی رسیدند، مردی که از طرف حکومت بر در دروازه مأمور گرفتن عوارض و عَشْرِيه بار بود، از ورود حضرت جلوگیری نمود و گفت: اجازه نمی دهم وارد شوی، امام در پشت دروازه توقف فرمود و چندین بار با فاصله، از مأمور دروازه درخواست موافقت با ورود خود و همراهانش را کرد و او هم چنان مخالفت می نمود. مرازم و مصادف از این مزاحمت نابجا سخت ناراحت گردیدند، مصادف به امام عرض کرد: اجازه دهید او را به قتل برسانیم و جنازه اش را در شَطِّ بیفکنیم! حضرت به شدت با این کار مخالفت فرمود و بالاخره جلوگیری دروازه بان هم چنان ادامه داشت تا بیش ترین مدت شب سپری شد، آن گاه با ورود امام موافقت کرد و حضرتش وارد محل شد. (فَقَالَ: يَا مُرَازِمُ! هَذَا خَيْرٌ أَمِ الَّذِي قُلْتُمَا؟ قَالَ: هَذَا جُعِلَتْ فِدَاكَ.) (3) «فرمود: مرازم این عمل بهتر بود یا آن چه شما دو نفر گفتید؟ او گفت: فدایت شوم این عمل»

* به روایت شیخ صدوق و دیگران، اسحاق بن عمار که یکی از شیعیان سرشناس و رجال

ص: 311

1- مشکوة الانوار، ص 203، ح 8.

2- سفينة النجات، ج 1، ص 238 - ترجمه مشکوة الانوار، ص 204.

3- فروع کافی، ج 8، ص 87

حدیث عصر امام صادق علیه السلام بود به هنگامی که اعتبار و ثروتش فزونی یافت، به خاطر آن که هر روز فقرای شیعه مزاحمش نشوند و ملاقاتش برای هر کسی به آسانی صورت نگیرد، مستخدمی را برای درباری خاندانش تعیین نمود تا هر کس را صلاح دید بپذیرد و از در دسر دیگر مراجعین آسوده خاطر باشد. او در همان سال توفیق زیارت خانه خدا نصیبش گردید و در خلال مراسم حج به محضر امام صادق علیه السلام شتافت و مؤذبانه جلورفت و عرض ارادت و سلام کرد ولی برخلاف همیشه امام از وی روگردانید و با قیافه ای گرفته و درهم، سلام او را پاسخ داد. این برخورد برای اسحاق غیر منتظره بود، او سخت ناراحت شد و به دست و پای امام افتاد و عرض کرد: چه باعث شده است که حال شما نسبت به من این گونه تغییر نموده، مگر چه خطایی از من سر زده است؟ امام علیه السلام فرمود: چون وضع رفتار تو نسبت به مؤمنان عوض شده است. اسحاق بلادرنگ از این سخن به گماردن دربان و دربند خانه اش منتقل شد و عرض کرد: قربانت شوم! من قصدم از این کار بدرفتاری با مؤمنان نبود، من ترسیدم مبدا دچار آفت شهرت طلبی و خودخواهی شوم که مستخدمی را مأمور در خانه نمودم.

امام فرمود: ای اسحاق! مگر نمی دانی وقتی دو نفر از شیعیان ما به ملاقات یکدیگر نایل شده، دست در دست هم نهند، خداوند در میان دو دست آن ها صد رحمت قرار می دهد که نودونه تایی آن از آن کسی خواهد بود که رفیقش را بیشتر دوست داشته باشد. وقتی با هم معانقه (دست به گردن) کنند، رحمت حق آنان را فراگیرد، و چون مدتی را با هم نشینند و نسبت به یک دیگر مهر ورزند، بدان ها گفته شود: دانسته باشید که خداوند شما را بخشید، و چون با هم به سخن پردازند فرشتگان مراقب به یکدیگر گویند از آن ها دور شویم شاید با هم رازی در میان نهند و خدا نخواهد بر اسرار آن ها واقف شویم. اسحاق عرض کرد: فدایت شوم! در این وقت فرشتگان رقیب و عتید سخن آنان را نمی شنوند و آن را نمی نویسند؟ با این که خداوند فرموده است: (مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ) [\(1\)](#) در این موقع امام لحظاتی سر به زیر انداخت، سپس سر بلند کرد و در حالی که اشک از دیدگان و محاسنش فرو می ریخت فرمود: اگر فرشتگان رقیب و

ص: 312

عتید نشنوند و ننویسند، بی شکّ خدایی که دانای آشکار و نهان است، راز آنان را می شنود. ای اسحاق! از خدا آن چنان بترس که گویا او را به چشمت می بینی، زیرا اگر چه تو او را به چشم نمی بینی، ولی او تو را بی دیده می نگرد، اگر تو در دیدن او شکّ نمایی، به او کافر شده ای و اگر با یقین به این که او تو را می بیند به معصیت و گناه با او مبارزه کنی تو او را از هر بیننده ای بی مایه تر و ناچیزتر پنداشته ای پس چاره ای نباشد جز آن که از خدا پروا داشته باشیم و هیچ گاه خدای را فراموش نکنیم. (1)

راستی چقدر این حدیث و دیگر احادیث مشابه و فراوان، آموزنده است برای افراد متمکن و ثروتمند و نیز مقامات مسؤول اداری که گاهی برخلاف روش قولی و عملی امام امیر المؤمن علیه السلام و دیگر ائمه معصومین شیعه علیهم السلام با تشریفات فراوان، ددرسرهایی برای ملاقات کنندگان به راه می اندازند و با مطرح کردن: برقراری جلسه، کمیسیون و سمینار مردم را سرگردان و معطل و دچار محرومیت می کنند که باید در پیشگاه خدا و در قیامت پاسخگو باشند و از عهده وزر و وبال آن برآیند.

* حفص بختری گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که مردی وارد شد حضرت به من فرمود: او را دوست داری؟ عرض کردم آری، حضرت فرمود: چرا او را دوست نداشته باشی در حالی که برادر تو می باشد و شریک دین و یاور تو علیه دشمنت می باشد و رزق او هم بر عهده دیگری است.

(إِذَا أَحْبَبْتَ رَجُلًا فَأَخْبِرْهُ بِذَلِكَ فَإِنَّهُ أَتَبْتُ لِلْمَوَدَّةِ بَيْنَكُمَا) (2)

«امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه مردی را دوست داشتی او را از آن آگاه گردان زیرا اعلام محبت، دوستی میان شما را پابرجاتر می کند».

ص: 313

1- ثواب الاعمال، ص 176 - رجال کشی ص 349 - بحار الانوار، ج 5، ص 323، ح 11 - اصول کافی، ج 2، ص 181، ح 14.

2- اصول کافی ج 2 (باب اخبار الرجل اخاه بحبه)، ص 644، ح 2.

(وَأَمَّا اللَّوَاتِي فِي الْعِلْمِ: فَاسْأَلِ الْعُلَمَاءَ مَا جَهِلْتِ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ تَعْتَنَّا وَ تَجْرِبَةً وَ إِيَّاكَ أَنْ تَعْمَلَ بِرَأْيِكَ شَيْئاً وَ خُذْ بِالْأَحْتِيَاظِ فِي جَمِيعِ مَا تَجِدُ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَ أَهْرَبْ مِنَ الْفُتْيَا هَرَبَكَ مِنَ الْأَسَدِ وَ لَا تَجْعَلْ رَقَبَتَكَ لِلنَّاسِ حِجْراً)

(و اما آن چه در مورد علم است. (چیزهایی که درباره علم و دانش می باشد).

1- پس بپرس از دانایان هر آن چه را که نمی دانی و برحذر باش از این که چیزی را از روی آزمایش و تجربه بپرسی. (کوشش کن تا آن چه را نمی دانی بپرسی و مبادا به قصد سرزنش و یا تجربه و آزمایش از کسی پرسش کنی).

2- و دوری کن از این که در چیزی به رأی و اعتقاد خود عمل نمایی (مبادا که صرفاً به اندیشه و رأی خود رفتار کنی و بدون علم و تحقیق رفتار نمایی).

3- و عمل به احتیاط کن در تمامی آن چه که به جانب آن راهی می یابی و از فتوا دادن بدون علم و تحقیق بگریز همان طور که از شیر (1) می گریزی و گردن خود را پل مردم قرار مده. (پیوسته جانب احتیاط را به قدر امکان رعایت کن بکوش که از دادن فتوا هم چنان که از شیر ژیان می گریزی حذر کنی و هرگز گردن خود را پل دیگران مساز، و وبال کار مردم را بر عهده و دوش خود میفکن).

بهر انسان بهترین سرمایه دنیاست علم *** تیرگی ها را چو خورشید جهان آراست علم

در مثل عالم بود دریا و انسان چون صدف *** در میان این صدف یک درّ ناپیداست علم

چون مداد عالم از خون شهیدان افضل است *** هدیه ارزنده ای از خالق یکتاست علم

ص: 314

1- این تعبیر که اشاره به خطر بزرگ و شدت اجتناب و دوری از چیزی است (همان طور که از خطر شیر می گریزی از فلان چیز گریزان باش) در مواردی چند به کار رفته است که یکی از آن موارد، دوری نمودن از فتوا دادن بدون علم است. موارد دیگر نیز مانند: امش خلف الاسد و لاتمش خلف المرأة (محجة البيضاء، ج 5، ص 180) فرّ من النَّاسِ كِفْرَارِكَ مِنَ الْاَسَدِ (محجة البيضاء، ج 4، ص 4).

چنان که در اول حدیث عنوان بصری به طور مفصل بحث شد. (1) «علم» از دیدگاه اسلام از فضیلت و ارزش خاصی برخوردار بوده و آیین مقدس اسلام برای علمای دین، مقام و اهمیت فراوانی قایل است. به طوری که اجر و پاداش عالم را بالاتر از روزه دار قیام کننده و مجاهد در راه خدا بیان داشته. (2)

(قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّ تَعَلَّمَهُ حَسَنَةٌ وَمُدَارَ سُدَّتْهُ تَسْبِيحٌ وَ الْبَحْثُ عَنْهُ جِهَادٌ وَ تَعْلِيمُهُ لِمَنْ لَا يَعْلَمُهُ صَدَقَةٌ وَ هُوَ أُنَيْسٌ فِي الْوَحْشَةِ وَ صَاحِبٌ فِي الْوَحْدَةِ وَ سَلَاخٌ عَلَى الْأَعْدَاءِ وَ زَيْنٌ الْأَخْلَاءِ يَرْفَعُ اللَّهُ بِهِ أَقْوَامًا يَجْعَلُهُمْ فِي الْخَيْرِ أُمَّةً يُقْتَدَى بِهِمْ لِأَنَّ الْعِلْمَ حَيَاةُ الْقُلُوبِ وَ قُوَّةُ الْأَبْدَانِ مِنَ الضَّعْفِ... وَ بِالْعِلْمِ يُطَاعُ اللَّهُ وَ يُعْبَدُ). (3).

«حضرت علی علیه السلام فرمود: فراگیرید علم و دانش را که تعلّم (فراگیری) علم حسنه است. و تدریس (درس گفتن) آن به منزله تسبیح خداوند و بحث از آن جهاد در راه خداست. و یاددادن به که نمی داند صدقه می باشد و دانش انیس در وحشت و رفیق در تنهایی ها و اسلحه است در برابر دشمنان و زیور و زینت دوستان است بالا می برد خداوند به وسیله علم امت هایی را و قرار دهد آنان را در نیکی و خوبی ها پیشوایانی که به آن ها اقتدا می شود زیرا علم، حیات قلب هاست (قلب ها را زنده می کند) و نیرویی است برای بدن ها از ضعف و ناتوانی... و به واسطه علم، خداوند اطاعت و عبادت می شود». (4)

ص: 315

1- همان طور که در مقدمه اشاره شد حدیث عنوان بصری با موضوع علم آغاز میشود و با موضوع علم نیز خاتمه می یابد، شاید حکمت آن این باشد که چون اساس و پایه زندگی انسان بر اساس بندگی خدا و عبادت حقیقی است لذا امام صادق علیه السلام اول به این مسأله حیاتی اشاره فرمود که علم حقیقی همان بندگی پروردگار متعال می باشد و بدین وسیله علم گرایی و عقل گرایی که در افکار برخی مسلمانان نفوذ کرده بود را محکوم نمود ولی از سوی دیگر نیز به وسیله متصوّفه تبلیغات مسمومی علیه حوزه علمیه گسترده امام صادق علیه السلام و علوم متداول به عمل آمده بود که با زهدنمایی و مقدس مآبی خاص، مردم را به شکستن قلم و دوات دعوت نموده و با کسب علم مخالفت می کردند که بدین وسیله نیز امام صادق علیه السلام در پایان حدیث مذکور، عنوان بصری را از این توطئه خطرناک آگاه ساختند که نه علم زدگی و نه عمل زدگی، نه علم مستقل نه عمل مستقل «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ».

2- کافی، ج 1، ص 37، ح 1.

3- امالی (صدوق رحمه الله)، ص 551

4- انّ العلم و العبادة جوهران لاجلهما كان كلماترى و تسمع من تصنيف المصنّفين و تعليم المعلمين و وعظ الواعظين، بل لاجلهما انزلت الكتب و ارسلت الرّسل، بل لاجلهما خلقت السموات والارض وما فيهما من الخلق، و ناهيك لشرف العلم قوله تعالى (الذى خلق سبع سماوات و من الارض مثلهن يتنزّل الأمر بينهما لتعلموا...) و لشرف العبادة قوله تعالى (وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون) فحقّ للعبدان لا يشغل الا بهما... سفينة البحار، ج 2، ص 220.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

(مَنْ تَعَلَّمَ مَسْئَلَةً وَاحِدَةً فَلَدَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْفَقْلَادَةَ مِنَ الثَّوْرِ وَغَفَرَ لَهُ الْفَ ذَنْبٍ وَبَنَى لَهُ مَدِينَةً وَكَتَبَ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ عَلَى جَسَدِهِ حَجَّةٌ وَ عُمْرَةٌ). (1)

«کسی که یک مسأله یاد بگیرد، خداوند متعال در قیامت هزار گردن بند از نور به گردن او می آویزد و هزار گناه او را می بخشد و برای او شهری بنا می کند و به ازای هر مویی که در بدن او هست ثواب حج و عمره برایش می نویسد».

هم چنین فرمود:

(أَنَّ لِكُلِّ مُسْأَلٍ لَا يَجْعَلُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ يَوْمًا يَتَفَقَّهُ فِيهِ أَمْرَ دِينِهِ وَيَسْأَلُ عَنْ دِينِهِ). (2) «اف باد بر هر مسلمانی که هر هفته یک روز را برای شناخت امر دین خود و پرسش از آن قرار ندهد».

امام عسکری علیه السلام فرمود:

«زنی حضور فاطمه زهرا علیها السلام رسید و عرض کرد مادری دارم که ضعیف المزاج است و درباره نماز با اشکالات و مسائلی مواجه می شود مرا نزد شما فرستاد تا پرسش های او را با شما مطرح سازم. حضرت زهرا علیها السلام به پرسش این زن پاسخ داد ولی این زن پرسش دی دیگری را مطرح ساخت و آن حضرت پاسخ آن را نیز بیان فرمود و همین گونه پرسش های متعددی را با آن حضرت در میان گذاشت تا به ده سؤال رسید و آن حضرت به تمام آن ها جواب فرمود، این زن به علت کثرت پرسش ها احساس شرمندگی نمود و از بیان نمودن سؤالات بیشتر خجالت کشید به همین جهت عرض کرد: بیش از این مزاحم نمی شوم. فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: هر سؤالی که به نظرت می آید بپرس و از بازگو نمودن آن شرمگین مباش (آن حضرت برای آن که این زن را به طرح سؤالاتش ترغیب و تشویق فرماید از او پرسید) اگر کسی در مدت یک روز بارگرا و

ص: 316

1- عوالم، باب عقل و علم، ص 130، ح 9.

2- بحار الانوار، ج 1، ص 176، ح 44.

سنگینی را به دوش کشد و آن را به بالای بام خانه و ساختمانی حمل کند و در برابر آن حق الزحمه ای معادل هزار دینار دریافت نماید آیا (با داشتن چنین مزد و پاداش فراوانی) تحمّل رنج و زحمت بارگران بر او ناگوار و غیرقابل تحمّل است؟ عرض کرد نه، آن گاه حضرت فرمود: مزد و اجرت من در ازاء پاسخ به هر سؤالی، بیشتر از مجموع دز و مرواریدی است که فاصله میان آسمان و زمین را پر می کند... تا آن جا که فرمود: از پدرم (رسول خدا صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: دانشمندی که پیرو مکتب ما هستند در روز قیامت محشور و زنده خواهند شد به گونه ای که به میزان علوم و دانش ها و کوشش هایشان در جهت ارشاد مردم با خلعت ها و لباس های کرامت آراسته می گردند.» (1)

آری به اندازه ای تقوّه در دین و فراگیری علوم دینی قابل توجّه است که امام باقر و امام صادق علیهما السلام می فرمایند: «اگر جوانی از شیعه مشاهده شود که درصدد فهم و فراگیری احکام دین و فقه نباشد او را تنبیه دردناک خواهیم کرد».

(لَوْ أُتِيتْ بِشَابٍ مِنَ الشَّيْعَةِ لَا يَتَّقُهُ فِي الدِّينِ لَأَوْجَعْتُهُ)

(لَوْ دَدْتُ أَنْ أَصْحَابِي ضَرَبَتْ رُؤُسَهُمْ بِالسَّيَاطِ حَتَّى يَتَّقَهُوا)

(لَوْ أُتِيتْ بِشَابٍ مِنْ شَبَابِ الشَّيْعَةِ لَا يَتَّقُهُ لِأَدَبْتُهُ.) (2)

«اگر جوانی از شیعه آورده شود که علم فقه را فرا نمی گیرد او را ادب خواهیم نمود.»

همان گونه که از علم، تمجید و تعریف فراوان به عمل آمده، از جهل و نادانی نیز مذمت زیاد شده است به حدّی که اولیای اسلام، جهل را مرگ و ریشه هر بدی دانسته اند.

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْجَهْلُ مَوْتُ.) (3)

«علی علیه السلام فرمود: نادانی مرگ است.»

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْجَهْلُ أَضَلُّ كُلِّ شَرٍّ.) (4)

ص: 317

1- بحار الانوار، ج 2، ص 3، ح 3.

2- بحار الانوار، ج 1، ص 214، ح 16 و ص 214، ح 17 - سفينة البحار، ج 1، ص 680 (ماده شبب) - اصول کافی، ج 1، ص 31.

3- غرر الحکم، ج 1، ص 6، ح 67.

4- غرر الحکم، ج 1، ص 29، ح 869

«علی علیه السلام فرمود: جاهل و نادانی ریشه هر نوع بدی است.»

جاهل اگرچه گشت مقدم، موخر است *** عالم اگرچه گشت موخر، مقدم است

جاهل به روز فتنه ره خانه گم کند *** عالم چراغ جامعه و چشم عالم است

هم چنین در روایتی دیگر از عبادت کننده نادان و جاهل چنین نکوهش شده است:

(قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمُتَعَبِدُ عَلَيَّ غَيْرِ فَقِهِ كَحِمَارِ الطَّاحُونَةِ يَدُورُ وَلَا يَبْرَحُ). (1)

«علی علیه السلام فرمود: عبادت کننده بدون علم چون الاغ آسیاب است که دور می زند و به جایی نمی رسد.»

جاهل کجای راه حقیقت داند *** طی کردن این بادیه کی بتواند

هر چند زند چرخ به جایی نرسد *** مانند خری که آسیاگرداند

صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه *** بگذاشت رسم و صحبت اهل طریق را

گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود *** تا اختیار کردی از آن این فریق را

گفت آن گلیم خویش به در می برد ز موج *** وین جهد می کند که بگیرد غریق را

پس با این اوصاف، انسان جاهل برای رفع جهل و نیاز خود چاره ای جز سؤال از عالم و فراگیری از وی ندارد که بی توجهی در این امر قطعاً گرفتاری و بدبختی را به دنبال خواهد داشت.

(علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألتُهُ عن مَجْدُورٍ أَصَابَتْهُ جِنَابَةٌ فَغَسَّ لَمُوهُ، فَمَاتَ قَالَ: قَتَلُوهُ أَلَا سَأَلُوا؟ فَإِنَّ دَوَاءَ الْعَيِّ السُّؤَالِ). (2)

ص: 318

1- الاختصاص، (شیخ مفید رحمه الله) و نیز در بحار الانوار، ج 1، ص 208، ح 9 و کافی، ج 1، ص 43، ح 1 و تحف العقول، ص 379، ح 51 - هم چنین شیخ مفید در امالی، ص 42، ح 11 از امام صادق علیه السلام نقل نموده که آن حضرت فرمود: (الْعَامِلُ عَلَيَّ

غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَيَّ سَرَابٌ بَقِيْعَةٌ لَا تَزِيْدُهُ سُرْعَةً سَبِيْرِهِ إِلَّا بُعْدًا) کار بی علم تخم در شور است *** علم بی کار زنده در گور است

2- کافی، ج 1، ص 40، ح 1 (باب سؤال العالم و تذاکره) به این حدیث هشدار دهنده نیز توجه شود (إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِلْعَبْدِ: أَكُنْتَ عَالِمًا؟ فَإِنْ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ لَهُ: أَفَلَا عَمِلْتَ بِمَا عَلِمْتَ وَإِنْ قَالَ: كُنْتُ جَاهِلًا، قَالَ لَهُ: أَفَلَا تَعَلَّمْتَ؟) (امالی شیخ مفید رحمه

الله)، ص 292.

«علی بن ابراهیم از پدرش (هاشم) از ابن ابی عمیر از بعض اصحاب از امام صادق علیه السلام نقل کرده و می گوید: سؤال نمودم از شخص مجذور (بیماری خاصی است) که جنب شده بود پس او را غسل (جنابت) دادند و در نتیجه از دنیا رفت، حضرت صادق علیه السلام فرمود: او را (با این عمل) کشتند، چرا سؤال نکردند و مسأله را نپرسیدند پس به درستی که علاج جهل و نادانی پرسش می باشد.»

حدیث مذکور از جهت سند و دلالت کاملاً قابل توجه است زیرا سند او بسیار عالی است و از نظر دلالت نیز چنین دلالت می کند که شخص بیماری کشته جهل و نادانی شده است و به جای آن که او را تیمم بدهند به خاطر ندانستن مسأله و نپرسیدن، وی را غسل داده اند و به این صورت و جب قتل او شده اند که امام صادق علیه السلام با لحن بسیار شدید (الْأَيُّ تَحْضِيضِيَّةٍ) و توبیخ آمیزی آنان را سرزنش کرده که چرا جهل خود را با سؤال نمودن برطرف نکردند. آن گاه جهل را به عنوان یک نوع بیماری بیان می دارد (فَإِنَّ دَوَاءَ الْعِيِّ السُّؤَالِ).

در روایت دوم در همین باب نیز امام صادق علیه السلام به حمران بن أعین فرمود:

(إِنَّمَا يُهْلِكُ النَّاسَ لِأَنَّهُمْ لَا يَسْأَلُونَ).

«مردم هلاک می شوند به خاطر آن که (مسایل دینی خود را) نمی پرسند.»

بالا-خره از بعضی اخبار استفاده می شود که علم و دانش، گنج و اندوخته ای است نزد شایسته ترین افراد و کلید آن سؤال می باشد. (فَاسَّ تَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) (1) «پس اگر نمی دانید از اهل ذکر پرسید» و هیچ علم صحیحی در شرق و غرب عالم نیست مگر آن که نزد ائمه اطهار علیهم السلام می باشد. (2)

صَبَرْتُ عَلَى مُرِّ الْأُمُورِ كِرَاهَةً *** وَأَيَقَنْتُ فِي ذَاكَ الصَّوَابُ مِنَ الْأَمْرِ

إِذَا كُنْتُ لَا تَدْرِي وَلَمْ تَكُ سَائِلاً *** عَنِ الْعِلْمِ مَنْ يَدْرِي جَهْلْتُ وَ لَا تَدْرِي (3)

ص: 319

- 1- سوره نحل، آیه 43 «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله ... وَ الْأَيْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَهْلُ الذِّكْرِ» (بحار الانوار، ج 11، ص 17، عن ابی جعفر علیه السلام أنه قال نحن اهل الذكر، مجمع البيان، ج 6، ص 362).
- 2- بحار الانوار، ج 2، ص 92، ح 20 (شرقاً و غرباً) تجداً علماً صحیحاً إلا شيئاً يخرج من عندنا اهل البيت).
- 3- عوالم (العقل - العلم)، ج 2، ص 218، ح 3 (منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام).

«صبر کردم برگذر امور دنیا از روی تلخی و کراهت و یقین کردم که در این امر (شکیبایی بر تلخی ها و سختی ها) راه حق و درست می باشد. (یکی از امور تلخ، سؤال است) هنگامی که نمی دانی (و درصدد رفع جهل) از کسی هم سؤال نمی کنی و از کسی که می داند نمی پرسی، در جهالت و نادانی باقی خواهی ماند و نمی دانی که نادانی - یعنی در جهل مرکب پیوسته باقی خواهی ماند.»

آن کس که نداند و نداند که نداند *** در جهل مرکب ابد الدهر بماند

آن کس که نداند و بداند که نداند *** لنگان خرک خویش به منزل برساند

آن کس که بداند و بداند که بداند *** اسب شرف خویش از گنبد گردون بجهاند

آن کس که بداند و نداند که بداند *** بیدارش نمایید که خفته نماند

بس نکته مهم دیگری که نباید از آن غفلت ورزید موضوع چگونگی سؤال و دقت و توجه در آداب پرسش و سؤال کردن است زیرا پرسش باید به منظور یادگرفتن و آموختن باشد نه برای آزمایش و تضعیف سؤال شونده که این عمل، عمل بسیار زشت و ناروایی است و از آن مذمت شده چه آن که مسأله مشکل و سختی را مطرح کند یا موضوع پیش پا افتاده و آسانی را.

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِسَائِلِ سَأَلَهُ عَنْ مُعْضَلَةٍ، سَلْ تَقْفَهَا وَلَا تَسْأَلْ تَعْتَنَّا فَإِنَّ الْجَاهِلَ الْمُتَعَلِّمَ شَبِيهُ بِالْعَالِمِ وَإِنَّ الْعَالِمَ الْمُتَعَتِّتَ شَبِيهُ بِالْجَاهِلِ). (1)

«امیر المؤمنین علیه السلام به کسی که از آن حضرت (از روی آزمایش) مشکلی را پرسید (درباره روش پرسش از دانا) فرمود: بپرس برای فهمیدن و آموختن و مپرس به قصد در دشواری انداختن؛ زیرا نادان فراگیرنده علم، شبیه عالم است (چون برای به دست آوردن علم آماده گشته و در راه راست قدم نهاده است) و دانایی که در بیراهه قدم نهد (طالب غلبه و برتری باشد) به نادان ماند (چون او مانند نادان می طلبد چیزی را که شایسته نمی باشد)».

(سَلَّ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ طَعْمِ الْمَاءِ. فَقَالَ: سَلْ تَقْفَهَا وَلَا تَسْأَلْ تَعْتَنَّا، طَعْمُ الْمَاءِ طَعْمُ الْحَيَاةِ). (2)

ص: 320

1- نهج البلاغه حکمت 312، ص 1228.

2- وسائل الشیعه، ج 17، ص 187، ح 6 (در حدیثی دیگر فرمود: طعم الماء الحیاة، تحف العقول، ص 390، ح 124).

«مردی از امام صادق علیه السلام از طعم و مزه آب سؤال کرد. آن حضرت فرمود: سؤال کن برای چیز یاد گرفتن نه برای آزمایش کردن، طعم آب طعم حیات است.»

البته در سؤال جاهل از عالم، آداب دیگری نیز هست که در این جا تنها به دو روایت دیگر اشاره می شود:

(قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا جَلَسْتَ إِلَى عَالِمٍ فَكُنْ عَلَى أَنْ تَسْمَعَ أَحْرَصَ مِنْكَ عَلَى أَنْ تُقُولَ وَتَعْلَمَ حُسْنَ الْإِسْتِمَاعِ كَمَا تَتَعَلَّمُ حُسْنَ الْقَوْلِ وَلَا تَقْطَعْ عَلَى أَحَدٍ حَدِيثَهُ.) (1)

«امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که نزد عالمی نشستنی پس برای شنیدن (و بهره برداری علمی از او) حریص تر باش تا حرف زدن و خوب شنیدن را فراگیر کما این که خوب سخن گفتن را فرا می گیری و در بین حرف هیچ کس، کلام او را قطع مکن.»

(قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ مِنْ حَقِّ الْعَالِمِ أَنْ لَا تَكْتُمَ عَلَيْهِ السُّؤَالَ وَلَا تَأْخُذَ بِثَوْبِهِ وَإِذَا دَخَلَتْ عَلَيْهِ وَعِنْدَهُ قَوْمٌ فَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ جَمِيعاً وَخُصِّمْهُ بِالتَّحِيَّةِ دُونَهُمْ وَاجْلِسْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا تَجْلِسْ خَلْفَهُ وَلَا تَعْمِزْ بِعَيْنِكَ وَلَا تُشْرِ بِيَدِكَ وَلَا تُكْثِرُ مِنَ الْقَوْلِ قَالَ فُلَانٌ وَقَالَ فُلَانٌ خِلَافاً لِقَوْلِهِ وَلَا تَصْ جُرْ بِطُولِ صُحْبَتِهِ فَإِنَّمَا مَثَلُ الْعَالِمِ مَثَلُ النَّحْلَةِ تَنْتَظِرُهَا حَتَّى تَسْقُطَ عَلَيْكَ مِنْهَا شَيْءٌ وَالْعَالِمُ أَعْظَمُ أَجْراً مِنَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْغَازِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ.) (2)

«امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: یکی از حقوق عالم و دانشمند آن است که از وی زیاد سؤال نشود، دیگر آن که لباس او را (در هنگام سؤال) نگیرند و هنگامی که وارد بر وی شدی و نزد او جمعیتی بودند پس به همه آنان سلام کن و برای او امتیاز قایل شو در سلام با تحیت، و روبروی او بنشین نه پشت سر او و با چشم و با دست به او اشاره نکن و کلام زیاد نگو که فلان شخص و فلان شخص چنین گفت. از اقوال و گفتار مخالفین (یعنی عقیده مخالفین او را به رخ می مکش) و با طولانی کردن نشستن و صحبت زیاد، موجب زحمت و مشقت او مشو، زیرا عالم مانند درخت خرماست که منتظر می شوی تا چیزی از آن بیفتد و اجر و پاداش دانشمند بالاتر است از روزه دار قیام کننده و مجاهد در راه خدا.»

ص: 321

1- بحار الانوار، ج 1، ص 222، ح 5.

2- کافی، ج 1، ص 37 ح 1 (باب حق العالم).

پس تا کنون ضرورت سؤال از عالم به منظور فراگرفتن و آموختن با توجه به روایات متعدّد به خوبی واضح و روشن شد و این موضوع هنگامی کاملاً محقق می شود که انسان جاهل واقعاً پی به جهل خویش که یک نوع بیماری است برده باشد و کبر و خودپسندی را از خود دور نموده و با تواضع و احساس نیاز در امور دینی به فقیه و عالم مسأله دان مراجعه و بدین وسیله جهل خود را برطرف سازد. ولی از سوی دیگر شخص عالم نیز نباید در پاسخ گویی، به رأی و اندیشه خویش مغرور گشته و با غرور و فخر فروشی جواب دهد که این صفت زشت از انسان های با شخصیت و بلندمرتبه کاملاً به دور است و شایسته افراد لایق، عالم و دانشمند نیست.

(قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ... وَ النَّاسُ مَنْقُوصُونَ مَدْخُولُونَ إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ سَائِلُهُمْ مُنَعَّتْ وَ مُجِيبُهُمْ مُتَّكَلَّفٌ). (1)

«حضرت علی علیه السلام فرمود: مردم گرفتار کمبودها و آفت ها هستند، جز آن کس که خدا او را نگهدارد، درخواست کنندگانشان مردم آزار و پاسخگویان به زحمت و رنج دچارند (چون می خواهند از هیچ پاسخی باز نمانند)».

چرا خاموش نباشی چون ندانی *** برهنه چون کنی عورت به بازار؟

در روایتی دیگر صدوق رحمه الله از امام صادق علیه السلام در ضمن روایتی مفصل چنین نقل می کند:

(وَ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَضَعُ نَفْسَهُ لِلْفُتْيَا وَ يَقُولُ: سَأَلُونِي وَ لَعَلَّهُ لَا يُصِيبُ حَرْفًا وَاحِدًا. وَاللَّهُ لَا يُجِبُ الْمُتَّكَلِّفِينَ فَذَلِكَ فِي الدَّرَكِ السَّادِسِ مِنَ النَّارِ...) (2)

«و بعضی از علما هستند که خود را در معرض فتوا قرار می دهند و می گویند از من سؤال کنید، در صورتی که شاید (این شخص حتی) یک حرف (از علم) را نداند و خداوند دوست نمی دارد کسانی را که خود را به زحمت بیندازند. و این دسته از افراد در درک ششم از دوزخ خواهند بود.»

پیامبر صلی الله علیه و آله به اباذر فرمود: (يَا أَبَاذَرٍّ إِذَا سُنِلْتَ عَنْ عِلْمٍ لَا تَعْلَمُهُ فَقُلْ لَا أَعْلَمُهُ). (3)

«ای ابوذر! هرگاه از تو چیزی را پرسیدند که نمی دانی، بگو نمی دانم.»

ص: 322

1- نهج البلاغه حکمت 335، ص 1237

2- خصال (شیخ صدوق رحمه الله)، ابواب السبعة - المحجة البيضاء، ج 1، ص 129.

3- بحار الانوار، ج 77، ص 78.

یکی از بزرگ ترین آفات که شخص عالم را در هلاکت و سقوط می اندازد، عمل به رأی و بی احتیاطی در فتوا و غفلت از قرآن و حدیث است و در آخرت نیز وزر و وبال سختی او را تهدید می کند.

(مَنْ أَفْتَى بِغَيْرِ عِلْمٍ كَانَ إِثْمُهُ عَلَيَّ مَنْ أَفْتَاهُ.) (1)

«کسی که به غیر علم فتوا دهد، گناهِش به عهده کسی است که فتوا داده است.»

اهمیت این موضوع به حدی است که امام صادق علیه السلام به عنوان بصری فرمود: برحذر باش که (مطلقاً) عمل به رأی خود نمایی و هم چون کسی که از دژنده و شیر فرار می کند از فتوادادن دوری کن. و گردن خویش را محلّ عبور مردم قرار مده و در جمیع امور راه احتیاط را برگزین» شاید مراد امام علیه السلام در این جا از گریز از فتوا، پرهیز ناهلان از این منصب الهی باشد که صلاحیت فتوا ندارند و مقصود نهی از مطلق فتوا دادن نمی باشد تا شامل مراجع تقلید شود.

(عن ابی جعفر علیه السلام قال: مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ وَ لَحِقَهُ وِزْرٌ مِنْ عَمَلِ بُفْتِيَاهُ.) (2)

امام باقر علیه السلام فرمود: کسی که بدون علم در بین مردم فتوا بدهد و در فتوا از جانب پروردگار، هدایت نشده باشد او را ملائکه رحمت و عذاب لعنت خواهند کرد و وزر و گناه کسی که به فتوای وی عمل نموده بر عهده او خواهد بود.»

(عن الرضا علیه السلام إنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِكُمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ فِيمَا قَالَ: يَا كُمَيْلُ أَحْرُكَ دِينَكَ فَاحْتَطَّ لِدِينِكَ بِمَا شِئْتَ.) (3)

«از امام رضا علیه السلام روایت شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام به کمیل بن زیاد می فرمود: ای کمیل! برادرت دین تو است پس تا می توانی در دینت احتیاط کن»

(قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَكَ أَنْ تَنْظُرَ الْحَزْمَ وَ تَأْخُذَ الْحَائِطَةَ لِدِينِكَ.) (4)

«امام صادق علیه السلام فرمود: سزاوار است برای تو که به محکمی (از روی علم و اطمینان) نظر کنی

ص: 323

1- سنن ابی داوود، ج 3 ص 321، ح 3657 (ابی داود سلیمان بن الاشعث السجستانی الازدی).

2- بحار الانوار، ج 2، ص 118، ح 23 و اصول کافی، ج 1، ص 42، ح 3.

3- بحار الانوار، ج 2، ص 258، ح 4

4- بحار الانوار، ج 2، ص 259، ح 9.

(عن عمر بن حنظلة، عن ابي عبدالله عليه السلام في حديثٍ قال: «وَإِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ: أَمْرٌ بَيْنَ رُشْدِهِ فَيَتَّبِعُ، وَ أَمْرٌ بَيْنَ غَيْهِ فَيُجْتَنَّبُ، وَأَمْرٌ مُشْكِلٌ يُرَدُّ عِلْمُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَلَالٌ بَيْنَ وَحَرَامٍ بَيْنَ، وَشَبَهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ، فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَمَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ أَزْكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ وَهَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ. ثُمَّ قَالَ فِي آخِرِ الْحَدِيثِ: فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ)

«از عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام به روایت شده است در حدیثی که فرمود: و همانا امور بر سه قسم است:

یک قسم اموری که واضح و روشن است رشد آن (معلوم است که موجب رشد و ترقی انسان خواهد شد) پس در این صورت از این امور باید پیروی نمود.

دسته دوم اموری است که قطعاً موجب گمراهی خواهد گردید که در این صورت باید از آن ها دوری نمود.

دسته سوم اموری است که مشکل می باشد (یعنی رشد و ضلالت او معلوم نیست) که باید برای آگاهی و دانستن این امور به خدا و رسول خدا مراجعه شود. پیامبر صلی الله علیه و آله له فرمود: بعضی از امور حلال بودن آن آشکار و بعضی از امور حرام بودن آن آشکار است و بعضی در این بین مشتبه می باشد. پس کسی که شبهات (آن چه مشتبه و مجهول است) را ترک نماید نجات می یابد از افتادن در محرمات و هر کسی وارد مشتبهات (چیزهای شبهه ناک) گردید (عاقبت) مرتکب محرمات می گردد و هلاک می شود از جهتی که نمی داند، سپس در آخر حدیث فرمود: پس به درستی که توقف در برابر شبهات بهتر است از وارد شدن در چیزهایی که موجب نابودی انسان می شود»

امام صادق علیه السلام فرمود: (قَفَّ عِنْدَ كُلِّ أَمْرٍ حَتَّى تَعْرِفَ مَدْخَلَهُ مِنْ مَخْرَجِهِ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ فِيهِ فَتَنْدَمَ)

هنگام هر کاری توقف نما تا این که در ورودی و گریزگاه آن را بشناسی، پیش از آن که در آن واقع شوی و پشیمان گردی».

امیرالمومنین علیه السلام فرمود:

(لَا وَرَعَ كَالْوُفُوفِ عِنْدَ الشُّبْهَةِ).

«هیچ پرهیزی مانند توقف در هنگام شبهه نیست».

ورع و پرهیز مراتب و مراحل دارد که هر مرحله ای از آن دارای ارزش خاصی است و بالاترین مرحله ورع، اجتناب و دوری از شبهه می باشد، همان گونه که زهد و فاصله گرفتن از دنیا مراتبی دارد و بالاترین آن کناره گیری از حرام است.

امام عسکری علیه السلام نیز فرمود:

(أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ). (1)

«پارساترین مردم کسی است که هنگام شبهه توقف کند».

از علی علیه السلام بشنو کلامی، راه خود را سدّ مکن *** حرف حقّ را چون شنیدی، از تغافل ردّ مکن

در اموری که برایت هست، حلّش شبهه ناک *** تا یقین پیدا نکردی، هیچ فکر بد مکن

کلمه شبهه اسم مصدر از اشتباه و امر بین حلال و حرام، درست و نادرست یا حق و باطل است و دارای انواع گوناگون مانند شبهه محصوره و غیر محصوره، مصداقی و مفهومی می باشد.

شبهه هنگامی ایجاد می شود که در اثر مماثلت و مشابهت دو یا چند چیز یا انسان از همدیگر تشخیص داده نشود و کسانی به آن مبتلا می گردند که تنها به ظاهر توجه داشته و از حقیقت و دید باطن یا قدرت تشخیص (فرقان) محروم باشند همان طور که قتل حضرت عیسی علیه السلام برای افراد مشتبه گردید.

(وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ) (2)

«و نکشتند و به دار نکشیدند (عیسی علیه السلام را) بلکه امر بر آن ها مشتبه شد».

قال علی علیه السلام: (وَإِنَّمَا سُمِّيَتِ الشُّبْهَةُ شُبْهَةً لِأَنَّهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ. فَأَمَّا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فَضِيَاءٌ وَهُمْ فِيهَا الْيَقِينُ وَ دَلِيلُهُمْ سَمْتُ الْهُدَى وَ أَمَّا أَعْدَاءُ اللَّهِ فَدَعَا وَهُمْ فِيهَا الضَّلَالُ، وَ دَلِيلُهُمُ الْعَمَى) (3)

ص: 325

1- وسائل الشیعه، ج 18، ص 114، ح 9 - اصول کافی، ج 1، ص 50، ح 9 - من لا یحضره الفقیه ج 3، ص 5 - نهج البلاغه حکمت 109، ص 1129 - بحار الانوار، ج 2، ص 258 (باب 31: التوقف عند السبّهات و الاحتیاط فی الدین) و ج 78، ص 283، ح 1 (باب 24) و ص 192، ح 5.

2- سوره نساء، آیه 157

3- نهج البلاغه، خطبه 38، ص 123.

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: شبهه را برای این شبهه نامیدند که به حق شباهت دارد. اما نور هدایت کننده دوستان خدا، در شبهات یقین است و راهنمای آنان مسیر هدایت الهی است، اما دشمنان خدا، دعوت کننده آنان در شبهات گمراهی می باشد و راهنمای آنان کوری است.

بنابراین انسان طالب علم که به مضمون حدیث عنوان بصری توجه داشته و بدنبال کسب نور و در جستجوی حقیقت است، به وصیت گرانبهای امام صادق علیه السلام عمل نموده و از رهگذر سؤال (فَأَسْأَلُ الْعُلَمَاءَ مَا جَهِلْتُ)، قفل های علم و دانش را بر روی خود می گشاید تا بدین وسیله دریچه های نور علم بر روی او بازگردد و از سوی دیگر از شبهه و دامن زدن به شبهات نیز که عامل هلاکت است، و بوسیله خودرایی و بی احتیاطی در فتوا ایجاد می گردد به شدت اجتناب می نماید (وَ اهْرَبْ مِنَ الْفُتْيَا...) (1) بر همین اساس در اسلام سؤال مورد توجه قرار گرفته (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْهَلَاةِ، يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ، يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ...) زیرا در مفهوم سؤال معنی خواهش، تقاضا، طلب توأم با ادب و تواضع نهفته است و معمولاً انگیزه سؤال کننده نیز، فهمیدن و فراگیری می باشد تا بدین وسیله تاریکی جهل را از خود دور سازد و بسوی کمال راه یافته، از خطر جهل و هلاکت مصون ماند لذا به پاسخ دانشمند و ارسته ای که از وی سؤال نموده کاملاً گوش فرا می دهد و از سؤال آزمایشی (تعتتی) اجتناب می کند تا به مطلوب خویش نائل گردد، در دعاها و بسیاری نیز به سؤال و مسئلت از خداوند اشاره شده تا از این رهگذر حاجت و نیاز انسان برآورده شود.

پس با این اوصاف همان گونه که در اسلام نسبت به سؤال از اهل خبره به عنوان یک عامل رشد و تکامل تأکید به عمل آمده در مورد آلوده شدن و فرورفتن در باتلاق شبهات که یکی از عوامل ضلالت و تباهی است نیز به شدت مبارزه شده (هر چند شبهه به صورت سؤال مطرح یا القاء گردد) و انسان با توجه به این دو امر مهم (سؤال و دوری از شبهه) می تواند به سوی حق راه پیدا کند و اهل حقیقت شود.

ص: 326

1- ارتباط بین اول و آخر و نیز فرازهای هر بخشی از حدیث عنوان بصری بسیار قابل توجه و تدبر است که بر اهل تحقیق و افراد متتبع و با درایت مخفی نمی باشد.

(وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ (1) - لِمَ تَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ (2)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

(انَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حَمِيٍّ وَاِنَّ حَمِيَّ اَنْ حَمِيَ اللهُ حَلَالُهُ وَحَرَامُهُ، وَالمَشْتَبِهَاتُ بَيْنَ ذَلِكَ كَمَا لَوَانَ رَاعِيًا رَعَى اِلَى جَانِبِ الْحَمِيٍّ لَمْ تَلْبِثْ غَنَمُهُ اِنْ تَقَعَ فِي وَسْطِهِ، فَدَعُو المَشْتَبِهَاتِ) (3)

«هر سلطانی را قرقگاهی است و قرقگاه خدا حلال و حرام او می باشد و شبهات در میان این دو قرار دارد، چنانچه اگر چوپانی گله گوسفند خود را به کنار قرقگاه (منطقه ممنوعه) بچراند (این خطر را دارد که) ناگهان به وسط قرقگاه قرار گیرند، پس گرد شبهات نگردید (مبادا به حرام افتید).»

امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

در آینده شبهاتی پیش آید که نه دانشی روشن بدان داشته باشید و نه پیشوای حقیقی در دسترس شما باشد که به وی رجوع کنید و کسی از آن نجات نیابد جز آن که خدای را به دعای غریق بخواند.

(يا الله، يا رَحْمَنُ، يا رَحِيمُ، يا مُقَلِّبَ القُلُوبِ، ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَي دِينِكَ.) (4)

-3-

-4-

ص: 327

1- سوره بقره، آیه 42.

2- سوره آل عمران، آیه 71.

3- بحار الانوار، ج 70، ص 306

4- معارف و معاریف، ص 1301

خاتمه: محور اصلی یا حاصل کلام امام صادق علیه السلام به عنوان بصری

اشاره

ص: 329

چنان چه در مقدمه بحث اشاره شد عنوان بصری پوینده حق و در جستجوی حقیقت و به دنبال راه صواب و دریافت علم واقعی بوده لذا به همین منظور از خداوند متعال مسئلت نمود تا به سرچشمه حیات بخش علم و معرفت نایل گردد و مورد توجه قلبی و عاطفی ششمین ستاره درخشان آسمان علم و ولایت قرار گیرد که پس از نیل به این هدف مقدس و قرارگرفتن در کشتی آرام بخش رئیس مذهب جعفری و رفع اضطراب و دلهره ها و چشیدن شیرینی روحانی و معنوی ساعتی ملاقات و مجالست با آن حجت خدا و شنیدن مطالبی ارزشمند پیرامون حقیقت بندگی خدا، آن گاه از آن سرچشمه فضیلت و علم و معرفت تقاضای موعظه و نصیحت نمود، در این هنگام که امام علیه السلام او را تشنه و مهبای دریافت حقایق یافت به وی فرمود:

(أَوْصِيكَ بِتَسْعَةِ أَشْيَاءَ فَإِنَّهَا وَصِيَّتِي لِمُرِيدِي الطَّرِيقِ إِلَى اللَّهِ)

«تورا به نه چیز سفارش می کنم که آن ها وصیت من است به آرزومندان راه خداوند». بنابراین حدیث عنوان بصری که با موضوع علم آغاز گردیده بود با موضوع علم نیز خاتمه یافت، لکن محور اصلی حدیث مذکور و نصایح حضرت صادق علیه السلام طریق وصول الی الله می باشد. و آن نه چیز که در سه بخش کلی (ریاضت نفس، حلم و علم) خلاصه می شود در واقع مقدمه و زمینه ساز طریق الی الله و وصول به پروردگار و لقاء الله است و این وصایای بسیار گران مایه برای کسی است که بخواهد سیر الی الله داشته باشد و سلوک حقیقی را فراگیرد نه کسی که هیچ همّتی ندارد و یا با سیر و سلوک الهی بیگانه است. (1)

ص: 331

1- معرفت مقدمه سیر و سلوک است و سیر و سلوک نیز که دارای مبدأ و منتهایی می باشد مقدمه لقاء الله است که به وسیله صراط مستقیم حاصل میشود و از جمله ویژگی های صراط مستقیم حق نیز، بصیرت، نور، رفیق و توشه راه و امنیت است، پس ما اگر راه را پیدا کنیم و طی نماییم همان سیر و سلوک است که طی نمودن این راه مستلزم عمل نمودن به دستور خدا می باشد (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا...) (سوره کهف، آیه 110).

آری سرای دوست بس راهی نیست *** آن را که جز از دوست نظر گاهی نیست

(سَبْحَانَكَ مَا أَضَىٰ يَقَ الطَّرِيقَ عَلَيَّ مَنْ لَمْ تَكُنْ دَلِيلَهُ وَ مَا أَوْضَحَ الْحَقَّ عِنْدَ مَنْ هَدَيْتَهُ سَبِيلَهُ، إِلَهِي فَاسْئَلْكَ بِنَاسِئِ بُلِّ الْوُصُولِ إِلَيْكَ وَ سَبِّرْنَا فِي أَقْرَبِ الطَّرِيقِ لِلْوُفُودِ عَلَيْكَ قَرَّبَ عَلَيْنَا الْبَعِيدَ وَ سَهَّلَ عَلَيْنَا الْعَسِيرَ الشَّدِيدَ وَ الْحَقَّنَا بِعِبَادِكَ الَّذِينَ هُمْ بِالْبِدَارِ إِلَيْكَ يُسَارِعُونَ). (1)

«منزهی تو ای خدا، چقدر راه ها تنگ و دشوار است برای کسی که تو، راهنمای او نباشی و اگر تو هدایت کنی، چقدر راه حق واضح و هویداست، خدایا ما را به راهی ببر که به درگاہت برسیم و از نزدیک ترین راه ها ببر برای ورود بر خودت، نزدیک کن بر ما دوری را و آسان نما بر ما سخت و مشکل را و ملحق کن ما را به بندگان خودت که به سبقت گرفتن به سوی تو می شتابند».

خلل پذیر بود هر بنا که در عالم *** بجز بنای محبت که خالی از خلل است

آری شعاع این وصول یا اتصال (محبت به خدا) به حدی می تواند قوی و ثابت و پایدار باشد که هرگز از انسان جدا نشود. (2) و در پرتو آن نور، نار تولید گردد (نُورٌ يَتَوَلَّدُ مِنْهُ النَّارُ) و در آتش افسوس و حسرت و ندامت نسبت به گذشته از سوئی و سوز و گداز فراق محبوب از سوئی دیگر، پیوسته در حال تکاپو و حرکت قرار گیرد تا او را ملاقات کند.

(إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَادِحًا فَمُلَاقِيهِ). (3) «البته با هر رنج و مشقت (در راه اطاعت و عبادت حق) به سوی پروردگارت می روی و او را ملاقات خواهی کرد.»

امام صادق علیه السلام در ذیل حدیثی مفصل در باب محبت خدا فرمود:

ص: 332

1- مفاتیح الجنان ص 206، مناجات خمسة عشر (مناجات المریدین).

2- (قال الصادق عليه السلام: إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ إِتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ إِتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا). (همانا پیوند روح مؤمن به روح خدا از پیوند شعاع خورشید بر خورشید شدیدتر و محکم تر است). رساله لقاء الله، ص 254 - فضیلت های فراموش شده، ص 71 به نقل از کافی و توحید.

3- سوره انشقاق، آیه 6 و نیز آیاتی نظیر «إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» سوره فاطر، آیه 18، یا (إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَى) نجم، آیه 42.

(مَثَلُ الْمُسْتَقِ مَثَلُ الْغَرِيقِ لَيْسَ لَهُ هِمَّةٌ إِلَّا خَلَاصُهُ وَقَدَسِيَ كُلُّ شَيْءٍ دُونَهُ). (1) «مثل مشتاق مانند غرق شده ای می ماند که فقط برای نجات تلاش می کند و هر چیزی جز او را فراموش می نماید.»

اندر این ره می تلاش و می خراش *** تا دم آخر دمی غافل مباش

اندکی جنبش بکن هم چون جنبین *** تا ببخشندت حواس نور بین

ظرف تحصیل این نور نیز در همین دنیا است که تدریجاً سرّ و ضمیر انسان در اثر بندگی خدا در استخدام کامل پروردگار قرار می گیرد و مورد جذبه سلوکی او واقع می شود.

(يَا مَنْ لِقُلُوبٍ مِغْنَطِيسٍ). (2)

وَقَطَّرَ عَلَى قَطْرِ إِذَا التَّمَّتْ نَحْرُ *** وَنَحْرُ عَلَى نَحْرٍ إِذَا اجْتَمَعَتْ بَحْرُ

اندک اندک شود به هم بسیار *** دانه دانه است غلّه در انبار

در حروف ابجدی خود را به چشم کم مبین *** قطره قطره چون که گردد جمع دریا می شود

دریای محبت خدا آن چنان عظیم و پهناور است که هر چه انسان بیشتر در آن شناور شود، بیشتر لذّت می برد به طوری که جدا گشتن و بیرون رفتن از آن دریای بیکران و عظیم محبت خدا را، سالک الی الله برای خود مایه مرگ قطعی می داند نظیر ماهی که حیات او در آب و دریا است و جدا شدن او با مرگ حتمی مواجه است.

مهر تو دریا و دل ما ماهی است *** ماهی از آب چو گردید جدا می میرد

ما مریضم و تویی بر همه خلق طیب *** به مریضت ندهی گر تو دوا می میرد

کسی که شیرینی و حلاوت محبت محبوب (خدای متعال) را چشید، پیوسته او را صدا می زند و به یاد او خواهد بود و هرگز از او جدا نمی گردد.

(الهِ مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا وَمَنْ ذَا الَّذِي آسَى بِقُرْبِكَ فَأَبْتَغِي عَنْكَ حَوْلًا، إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِمَّنْ اصَّ طَفَيْتُهُ لِقُرْبِكَ وَوَلَايَتِكَ وَأَخْلَصْتَهُ لَوُدِّكَ وَوَلَايَتِكَ وَشَوْقَتَهُ

ص: 333

1- بحار الانوار، ج 70، ص 24، ح 24 باب (حبّ الله تعالى).

2- منظومه حاجی سبزواری، باب الهیات فی افعاله تعالى، ص 183

«معبودا! کیست که مزه محبت تو را چشیده باشد و غیر تو را به جای تو اختیار کند؟ و کیست که به مقام قرب تو انس گرفته باشد و از درگاه تو انتقال جوید (و لحظه ایی از تو رو گرداند؟) معبودا! ما را از کسانی مقرر دار که او را برای قرب و ولایت خود برگزیدی و خالصش نمودی برای مهر و دوستی خود و تشویق کردی او را به ملاقات خود».

(وَمَا أَطْيَبَ طَعْمَ حُبِّكَ وَمَا أَعَذَبَ شَرِبَ قُرْبِكَ). (2)

«و چه خوش است مزه دوستی تو و چه گواراست نوشیدنی قرب تو».

امام صادق علیه السلام فرمود: (كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يُصَلِّي حَتَّى يَتَوَرَّمَ قَدَمَاهُ وَيَقُولُ: أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا - أَرَادَ أَنْ يَعْتَبِرَ بِهِ أُمَّتَهُ - فَلَا تَغْفُلُوا عَنِ الْإِجْتِهَادِ وَالتَّعَبُّدِ وَالرِّيَاضَةِ بِحَالٍ، أَلَا وَإِنَّكَ لَوْ وَجَدْتَ حِلَاوَةَ عِبَادَةِ اللَّهِ وَرَأَيْتَ بَرَكَاتِهَا وَاسْتَتَضَّتْ بِنُورِهَا لَمْ تَصْبِرْ عَنْهَا سَاعَةً وَاحِدَةً وَلَوْ قُطِعَتْ إِرْبًا إِرْبًا...). (3)

«رسول خدا صلی الله علیه و آله: آن قدر نماز خواند تا هر دو پایش ورم کرد و می فرمود: چرا بنده شکرگزاری نباشم؟ - و منظور او آن بود تا امتش عبرت بگیرند - پس شما در هیچ حال از کوشش و عبادت و ریاضت غفلت نورزید، هان اگر شیرینی عبادت خدا به کامت برسد و برکاتش را ببینی و با نور عبادت روشن شوی، یک ساعت نخواهی توانست از عبادت خودداری کنی هر چند به قیمت قطعه قطعه شدنت تمام شود...»

(شَرِبْتُ الْحُبَّ كَأَسَا بَعْدَ كَأْسٍ)، «شربت محبت را یک ظرف (کاسه) چشیدم و نوشیدم بعد از آن ظرفی و همین طور ادامه دادم، نه آن شربت تمام شد و نه من سیر شدم». و شاید این که گفته شده انسان از علم هرگز سیر (4) نمی شود منظور همان نور الهی باشد که علم واقعی است، پس

ص: 334

1- مفاتیح الجنان ص 207 مناجات خمس عشرة (مناجات المحبتين).

2- مفاتیح الجنان ص، 212 مناجات خمسة عشر (مناجات العارفين)

3- رساله لقاء الله (عالم عامل میرزا جواد ملکی تبریزی رحمه الله)، ص 108.

4- قال الصادق عليه السلام: (مَنْهُوْمَانِ لَا يَشْبَعَانِ، مَنْهُوْمُ الْعِلْمِ وَمَنْهُوْمُ الْمَالِ - طَالِبُ الْعِلْمِ وَطَالِبُ دُنْيَا إِمَامِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «دو گرسنه اند که هرگز سیر نمی شوند، یکی گرسنه علم و دیگری گرسنه مال» بحار الانوار، ج 1، ص 183. ح 83.

به طور کلی وضع روحی اهل محبت با دیگران متفاوت می باشد و محبت و مناجات با خدا برای آنان لذیذترین و بهترین چیزهاست و شربت قرب به حق برای آنان بسیار گوارا است و هرگز حدّ یقف ندارد بلکه هر چه بیشتر شود تشنگی زیاد تر می گردد (إِنَّ أَطْيَبَ شَيْءٍ فِي الْجَنَّةِ وَالذَّهْبُ حُبُّ اللَّهِ وَالْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ... (1)).

ذکر نامش عابد مشتاق را *** از بهشت جاودانی خوش تر است

این محبت هم نور دارد و هم نار، از سویی قلب را روشن می کند و صفا و جلا می دهد و از طرفی نیز نار و سوز دارد مانند مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد حسین نجفی رحمه الله که در اواخر عمر خود دایم گریه می کرده و سوز و صفای عجیبی داشته، لذا مردم عادی که نمی توانند وضع روحی و موقعیت آنان را درک کنند گاهی این گونه افراد را می به جنون می کنند. (كَانَ عَدَدَ أَهْلِ الدُّنْيَا كَأَنَّهُ قَدْ خُولِطَ وَإِنَّمَا خَالَطَ الْقَوْمَ حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّهِ). (2) (وَلَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ). (3)

«مشهور است که مرحوم محقق (صاحب شرایع الاسلام) خواب حضرت موسی علیه السلام را دید، موسی علیه السلام از او سؤال کرد چه می کنی؟ محقق گفت: درس فقه می گویم، اصول می گویم و یک یک فعالیت های مختلف علمی و حوزوی خود را برای آن حضرت بازگو نمود، در این هنگام حضرت موسی علیه السلام فرمود: یک کلمه مختصر بگو، طلبه هستم! محقق نیز در پاسخ گفت: زمانی که خداوند از شما سؤال کرد: آن چیست در دست تو؟ (وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى) اشاره به عصایی که در دست موسی علیه السلام بود. در پاسخ گفتی: (هِيَ عَصَايَ، اَتَوَكَّؤُا عَلَيْهِا وَأَهْشُ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِي فِيهَا مَآرِبٌ أُخْرَى). (4) «این عصای من است که بر آن تکیه می زنم و با آن برگ می تکانم برای گوسفندانم و کارهایی دیگر نیز با آن انجام می دهم». در صورتی که با یک کلمه می گفتی: این عصا است در دست من! حضرت موسی علیه السلام فرمود: من دوست می داشتم با خدا بیشتر حرف بزنم و فرصتی بود تا با محبوب بیشتر سخن گویم، در این هنگام محقق گفت: من نیز دوست دارم

ص: 335

1- بحار الانوار، ج 69، ص 251، ح 30

2- بحار الانوار، ج 73، ص 55، ح 28.

3- نهج البلاغه، خطبه همام، ص 602 خطبه 184.

4- سوره طه، آیه 18

با کلیم خدا بیشتر سخن بگویم، در این جا حضرت موسی علیه السلام به محقق فرمود: (أَنْتَ مُحَقِّقٌ حَقًّا). (1)

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود:

چون خداوند اراده کرد حضرت ابراهیم علیه السلام را قبض روح کند ملک الموت علیه السلام را به سوی او فرستاد ملک الموت علیه السلام چون به ابراهیم علیه السلام رسید عرض کرد، (سَلَامٌ عَلَيْكَ يَا إِبْرَاهِيمَ) سلام بر تو باد ای ابراهیم! گفت: (وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا مَلَكَ الْمَوْتِ أَدَاعِ أُمَّ نَاعٍ؟) بر تو باد سلام ای ملک الموت، آمدی مرا به سوی پروردگار بخوانی که به اختیار اجابت کنم یا آن که خبر مرگ مرا آوردی و باید به اضطرار شربت مرگ را بنوشم؟ عزرائیل علیه السلام گفت: ای ابراهیم! بلکه آمده ام که تو را بی اختیار به سوی خدا ببرم پس اجابت کن دعوت خدایت را و تسلیم مرگ باش، خدایت تو را به سوی خود خوانده است؟ ابراهیم گفت: (فَهَلْ رَأَيْتَ خَلِيلًا يُمِيتُ خَلِيلَةً) آیا دیده‌ای دوست و یار مهربانی یار مهربان و دوست خود را بمیراند؟

خداوند به ملک الموت علیه السلام خطاب کرد: ای عزرائیل! به ابراهیم بگو: (هَلْ رَأَيْتَ حَبِيبًا يَكْرَهُ و لِقَاءَ حَبِيبِهِ) آیا هیچ دیده‌ای که یار مهربانی از ملاقات و دیدار محبوبش گریزان باشد و لقای او را مکروه بدارد؟ (إِنَّ الْحَبِيبَ يُحِبُّ لِقَاءَ حَبِيبٍ) حَقًّا که حبيب دوست دارد محبوب خود را ملاقات کند؟ (2)

ما را همه مقصود ملاقات خدا بود *** الْمَنَّةُ لِلَّهِ که به مقصود رسیدیم

روایت شده که خداوند متعال مال بسیاری به حضرت ابراهیم علیه السلام داده بود به طوری که چهار صد سگ با قلاده زرین در عقب گوسفندان او بودند و فرشتگان به خدای متعال گفتند: که دوستی ابراهیم نسبت به تو، به خاطر مال و نعمت فراوان است که به او عطا فرموده‌ای، پروردگار عالم نیز خواست تا به آنان بنماید که چنین نیست لذا جبرئیل را فرمود:

برو و مرا در جایی که ابراهیم بشنود یاد کن، جبرئیل به امر خدا رفت بر بالای تلی، جایی که ابراهیم نزد گوسفندان خود بود ایستاد و با آواز خوشی گفت (سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ

ص: 336

1- شرح حال زندگی و شخصیت والای آن عالم بزرگ شیعه در کتب مختلف و قصص العلماء آمده است.

2- بحار الانوار، ج 6، ص 127 - جامع السعادات، ج 3، ص 151.

الروح). در این هنگام چون ابراهیم نام خدا و محبوب خود را شنید جمیع اعضاء او به حرکت آمد و فریاد برآورد.

این صوت دلنشین از کجاست که بر گفت نام دوست *** تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست

دل زنده می شود به امید وفای یار *** جان رقص می کند ز سماع کلام دوست

پس ابراهیم از چپ و راست نگاه کرد دید شخصی بر تلی ایستاده به نزد وی شتافت و گفت: تو بودی که نام محبوب من بردی؟ گفت آری، ابراهیم گفت: یک بار دیگر نام حق را بگو، ثلث اموال و گوسفندانم از تو باشد. جبرئیل دو مرتبه نام خدا را برد، ابراهیم گفت: یک مرتبه دیگر بگو نصف گوسفندانم از تو، جبرئیل باز نام حق را گفت. حضرت ابراهیم از شدت شوق و ذوق واله و بی قرار شده و در این هنگام گفت: تمام گوسفندانم از تو یک مرتبه دیگر نام دوست مرا بگو، جبرئیل باز گفت. ابراهیم گفت: مرا دیگر چیزی نیست، خود را به تو دادم یک بار دیگر بگوی، جبرئیل باز گفت. ابراهیم گفت: بیا مرا با گوسفندان من ضبط کن که جملگی از تو است.

جبرئیل گفت: ای ابراهیم! مرا حاجت به گوسفندان تو نمی باشد من جبرئیل هستم و حقاً جای آن داری که خدا تو را دوست خود گردانید که در وفاداری، کاملی و در مرتبه دوستی، صادق و در شیوه طاعت، مخلص ثابت قدم. (1)

اصحاب امام حسین علیه السلام در شب عاشورا آن چنان مسرور و شادمان بودند از اینکه فردای آن روز به لقاء حق خواهند رسید که بعضی از آنان مانند قاسم بن الحسن علیهما السلام اظهار می نمود مرگ از غسل برای من شیرین تر است و امام حسین علیه السلام خود، روز عاشورا هر چه به ظهر روز نزدیک تر می شد چهره آن بزرگوار برافروخته و درخشنده تر می گشت با این که از یک طرف بدن های طیب و طاهر بهترین عزیزان وی چون علی اکبر علیه السلام و حضرت ابوالفضل علیه السلام و دیگران

ص: 337

روی زمین افتاده و در خون می غلتیدند و در آغوش او طفل شیرخوار، علی اصغر علیه السلام در اثر تیر حرمه (لعنة الله عليه) بی تابی کرده و جان داده بود و از سوی دیگر لشکر کفار پیوسته به طرف آن حضرت حمله ور بودند، تا این که بالاخره بر روی زمین قرار گرفت، در این هنگام رو به درگاه پروردگار به طرف آسمان نگاه می کرد و آن چنان شیفته محبوب و معبود خویش بود که احدی جرأت نزدیک شدن به آن حضرت را نداشت به طوری که هر کس به طرف آن حجت خدا می رفت می لرزید و وحشت می کرد (این همان زمانی بود که عرش خدا به لرزه درآمد) زیرا این مرحله، مرحله بسیار حساس تجلی حق بود که تاکنون امام حسین علیه السلام به سوی حق نگاه می کرد و همی او را یاد می نمود و اکنون محبوب به دیدار محب صادق و حقیقی خود آمده و در این هنگام، ملاقات اختصاصی عبد و معبود (اباعبدالله با پروردگار) محقق گردیده و تمام عالم تحت تأثیر واقع شده، بالاخره امام حسین علیه السلام با اجازه تکوینی به دشمن رخصت داد تا سر از پیکرش جدا نمایند و بدین وسیله به شهادت نایل گشت و با زمزمه آخرین مناجات خود نزد معبود شتافت.

(الهی رضاً برضاک صبراً علی بلائک، لا معبود لی سواک.) (1)

«معبودا راضی به رضای توام، شکیبیا بر بلاهیت، معبودی برای من جز تو نیست».

مشنوازی چون حکایت می کند *** بشنوازی دل چون روایت می کند

مشنوازی نی نوای بینواست *** بشنوازی دل دل حریم کبریاست

نی چو سوزد، تلّ خاکستر شود *** دل چو سوزد خانه دلبر شود

نی ز خود هرگز ندارد شور و حال *** دل بود مرآت نور ذوالجلال

نی اگر پرورده آب و گل است *** دست پرورده خداوندی دل است

نی اگر بشکست، بی قدر و بهاست *** بشکند گر دل خریدارش خداست

نی تهی دست است و بی قدر و بها *** دل بود گنجینه مهر و صفا

نی تهی مغز و درونش پرهاست *** دل تجلی گاه عرفان و ولاست

ص: 338

نی تورا از یاد حق غافل کند *** دل تورا بر قرب حق نایل کند

نی به هر دست و به هر لب آشناست *** دل مکان و خانه خاص خداست

نی چو بینم یاد آرم نینوا *** دل شود نالان به یاد کربلا

از جفای نی دلم آتش گرفت *** کاش نی از ریشه آتش می گرفت

رفت بر نی رأس پر خون حسین علیه السلام *** بود زینب پای نی در شور و شین

نی از حلقوم حسین علیه السلام خون می مکید *** پای نی زینب گریبان می درید

دید بر نی چون سر آن حق پرست *** سر به محمل زد، جبین خود شکست

چون رود در شام و در تشت طلا *** می خورد نی بر لب آن مقتدا

نی خورد چون بر لب و دندان او *** دل بسوزد بر لب عطشان او

«ذره» بس کن ماجرای «نی نوا» *** سوخت از این غم دل خیر النساء علیها السلام

نمونه دیگری از این نوع اتصال و وابستگی و پیوستگی به حق و سلوک الی الله داستان مهم حضرت موسی علیه السلام است آن هنگام که مأموریت یافت به کوه طور حرکت کند، که پس از طی مقدمات منازل به آن حضرت خطاب شد: (انظُرْ إِلَيَّ الْجَبَلِ) «نظر کن به کوه» که در این هنگام موسی علیه السلام غش کرد (فَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا) زیرا این جا مرحله تجلی نور حق بود (نظیر همان مرحله که امام حسین علیه السلام در گودی قتلگاه به شهادت رسید). موسی علیه السلام پس از این که نور حق را مشاهده نمود و به مقصد؛ یعنی وادی مقدس رسید به او خطاب شد: (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى) (1) «پس نعلین از خود به دور کن که اکنون در وادی مقدس - و مقام قرب ما - قدم نهادی»

شاید جدانمودن و بیرون آوردن کفش کنایه از کندن و رهانمودن تمام تعلقات و وابستگی ها و علائق باشد زیرا کم ترین و کم ارزش ترین چیزها که به انسان تعلق دارد کفش او است لذا موسی علیه السلام هنگامی که به محل تجلی نور حق و وادی مقدس می رود باید خود را از

ص: 339

همه چیز تجرید نموده و تمام آن چه را به او ارتباط دارد مانند زن و فرزند و امثال آن و حتی کفش که بی قیمت ترین چیزها است را رها کند و بار را سبک نماید.

آن کس که ترا شناخت جان را چه کند *** فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی *** دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

بنابراین برای نیل به مقام عالی قرب ربوبی و وصول الی الله باید تمام تعلقات و وابستگی ها و حجاب های ظلمانی و نورانی به کلی از بین برود و تا حجاب های ضخیمی مانند حب دنیا، کبر و خود پسندی، غفلت و حب نفس از بین نرود امکان تحقق مقام قرب و عرفان حقیقی نخواهد بود.

(عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ.) (1) «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همانا برای خداوند هفتاد هزار حجاب است از نور و ظلمت»

گر همی جویی وصال یار را *** کن برون از قلب خود اغیار را

(الهِ هَذَا ذُلِّي ظَاهِرٌ بَيْنَ يَدَيْكَ وَهَذَا حَالِي لَا يَخْفَى عَلَيْكَ، مِنْكَ أَطْلُبُ الْوُصُولَ إِلَيْكَ... أَنْتَ الَّذِي أَرَزَلْتَ الْأَغْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ حَتَّى لَمْ يُجِبُوا سِوَاكَ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى غَيْرِكَ، أَنْتَ الْمُؤَنَسُ لَهُمْ حَيْثُ أَوْحَشَتْ لَهُمُ الْعَوَالِمُ، وَأَنْتَ الَّذِي هَدَيْتَهُمْ حَيْثُ اسْتَبَيَّنَتْ لَهُمُ الْمَعَالِمُ، مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَ مَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ) (2)

«خدایا این خواری من عیان است در برابر تو، و این حال من پوشیده نباشد بر تو، از خودت خواهم رسیدن (وصول) به حضرتت را... تویی که اغیار و بیگانه را از قلب دوستانت بر طرف ساختی تا جز تو را دوست ندارند و به غیر تو پناه نبرند، تویی همدم و مؤنس آنان آن جا که از عوالم هستی در هراسند و تویی که راهنمای آن هایی آن جا که چشم انداز آن ها شود نشانه های تو، چه دارد آن که تو را ندارد؟ و چه ندارد آن که تو را دارد؟»

آن کس که تو را دارد جانان چه محروم *** من که نشدم محروم تا با تو بیوستم

ص: 340

1- بحار الانوار، ج 55 ص 45 باب 5، ح 13) (السَّامَاءُ وَالْعَالَمُ) ضمناً تمام حجاب های معرفت و قرب الهی در قرآن بیان گردیده و شاید منظور از حجب نورانی همان دلپستگی به ثواب های اعمال باشد.

2- مفاتیح الجنان، ص 451-452 «دعای عرفه».

گمراه منم که دولت نشناخته ام *** از هر چه جز اوست دین و دل باخته ام

او حافظ من به هر کجا در همه حال *** من غافل از او به غیر پرداخته ام

اکنون پس از این مقدمه و با این اوصاف، اهمّیت بسیار فراوان حدیث عنوان بصری در ارتباط با وصول الی الحق و سلوک الهی که محور مرکزی حدیث مذکور است روشن می شود زیرا چنان چه در بخش اول حدیث مطرح شد، قدم نخست و پایه اساسی و بنیادی نیل به هدف مقدّس قرب الهی و وصول الی الله را امام صادق علیه السلام بندگی خدا معرّفی فرموده (در این مسیر هرگز تکلیف عبادت از انسان ساقط نمی شود) بنابراین با غرس درخت تنومند عبودیت و تناول میوه شیرین و پر محتوای آن یعنی تقوا از سویی و استفاده از سه عامل مهم و اساسی (ریاضت نفس، حلم و علم) از سوی دیگر، این هدف عالی تحقّق پیدا می کند، پس با این توضیح و بدین وسیله ارتباط بخش نخست و آخر حدیث به خوبی معلوم می گردد که عبادت منهای ریاضت نفس و برخورداری از علم و حلم تحقّق نخواهد یافت کما این که ریاضت نفس و تحمّل سختی ها و علم و دانش نیز بدون برخورداری از روح عبادت و تعبّد فایده ای نداشته و انسان را به کمال نخواهد رساند زیرا ریاضت نفس و امثال آن فی حدّ نفسه هیچ نوع مطلوبیت و محبوبیتی ندارد (چنان چه مرتاضین هندی یا شعبده بازان نیز در این ارتباط رفتار غیر عادی و گاهی کارهای عجیب و محیّر العقول از خود نشان می دهند) پس ریاضت نفس در صورتی ارزش دارد که مقدمه طریق الی الله باشد و طریق الی الله نیز از جانب نمایندگان خاص خدا یعنی معصومین علیهم السلام به طور کامل بیان گردیده لذا تمام برنامه های عبادی یا عبادات عملی مانند نماز، روزه و حج که هر کدام به نوعی ریاضت است توقیفی می باشد (متوقّف است بر آن چه معصوم علیه السلام بیان فرموده) و از عبد نیز چیزی جز این خواسته نشده. پس هنگامی که انسان عبد خدا شد تدریجاً سلوک برای او موجب جذب می شود (سالک مجذوب) آن گاه از همین رهگذر (مجذوب سالک) (1) می گردد و از عالم غیب به او عنایت خاص مبذول گشته (ایصال الی المطلوب) و محبّت شدید خدا از یک طرف و

ص: 341

1- سالک مجذوب یعنی آن که سلوک برای او موجب جذب می شود و مجذوب سالک آن است که یک مرتبه خداوند او را مجذوب خود می گرداند.

در پرتو آن، محبت او در دل اولیاء خدا نیز از سوی دیگر قرار می گیرد و از این طریق به عالمی دست پیدا می کند که آرزوی همه بندگان حقیقی و سالکان الی الله است.

گر می روی بی حاصلی *** گر می برنتد واصلی

راه های وصول به حق و قرب الهی بسیار است (الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ) (1) «راه های به سوی خدا به عدد انفاس خلائق است» مثل این که انسان به عیادت مریض برود یا یتیم نوازی کند یا صله رحم نماید و موارد فراوان دیگر که هر یک از آن ها به نوعی موجب تقرب الی الله خواهد شد، فقیر از راه صبر و ثروتمند با انفاق نمودن، به خدا نزدیک می گردند که هر دو به صراط مستقیم حق منتهی می شوند و از همین راه ها تدریجاً محبت به خدا زیاد می گردد تا جایی که سراسر وجود انسان یک پارچه محبت می شود و از این رهگذر وصول الی الحق تحقق پیدا می کند و در نیل به این مقصد سه عامل مهم نقش اساسی دارد یکی اعمال رفتار قُربی، دیگر محبت خدا و سوم محبت اولیاء الهی یعنی معصومین علیهم السلام و پیروان حقیقی آنان.

(يا مُنَى قُلُوبِ الْمُشْتَاكِينَ وَ يَا غَايَةَ أَمَالِ الْمُحِبِّينَ اسْأَلْكَ حُبَّكَ وَ حُبُّ مَنْ يُحِبُّكَ وَ حُبِّ كُلِّ عَمَلٍ يُوصِلُنِي إِلَى قُرْبِكَ). (2)

«ای آرزوی دل های مشتاقین و ای نهایت آرمان دوستان، از تو مسئلت می نمایم محبت تو را و محبت آن کس که تو را دوست دارد و محبت هر کاری که مرا به قرب تو برساند».

به هر حال همه موجودات جهان در جنبه وجودی خود، به سوی خدا توجّه دارند و به نوعی به ذکر و یاد او مشغول می باشند (3) و هر موجودی با زبانی خدا را می خواند ولی در بین تمام

ص: 342

1- بحار الانوار ج 64 ص 137.

2- مفاتیح الجنان، ص 208، مناجات خمس عشرة (مناجات المحبّین).

3- «الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ» «راه های به سوی خدا به عدد انفاس خلائق است به تعداد خلائق راه به سوی او وجود دارد) فقیر از راه صبر و غنی با انفاق به خدا نزدیک می شوند که هر دو به یک صراط مستقیم منتهی می گردد.

موجودات عالم (1)، انسان تنها موجودی است که در جنبه وجود و جهات وجودی او امکان صعود و پرواز بسیار فراوان است و با عبادت و ریاضت می تواند آن محبتی را که بالفطره در نهاد او وجود دارد تشدید نماید و از همین رهگذر به عالی ترین مقام قرب نایل گردد. (2)

در این صورت است که یاد حق در درون وی مشتعل می گردد و خداوند متعال نیز محبت اولیاء خود را در دل او ایجاد می کند پس در طریق وصول الی الله با دو بال پرواز انسان سالک به اوج کمال می رسد که این دو عامل نقش فراوانی خواهند داشت یکی حبّ شدید به خدا و به دنبال آن ذکر و یاد حق و دیگری محبت اولیاء خدا یعنی معصومین علیهم السلام و همنشینی با کسانی که پیوسته به یاد خدا می باشند که محبت بندگان و دوستان حقیقی خداوند نیز وسیله ای است تا انسان را به سوی خدا بکشاند و از آن چه او را از خدا دور می کند باز دارد.

«محبت به خدا مانند درخت و ریشه آن است و محبت به اولیاء خدا، نظیر شاخ و برگ های آن درخت می باشد، اگر شاخه و برگ های درخت قطع شود به تدریج درخت نیز به جمهت عدم تنفس، خشک می گردد و نیز اگر ریشه درخت زده شود شاخه و برگ ها هم خشک خواهد شد، از طرف دیگر اگر شاخه و برگ ها به واسطه استفاده از حرارت و نور و هوا، قوی تر شوند درخت

ص: 343

1- هر موجودی در این عالم اعم از انسان، حیوان و سایر موجودات در سرّ و ضمیر و کنه وجودی خود به نوعی، خدا را صدا می زند (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَقْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) سوره اسراء / 44 جمله ذرات عالم در نهان *** با تو می گویند روزان و شبان ما سمیعیم و بصیریم و هشیم *** با شما نامحرمان ما خامشیم افراد کافر و مشرک نیز اگر از آن ها سؤال شود درباره آفرینش که چه کسی آن ها را خلق کرده اعتراف به پروردگار عالم می نمایند (وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ) سوره زخرف / 87 بنابراین راه مستقیم (که راه حق است و سایر راهها باطل می باشد) و منتهی به خدا می شود یک راه بیش نیست (إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) و هر موجودی از موجودات عالم به نحوی با خدای خویش در ارتباط می باشد. دل مسوزان که زهر دل به خدا راهی هست هر دل سوزان هزاران راه دارد سوی تو *** این همه ره را تو پایانی ندانم کیستی در راه تو هر که را وجودیست *** مشغول پرستش و سجودیست

2- در کتاب بحر المعارف، ص 39 (طریق الوصول الی الله ثلاث) و کتب دیگری نیز از بین تمام راه ها، نزدیک ترین راه را همین راه محبت ذکر کرده اند.

نیز قوی می شود و نیز اگر ریشه درخت به وسیله استفاده از مواد غذایی زمین قوی شود. شاخ و برگ های درخت نیز قوت می گیرد نظیر این رابطه متقابل، بین محبت به خدا و محبت به اولیای او نیز وجود دارد، محبت اولیای خدا شاخ و برگ محبت خداست، اگر این محبت را تقویت کنیم، محبت به خدا نیز تقویت می گردد و تجربه نشان داده که وقتی فضایل و کمالات پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام ذکر می شود و سخن از معجزات و ارزش های الهی آن ها به میان می آید علاقه و محبت انسان زودتر برانگیخته می شود». (1)

یارب از دل های ما درد محبت را مگیر *** این تجمّع این توّسل این ارادت را مگیر

هستی ما بستگی دارد به مهر اهل بیت علیهم السلام *** هر چه می خواهی بگیر از ما ولایت را مگیر

نکته دیگری که قابل توجه است، موضوع محبت و درجات آن می باشد که محبت خدا و به دنبال آن اولیاء الهی برای افراد یکسان نیست بلکه افراد در این میدان متفاوت می باشند و مرحله بسیار عالی آن هنگامی تحقق می یابد که فکر و خیال و ذکر و ورد آدمی به طور کامل متوجه معبود حقیقی باشد (وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ). (2) «آن ها که ایمان دارند محبتشان به خدا شدیدتر است.»

کلمه حُب زیباترین و جامع ترین لفظی است که در آیات قرآن و روایات و نیز دعاها و مناجات بسیاری، پیرامون انسان های با ایمان و بندگان خالص خدا به کار رفته است، کلمه عشق (3) نیز که گاهی در این باره گفته شده و بیشتر در اشعار شعرا آمده تا در لسان شرع مقدّس اسلام و فرهنگ دینی، چنان چه معنای صحیح و مناسبی از آن در نظر گرفته شود، منظور از آن همان محبت شدید به خداوند متعال است که در اندیشه انسان های پاک و با تقوا یافت می شود به طوری که در راه حق و حقیقت و هدف های عالی الهی و مقاصد بزرگ، از تمام لذّات مادّی و شهوت پرستی چشم پوشی نموده، تا پای جان در راه نیل به هدف و قرب الهی پایداری و

ص: 344

1- راهیان کوی دوست (شرح حدیث معراج) ص 49

2- سوره بقره، آیه 166.

3- کلمه عشق اسم مصدر از باب تَعَبَ (فَعِلَ، يَفْعَلُ - عَشِقَ، يَعْشِقُ) به معنای افراط در محبت است (مرآة العقول، ج 8، ص 84) و الحُبّ اذا افراط سمّي عشقاً (شرح اشارات، فصل هیجدهم، نمط هشتم)

هر آن کس عاشق است از جان نترسد *** یقین از کند و هم زندان نترسد

دل عاشق بود گرگ گرسنه *** که گرگ از هی هی چوپان نترسد

منظور بعضی از اعلام و شخصیت های بزرگ علمی و معنوی مشهور و معاریف از علما و شعرا که تقلیداً عَن سَلَف در اصطلاحات خود، کلمه عشق را به کار برده اند، ظاهراً همین معنی باشد نه چیز دیگر و نه آن عشقی که یک نوع بیماری سوداوی و روانی مالیخولیایی است و از دنیای بهیمی و حیوانی و شهوانی سرچشمه می گیرد و باعث دوری از حق می گردد. (إِنَّ الْعَشْقَ ضَرْبٌ مِنَ الْمَالِيخُولِيَا وَالْأَمْرَاضِ السُّودَاوِيَةِ). (1) لذا امیر المؤمنین علیه السلام نیز فرمود: (مَنْ عَشِقَ شَيْئاً أَعَشَى بَصْرَهُ وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ وَيَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيْعَةٍ، قَدْ خَرَقَتْ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ). (2) «یعنی هر کس عاشق چیزی شود چشم او نابینا و دل او بیمار است پس او به دیده غیر صحیح می نگرد و به گوش غیر شنوا می شنود، به تحقیق شهوات و میل نفسانی عقل او را پاره کرده و دریده است (قلب و چشم و گوش خود را بیمار ساخته است).»

بنابراین هر چند منظور بعضی از بزرگان و اعلام از استعمال این کلمه، فرط محبت و شدت حبّ به خدا است نه عشق حیوانی شهوانی و در حقیقت معنای عام آن را قصد نموده و لغت حبّ را به عشق ترجمه نموده اند اما مع ذلک استفاده از این لفظ به دلایلی شایسته و در شأن معارف و فرهنگ غنی دینی ما شیعیان و مکتب ارزشی ما نمی باشد و بهتر است از همان کلمه قرآنی و زیبا و پرمحتوا یعنی محبت و مودت استفاده شود زیرا:

اولاً- در سراسر قرآن مجید مطلقاً از این کلمه نام برده نشده (اعمّ از عشق مجازی و حقیقی) بلکه آن معنای ممدوح مطلوبی نیز که در تفسیر عشق گفته شده (اگر درست باشد) با لفظ حبّ یا ودّ و امثال آن آمده و هیچ گونه دلیلی وجود ندارد که کلمه حبّ یا (أَشَدُّ حُبّاً) را به معنای عشق بدانیم یعنی عشق جایگزین حبّ بشود و آن معنای بسیار عالی ارتباط با خدا که در مفهوم حبّ وجود دارد را با کلمه عشق که معنای غالب آن شهوانی است بیان کنیم.

ص: 345

1- سفینه البحار، ج 2، ص 197

2- نهج البلاغه، خطبه، 108، ص 321

ثانیاً در روایات نیز این کلمه خیلی به ندرت استعمال شده که آن هم از نظر سند و اعتبار، محلّ تأمل و اشکال بوده و نیاز به بررسی دارد مانند حدیث جعلی معروف (مَنْ أَحَبَّنِي عَشَّقَنِي...) (1) و نیز روایت (أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ) (2) و (زُوي... مَضَارِعُ عَشَائِهِمْ...) (3)

علاوه بر این در حدیث مذکور امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه (مَنْ عَشِقَ...) از عشق مذمت شده و به خطر و آثار منفی و وخیم آن اشاره شده است، احادیث دیگری نیز عشق را شدیداً مذمت نموده است.

(سَدِّئِلَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْعِشْقِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُلُوبٌ خَلَّتْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَإِذَا قَهَّاهَا اللَّهُ حُبَّ غَيْرِهِ.) (4) «از امام صادق علیه السلام در مورد عشق سؤال شد؟ آن حضرت فرمود: قلب هایی که از یاد خدا خالی است پس خداوند متعال (از باب عقوبت) محبت دیگران را به دل آن ها می چشاند (یعنی عشق غفلت از خدا است.)».

ثالثاً در بین آن همه کلمات دلنشین جذّاب عالیة المضامین دعاها و مناجات های (5) فراوان مانند مناجات های امیرالمؤمنین و امام سجّاد علیهما السلام که محور اصلی آن ها خلوت و انس با خدا و محبت به او و تقویت یا تحکیم ارتباط محبّت و محبوب است، هرگز کلمه عشق یافت نمیشود با این که مناسب بود (به آن معنایی که به جای حبّ برای عشق شده) لاقلاً یک نوبت این کلمه ذکر می شد.

رابعاً در بین اسماء الله که توقیفی است اصلاً کلمه معشوق نیامده و نام معشوق بر خدا روا نیست، درباره اولیاء خدا و معصومین علیهم السلام بخصوص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز هرگز چنین کلمه ای

ص: 346

1- خلاصة المنهج، ج 6، ص 80 - قرّة العیون، ص 366

2- کافی، ج 2، ص 83، ح 3 و مرآة العقول، ج 8، ص 84 (باب العبادة).

3- سفینة البحار، ج 2، ص 197.

4- سفینة البحار، ج 2، ص 198 - قصص العلماء میرزا محمّد تنکابنی، ص 333.

5- دعاهاى شیعی که از جانب اهل بیت علیهم السلام از قبیل دعای کمیل، ابو حمزه، مناجات شعبانیه، دعاهاى صحیفه سجّادیه و ... نقل شده دارای عالی ترین مضامین بوده و بهترین اندیشه های معنوی در آن ها وجود دارد و گنجینه ای عظیم از معارف است که با وجود آن ها نیازی نیست تا از منابع خارجی و الفاظ دیگری استفاده شود.

به کار نرفته بلکه کلمه زیبای حبيب و محبت استعمال شده است (وَالتَّامِينَ فِي مَحَبَّةِ اللّهِ) (1) (وعدم ورود لفظ العشق و ما يشق منه في اسماء الله كورود لفظ الحب و الحبيب و في صفات اوليائه الاكرمين دليل اما على عدم جواز استعماله او كراهتهم له لدخول الشّهوة في معناه العرفي و الأفكان الاولي اختصاص نبينا صلى الله عليه و آله بالعاشق لا الحبيب كما اختص ابراهيم بالخليل و موسى بالكليم و عيسى بروح الله). (2)

خامساً کلمه عشق مأخوذ از عشقة است و آن گیاهی است که آن را لبلاب گویند و چون بر درختی بپیچد آن را خشک کند، همین حالت عشق است بر هر دلی که طاری شود صاحبش را خشک و زرد کند» (3) و عاشق یعنی زبانه قفل، (4) در مجمع البحرین و دیگر کتب لغت نیز به معنای افراط در محبت گفته شده (و هو تجاوز الحد في المحبة) ضمناً تجاوز از حد یا افراط، با کلمه شدید یا اشد تفاوت است و افراط هر چیز خلاف فضیلت اخلاقی است که هیچ یک از این معانی، زینده استعمال در محبت و انس با خدا نمی باشد. زیرا عشق حالتی است که وقتی به عاشق دست می دهد بر تار و پود وجود او چنگ می زند و او را از رفتار طبیعی خارج می سازد در صورتی که در محبت، انسان از حد اعتدال هرگز خارج نمی شود.

بنابراین با توجه به این که کلمه عشق بیشتر در موارد مادی و شهوانی به کار می رود و معنای متداول آن همین معنی می باشد و جایگاه مطلوبی در لسان شارع مقدّس و معصومین علیهم السلام ندارد، به نظر می رسد استعمال آن در مورد محبت خدا و اولیاء خدا موهن و یک چیز ضدّ ارزش باشد. البته بعضی از بزرگان و نیز مدّاحان با اخلاص واقعی اهل البيت علیهم السلام که گاهی این کلمه را به کار می برند واقعاً قصد و غرضی ندارد. اما به هر حال گاهی با به کار رفتن این کلمه و نیز کلماتی نظیر: می، نی، میکده، خرابات، بتخانه، بتکده و امثال این تعبیرهای دو پهلو و موهن مذموم، که فعلاً قبح لفظی آن ها از دست رفته، عالی ترین و ارزشمندترین مقدّسات دینی و مسایل بسیار مهمّ معنوی و شعائر الهی به پایین ترین مرحله خود تنزل می یابد بلکه گاهی به منظور بازاریابی و جلب مشتری های مریض الحال، ابزار یا دستاویزی می شود در دست برخی از درویش مسلک های

ص: 347

1- زیارت جامعه

2- سفینه البحار، ج 2، ص 198

3- لغت نامه دهخدا ص 264

4- فرهنگ جامع، ج 3، ص 1001.

صوفی صفتِ مخالفِ قرآن و عترت که مایل هستند از طریق استعمال لفظ عشق افکار باطل خود را با آب و رنگی اسلامی به خورد افراد دهند و مقدّسات دینی و نیز مجالس و محافل مذهبی شیعه را همراه با کف و لهو و اشعار به اصطلاح عاشقانه خود به ابتذال و انحطاط بکشانند، گاهی نیز بعضی افراد در صدد توجیه برآمده و می گویند: «مراد ما از این کلمه، همان عشق به خدا است و هر یک از این کلمات نیز اشاره به معنایی است از معانی حقایق تا هم اهل معنی از آن محظوظ گردند و هم اهل صورت از صورت مجازی آن بی بهره نمانند» و نیز اظهار می دارند «همین عشق مجازی پلی است برای عشق حقیقی!!!».

اکنون آیا به راستی این گونه مطالب و توجیهاات و تشبیهات با فرهنگ قرآن و عترت رسول الله صلی الله علیه و آله و دعا و مناجات و محبت به خدا و خلاصه مکتب اهل البیت علیهم السلام با سازگار است؟

آیا به راستی عشق مجازی (اگر مراد همان عشق به حسان الوجوه و امثال آن باشد) می تواند پلی برای نیل به حقیقت قرار گیرد؟ آیا چیزی که مورد نهی خداوند و موجب بعد از حق و عامل گناه و معصیت است می تواند عامل قرب الهی و ثواب گردد؟ آیا محکوم دانستن عقل و حاکمیت عشق با فرهنگ قرآن و معصومین علیهم السلام سازگار است؟ با آن همه تمجیدی که در اسلام از اولی الالباب و عقل به عمل آمده. (1) آیا لذت های معنوی که از مناجات و تهجد و خلوت با

ص: 348

1- یکی دیگر از راه های مقابله و مخالفت صوفیان با قرآن و عترت، مدح عشق و مذمت از عقل می باشد مانند: (مثنوی، دفتر اول، ص 42، سطر 22 و دفتر ششم، ص 4، سطر 4 و ص 51 سطر 19 و... و نیز شاه نعمت الله ولی ص 469، 41، 99، 139...) که از عقل بدگویی نموده و عشق و عاشقی را ترجیح داده اند و خود را عاشق و مستغنی از دین پنداشته اند. عاشق شو و عقل را رها کن *** کز عقل دنی وفا نیابی عقل زهر است ای پسر پازهر عشق *** زهر بگذار و بجو پازهر ما زاهد مخمور زیر افتاد و شد *** عاشق مست آمد ما بالا نشست در صورتی که در قرآن مجید و روایات به طور متعدّد و فراوان از عقل تمجید به عمل آمده تا جایی که دریافت های آیات الهی خدا به عقل نسبت داده شده و عقل نشانه دین و وسیله عبادت خدا و ملاک امتیاز محسوب گردیده (سوره بقره، آیات 69، 190، 269 - آل عمران، آیات 7، آیه 5 - روم 191 - جائیه، آیه 5 - روم، آیه 22 - انفال، آیه 22 - زمر، آیه 18... و اصول کافی، ج 1، ص 11 و ج 2، ص 11...) صوفیان در این زمینه گستاخی را به حدّی رسانده اند که موضوع کربلا و نهضت عاشورا را نیز یک مسأله عشقی قلمداد نموده و اظهار داشته اند که امام حسین علیه السلام و سایر شهدا با پیروی از عشق به عقل پشت پا زدند و مخالفت عقل نمودند (العیاذ بالله) هم چنین در کربلا سلطان عشق *** چون روان گردید بر میدان عشق عقل آمد راه او را سخت بست *** عشق آمد از دو کونش رخت بست عقل آمد از در تقوی و شرع *** عشق گفت: تا ترک جان سر دارست (زبده الاسرار صفی علیشاه، ص 34 تا 43) ضمناً جهت اطلاع بیشتر به کتاب حقیقة العرفان ص 201 تا 203 و نیز کتاب از کوی صوفیان تا حضور عارفان (سید تقی واحدی صالح علیشاه) چاپ 1375 مراجعه شود.

خدا و ذکر و یاد او تحقّق می یابد قابل تشبیه بالذّت های به دست آمده از شراب (می) و امثال آن می باشد؟ در قرآن مجید کلمه شراب (نوشیدنی) نیز با قید طهور آمده که بدین وسیله از شراب غیر طهور مذمت و احتراز شده است (شراباً طهوراً) (1) پس اگر در اینگونه تعابیر منظور آنها مثلاً از شراب همان عنصر کثیف و خبیث یعنی خمر دنیوی باشد و آن را با مسایل معنوی تشبیه کنند، که قرآن آن را نجس دانسته و به شدّت از آن مذمت کرده است. (2)

هم چنین در روایات از آن شدیداً مذمت به عمل آمده (نظیر اگر قطره خمیری در چاهی بیفتد...) و مستی از این شراب حرام شباهتی با شدّت محبّت خدا ندارد تا مثل زید کا الاسد تشبیه شود، کلمه سُدّ کاری و مستی نیز در قرآن در مقام مذمت به کار رفته و چنان چه منظور آنان شراب خمر بهشتی (3) باشد که آن نیز هیچ گونه شباهتی با این شراب کثیف دنیا ندارد، ممکن است گفته شود منظور آن است که انسان با عشق خدا از خود بی خود می شود همان طور که از شراب این حالت به دست می آید!!! این جا نیز باید گفت حالت مستی و از خود بیخود شدن که از شراب (خمر) به دست می آید مشاعر انسان را از کار می اندازد و انسان را به عالم بهائم نزدیک می کند در صورتی که در محبّت و انس و خلوت با خدا یا به نظر آن ها عشق به خدا، انسان به خود می آید و خود را پیدا می کند و به عالم ملائکه مقرب الهی نزدیک می شود، بنابراین هیچ گونه شباهت یا توجیه صحیحی برای به کار بردن این گونه الفاظ موهن وجود ندارد.

ص: 349

1- سوره انسان، آیه 21.

2- سوره بقره، آیه 219.

3- سوره محمّد صلی الله علیه و آله، آیه 15.

ذکر خدا و طریق وصول به محبت الهی:

حدیث عنوان بصری که به راستی آیین سیر و سلوک و راه و روش زندگی معنوی و بندگی خدا را به انسان تشنه حقیقت می آموزد بدون شک هر کس به مضمون آن عمل کند و متعمق آن بحر عظیم گردد ریشه های محبت به خدا در درون او مستحکم می گردد و پیوسته در آن عالم نورانی سیر و سیاحت می نماید و زمانی که محبت خدا در دل او ریشه دواند آن محبت نور و ناری در دل مُحَبِّ ایجاد می کند که هم چون دستگاہ خودکاری خود به خود رذایل را جمع می کند و بیرون می ریزد، آنان که این راه را رفته اند اخلاق و باطن خود را از همین راه اصلاح نموده اند.

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا يَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا احْتَرَقَ وَ نُورٌ اللَّهِ لَا يَطْلُعُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا أَضَاءَ... فَمَنْ أَحَبَّ اللَّهَ أَعْطَاهُ كُلَّ شَيْءٍ مِنَ الْمَالِ وَالْمُلْكِ - من الملك و الملك-). (1)

«حضرت علی علیه السلام فرمود: محبت به خدا حرارتی است که بر چیزی مرور نمی کند مگر آن که آن را می سوزاند و نور خدا بر چیزی نمی تابد مگر این که آن چیز را روشن می نماید... پس هر کس خدا را دوست دارد، خداوند به وی مال و ملک عطا می کند».

امام صادق علیه السلام فرمود: (حُبُّ اللَّهِ إِذَا أَضَاءَ عَلَى سِرِّ عَبْدٍ أَخْلَاهُ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ وَ كُلِّ ذِكْرِ سِوَى اللَّهِ...). (2) «هنگامی که محبت خدا به باطن بنده ای تابید او را از هر چه غیر خداست خالی می کند که نه به چیزی سرگرم شود و نه به یاد چیزی بیفتد».

(وَ اجْعَلْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ لَهْجًا وَ قَلْبِي بِحُبِّكَ مُتِيمًا). (3)

ص: 350

-
- 1- بحار الانوار، ج 70، ص 23-ح، 23 جامع السعادات، ج 3، ص 155
 - 2- مصباح الشریعه - شرح صحیفه سجّادیه (سید احمد فهری)، ص 362 - جامع السعادات، ج 3، ص 154 - بحار الانوار، ج 7، ص 23، ح 23. (ضمناً این حدیث مفصل است و از مضامین مهمی در باب محبت خدا برخوردار می باشد به طوری که در ذیل حدیث فرمود: اگر مردم مقام و منزلت مُحَبِّ مخلص را می دانستند (ما تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ إِلَّا بِتُرَابٍ قَدَمَيْهِ).
 - 3- دعای کمیل

سرّ این مطلب هم آن است که هر اندازه محبت به خدا بیشتر شود، در نتیجه شعاع محبت به دنیا و مادیات تدریجاً کاهش می یابد و یا به کلی از بین می رود و بدین وسیله از عالم آلودگی ها و بهیمنیت و سبعت دور می گردد، در این حال صفحه دل، خانه فضایل و نور الهی گشته و آینه روح، جلا و صفا پیدا می کند. (1)

با این وصف ظرف دل را می توان از محبت خدا پر نمود به طوری که هیچ خلّائی برای نفوذ شیطان و هوای نفس در آن باقی نماند همان گونه که اگر ظرفی پر از آب شد در این صورت خلّائی از هوا باقی نخواهد ماند و به هر اندازه ظرف آب خالی از آب باشد خلا آن را هوا فرا می گیرد ظرف دل آدمی نیز به هر اندازه از محبت خدا خالی باشد خلا آن را هوا و هوس پر خواهد نمود (وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا). (2)

چه گویم حدیث عالم دل *** ترا سر در نشیب و پای در گِل

جهان آن تو و تو مانده عاجز *** ز تو محروم تر کس دیده هرگز

چو محبوسان به یک منزل نشسته *** به دست عجز پای خویش بسته

(فَإِنَّ الْحَبِيبَ هُوَ الْقَرِيبُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَالْقُرْبُ مِنَ اللَّهِ فِي الْبُعْدِ مِنْ صِفَاتِ الْبُهَائِمِ وَالسَّبَاعِ وَالشَّيَاطِينِ وَالتَّخَلُّقِ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ الَّتِي هِيَ الْأَخْلَاقُ الْإِلَهِيَّةُ). (3)

(پس همانا کسی که دوست خدا شد به او نزدیک شود، و نزدیک شدن به خدا ملازم است با دوری از صفات حیوان ها و دژندگان و شیاطین و متخلّق شدن به مکارم اخلاق که همان اخلاق الهی

ص: 351

1- در تکامل و رشد انسان دو چیز قابل توجه است 1- ظرف سالم 2- مظروف سالم، ابتدا باید قلب و روح یا عقل (ظرف دل) سالم باشد آن گاه مظروف سالم در آن قرار گیرد ظرف سالم نیز بدون مظروف سالم نتیجه ای ندارد، پس وقتی ظرف دل انسان سالم گردید آماده ورود مظروف سالم و رحمت خدا می گردد. بر همین اساس هنگام توسّل و التجاء به درگاه معصومین علیهم السلام دو کلمه سلام و رحمت زیاد به چشم می خورد که با توسّل و گریه، ظرف روح شستشو و تطهیر گشته و از این طریق آماده پذیرش رحمت خدا می شود مانند جمله «السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليك و رحمة الله وبركاته».

2- سوره جنّ، آیه 16

3- محجة البيضاء، ج 8، ص 66.

است».

موانع تا نگردانی ز خود دور *** درون خانه دل نایدت نور

موانع چون در این عالم چهار است *** طهارت کردن از وی هم چهار است

نخستین پاکی از احداث و انجاس *** دوم از معصیت و ز شرّ و سواس

سوم پاکی ز اخلاق ذمیمه است *** که باوی آدمی همچون بهیمه است

چهارم پاکی سرّ است از غیر *** که این جا منتهی می گرددت سیر

هر آن کو کرد حاصل این طهارت *** شود بی شک سزاوار مناجات

چو ذات گشت پاک از این همه شین *** نمازت گردد آنکه قرّة العین

(وَأَغْرَشَ فِي أَفْنِدَتِنَا أَشْجَارَ مَحَبَّتِكَ وَآتَمَمَ لَنَا أَنْوَارَ مَعْرِفَتِكَ). (1)

«و بنشان در دل های ما درخت محبت خود را و تمام کن برای ما انوار معرفت را».

گر مرد این دری به درآ، کاندین سرا *** در بان برای منع خروج است، نی دخول

در حدیث قدسی نیز آمده است که خداوند فرمود:

(إِذَا أَحَبَّ الْعَبْدُ لِقَائِي أَحْبَبْتُ لِقَائَهُ وَإِذَا ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَإِذَا ذَكَرَنِي فِي مَلَأَ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأَ خَيْرٍ مِنْهُمْ وَإِذَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ شَبْرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا وَإِذَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا...). (2)

«هر گاه بنده ای ملاقات با من را دوست بدارد، ملاقات او را دوست دارم و هرگاه پیش خود مرا یاد کند او را پیش خود یاد کنم و هرگاه به یاد من باشد در میان گروهی، یاد کنم او را در میان جمعی بهتر از آن و هرگاه به اندازه یک وجب به من نزدیک شود، من به اندازه یک ذراع به او نزدیک خواهم شد و هرگاه به اندازه زراعی به من تقرّب جوید به اندازه یک باع به او نزدیک می شوم.»

ص: 352

1- صحیفه سجّادیه، ص 249 (مناجات للزاهدین).

2- عوالی اللّالی، ج 1، ص 56 - التّریب و التّریب، ج 4، ص 104 - بحار الانوار، ج 3، ص 313 و ج 87، ص 190 (ضمناً ذراع از سر انگشتان دست تا آرنج را گویند و باع مقدار فاصله از سرانگشت میانه دست راست تا انگشت میانه دست چپ است وقتی دو دست را از دو طرف باز کنند)

هر که نزدیک من آید یک ذراع *** من روان گردم سوی او باع باع

هر که پیماید ره من میل میل *** من به فرسخ آیم آن سبیل

گر گنه آید چون ریگ روان *** در برابر رحمت آرم صد چنان

بنابراین کسی که به یاد حق باشد خداوند نیز او را هرگز فراموش نخواهد کرد. لذا خدا فرمود: (فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ). (1) «مرا یاد کنی تا شما را یاد کنم (مرا به اطاعت، بندگی کنی من هم شما را به رحمت یاد خواهم نمود)». و نیز به حضرت داوود علیه السلام وحی فرستاد که:

(مَنْ أَحَبَّ حَبِيبًا صَدَقَ قَوْلُهُ، وَ مَنْ رَضِيَ بِحَبِيبٍ رَضِيَ فِعْلُهُ وَ مَنْ وَثِقَ بِحَبِيبٍ اعْتَمَدَ عَلَيْهِ، وَ مَنْ اشْتَقَّ إِلَى حَبِيبٍ جَدَّ فِي السَّيْرِ إِلَيْهِ). (2)

«کسی که دوست بدارد دوستی را، گفتار او را تصدیق می کند و کسی که از دوستی راضی بود به اعمال و افعال او راضی خواهد شد و آن کس که دوستی را موثق دانست (به وی اطمینان داشت)، به او اعتماد و تکیه خواهد کرد و هر کس مشتاق حبیبی بود در حرکت به سوی او تلاش و جدیت می نماید».

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ سَدَّ بَحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ، تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَفْرَةِ، وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ، وَ تَنْقَادِبِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ، وَ مَا بَرَحَ لِلَّهِ - عَزَّتْ الْأُوهُ - فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ، وَ فِي أَرْمَانِ الْفِتْرَاتِ عِبَادَ، نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ، وَ كَلَمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ، فَاسْتَصْبَحُوا بِنُورِ يَقْظَةٍ فِي الْأَبْصَارِ وَ الْأَسْمَاعِ وَ الْأَفْئِدَةِ، يُدَكِّرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ، بِمَنْزِلَةِ الْأَدِلَّةِ فِي الْفُلُوتِ...). (3)

«امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: همانا خدای سبحان و بزرگ، یاد خود را روشنی بخش دل ها قرار داد، تا گوش پس از ناشنوایی بشنود و چشم پس از کوری بنگرد و انسان پس از دشمنی رام گردد، خداوند که نعمت های او گرانقدر است، در دوران های مختلف روزگار و در دوران جدایی از رسالت (تا آمدن پیامبری پس از پیامبر دیگر) بندگانی داشته که با آنان در گوش جانشان زمزمه می کرد و در درون عقلشان با آنان سخن می گفت، آنان چراغ هدایت را با نور بیداری در گوش ها و دیده ها و

ص: 353

1- سوره بقره، آیه 152

2- نهج البلاغه، خطبه 213 ص 694

3- بحار الانوار، ج 77، ص 42، ح 10.

دل‌ها بر می‌افروختند، روزهای خدا را یادآوری می‌نمودند و (مردم را) از عظمت و بزرگواری خدا می‌ترساندند، آنان مانند راهنمایان در بیابان‌ها هستند...».

آری از آثار پربرکت متأثر شدن و عمل نمودن به مضمون حدیث عنوان بصری آن است که انسان پیوسته با شور و اشتیاق فراوان به یاد محبوب خویش یعنی خدای متعال خواهد بود تا جایی که یاد خدا در سراسر وجودش ملکه گردیده و بدون تأمل زبان‌جانش با ذکر او مترنم می‌گردد. (1) (الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ) (2) «آنان که در هر حالت، ایستاده و نشسته و خوابیده خدا را یاد کنند»

آنان تمام ابعاد و جهات مختلف زندگی را با ذکر خدا عجزین نموده و دایم به یاد حق مشغول می‌باشند به طوری که حتی هنگام خوابیدن و نیز همزمان با بیدار شدن نام و یاد او را زمزمه می‌نمایند (3) (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانِي بَعْدَ مَا أَمَاتَنِي وَآيَهُ الثُّمُورُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ رُوحِي لِأَحْمَدَةَ وَأَعْبَدَةَ). (4)

با یاد خوشتر خُسیم، در خواب خوشتر بینم *** از خواب چو برخیزم، اول تو به یاد آیی

ص: 354

1- بحار الانوار، ج 93، 15 باب درباره ذکر آمده که 267 حدیث آن مربوط به فضیلت ذکر می‌باشد.

2- سوره آل عمران، آیه 191.

3- مرحوم حاج شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان در موضوع کیفیت نماز شب ص 233 آداب بعد از بیدار شدن برای نماز شب را به تفصیل بیان فرموده است که بعضی از آداب عبارت است از: 1- رفتن به سجده و گفتن ذکر خاص مذکور. 2- هنگامی که برخاست و ایستاد بگوید (اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَىٰ هَوْلِ الْمَطْلَعِ وَوَسِّعْ عَلَيَّ الْمَضْجِعَ وَارْزُقْنِي خَيْرَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ). 3- چون صدای خروس شنید بگوید (سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ سَبَّحْتَ رَحْمَتَكَ غَضَّ بِكَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَمِلْتُ سَوْأً وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَأَغْفِرْ لِي، إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ فَتُبَّ عَلَيَّ إِذْ بَكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ) 4- چون نگاه به اطراف آسمان نمود بگوید (اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا يُؤَارِي مِنْكَ لَيْلٌ سَاحٍ...) پس پنج آیه سوره آل عمران را بخواند (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... إِنَّكَ لَا تُخَلِّفُ الْمِيعَادَ).

4- مفاتیح الجنان، ص 233 (دعاء وقت بیدار شدن از خواب) از مضمون این دعا استفاده می‌شود که خواب یک نوع مرگ است و زنگ خطری می‌باشد تا انسان پیوسته قیامت را به یاد داشته و فراموش نکند روزی را که خواهد مُرد و تا قیامت زنده نخواهد شد (يَقْلِبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ) سوره نور، آیه 44.

بنابراین محور زندگی آنان تنها جلب رضای خدای کریم بوده و بس که یک سره از غیر او منقطع شده و رخت بر بسته اند. و در تمام حالات اعم از بیماری و سلامتی و فقر و غنا و غیره سپاسگزار خداوندند.

(اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا لَمْ أزلْ أَتَصَدَّقُ فِيهِ مِنْ سَلَامَةِ بَدَنِي، وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا أَحَدَّثْتَ بِي مِنْ عِلَّةٍ فِي جَسَدِي فَمَا أَذْرِي يَا إِلَهِي، أَيُّ الْحَالَيْنِ أَحَقُّ بِالسُّكْرِ لَكَ؟ وَأَيُّ الْوَقْتَيْنِ أَوْلَى بِالْحَمْدِ لَكَ؟ أَوْ قَتُّ الصَّحَاةِ الَّتِي هَنَاتَنِي فِيهَا طَيِّبَاتِ رِزْقِكَ، وَ نَسْتُ طُنْتَنِي بِهَا لِابْتِغَاءِ مَرْضَاتِكَ وَ فَضْلِكَ. وَ قَوَّيْتَنِي مَعَهَا عَلَى مَا وَفَّقْتَنِي لَهُ مِنْ طَاعَتِكَ، أَمْ وَقَتُّ الْعِدَّةِ الَّتِي مَحَصَّتَنِي بِهَا، وَ النَّعَمَ الَّتِي أَنْحَفْتَنِي بِهَا، تَخْفِيفاً لِمَا تُثْقَلُ بِهِ عَلَى ظَهْرِي مِنَ الْخَطِيئَاتِ، وَ تَطْهِيراً لِمَا أَنْغَمَسْتُ فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ، وَ تَنْبِيهاً لِتَنَاوُلِ التَّوْبَةِ، وَ تَذْكِيراً لِمَحْوِ الْحَوْبَةِ بِقَدِيمِ النَّعْمَةِ... (1).

تهجد و سحر (2) خیزی توأم با ناله های جانسوز و نیز مداومت بر نوافل و اغتنام فرصت ها و پرهیز از هر نوع غفلت و برخورداری از فطانت، کیاست، صفا و صمیمیت، اخلاق و ادب، همت و حمیت، دل جوایی از مستمندان، جامعیت و اعتدال (3) در گفتار و رفتار و اندیشه و

ص: 355

1- صحیفه سجّادیه، دعاء 15 (وَ كَانَ مِنْ دَعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا مَرِضَ أَوْ نَزَلَ بِهِ كَرْبٌ أَوْ بَلِيَّةٌ).

2- خفتگان را خبر از زمزمه مرغ سحر نیست *** حیوان را خبر از خبر از عالم انسانی نیست

3- اعتدال یا تعادل از ریشه عدل و به معنای برابری و قرار دادن هر چیزی در مورد مناسب خود می باشد (به عکس ظلم) که اساس قانون طبیعت و سنت الهی و نظام هستی بر پایه عدل و تعادل و میزان استوار است به طوری که اگر کوچک ترین ناهماهنگی وجود داشت تمام عالم رو به نیستی می رفت (بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ) عوالی اللثالی ج 4، ص 102 (هر نظام اجتماعی و حکومتی نیز اگر بر پایه عدل و اعتدال استوار نباشد، دوام نخواهد داشت) (الْمَلِكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ) بحار الانوار، ج 75، ص 331، ح 65، باب (79). به همین دلیل هر انسانی نیز اگر معتدل نباشد قطعاً سقوط خواهد نمود، لذا از افراط و تفریط یا عدم توازن و عدم تعادل به شدت مذمت به عمل آمده (وَ السَّمَاءُ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ، أَلَا تَطْغَوْنَ فِي الْمِيزَانِ) سورة الرحمن / 7 - 8 و به طریق وسط یعنی همان صراط مستقیم الهی و جمع بین عقل و علم و عدل تأکید شده است، لذا اعتدال در تمام ابعاد زندگی (مادی و معنوی، گفتار و اعمال، خوردن و آشامیدن، خواب و بیداری... از اختصاصات و امتیازات مهم متقین شمرده شده که نزدیک ترین افراد به مرزهای صراط مستقیم و نیز هماهنگ و هم ناله با طبیعت و سنت الهی در عبودیت خدا آنان می باشند) (اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى...) سورة مائده / 8 (وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا...) سورة انعام / 152، عمل و گفتار معتدل نیز تابع اندیشه متعادل و عمل موزون حاصل فکر موزون است پس اندیشه و فکر نباید به چپ و راست و افراط و تفریط انحراف داشته باشد (لَا شَرْقِيَّةَ وَ لَا غَرْبِيَّةَ) سورة نور / 35. بنابراین عدالت و تعادل، عامل مهم در سعادت فرد و جامعه است و هر نوع خسارتی، مدلول عدم رعایت این اصل می باشد که تاریخ بشر سراسر مملو از اندیشه و اعمال افراطی و تفریطی است و بر همین اساس بشریت هنوز در اول راه می باشد، در این میان تنها متقین می باشند که از اعتدال، اقتصاد، رعایت حدّ وسط، تقدیر در امور و دوری از اسراف برخوردار می باشند.

خلاصه کم‌گویی و گزیده‌گویی و ده‌ها فضیلت و مکرمت‌های انسانی دیگر از ثمره‌های عبودیت خالصانه و وصول الی‌الحق و حاصل وارستگی از هر نوع وابستگی به غیر خداست که سیمای باطنی و چهره‌ظاهری سالک حقیقی را نورانی نموده به طوری که در پرتو آن، در دل شب تاریک روز روشن را نظاره می‌کند.

تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي

شب مردان خدا را روز جهان افروز است *** عارفان را به حقیقت شب ظلمانی نیست

و از جمله ویژگی‌های دیگر آنان تفکر و تعمق و سکوت معنی‌دار است که قوت و قوت‌آنان گشته و پیوسته مستغرق در محبت خدا و فانی در محبت او می‌باشند و هر لحظه‌ای برای آنان عید است.

عارفان هر دمی دو (1) عید کنند *** عنکبوتان مگس غدید (2) کنند

عارفان از دو عید دم‌زنند *** جز ره نیستی قدم‌زنند

با این وصف در ره نیستی، پیوسته خود را فقیر و نیست مطلق در پیشگاه هست مطلق یعنی خدا دانسته و هرگز در وجود آنان ادعایی نخواهد بود.

تهی دست مردان پُر حوصله *** بیابان نوردان بی قافله

کشیده قلم بر سر نام خویش *** نهاده قدم بر سر کام خویش

ص: 356

1- اشاره است به جمله معروف: (هر نفسی که فرو می‌رود ممدّ حیات است و چون بر می‌آید مفرّح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است...).

2- غدید = تکه گوشت فاسد شده و خشکیده را می‌گویند (عنکبوت مگس را صید می‌کند و می‌اندازد در آفتاب تا می‌خشکد چون دون همت است).

ذکر و یاد خداوند از محبت به او نشأت می‌گیرد و هر اندازه محبت به خدا بیشتر باشد انسان بیشتر به یاد او خواهد بود و اولین درجه اش که ذکر ظاهر و آشکار است عادت او گردیده سپس درجه دوم آن یعنی ذکر خفی آن گاه درجه سوم که ذکر حقیقی است در وی تحقق پیدا می‌کند و از این رهگذر قلب او جلای خاص و روشنایی و نورانیت پیدا کرده و با جاروب شدن و از بین رفتن تمام آلودگی‌ها و اغیار از درون او گوش دل از وقره (گرانی گوش یا رفتگی شنوایی) بیرون می‌آید و می‌شنود چیزهایی را که قبلاً نمی‌شنید و می‌فهمد آن چه را قبلاً نمی‌فهمید پس به این صورت علاوه بر شنوایی خاص دید خاص نیز پیدا می‌کند (بعد از آن که عشوّه و تاریکی داشت) بینا می‌شود و با این اوصاف پس از دید باطن و بصیرت و شنوایی خاص، روح انقیاد و سرسپردگی کامل در پیشگاه خدا تحقّق می‌یابد و چون آئینه‌ای روشن، انعکاسات عوالم قدّس در او حاصل می‌گردد.

آن چه گوش انسان را سنگین و دید او را تار و ضعیف می‌گرداند، گرد و غبار غلیظ گناه و نافرمانی خداوند است و ذکر خدا عامل اساسی است در جلاء و صیقل یافتن باطن و گوش دل، صفا و نورانیت قلب انسان نیز هنگامی محقق می‌گردد که قلب را از گرد و غبار صیقل دهد و آئینه روح را از هرگونه آلودگی پاک نماید بعد از این مراحل، نورانیت قلب افزون می‌گردد زیرا نورانیت قابل ازدیاد است بر همین اساس از مداومت بر ذکر به قوت الارواح، نورالقلوب، حیات القلوب، شفاء القلوب دواء القلوب، جلاء القلوب، صقالة القلوب تعبیر شده است. (1)

بنابراین نکات بسیار مهمی که در بحث ذکر بیشتر قابل توجه است یکی اصل ذکر و توجّه باطنی می‌باشد. (2) که انسان مراقب خود بوده و از هرگونه غفلت و نسیان پرهیز نماید (الدِّكْرُ هُوَ

ص: 357

1- کنز العمال، ج 1، ص 175 - مستدرک، ج 5، ص 276 و غررالحکم و نیز مدارک دیگر.

2- مرد چوپانی آمد خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عرض کرد یا رسول الله! من چوپان هستم و کار من در صحرا می‌باشد، ذکری به من بیاموز که با خدا زمزمه کنم فرمود: بگو (الْهِيَ أَنْتَ رَبِّي وَ أَنَا عَبْدُكَ) پس از یک سال دو مرتبه آمد و گفت: یا رسول الله! ذکر بسیار خوبی بود که زمزمه می‌کردم، ذکر دیگری بفرمایید، حضرت فرمود: آن ذکر را چگونه می‌گفتی؟ گفت می‌گفتم (الْهِيَ أَنْتَ عَبْدُكَ وَ أَنَا رَبِّي) فرمود: این جمله را اشتباه گفته‌ای، لذا مرد چوپان در حالی که افسرده و ناراحت گردید از حضور پیامبر صلی الله علیه و آله به خارج شد و گفت معلوم می‌شود من استعداد گفتن این جمله را هم ندارم جبرئیل نازل شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: چرا جمله دیگری به او نگفتی؟ فرمود: آن جمله را هم اشتباه گفت. جبرئیل گفت خدا می‌فرماید: آن مرد چوپان ذکر را اشتباه گفت ولی ما درست شنیدیم. ما درون را بنگریم و حال را *** نی برون را بنگریم و قال را ناظر قلبیم اگر خاشع بود *** گر چه گفت لفظ ناخاضع بود

التَّخْلُصُ مِنَ الْغَفْلَةِ وَالنِّسْيَانِ) و آن توجه یا حالت درونی از قلیل به کثیر و سرانجام به ذکر دائمی منتهی شود. (1) (در آیات قرآن به هر سه نوع ذکر اشاره و به ذکر کثیر امر و دعوت شده است. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الذِّكْرَ وَاللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا). (2) البته در مورد ذکر دوامی آیه صریح نیامده اما این موضوع از مضمون آیاتی مانند: (فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ). (3) استفاده می شود، چنانچه از ابن عباس نیز نقل شده (أَيُّ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَالسَّفَرِ وَالْحَضَرِ وَالْغِنَاءِ وَالْفَقْرِ وَالْمَرَضِ وَالصَّحَّةِ وَالسِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ) و نیز در روایت هم آمده است که: (مَنْ عَمَرَ قَلْبَهُ بِدَوَامِ الذِّكْرِ (بِدَوَامِ الْفِكْرِ) حَسَّنَتْ أَعْمَالَهُ فِي السِّرِّ وَالْجَهْرِ) و نیز: (اسْتَدْبِرُوا الذِّكْرَ فَإِنَّهُ يُنِيرُ الْقَلْبَ وَهُوَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ). (4)

از آثار مهم ذکر زیاد و دائمی آن است که تمام تقاضاها و نیازمندی های باطنی و معنوی انسان تأمین و اشباع می شود و با توجه به آیه شریفه (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) (5) و تقدیم جار و مجرور در آیه مذکور و جمع مُحَلَّى به الف و لام (الْقُلُوبُ) که افاده عموم می کند، با ذکر خدا، آرامش مطلق و کامل حاصل می گردد، قلب انسان و نیز سمع و بصر، از روز نخست پاک و با فطرت اولیه در اختیار انسان قرار گرفت و سنگینی گوش و آلودگی قلب نیز مادرزادی انسان نیست بلکه عارضی می باشد و از کلمه جلاء حدیث امیرالمؤمنین در نهج البلاغه (وَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الذِّكْرَ...) استفاده می شود که زنگار و گرد و غبار گناه، قلب را آلوده می سازد و باید با

ص: 358

-
- 1- همان طور که مراتب یقین دارای سه مرتبه است (علم یقین، حق یقین، عین یقین) ذکر نیز به سه قسم تقسیم شده است (قلیل، کثیر، دائم) از جهتی دیگر نیز ذکر به سه قسم تقسیم می شود (مرتبه ادنی - ذکر لفظی - مرتبه اعلی - حالت واقعی و قلبی، متوسطات).
 - 2- سوره احزاب/ 41.
 - 3- سوره نساء/ 103.
 - 4- غرر الحکم، ج 1، ص 135، ح 59 و ج 2، ص 690، ح 1211.
 - 5- سوره رعد/ 28

ذکر خدا او را جلا داد، همان طور که داروی گیاهی استوخودوس فضولات مغزی را شستشو می دهد و تصفیه می کند و لذا به جاروب الدماغ معروف است، ذکر خدا نیز تمام آلودگی های مغز و قلب را صیقل داده و انسان را کاملاً تصفیه می نماید.

پیرامون ذکر تأکید فراوان به عمل آمده تا این که انسان کثیر الذکر و دائم الذکر گردد (شِيعَتُنَا الَّذِينَ إِذَا حَلَّوْا ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا) (1) به طوری که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

(جَمْعُ الْخَيْرَاتِ فِي ثَلَاثِ خِصَالٍ فِي النَّظَرِ وَالسُّكُوتِ وَالْكَلامِ، فَكُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ فِيهِ اعْتِبَارٌ فَهُوَ سَهْوٌ، وَكُلُّ سُّكُوتٍ لَيْسَ فِيهِ فِكْرَةٌ فَهُوَ غَفْلَةٌ، وَكُلُّ كَلَامٍ لَيْسَ فِيهِ ذِكْرٌ فَهُوَ لَغْوٌ. فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ نَظْرُهُ عَبْرَةً وَ سُّكُوتُهُ فِكْرًا وَ كَلَامُهُ ذِكْرًا وَ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ وَ آمَنَ النَّاسُ شَرَّهُ.) (2)

«تمام خیرات در سه چیز جمع شده است، نگاه کردن، ساکت بودن و صحبت کردن، پس هر نظری که در آن عبرت نباشد سهو است و هر سکوتی که در آن فکر نباشد غفلت است و هر کلامی که در آن ذکر خدا نباشد لغو و بیهوده می باشد خوشا به حال کسی که نظر او عبرت و سکوت او فکر و کلام او ذکر باشد و بر گناه خود گریه کند و مردم از شر او ایمن باشند.»

با این اوصاف سکوت و کلام در غیر ذکر خداوند موجب خسارت و پشیمانی در آخرت خواهد شد و ملاک در این مسأله، حق می باشد که گاهی در سکوت و گاهی در کلام تحقق می یابد. (3)

سخن چونیک نگویی هزار نیست یکی *** ولی چونیک بگویی یکی هزار بود

مطلب دیگری که قابل توجه است این نکته می باشد که نظام عالم و جهان هستی بر اساس کمیّات و کیفیات و اعداد و ارقام آفریده شده یعنی کیفیت آفرینش و نیز کمیّت آن از محاسبه دقیق و ریاضیات عمیق حکیمانه ای برخوردار است مثل این که قرآن می فرماید: خداوند زمین و

ص: 359

1- بحار الانوار، ج 93، ص 162 جهت اطلاع بیشتر از تقسیم ذکر به هفت عضو بدن و سایر مباحث پیرامون ذکر به کتاب شریف بحار الانوار، ج 93، ص 152، 162 و 165 و ج 75، ص 467 و ج 74، ص 189 و سایر منابع معتبر روایتی مراجعه شود.

2- مشکوة الانوار، ص 55

3- (كَلَامٌ فِي حَقِّ خَيْرٍ مِنْ سُّكُوتٍ عَلَى بَاطِلٍ) وسائل الشیعه، ج 8، ص 529، ح 10 - وافی، ج 4، ص 455.

آسمان را در شش روز آفرید (خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ) (1) کیفیت و کمیّت آفرینش منظومه شمسی، فاصله بین زمین و خورشید (2) و ماه، انواع و اقسام دریاها، کوه ها، نحوه آفرینش انسان، (3) دستگاه های مختلف بدن انسان و خلاصه هزاران هزار جهان و هزاران هزار (4) نوع انسان همه دارای کمیّت و کیفیت خاصی است که در قرآن و روایات فراوان از جمله نهج البلاغه و صحیفه سجّاد علیه السلام به آن به طور مفصل اشاره شده نظیر آیه (الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ) (5) و (كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ) (6)

جهان چون چشم و خط و خال و ابروست *** که هر چیزش بجای خویش نیکوست

بنابراین همان گونه که در نظام تکوین حساب دقیقی از نظر کمی و کیفی حاکم است، در عالم تشریح نیز که با تکوین هماهنگ می باشد اعداد و ارقام و کمیّت و کیفیت بسیار قابل توجه است مثلاً کیفیت عمل در صورتی که به قصد قربت و با نیت باشد با وقتی که بدون نیت باشد به طور قطع با هم متفاوت خواهد بود و در عمل به تکلیف یا اسقاط آن نقش اساسی دارد و نیز از نظر کمیّت تعداد رکعات نمازها یا سعی صفا و مروه و طواف یا یک ماه رمضان را با کیفیت خاص روزه گرفتن یا میزان خمس و زکاة و یا یک اربعین فلان عمل مستحیی را انجام دادن مثلاً تا چهل روز مداومت داشتن بر غسل جمعه یا فلان ذکر را چهل نوبت خواندن و نیز چهل زیارت عاشورا را خواندن یا تعداد رکعات نماز شب که یازده رکعت است و عدد خاص استغفار و عفو

ص: 360

1- سوره هود آیه 7، حدید / 4 یونس / 3، اعراف / 54.

2- خورشید در حدود صد و پنجاه میلیون کیلومتر از زمین فاصله دارد و فاصله متوسط ماه از زمین 384420 کیلومتر است و نیز درجه حرارت خورشید 1200 درجه است که اگر 50 درجه افزایش یا نقصان پیدا کند موجودات زنده روی زمین از شدت گرما یا سرما هلاک خواهند شد.

3- مثل این که مراحل تکوّن انسان در رحم مادر از نطفه به علقه و مضغه و با این کیفیت تا دمیده شدن روح، مراتبی را طی می کند و پس از نه ماه پا به دنیا می گذارد، جهت اطلاع بیشتر به سوره مؤمنون آیات 11 تا 14 سوره انسان/ 2، سوره سجده/ 7، حج/ 2، فجر/ 25 و نیز دعای عرفه (فَأَبْتَدَعْتَ خَلْقِي مِنْ مَنِيٍّ يُمْنِي...). مراجعه شود).

4- امام باقر علیه السلام فرمود: (خداوند پیش از خلقت شما و جهان شما، هزار هزار جهان و هزار هزار نوع انسان آفریده که جهان کنونی شما آخرین جهان و شما آخرین نوع انسان می باشید) عین الیقین مرحوم فیض، ص 413.

5- سوره الرحمن، آیه 5.

6- سوره رعد، آیه 8.

و امثال آن ها دارای حکمت خاصی است که بی توجهی به آن ها باعث بطلان و عدم صحت عمل عبادی یا عدم قبولی آن و یا به نتیجه مطلوب نرسیدن می گردد و حتی در تعداد انبیاء، صدو بیست و چهار هزار نفر و نیز تعداد امامان (دوازده نفر) هر کدام حکمت و فلسفه خاصی است و به همان مناسبت که بسیاری از حقایق عالم تکوین و اسرار نهفته آن برای بیشتر مردم مجهول است، بسیاری از حقایق و اسرار و فلسفه های حکیمانه نظام تشریح نیز بر افراد معمولی نامعلوم می باشد.

حال با این اوصاف درباره موضوع محل بحث که ذکر است نیز اعداد و ارقام و کمیّت و کیفیت نقش اساسی دارد و علاوه بر این که ذکر در هر حال مطلوب است در عین حال بعضی از اذکار که با عدد خاص نقل شده (نظیر تسیحات حضرت زهرا علیها السلام) رعایت اعداد و ارقام آن نیز قابل توجه می باشد و از باب تقریب به ذهن این اعداد نظیر کد یا شماره های خاص تلفن یا کلید و دکمه های رایانه و امثال آن است که عدم رعایت آن ها مواجه خواهد بود با عدم موفقیت برای نیل به مقصود خاص.

* (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَلَا أَعَلِّمُكُمْ خَمْسَ كَلِمَاتٍ خَفِيفَاتٍ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَاتٍ فِي الْمِيزَانِ يُرْضِيَنَّ الرَّحْمَنَ وَيَطْرُدَنَّ الشَّيْطَانَ وَ هُنَّ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ مَنْ تَحْتَ الْعَرْشِ وَ هُنَّ مِنَ الْبَاقِيَاتِ الصَّالِحَاتِ؟ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ:

قُولُوا: سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.) (1)

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا به شما خبر بدهم به پنج کلمه ای که گفتن آن ها بر زبان آسان است و در میزان عمل سنگین خواهد بود و موجب خوشنودی پروردگار و دور گشتن شیطان می شود و این کلمات از گنج های بهشت زیر عرش خداوند و از باقیات الصالحات می باشد؟ گفتند: آری. آن گاه

ص: 361

1- بحار الانوار، ج 93، ص 175، ح 22 (مرحوم آیه الله حاج شیخ مجتبی لنگرانی می فرمود: حضرت آیه الله مرحوم حاج سید محمد کاظم یزدی عنایت خاص داشت بر خواندن ذکر شریف «بسم الله الرحمن الرحيم لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم» ده مرتبه بعد از نماز صبح و ده مرتبه بعد از نماز مغرب که بدین وسیله هفتاد بلا از انسان دور می شود.)

(سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ).

* شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد که چرا کعبه را کعبه نامیدند؟ فرمود: چون کعبه چهار دیوار دارد به او کعبه می گویند، عرض کرد: چرا چهار دیوار دارد. فرمود: چون بیت المعمور که در آسمان است چهار دیوار دارد؟ عرض کرد چرا بیت المعمور چهار دیوار دارد؟ فرمود: برای آن که عرش خدا چهار ضلع دارد. عرض کرد: چرا عرش خدا چهار ضلع دارد؟ فرمود: برای این که کلمات توحیدی خدا چهار تا است: (سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ) اسمای حسناى حق به این چهار کلمه توحید و تحمید و تحلیل و تکبیر بر می گردد. (1)

* مرحوم فشارکی نیز نقل فرموده است که در بعضی از روایات وارد شده: «هرگاه شخصی در روزی بیست و پنج مرتبه بگوید (اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) خداوند به عدد مؤمنین و مؤمنات که آمده اند و خواهند آمد تا روز قیامت در نامه عمل او حسنه ثبت می کند. (2)

بنابراین علاوه بر اهمیت ذکر از نظر مفهوم واقعی آن، رعایت دقیق کیفیت گفتن ذکر و هم چنین توجه داشتن به کمیّت و یا عدد خاص آن نیز دارای اهمیت می باشد.

ص: 362

1- علل الشرایع (شیخ صدوق رحمه الله)، باب 138، ص 398، ح 2.

2- عنوان الکلام، (فشارکی رحمه الله) ص 81

یکی از خصوصیات مهم اهل معرفت و سیر و سلوک واقعی آن است که علاوه بر توجه کامل قلب و ذکر واقعی و قلبی، مقید می باشند که طبق برنامه ریزی دقیق و با آداب خاصی، زبان خویش را نیز به ذکر مخصوصی مشغول سازند، چنان چه عارف ربّانی و عالم جلیل القدر مرحوم ملا محمد تقی مجلسی رحمه الله می نویسد:

«اولیای خدا تداوم ذکر (یا حَیُّ یا قَیُّوْمُ یا مَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ) را تجربه کرده و نتیجه گرفته اند. من نیز همین ذکر را تجربه نمودم لیکن ذکر من غالباً یا (الله) است. با خارج ساختن غیر خدا از قلب و با توجه کامل به جانب خداوند متعال: البته آن چه بسیار مهم است ذکر خدا با مراقبت کامل می باشد و سایر امور به پایه ذکر نمی رسد اگر این عمل تا مدّت چهل شبانه روز ادامه یابد درب هایی از انوار حکمت و معرفت و محبت بر سالک گشوده می شود آن گاه به مقام «فَناء فی الله و بقاء بالله» ترقی می کند. (1)

هم چنین مرحوم عالم و عارف زاهد ملاحسین قلی همدانی - رضوان الله علیه - می نویسد:

«پس ای عزیز! چون کریم رحیم زبان تو را مخزن کوه نور، یعنی ذکر اسم شریف قرار داده، بی حیایی است که مخزن سلطان را آلوده به نجاسات و قاذورات غیبت و دروغ و فحش و اذیت و غیرها مِنَ الْمَعاصِی نمودن. مخزن سلطان باید محلّش پر عطر و گلاب باشد نه نجس مملوّ از قاذورات. و بی شک چون دقت در مراقبت نکرده ای نمی دانی که به وسیله جوارح سبعة یعنی گوش و زبان و چشم و دست و پا و بطن و فرج چه معصیت ها می کنی و چه آتش ها روشن می نمایی و چه فسادها در دین خودت برپا می کنی و چه زخم های منکره به سیف و سنان زبانت، به قلبت می زنی اگر نکشته باشی بسیار خوب است، اگر بخواهم شرح این مفاسد را بیان نمایم در کتاب نمی گنجد در یک ورق چه می توانم بکنم تو که هنوز جوارحت را از معاصی پاک نکرده ای

ص: 363

چگونه منتظری که در شرح احوال قلب چیزی به تو بنویسم پس «البدار، البدار إلى التوبة الصادقة ثم العجل العجل في الجدد والمراقبة...». «شتاب کن، شتاب کن به توبه راستین و عجله کن عجله کن در کوشش و مراقبت» خلاصه بعد از سعی در مراقبت، البته طالب قرب، بیداری و قیام سحر را اقلای یکی دو ساعت به طلوع فجر مانده (إلى مَطْلَعِ الشَّمْسِ) از دست ندهد و نماز شب را با آداب و حضور قلب بجا آورد و اگر وقتش زیادتر باشد به ذکر یا فکر یا مناجات مشغول بشود، لیکن قدر معینی از شب باید مشغول ذکر با حضور بشود. در تمام حالاتش خالی از حزن نبوده باشد. اگر ندارد تحصیل نماید به اسبابش و بعد از فراغ، تسبیح سیدة نساء و دوازده مرتبه سور توحید و ده مرتبه:

(لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ إِلَى آخِرِ) و صد مرتبه: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و هفتاد مرتبه (استغفار) بخواند و قدری از قرآن شریف تلاوت نماید و دعای معروف به صباح اعنی: (اللَّهُمَّ يَا مَنْ دَلَعَ لِسَانَ الصَّبَاحِ إِلَى آخِرِهِ) البته خوانده شود و دائماً با وضو باشد و اگر بعد از هر وضو دو رکعت نماز بخواند بسیار خوب است... اگر بی مراقبت مشغول به ذکر و فکر بشود بی فایده خواهد بود اگر چه حال هم بیاورد چراکه حال دوام پیدا نخواهد کرد، گوی حالی را که ذکر بیاورد بی مراقبه نباید خورد... و در شب جمعه صد مرتبه و در عصر روز جمعه صد مرتبه سوره قدر بخواند). (1)

عالم و عارف بزرگوار مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی رحمه الله نیز می نویسد:

«پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله سفارش های مؤکد درباره طول سجود فرموده است و این امری است اسلام بسیار مهم. سجده طولانی نزدیک ترین هیئت های بندگی است و به همین جهت در هر رکعت نماز دو سجده تشریح شده است. درباره ائمه اطهار علیهم السلام و شیعیانشان در مورد طول سجود مطالب مهمی نقل شده است. در یکی از سجده های امام سجّاد علیه السلام شمارش رفت که هزار مرتبه فرمود: (لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا، لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعَبُدًا وَرِقًّا، لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَصِدْقًا) درباره امام کاظم علیه السلام نوشته شده که گاهی طول سجده اش از بامداد تا ظهر ادامه داشت و از اصحاب

ص: 364

ائمه عليهم السلام مانند ابن ابی عمیر و جمیل، قریب به همین مطلب نقل شده است. در ایام تحصیل در نجف اشرف شیخ و استادی داشتیم که برای طلاب با تقوی مرجع بود از او سؤال کردم چه عملی را شما تجربه کرده اید که می تواند در حال سالک مؤثر باشد؟ فرمود: در هر شبانه روز یک سجده طولانی بجای آورد و در حال سجده بگوید: (لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ) در حال ذکر این چنین توجه کند که پروردگارا روح من در زندان طبیعت گرفتار شده و به اخلاق رذیله آلوده گشته است و پروردگارم منزّه از این است که بر من ظلمی روا داشته باشد بلکه خود من هستم که بر نفسم ستم کردم و او را در این مهالک قرار دادم. استاد من علاقه مندانش را به این سجده سفارش می کرد و هرکس که انجام می داد تأثیرش را مشاهده می کرد مخصوصاً کسانی که این سجده را بیشتر طول می دادند بعضی آن ها هزار مرتبه ذکر مذکور را در سجده تکرار می کردند و بعضی کمتر و بعضی بیش تر و شنیدم که بعضی آن ها این ذکر را سه هزار مرتبه در سجده تکرار می کردند.» (1)

مرحوم شیخ نجم الدین رازی نیز فرموده است: (2)

«ذکر بی آداب و شرایط گفتن، زیادتی مفید نبود. اول به ترتیب و آداب و شرایط قیام باید نمود و مرید صادق علیه السلام را چون درد طلب و داعیه سلوک این راه پدید آید نشان این است که با «ذکر» انس گیرد و از خلق وحشت، تا از همه روی بگرداند و در پناه ذکر گریزد، (قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ) و چون بر ذکر مواظبت خواهد نمود باید که اساس بر توبه نصوح نهد از جمله معاصی، و به وقت ذکر گفتن اگر تواند غسل کند و الا وضو تمام کند زیرا که ذکر کردن دوست، مقاتله با دشمن است، بی سلاح دشوار توان کرد که (الْوُضُوءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ) «جامه پاک پوشد بر سنت...». و به تعظیم تمام شروع کند در کلمه (لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ).

یکی از اساتید بزرگوار از اهل علم و معرفت، عالم و عارفی مجتهد و زنده دل به بعضی از تلامیذ خود چنین می فرمود: (3)

ص: 365

1- المراقبات، ص 122

2- مرصاد العباد، من المبدء الى المعاد (شیخ نجم الدین رازی رحمه الله)، ص 150.

3- حضرت آیه الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی رحمه الله (رئیس اسبق حوزه علمیه اصفهان).

«ذکر، خوراک روح است و همه اذکار، روح آدمی را اشباع می نماید و هدف اصلی تشریح ذکرها که همان انقطاع کامل از غیر خدا و توجه به خداوند متعال است را تأمین می نماید، ولی نسبت به افراد و احوال و مراحل مختلف سیر و سلوک تفاوت دارد یعنی باید ملاحظه کرد که در چه حالی و چه مقامی به سر می برد و چه ذکری برای او بیشتر تناسب و جاذبه دارد تقریباً نظیر غذاهای جسمی که بدن انسان به انواع مختلف مواد غذایی و ویتامین ها نیازمند است و همه آن ها سلامت و تقویت بدن را تأمین می کند ولیکن بعضی افراد از جهت یک نوع ویتامین دارای کمبود و نقطه ضعف بدنی می باشند جنبه های روحی هم همین طور است، ممکن است کسی ضعف اراده داشته باشد که بیشتر ذکر (رَبِّ إِنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرُ وَ أَنْتَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ) برای او مناسب است یا مرتب توبه می کند و می شکند که استغفار زیاد خصوص در سحرها برای وی تناسب دارد و یا روح توکل او ضعیف می باشد که مناسب حال او گفتن ذکرهایی است که معنای توکل در آن ذکرها باشد.» ضمناً علاوه بر توصیه به استغفار زیاد و مراقبه در تمامی اوقات شبانه روز و محاسبه هر شب قبل از خواب و مداومت بر نماز اول وقت و به جماعت و خواندن نوافل و غیره به ذکر «لا اله الا الله» که مشترک بین نفی و اثبات و تخلیه و تحلیه است (1) تأکید

ص: 366

1- در جهان آغاز کار از حرف لا است *** این نخستین منزل مرد خداست تا نه رمز لا اله آید به دست *** بند غیر الله را نتوان گسست آری ذکر «لا اله الا الله» که مورد تأکید فراوان همه اولیاء خداست، جامع ترین و گویاترین شعار توحید و اسلام و از شعائر کلامی سهل المؤمنه ای است که حروف شفوی ندارد و معجونی است مرکب از نفی و اثبات که هدف اصلی آیین و مکتب توحید را کاملاً مشخص می کند، نفی همه چیزهایی که سبب پیدایش و تولید مفسد و رذایل است «لأله» و اثبات خدای متعال که یاد او موجب صحت و سلامتی قلب از همه رذایل و باعث آرامش کامل انسان است «الا الله». کاشتم در مزرع دل تخم توحید و دگر هیچ *** هر چه امیدی که دارم از همین یک دانه دارم بنابراین «لا اله الا الله» شعار آزادی معنوی و حریت روحانی است و در مناسبت های بسیار مهم اعتقادی و مبدأ و معاد به این ذکر شریف اشاره شده مانند: (قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا - كَلِمَةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي - مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ). (کافی، ج 2، ص 518 باب مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ). «السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْ أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَا أَهْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...» زیارت اهل قبور، مفاتیح الجنان ص 940 - بحار الانوار، ج 102، ص 301). که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (هر کس این دعا را بخواند خداوند ثواب پنجاه سال عبادت به او عطا فرماید و گناهان پنجاه ساله او و پدر و مادرش را می آمرزد). و نیز در دعای گنج العرش که بیش از صد نوبت «لا اله الا الله» تکرار شده، هم چنین در دعاهای دیگر مانند جوشن کبیر و...).

می فرمود که یکی از خواص این ذکر نفی خواطر می باشد و نیز ذکر یونسیه: (لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ) که از مرحوم قاضی نقل می فرمود: «به قصد رجاء چهارصد نوبت گفته شود و بهتر آن است که در حال سجده باشد، از جمله آثار مهم ذکر یونسیه، خارج شدن حب دنیا از دل و باز شدن چشم دل و برزخی انسان و نجات یافتن از مهالک و بلاها و گرفتاری ها است».

بنابراین شخص سالک باید متوجه این حقیقت باشد که هدف اصلی از ذکر، حضور قلب نسبت به خداوند رحمان و توجه کامل به او است، بنابراین پس در برگزیدن ذکر از بین اذکار و اوراد فراوان وارد شده در شرع مقدس و انتخاب مقدار، زمان و کیفیت آن باید رعایت حال خویش را نموده و از ذکر گفتن در مواقع بی رغبتی و بی حالی اجتناب کند. (1)

(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَإِقْبَالًَ وَإِدْبَاراً فَأَتَوْهَا مِنْ قَبْلِ شَهْوَتِهَا وَإِقْبَالَهَا فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا أُكْرِهَ عَمِيَ). (2)

«علی علیه السلام فرمود: قلب گاهی در حال اقبال است و گاهی در حال کسالت و بی میلی، پس به هنگام میل و رغبت وارد عمل شوید، زیرا که قلب وقتی در حال اکراه به عمل وارد شود کور می شود».

ص: 367

1- (عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلْ فِيهِ بِرَفْقٍ وَلَا تُبْغِضْ إِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ رَبِّكَ). (پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این دین قوی و متین است (ضعف و شستی در آن راه ندارد). پس در (اعمال عبادی) آن مدارا کن (و تند روی یا افراط مکن) و در دل خود بغض عبادت را به وجود نیاور) وسائل الشیعه، ج 1، ص 83، ح 7-6.

2- بحار الانوار، ج 70، ص 61، ح 41 - غرر الحکم، ج 1، ص 250 - نهج البلاغه حکمت 184، ضمناً در حکمت 304 نیز حضرت فرمود: (إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالًَ وَإِدْبَاراً، فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَأَحْمَلُوهَا عَلَى التَّوَابِلِ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَأَقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفُرَائِضِ). (دل ها گاهی روی آور و گاهی رو برگردانند، پس چون رو کرد و میل و رغبت داشت (در این صورت علاوه بر انجام واجبات) آن را به انجام مستحبات وادارید و هرگاه رو برگرداند (در این صورت) به انجام واجبات اکتفا نمایید).

انسان هایی که درصدد سیر استکمالی و به دست آوردن تقوای حقیقی و مستمر می باشند و با جدیت تمام به مهار کردن نفس و مبارزه با مهلکات و عوامل شقاوت می پردازند، بدون شک باید در زندگی خویش اموری را به دقت مراعات کنند. از آن امور، مراقبت کامل در نوع مجالست ها و انتخاب رفیق و دوست می باشد که از اهمیت فراوانی برخوردار است، بویژه برای کسی که بخواهد از طریق همنشینی و مجالست کسب کمالات انسانی نموده و بدین وسیله شخصی را اسوه و الگوی دینی و اخلاقی خود قرار دهد تا از این رهگذر در سفر باطنی و سیر و سلوک الهی زودتر و سالم تر به مقصد نایل گردد. در این جا مطالب مهم و عمده ای وجود دارد که تذکر و توجه به آن ها بسیار ضروری و حیاتی است و از همه مهم تر آن که:

پیروی و متابعت از غیر معصومین علیهم السلام هرگز جایز و صحیح نیست زیرا تنها آن بزرگواران هستند که چراغ هدایت و نجات بخش انسان ها بوده و بدون هیچ خطا و اشتباهی سعادت انسان را تأمین می کنند و در توجه دادن به خدا که در سرشت هر بشری نهاده شده او را یاری می نمایند. و زیان کار هم کسی است که از راه و طریقه معصومین علیهم السلام منحرف گردد و در این مسیر به دیگران پناه ببرد. بر این اساس علم قرار دادن و اسوه دانستن غیر معصومین در جمیع شؤون زندگی و به طور مطلق، خطای بسیار بزرگی است که تبعات و عواقب خطرناکی را به دنبال خواهد داشت.

(قال الصادق علیه السلام... إِيَّاكَ أَنْ تَنْصِبَ رَجُلًا دُونَ الْحُجَّةِ فَتُصَدِّقَهُ فِي كُلِّ مَا قَالَ). (1)

«امام صادق علیه السلام فرمود:... بر تو باد به دوری نمودن از این که غیر حجت (معصومین علیهم السلام) کسی را علم (الگو و نمونه) برای پیروی از او قرار دهی و در همه حالات و گفتار، او را تصدیق نمایی».

البته منظور آن است که آن چه را غیر معصوم از پیش خود بگویند و بدون دلیل و بدون استناد

به معصوم علیه السلام به آن رأی بدهد، نباید در آن از او پیروی نمود. اما آن چه را به طور مستند از معصوم علیه السلام روایت کند و یا مجتهدی عادل، صالح و ذی شرایط باشد که بر اساس ادله معتبر و منابع موجود طبق تشخیص صحیح و رعایت جوانب مختلف و احتیاط لازم فتوا دهد. در این صورت پیروی از او پیروی از معصوم علیه السلام است و رجوع انسان به چنین عالمی عقلاً و شرعاً لازم و واجب می باشد.

مرحوم مجلسی در بیان حدیث مذکور فرموده: (الْمُرَادُ أَنْ تَنْصَبَ رَجُلًا غَيْرَ الْحُجَّةِ فَتَصَدِّقَهُ فِي كُلِّ مَا يَقُولُ بِرَأْيِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُسْنِدَ ذَلِكَ إِلَى الْمَعْصُومِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَمَّا مَنْ يَرُوي عَنِ الْمَعْصُومِ أَوْ يُفَسِّرُ مَا فَهَمَهُ مِنْ كَلَامِهِ، لِمَنْ لَيْسَ لَهُ صِلَاةٌ فَهَمَّ كَلَامَهُ مِنْ غَيْرِ تَلْقِينٍ فَلَا أَخْذَ عَنْهُ كَالأَخْذِ عَنِ الْمَعْصُومِ وَيَجِبُ عَلَى مَنْ لَا يَعْلَمُ الرَّجُوعَ إِلَيْهِ لِيَعْرِفَ أَحْكَامَ اللَّهِ تَعَالَى).

از سوی دیگر با توجه به موضوع فوق و عدم تجاوز از مرز و حدود معصومین علیهم السلام و با در نظر داشتن این مطلب که در عصر غیبت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف دست یابی به حجت خدا برای مردم عموماً میسر نبوده و با وجود روایات متعددی که اشاره دارد بر مراجعه مردم به فقهای جامع شرایط با تأکید فراوان بر عدم اخذ معالم دین از غیر شیعه، (1) به ناچار باید اذعان نمود که هر کس به معصومین علیهم السلام از جهات معنوی، علم و تقوا نزدیک تر است پیروی از او در آن چه با سیره عملی و گفتار آنان تطبیق دارد شایسته تر می باشد (البته منظور از این بحث موضوع مجتهد و مقلد و مباحث مهم فقهی خاص نمی باشد و هم چنین منظور پیروی و اطاعت در مسأله امامت و ولایت که از اصول اعتقادی است هم نمی باشد که آن خود بحث عمیق و مفصّلی دارد بلکه منظور در این بحث دست یابی به افراد شایسته و لایقی است که در امور اخلاقی و اصلاح نفس و تهذیب اخلاق، نقش به سزایی دارند).

خصوصیات و صفاتی که برای رفیق راه سیر الهی بیان شده باید از منبع ولایت الهی باشد زیرا در حقیقت، تربیت پدران و معالجه صحیح روح افراد باید به دست کسانی باشد که معالجه و دلسوزی و راهنمایی آنان از منبع الهی که هیچ گونه خطا و اشتباهی در آن راه ندارد باشد.

ص: 369

1- (لا تَأْخُذَنَّ مَعَالِمَ دِينِكَ مِنْ غَيْرِ شِيعَتِنَا) بحار الانوار، ج 2، ص 82، ح 2.

(في حديث النبي صلى الله عليه وآله: أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ) (1)

«در حدیث نبوی هست که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من و علی علیه السلام دو پدر این امت هستیم.»

گویند هر که هر که را دارد دوست *** از بعد وفات هم همان مونس اوست

یارب تو گواهی که نباشد ما را *** غیر از علی و محمد و آتش دوست

بنابراین در صورتی که ما دسترسی به انبیاء و ائمه علیهم السلام نداشته باشیم که فعلاً نداریم باید کسانی را به عنوان راهنمای راه سیر و سلوک انتخاب نماییم که به معصومین علیهم السلام (2) نزدیک تر و نسبت به دیگران هم شایسته تر و چشم باطن آنان روشن و بر نفس خود غالب گشته باشند پس هم چنان که اگر انسان مریض به طبیب نالایق مراجعه و از او علاج دردهایش را بخواهد، خطر بزرگی او را تهدید می کند، زیرا ممکن است با تجویز دارویی نامناسب برای مریض باعث تشدید بیماری و یا هلاکت او گردد، طبیب روحی نیز به مراتب مهم تر می باشد و ممکن است با یک نسخه اشتباه مصایب و فجایعی را به بار آورد.

ای بسا ابلیس آدم روی هست *** پس به هر دستی نباید داد دست

ضمناً در برگزیدن افراد باید کسی را برگزید که از جامعیت خاص و بیشتری برخوردار باشد زیرا همان طور که بدن انسان نیاز به انواع ویتامین ها دارد، روح انسان هم همین طور است و گاهی ممکن است فردی شایسته و لایق به عنوان استاد اخلاق محسوب شود لکن تنها از یک جهت خاص، خویش را به مرحله عالی رسانده و از جهات دیگر دینی غافل مانده باشد، مثلاً شخصی باشد اهل ذکر، دعا و مناجات و گریه اما در مورد برخوردها و وظایف اجتماعی کم توجه. یا

ص: 370

1- بحر المعارف، ص 10.

2- قال الصادق عليه السلام: (افترق الناس فينا على ثلاث فرق: 1. فرقة أحبونا إنتظار قائمنا ليصيبوا من دنيانا، فقالوا و حفظوا كلامنا و فصروا عن فعلنا (فسيحشرهم الله إلى النار). 2. و فرقة أحبونا و سمعوا كلامنا و لم يقصروا عن فعلنا ليستأكلوا الناس بنا (فيملا الله بطونهم ناراً و يسد لطف عليهم الجوع و العطش). 3. و فرقة أحبونا و حفظوا قولنا و أطاعوا أمرنا و لم يخالفوا فعلنا (فأولئك منا و نحن منهم)). عوالم الامام الصادق عليه السلام، ج 2/20، ص 694.

فردی عالم دانشمند و قهرمان علم و دانش اما با دعا و مناجات چندان انسی نداشته باشد و هم چنین خصوصیات و صفات دیگر. پس با توجه به قاعده کلی و عقلی (الْأَهْمُ فَأَلْأَهْمُ) باید بهترین فرد را به این منظور انتخاب نمود که جز معصومین علیهم السلام کسی کامل و جامع مطلق یافت نخواهد شد. (1)

امام رضا علیه السلام فرمود: حضرت امام زین العابدین علیه السلام (قریب به این مضمون) فرمود: اگر کسی را دیدید که از سیرت و منطق خود، ترس و عبادت و زهد را نشان می دهد و در حرکات خود خضوع و فروتنی را اظهار می کند شتاب زده نشوید، فریب او را نخورید چه بسیار کسانی هستند که از دسترسی به دنیا عاجزند، پس دین را وسیله صید دل ها قرار می دهند ولی اگر متمکن از حرامی شوند، در آن فرو می روند و هرگاه دیدید از حرام هم عفت میورزد، باز هم مغرور نشوید چون شهوت ها و هوس های خلق مختلف است، چه بسیاری از مردمان از مال حرام هر چند زیاد باشد رو بر می گردانند ولی در مقابل شهوت دامن، خود را می بازند، و اگر دیدید از آن هم عفت ورزد مغرور نشوید تا ببینید که عقل او چگونه است، چه بسیارند کسانی که همه آن ها را ترک کردند ولی به عقلی متین رجوع نکردند و افساد آنان به جهل از اصلاحشان به عقل بیشتر است، اگر عقل را هم متین یافتید، باز مغرور نشوید تا ببینید در مبارزه عقل و هوس آیا با هوس خود همراه می شود برخلاف عقل، یا با عقلش برخلاف هوی، و محبتش نسبت به ریاست های باطل چگونه است زیرا در میان مردمان کسانی هستند که تارک دنیا برای دنیایند... سپس فرمود: (وَلَكِنَّ الرَّجُلَ كُلَّ الرَّجُلِ نِعَمَ الرَّجُلِ هُوَ الَّذِي جَعَلَ هَوَاهُ تَبَعًا لِأَمْرِ اللَّهِ). (2)

آری تنها راه سیر و و سلوک و عرفان واقعی، راه اهل البیت علیهم السلام و قرآن و نهج البلاغه و صحیفه سجّادیه و سخنان حکیمانه معصومین علیهم السلام می باشد و بس. (3) پس هر راهی جز آن،

ص: 371

1- قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا تَطْلُبْ مِنَ الدُّنْيَا أَرْبَعَةً فَإِنَّكَ لَا تَجِدُهَا وَأَنْتَ لَا بُدَّ لَكَ مِنْهَا، عَالِمًا يُسَدُّ تَعْمَلُ عِلْمُهُ فَتَبْقَى بِإِلَافِ عَالِمٍ وَعَمَلًا بِإِلَافِ يَأْتِي فَتَبْقَى بِإِلَافِ عَمَلٍ وَطَعَامًا بِإِلَافِ شُبُهَةِ فَتَبْقَى بِإِلَافِ طَعَامٍ وَصَدِيقًا بِإِلَافِ غَيْبٍ فَتَبْقَى بِإِلَافِ صَدِيقٍ» (اثنی عشریه، ص 169). و نیز فرمود: (لَا يَغْرَتَكَ بُكَائُهُمْ إِنَّمَا التَّقْوَى فِي الْقَلْبِ) (جامع احادیث الشیعه، ج 14، ص 261).

2- بحار الانوار، ج 2، ص 84، ح 10 و ج 16، ص 50 - سفینه البحار، ج 2، ص 26

3- دانشمندان و شعرای بزرگ و مشهور، تا جایی مورد قبول ما شیعیان هستند که در مسیر اهل البیت علیهم السلام گام نهاده باشد در غیر ازن صورت...

(بِنَا عَرَفَ اللَّهُ وَبِنَا عُبِدَ اللَّهُ، وَ لَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللَّهُ وَ لَوْلَانَا مَا عُرِفَ اللَّهُ) (1)

«راه شناسایی خدا و عبادت نمودن او منحصر است به طریق هدایت و راهنمایی ما (اهل بیت)».

(مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ) (2)

«کسی که اعتصام به شما پیدا کند پس در حقیقت به خداوند معتصم شده.»

امام باقر علیه السلام نیز در حدیثی فرمود: (مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ وَ مَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ، فَإِنَّمَا يَعْرِفُ وَيَعْبُدُ غَيْرَ اللَّهِ هَكَذَا وَ اللَّهُ صَلَاحًا). (3)

بر همین اساس عنوان بصری که پوینده راه حق و در جستجوی حقیقت بود و لحظه شماری می کرد تا به سرچشمه زلال ولایت نایل گردد راه اصلی و آیین صحیح سلوک و وصول الی الله و راه نجات و سعادت را تنها در مکتب امام جعفر صادق علیه السلام یافت و سرانجام از آن سرچشمه حیات بخش علم و معرفت، جرعه ای آب طلبید و با درخواست پند و نصیحت در صدد رفع عطش برآمد. و هر کس احساس گرسنگی و تشنگی کند و احساس نیاز و دردمندی نماید بر سر سفره ارزشمند و سرچشمه زلال و نیز دار و خانه غنی مکتب اهل بیت علیهم السلام همه چیز فراهم است پس با این وصف چرا انسان این طرف و آن طرف برود و به این در و آن در بزند و بر پریشانی و سرگردانی خود بیفزاید و عاقبت به بیراهه برود؟! در صورتی که تمام دردها و راه های درمان و طیب و راهنما و هادی کاملاً مشخص و معین گردیده (وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا). (4) «و آن که اگر پایدار می شدند بر روش (طریق اسلام و ولایت) هر آینه آنان.

ص: 372

1- سیر و سلوک بانو مجتهده امین «رحمها الله، ص 232.

2- زیارت جامعه

3- وسائل الشیعه، ج 1، ص 92، ح 6.

4- سوره جن، آیه 16 (منظور پایداری در امر ولایت ائمه علیهم السلام و سقایت از آن منبع متصل به وحی الهی است که اعراض از آن، موجب بدبختی و عذاب شدید قیامت خواهد بود) «تأویل الایات الطاهره، ج 2، ص 727» ضمناً آب که مایه حیات است در قرآن به امامت و ولایت معصومین علیهم السلام تأویل گردیده)

را از آبی فراوان می نوشانیدیم (آن ها را کاملاً سقایت می کردیم).

بنابراین راه حق و سعادت همان است که انمه اطهار علیهم السلام به طور کامل در اعمال و گفتار و سیره عملی خود به بشر ارائه فرموده اند و در باب عبادات، ارتباطات و جمیع امور زندگی اعم از خوردن و آشامیدن و حرف زدن یا سکوت نمودن و غیره راه صحیح را به بشر آموخته اند و هیچ چیزی فروگذار نشده تا نیازی باشد انسان با مکاشفه و امثال آن، کمبود یا خلانی را جبران کند ضمناً ملاک و معیاری برای صحت و سقم بعضی از مکاشفات نیست چنان چه برخی افراد در مکاشفه خود، افرادی را به صورت خوک پنداشتند. (1)

درد و بیچارگی انسان جز گناه و نافرمانی خدا نیست (دَاوُكُمُ الذُّنُوبُ وَ دَوَاؤُكُمْ اِلَّا سِتِّغْفَارُ) (2) پس همین که گناه را ترک کرد و به واجبات خدا اهمیت داد دریچه های قرب الهی به روی وی گشوده خواهد شد و بدین وسیله با ریاضت صحیح و کف نفس و عبادت خداوند که تمام سرّ و راز آفرینش در تعبّد است تمام نیازهای انسان به طور کامل تأمین می شود و این همان نسخه ای است که طیب واقعی و کامل و ساقی و هادی بشر یعنی امام جعفر صادق علیه السلام برای عنوان بصری و همه دردمندان و تشنگان عالم تجویز فرمود.

کارساز ما به فکر کار ماست *** فکر ما در کار ما آزار ماست

اکنون این راه و آن هم راهنما و نصایح گهربار رئیس مذهب جعفری امام صادق علیه السلام که در پایان به عنوان بصری به طور صریح فرمود: (فَقَدْ نَصَحْتُ لَكَ)

من آن چه شرط بلاغ است با تو می گویم *** تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال

ص: 373

1- «مُحَى الدِّينِ كَانِ يَقُولُ: إِنَّ جَمَاعَةً مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ يَرَوْنَ الرَّفْضَةَ عَلَى صُورَةِ الْخَنْزِيرِ» الاثنی عشریه للشیخ حرّ العاملی، ص 107 - منهاج البراعه، ج 13 ص 378 محی الدّین عربی که از سردمداران تصوّف است و شاه نعمت الله ولی او را امام الموحّدین قلمداد نموده در کتاب فتوحات خود، ج 2، باب 73، ص 8 و 9 و ج 11، ص 285 و 289 و نوشته است فرقه ای از صوفیه که به نام رجبیه معروف می باشند در ماه رجب بر اثر ریاضت، حالت مکاشفه و باطن بینی پیدا می کنند و شیعه را به شکل خوک می بینند و در کتاب محاضرة الابرار و مسامرة الاخیار، ص 418 نوشته است شیعه ها را به شکل سگ می بینند.!!!

2- بحار الانوار، ج 10، ص 283، جامع الاخبار، ص 57 - مستدرک، ج 11، ص 333 و ج 12، ص 123. (عُرِفَتْ آيَةُ الصِّحَّةِ وَ يَبِينُ لَكَ الدَّاءُ وَ دُلِّلَتْ عَلَى الدَّوَاءِ) بحار، ج 78، ص 283.

حال اگر کسی به راستی خود همت نداشته و یا با وجود ده ها بیماری باطنی، در جهل و نادانی فرورفته و خلاصه از ایمان و تقوا بی بهره باشد، امکان ندارد به عرفان حقیقی دست یابد (انَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ). (1)

راه است و چاه و دیده بینا و آفتاب *** تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش

چندین چراغ دارد و بیراه می رود *** بگذار بیفتد و ببیند سزای خویش

آری متأسفانه در برابر این حقیقت روشن و در مقابل قرآن و عترت و مکتب اهل البیت علیه السلام و عرفان حقیقی، مکتب فلاّبی عرفان دروغین و تصوّف به وجود آمد که از بودایی های هند و مسیحیان یونان و زرتشتی های ایران سرچشمه می گیرد و معجون عجیبی است از مکتب های مختلف فلسفی که با تمام کتب آسمانی و ادیان الهی و آیین مقدس اسلام منافات دارد، یک مکتب استعماری و استحماری که به دست خلفای اموی و عباسی گسترش یافت و بدین وسیله «افرادی را به نام زهد و عبادت و غیب گویی تراشیدند تا بتوانند با ائمه طاهرین علیهم السلام معارضه کنند و علم و زهد و کمالات اهل بیت را در نظر مردم کوچک کنند» (2) لذا در طول تاریخ اسلام مرام صوفی گری و متصوّفه به خاطر دشمنی آنان با شیعه و توطئه علیه اسلام و تعمّد در تخریب دین، پیوسته مورد حمایت و تأیید حکومت ها و قدرت های ضدّ اسلامی ظاهراً اسلامی مانند بنی امیه و بنی عباس بوده است (3) و در زمان امام صادق علیه السلام، رواج بیشتری پیدا کرد و زاهد نمایان یا درویش مسلکان بی تقوا در برابر دانشگاه یا حوزه علمیه با عظمت امام صادق علیه السلام، دگان باز نموده که تا به امروز این دگان با عناوین مختلف به روی ساده لوح های جامعه باز می باشد و افراد بسیاری از خواص و عوام جامعه به این وسیله منحرف گردیده اند.

ص: 374

1- سوره قصص، آیه 56

2- به کتاب حقیقة العرفان، ص 37 (نقل از مرحوم سید نعمت الله جزایری در انوار التّعمانیه) و نیز کتاب فلسفه شرق، ص 250 مراجعه فرمایید.

3- در قرن چهارم و پنجم، تصوّف توسعه بیشتری یافت و سازمان ها و خانقاه ها دایر گشت و پس از دوران نادرشاه که روی به انحطاط گذاشت، مجدداً در دوره قاجاریه به کمک محمّد علی باب که از طرف روس ها حمایت می شد توسعه یافت و بعداً به صورت آیین بهایی استقرار پیدا کرد تا امروز که به اشکال مختلف تقویت می شوند (به کتاب فلسفه شرق مراجعه شود).

عده ای از مخالفین اهل البیت علیهم السلام با لباس هایی فریبنده و مقدّس مآبی تحت نفوذ استعمارگران شیطان صفت در بین مسلمانان رخنه کرده و با خلط نمودن تصوّف و عرفان واقعی و اسلامی و تطبیق دادن افکار انحرافی و الحادی خود با برخی از منابع اسلامی و ظاهرسازی و جعل احادیث، توسط افرادی ناپاک به نام اقطاب که درباره بعضی از آن ها توقیع لعن رسیده، در صدد منحرف نمودن ماهیت دین و انحراف مسلمانان از صراط مستقیم برآمدند که با شعار صلح کل و شعار (إِذَا ظَهَرَتِ الْحَقَائِقُ بَطَلَتِ الشَّرَائِعُ). (1) «وقتی حقایق آشکار شد، شرایع و ادیان باطل می شود و چون به عشق واصل شدی به حقیقت رسیده ای و دیگر نباید مقید به شرع و دین بود بدین وسیله در مقابل احکام صریح قرآن و مکتب اهل البیت علیهم السلام و سپس در برابر مراجع تقلید و فقهای شیعه موضع گیری نمودند، در مقابل علمای شیعه اقطاب را علم کردند و در برابر مسجد خائفاه به وجود آوردند و با ترویج کف و رقص و بی بند و باری، با دعا و مناجات و گریه و عزاداری به مبارزه پرداختند و به هر حال از روز نخست با کمال بی شرمی به اعتراض و رویارویی با امامان شیعه برخاسته و روش های عوام فریبانه ای را به کار گرفتند تا مردم را از اصل دین و امامت و ولایت جدا سازند و با تأسف فراوان، بسیاری را فریب دادند و به نام دین و زهد و عرفان به مبارزه ناجوان مردانه علیه دین و ولایت پرداختند.

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد *** بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

* سفیان ثوری یکی از سردمداران مکتب تصوف است روزی در مسجد الحرام امام صادق علیه السلام را با لباسی با ارزش و خوب مشاهده نمود که با عوام فریبی خاص نزدیک رفت و با گستاخی گفت: به خدا قسم لباسی را که پوشیده ای نه جدّت - رسول خدا - و نه علی و نه هیچ یک از پدران همانندش را نپوشیدند، لذا آن حضرت نیز پس از پاسخ دندان شکن و منطقی به

ص: 375

1- مثنوی، مقدمه دفتر پنجم، ص 818 و حقیقة العرفان نقل از مولوی. (اقطاب صوفیه و عرفای منحرف از مکتب اهل البیت علیهم السلام، شریعت و طریقت و حقیقت را در طول هم دانسته (نه در عرض هم) و می گویند ما با شریعت (مانند نماز و روزه...) کاری نداریم بلکه رهبر طریقت می باشیم و باید به دستور ما عمل شود تا سالک به مرحله حقیقت برسد آن گاه وقتی به حقیقت و اصل گشت دیگر تکلیف از او برداشته می شود، در این هنگام فرقی نیز بین مسجد و دیر و کلیسا نخواهد بود و باید همه ادیان را با یک چشم نگاه کرد)

آن زاهد نمای ریاکار، دست او را گرفت و لباس خود را عقب زد و لباس زیرینش را که زبر و خشن بود نشان داد، سپس با گرفتن و بالازدن قسمتی از لباس سفیان ثوری که زبر و خشن بود، لباس زیرین آن مگّار رو به صفت را که نرم و لطیف و قیمتی بود نمایان کرد، آن گاه فرمود: این لباس رو را تو برای مردم - و عوام فریبی - پوشیده ای و لباس زیرین را که مخفی است برای راحتی و تن پروری.

نقد صوفی نه همه صافی و بی غش باشد *** ای بسا خرّقه که شایسته آتش باشد

خوش بود گر محک تجربه آید به میان *** تا سیه روی شود آن که در او غش باشد

* گروهی از همین ریاکاران صوفی نیز در خراسان مقابل حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام ایستادند و نسبت به ولایت عهدی و زندگی آن امام معصوم اعتراض نمودند و بدین وسیله با زاهدنمایی به فریب دادن و انحراف مردم پرداختند. (1)

گول هر گندم نمای جو فروشی را نخور *** بی طمع گرگی نمی پوشد لباس میش را

محمد بن حسین بن ابی الخطاب گوید: با امام هادی علیه السلام در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم بودم که عده ای از اصحاب آن حضرت به خدمتش رسیدند و در بین آن ها ابوهاشم جعفری نیز حضور پیدا کرد و او مردی سخنور و در نزد امام هادی علیه السلام دارای احترام و منزلت والایی بود، طولی نکشید که جماعتی از صوفیه وارد مسجد شدند و در گوشه ای به شکل دایره ای نشستند و شروع به گفتن لا إله إلا الله نمودند، در این موقع امام هادی علیه السلام فرمود: به این مردم فریبکار توجه نکنید، این ها هم پیمانان شیاطین و ویران کننده مبانی دین هستند، این ها برای راحت طلبی و خوشگذرانی خود را زاهد قلمداد می کنند و شب زنده داری را وسیله شکار حیوانات قرار داده اند و عمری را با تظاهر به گرسنگی می گذرانند تا مردمان خر صفت را پالان نهند و از آن ها سواری گیرند، لا إله إلا الله نمی گویند مگر برای آن که مردم را فریب دهند، کم خوراکی نمی کنند مگر به انگیزه آن که قدح را پر کنند و دل مردمان احمق را برابند، با مردم از در دوستی و اظهار محبت وارد

ص: 376

1- کافی، ج 6، ص 442 - مطالب السؤل، ص 82 - كشف الغمّه، ج 3، ص 147 - بحار الانوار، ج 49، ص 275 و ج 70، ص 120 و ج 48، ص 360 و 221 - ابن ابی الحدید، ج 11، ص 34 - تحف العقول، ص 363 - کتاب داستان راستان، ج 1، ص 36...

می شوند تا آنان را به چاه اندازند، ورد آن ها رقص و کف زنی است و ذکر آن ها آوازه خوانی و غنا، آنان را جز سفها و افراد نادان پیروی نکنند و جز احمقان بدان ها عقیده مند نشوند، هر کس به زیارت یکی از زنده ها یا مردگان آنان برود چنان باشد که به زیارت شیطان و بت پرستان رفته باشد، هر کس به یکی از آنان کمک نماید همانند کسی باشد که یزید و معاویه و ابوسفیان را یاری کرده است. در این هنگام یکی از اصحاب از آن حضرت پرسید: اگر چه به حقوق شما اعتراف نمایند؟ (1) پس امام به حالت غضب به او نگاه نمود و فرمود: این فکر را از خود دور کن! کسی که به حقوق ما اقرار و اعتراف داشته باشد نسبت به ما عاق نمی شود، مگر نمی دانی این ها پست ترین گروه صوفیه هستند و فرق صوفیه همگی از گروه مخالف ما می باشند و راه و رسم آن ها مغایر با راه و رسم ما است و آن ها را می توان نصاری و یهود این امت نام نهاد. هم این ها هستند که در خاموش ساختن نور خدا کوشش به خرج می دهند، در صورتی که خداوند سرانجام نور خود را به حد کمال خواهد رسانید هر چند به کام کافران تلخ و ناگوارا آید (وَإِنْ هُمْ إِلَّا نَصَارَىٰ وَ مَجُوسٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَجَاهِدُونَ فِي إطفَاءِ نُورِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ). (2)

آری دشمنان اسلام پیوسته در صدد خاموش نمودن نور خدا بوده اند (3) و در این بین بدترین عداوت و دشمنی، مبارزه با دین تحت پوشش دین و به نام مذهب می باشد که یکی از نقشه های خطرناک استعمارگران بوده است و از این جهت صوفیان در خط مقدم این جبهه قرار دارند زیرا در قالب اسلام و زهد و عرفان در بین مردم نفوذ کرده و پس از جذب افراد ساده لوح و بی اطلاع، اساس دین را منهدم می کنند صوفی هیچ عقیده ای را غلط نمی شمارد و اختلاف

ص: 377

1- آه از دست صرافان گوهر ناشناس *** هر زمان خر مهره را با درّ برابر می کنند

2- حدیقه الشیعه، ص 602 - الاثنی عشریه فی الرد علی الصوفیه، ص 17 - سفینه البحار، ج 2، ص 58.

3- (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) (سوره صف، آیه 8) از کلمه «يُرِيدُونَ» که فعل مضارع جمع است معلوم می شود تمام دشمنان اسلام (نه فقط گروه خاصی) پیوسته و به طور مستمر (نه فقط در زمان خاصی) در صدد مبارزه می باشند در صورتی که هرگز نخواهند توانست نور خدا را خاموش کنند و اراده شیطانی آن ها در برابر اراده خدای متعال بی ارزش و بی فایده است (وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ...) (سوره قصص، آیه 5) (إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) (سوره يس، آیه 82).

مذاهب را اختلاف در رنگ و صورت می شمارد و صلح کل می طلبد و در نظرش ادیان و مذاهب یکسانند و برای هیچ یک ترجیحی قایل نیست یعنی دیانت اسلام با بت پرستی یکسان است و کعبه و بتخانه، صمد و صنم یکی است و صوفی پخته میل ندارد خود را به زنجیرهای قوانین شرع و آداب و عادات مقید سازد.» (1) بر همین اساس همیشه مورد حمایت حکومت هایی هستند که به نام حکومت اسلامی اهداف شیطانی خود را تعقیب می کنند مانند حکومت های بنی امیه و بنی عباس که کاملاً ضد اسلام بودند و دلیل آن هم خیلی روشن است زیرا برای سرگرم نمودن مردم و توجیه آنان که ما حاکم اسلامی هستیم باید تعدادی مسلمان نما و مدعیان زهد و عرفان را در اختیار داشته باشند، لذا آفت بزرگ و خطرناکی که مانند غده سرطانی به جان مسلمانان افتاد همین فرقه صوفیه بود که با اعتقاد به تکثرگرایی یا پلورالیسم، افراد بسیاری را به دام شیطانی خود انداختند و هیچ مکتبی در دنیا به نام دین مانند صوفیه بی قیدی و لاابالی گری را رواج نداده که معتقدند انسان هر راهی را می تواند برود و هر چه دلش خواست انجام دهد و همه راه ها حق است و این توطئه ها از سال 1939 با شعار نظم نوین جهانی و از دوران رنسانس (2) به بعد تشدید گردید و امروز نیز با شعارهایی مانند تسامح و تساهل و قرائت های مختلف از دین و صراط های مستقیم به توطئه های خود ادامه می دهند.

پیامبر صلی الله علیه و آله درباره صوفیه فرمود:

(لَا تَقُومُ السَّاعَةُ عَلَى أُمَّتِي حَتَّى يَقُومَ قَوْمٌ مِنْ أُمَّتِي إِسْمُهُمُ الصُّوفِيَّةُ لَيْسُوا مِنِّي وَإِنَّهُمْ يَخْلِقُونَ لِلذِّكْرِ وَيَرْفَعُونَ أَصْوَاتَهُمْ، يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ عَلَى طَرِيقَتِي بَلْ هُمْ أَضَلُّ مِنَ الْكُفَّارِ وَهُمْ أَهْلُ النَّارِ شَهِيقُ الْحِمَارِ). (3)

ص: 378

1- تاریخ تصوّف در اسلام (دکتر قاسم غنی) ص، 186، 425، 426، 432.

2- رنسانس (Renaissance) نهضت فکری، فرهنگی بزرگ در برابر زورگویی ها و تعصبات نابجای کلیسای مسیحی بود که پس از قرن ها حکومت مستبدانه کلیسا و کشتار و محاکمه و زندان دانشمندان، سرانجام پیروز شد و تحوّل عظیم فکری و فرهنگی در اروپا پدید آمد که همین جا پروتستان ها و روشن فکری فرنگی بوجود آمد.

3- سفینه البحار، ج 2، ص 58 - اثنی عشریه، ص 43 قال الحسن بن محمد المعروف بالنظام النیشابوري في تأويل قوله تعالى (إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ) من تفسيره قَالُوا هُوَ الصُّوفِي.

(روز قیامت برپا نشود مگر آن که قومی از امت من به نام صوفیه برخیزند، آن‌ها بهره‌ای از دین من ندارند، و آن‌ها برای ذکر دور هم حلقه می‌زنند و صداهای خود را بلند می‌نمایند و گمان می‌کنند بر طریقه و راه من هستند. نه، بلکه آنان از کافران نیز گمراه‌ترند و آنان را صدایی مانند صدای الاغ است.

و نیز در حدیثی دیگر فرمود: این‌ها را فرشتگان زمین و آسمان لعنت می‌کنند (أُولَئِكَ يَلْعَنُهُم مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ).

امام جعفر صادق علیه السلام نیز در پاسخ به احمد بن محمد بن زنی که پیرامون ماهیت صوفیه سؤال کرد فرمود:

(إِنَّهُمْ أَعْدَاتُنَا فَمَنْ مَالَ بِهِمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَيُحْشَرُ مَعَهُمْ وَسَيَكُونُ أَقْوَامٌ يَدْعُونَ حُبَّنَا وَيَمِيلُونَ بِهِمْ وَيَتَشَبَّهُونَ بِهِمْ وَيَلْقَبُونَ أَنْفُسَهُمْ بِلِقَابِهِمْ وَيَأُولُونَ أَقْوَابَهُمْ، أَلَا فَمَنْ مَالَ إِلَيْهِمْ فَلَيْسَ مِنَّا وَإِنَّا مِنْهُ بَرَاءٌ وَمَنْ أَنْكَرَهُمْ وَرَدَّ عَلَيْهِمْ كَانَ كَمَنْ جَاهَدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.) (1)

«این‌ها دشمنان ما هستند پس هر کس به آنان میل پیدا کند از آنان است و با آنان نیز محشور خواهد شد و به زودی کسانی پیدا می‌شوند که ادعای محبت ما را می‌کنند و به ایشان نیز تمایل نشان می‌دهند و خود را به ایشان تشبیه نموده و لقب آنان را بر خود می‌گذارند و سخنانشان را تأویل و توجیه می‌نمایند، بدان که هر کس به ایشان تمایل نشان دهد از ما نیست و ما از او بیزاریم و هر کس آنان را رد و انکار کند مانند کسی است که در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله با کفار جهاد کرده باشد.»

به هر حال این گروه که به نام صوفی و درویش و قطب و گاهی عارف معروف می‌باشند و با گستاخی و بی‌شرمی تمام خود را به اولیاء خدا نسبت می‌دهند، از ناحیه پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام و علماء عاملین شیعه (2) نه تنها هیچ گونه تأییدی نشده‌اند بلکه در روایات فراوان مورد

ص: 379

1- حذیقة الشیعه، ص 564 - شرح نهج البلاغه خوبی، ج 13، ص 376

2- هرگاه در طول تاریخ، روحانیت شیعه تحت فشار و ضعف و پریشانی واقع شده، فرقه صوفیه جولان داده و علیه روحانیت تبلیغ نموده‌اند و در عین حال مع الأسف جهت تطهیر و تأیید خود، بعضی از علماء اعلام شیعه را به عنوان طرفداران خود مطرح می‌کنند مانند سید بن طاووس، ابن فهد حلی شهید ثانی، مجلسی اول، شیخ بهائی... در صورتی که این، یک بهتان بزرگ و اهانت به علماء شیعه است (به کتاب منهاج البراعه، ج 13، ص 410، مراجعه شود) مرحوم فیض نیز درباره آنان فرموده است: و چندی در طریق مکالمات متفلسفین به تعلم و تفهم پیمودم و یک چند بلند پروازی‌های متصوفه در اقاویل ایشان دیدم فتمثلت بقول من قال: خدعونی نهبونی اخذونی غلبونی *** وعدونی کذبونی قالی من انتظلم (ده رساله للحکیم العارف الکامل الفاضل محمد محسن المشتهر بالفیض الکاشانی، ص 184 نقل از کتاب الانصاف) و کتاب بشارات ص 144 «ملاصدرا نیز در کتاب کسر الاصنام در رد صوفیه فرموده است آن چه صوفیه را به این غلط سازی و حقه بازی انداخته دو چیز است اول مجاهده و ریاضت بدون آن که علم به خدا و دیانت و کتب انبیاء و روز جزا داشته باشند، دوم وقوع آن چه کرامت و خرق عادت می‌شمارند مانند شعبده و حیل و فال و تطییر» (حقیقة العرفان، ص 38). و اندگر یک کرده صوفی نام خود *** کفرها بنهاده اندر دام خود هیچ دانی چیست صوفی مشربی *** ملحدی، بنگی، مباحی، مذهبی قید شرع از دوش خود افکنده *** کهنه انبانی ز کفر آکنده (مرحوم علامه حاج احمد نراقی در طاقدیس).

تخطئه و مذمت شدید یا لعن واقع شده و از کفار بدتر شمرده شده اند و از معاشرت یا مجالست با آن ها و نیز شرکت در محافل و تشبیه به آنان به شدت مذمت شده است. (1)

ص: 380

1- سفینه البحار، ج 2، ص 57* بعضی از منابع در مذمت و رد صوفیه عبارت است از: غیبة الطوسی ص 405 تحف العقول، ص 363- بحار الانوار، ج 51- تاریخ بغدادی، ج 8، ص 125 - انوار النعمانیة، ج 2، ص 281 تلبیس ابلیس، ص 171 - غرر و دررآمدی، ج 2، ص 402 مکارم الاخلاق، ص 116 - تاریخ تصوف در اسلام ص 425 - مقدمه ای در پیدایش و تحولات تصوف و عرفان ص 159 - فضایح الصوفیة از کوی صوفیان تا حضور عارفان، تاریخ تصوف، تحقیق و بررسی در تاریخ تصوف الاتصاف، احتجاجات ج 2 (ترجمه جلد چهارم بحار الانوار) منهاج البراعه، (شرح نهج البلاغه خوئی) ج 12 ص 417-132 اثنی عشریه (هزار حدیث در مذمت صوفیه) وسایل الشیعه، ج 3، اصول کافی ج 1، سفینه البحار، ج 2 تبصره (سید مرتضی)، عارف و صوفی چه می گوید، طاقدیس، اواخر کتاب جامع الشتات (محقق قمی) علامه مجلسی رحمه الله در عین الحیوة و رساله اعتقادات، مجلسی رحمه الله اول در شرح من لا یحضره الفقیه، علامه نهاوندی در عبقری ج 1 ص 56، شیخ صدوق (ابن بابویه) در کتاب اعتقادات، شیخ مفید در شرح عقائد صدوق، خواجه نصیر طوسی در قواعد العقائد ص 22 ملاً احمد نراقی در معراج السعاده در فصل غرور، علامه حلّی در رساله سعیدیه، شهید ثانی در رساله علم درایه، فیض کاشانی در کلمات طریقه ص 76 و بشارات ص 144، شهید اول در قواعد الرضویه، حقیقه العرفان، شیخ بهایی در کشکول، علامه نوری در مستدرک الوسایل، ملاصدرا در کتاب کسر الاصنام مقدس اردبیلی در حدیقه الشیعه، تصوف از دیدگاه ائمه اطهار علیهم السلام، احقاق الحق 1 البارقه ج الحیدریه، عنوان البراهین، تبصره العوام، تحفة الاخیار، موش و گربه (از علامه مجلسی رحمه الله و نیز از شیخ بهائی) و ده ها کتاب دیگر تحت عنوان الرد علی الصوفیه و غیره که علامه برقی در کتاب حقیقه العرفان ص 64 نام 137 کتاب را یادآور شده است و در کتاب (فلسفه شرق) تاریخ تصوف در قرون مختلف بحث شده.

بنابراین قبل از هر چیز توجه به این نکته لازم است که این گروه هیچ نوع شباهتی به عرفای واقعی و عرفان حقیقی و اسلامی و اولیاء خدا ندارند و رهروان راه سیر و سلوک معنوی و پیروان اهل البیت علیهم السلام دارای خصایصی هستند که همواره آنان را از این گونه افراد متمایز می سازد (1) زیرا عارف واقعی و تربیت شده مکتب قرآن و عترت پیوسته در ارتباط با خدا، خود را ملزم به عمل نسبت به احکام دین اسلام دانسته و هرگز شریعت را از طریقت جدا نمی داند و از رهگذر تقوا حقیقی و مستمر و پایبندی نسبت به تمام مسایل دینی و پرهیز از هر نوع گناه و بدعتی به سیر استکمالی پرداخته و آیین سلوک را از سالکان الهی یعنی معصومین علیهم السلام اتخاذ می نماید و هر چند در سلوک معنوی، پیش رفته باشد هرگز آن پیشرفت را برای خود مایه خود بزرگ بینی و خودنمایی نمی بیند بلکه پیوسته در برابر خدا خاضع و خاشع و در مقابل بندگان خدا نیز متواضع و در نفس خود هم هیچ احساس بزرگی و منیت نخواهد داشت.

تا چند در حجابید ای صوفیان محبوب *** ما پرده خودی را در نیستی دریدیم

(كُنْ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرَ النَّاسِ وَ عِنْدَ النَّاسِ وَاحِدًا مِنَ النَّاسِ وَ عِنْدَ نَفْسِكَ شَرَّ النَّاسِ) (2) با این وصف سالک حقیقی هیچ گونه ادعا و یا سخنی جز سخن خدا و قرآن و عترت ندارد و فخر فروشی یا زهدنمایی یا ادعای فضل در وجود وی راه ندارد (أَفْضَلُ الزُّهْدِ إِخْفَاءُ الزُّهْدِ) (3) و به همین جهت از مدعیان دروغین و متظاهرين به سیر و سلوک و عرفان، شدیداً گریزان و از صوفی مسلکان بی تقوا بیزار است.

کرامات تو گر در خود نمایی است *** تو فرعونی و این دعوی خدایی است

ص: 381

1- تمییز و تشخیص عرفان و عارف حقیقی از غیر آن بسیار مشکل است مگر برای اهل تقوی که از این رهگذر دارای بینش خاصی می باشند (إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا) سوره انفال/ 29 و قدر متیقن و مسلم آن است که با توجه به روایات متعدد پیرامون مذمت شدید از صوفیه، بدون تردید این گروه از عرفای حقیقی نمی باشند.

2- مواظب العدویه، ص 88

3- غرر و درر آمدی، ج 2، ص 402.

«اساسی ترین شرط وصول به مقصد اعلی در سیر و سلوک عرفانی آن است که در هیچ لحظه ای از لحظات این حرکت بزرگ که به طور یقین عالی ترین و پر معنی ترین حرکت انسانی در عالم هستی است، احساس هیچ گونه امتیاز و وصول و برتری ننماید، آفت مهلک حرکت عرفانی همین است و بس» (1) (هَلْكَ مِنْ ادْعَى) (2)

(فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهَمُونَ وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُسْتَفْتُونَ، إِذَا زُكِّي أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ: فَيَقُولُ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّي بِنَفْسِي، اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يُظُنُّونَ وَاعْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ). (3)

«خویشتن را متهم می سازند و از کردار خود بیمناکند (که مبدا مورد قبول خداوند واقع نشوند) و هرگاه یکی از آن ها ستوده شود، از آن چه درباره اش گفته شده در هراس می افتد و می گوید: من از دیگران نسبت به خود داناترم و پروردگارم نیز به اعمال من از خودم آگاه تر است، پروردگارا مرا به آن چه می گویند محاکمه نفرما و مرا بهتر از آن چه گمان می کنند قرار ده و گناہانی را که نمی دانند بیامرز»

پس به طور خلاصه کسانی که عرفان را از سرچشمه معصومین علیهم السلام اتخاذ نموده اند و از چشمه جوشان عترت سقایت شده اند هر چند از کرامات و تشرّف و مکاشفه و ضمیری روشن و دید باطن برخوردارند اما هرگز اهل ادّعا و اظهار تشرّف و کشف و شهود و باطن بینی و امثال آن نیستند و آن کسانی هم که ادّعا می کنند اهل عرفان حقیقی نمی باشند.

البته گاهی ممکن است در بین علما و عرفای حقیقی به خاطر ضرورتی یا به دلیلی خاص، کرامتی بروز پیدا کند که این موضوع با ادّعا داشتن کاملاً متفاوت است، مرحوم آیه الله حاج شیخ مجتبی لنگرانی رحمه الله نقل می فرمود: چند نفر از دانشمندان یهود جهت پاره ای از مسایل به منزل حاج شیخ احمد بن فهد حلّی رحمه الله صاحب کتاب شریف و ارزشمند عدّه الدّاعی رفتند تا با آن فقیه کم نظیر و متبحّر در عصر خود، صحبت نمایند پس هنگامی که به درب خانه رسیدند مطلع شدند که ایشان به مزرعه رفته لذا به طرف مزرعه حرکت کردند و او را در حالی که بیلی در

ص: 382

1- عرفان اسلامی علامه فیلسوف محمّد تقی جعفری رحمه الله، ص 50

2- نهج البلاغه، خطبه 16 ص 60

3- نهج البلاغه خطبه 184، ص 604

دست داشت و مشغول زراعت بود مشاهده کردند، از او سؤال نمودند که حدیثی را به شما نسبت می دهند و از شما نقل می کنند اکنون ما آمده ایم تا از خود شما شنیده و از صحّت و سقم آن مطلع گردیم و آن حدیث این است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ). (1) ابن فهد در پاسخ آن ها فرمود: آری این حدیث صحیح است و علمای امت پیامبر اسلام مانند انبیای بنی اسرائیل می باشند، آن گاه سؤال نمودند چگونه امکان دارد علمای اسلام مانند انبیای بنی اسرائیل باشند در حالی که پیامبری مانند حضرت موسی علیه السلام از انبیای بنی اسرائیل بوده که وقتی عصا را رها کرد به اذن خدا اژدها شد، ابن فهد فرمود: اگر من این بیل را رها کنم و اژدها شود، شما تصدیق خواهید کرد؟ گفتند: آری، در همین هنگام بیلی که در دست داشت و به او تکیه نموده بود رها کرد که به اذن خداوند اژدها گردید سپس بدون ترس و اضطراب آن را گرفت و به حالت اول (بیل) درآمد! وقتی عصای موسی علیه السلام اژدها گردید از جانب خداوند خطاب شد (خُذْهَا وَلَا تَخَفْ) (2) دانشمندان یهود با مشاهده این واقعه و کرامت از آن عالم جلیل القدر مسلمان شدند و توسط آنان تمام مردم دهکده ای که مقابل قبر حَرِّ رَحْمَةِ اللَّهِ بودند نیز مسلمان گردیدند.

بنابراین بعد از پیامبران و ائمه اطهار و معصومین علیهم السلام افرادی هستند که در پرتو نور ولایت و اخلاص و ایمان و در اثر ذکر و یاد حق که قوت و قوّت جان آنان گشته تمام گرد و غبار از آئینه روح آنان زدوده شود و از بندگان شایسته ای گردند که بتوانند افراد تشنه و پویندگان حقیقت را دریابند و آنان را چون قایق های کنار دریا به سوی کشتی های نجات، هدایت نمایند (مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ) (3) و این موضوع از حدیث

ص: 383

1- بحارالانوار، ج 2، ص 22 ح 67 ضمناً مرحوم کاشف الغطاء در کتاب جَدَّة المأوی، ص 244 پیرامون معنی و وجوه «پنج وجه» شباهت و نیز اختلافی که در نقل حدیث (کانبیاء یا افضل من انبیاء) وارد شده اشاره فرموده است. به وصف عالمان دین چنین فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله *** که افضل می شود در مرتبت از انبیاء علیهم السلام عالم نه هر کس بست عمامه به سر، شیخ بهاء گردد *** که از صد شیخ می گردد، یکی شیخ بهاء، عالم

2- سوره طه، آیه 21

3- سفینه البحار، ج 1، ص 630 - الغدير، ج 2، ص 301 و ج 10، ص 280 - الکنی و الالقاب، ج 1، ص 273 - المراجعات، ص 23 و از کتب عامه نیز، مستدرک، جزء 3، ص 151.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز که فرمود: (وَمَا بَرَحَ اللَّهُ - عَزَّتْ الْأَوْهُ - فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَفِي أَرْمَانَ الْفَتْرَاتِ عِبَادًا...) به خوبی استفاده می شود، یعنی در فواصل بین رسل مانند فاصله زمانی بین حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام که فترات است و در عصر غیبت نیز افرادی (بِمَنْزِلَةِ الْأَدْلَةِ فِي الْفَلَوَاتِ) (1) مانند راهنمایان در بیابان ها و چراغ های در تاریکی افراد را از مهالک و سنگلاخ ها نجات می دهند، افرادی نظیر مرحوم میرزا جواد علیه السلام ملکی تبریزی که نوعاً در حال ذکر بوده و آخرین کلمه ای که گفته ذکر الله اکبر بوده و نیز مانند مرحوم شیخ محمد حسین نجفی که نقل شده یک لحظه توجه از او قطع نمی شده و بلافاصله بعد از قطع کلام به ذکر مشغول می شده و آخرین کلام او نیز در آخر عمر این بوده:

آن که دائم هوس سوختن ما می کرد *** کاش می آمد و از دور تماشا می کرد

به هر حال این دسته از بندگان شایسته حق که مانند کبریت احمر کمیاب می باشند و ممکن است برخی از آنان تا آخر عمر برای مردم معمولی ناشناخته باشند و از کنار آنان عبور نمایند ولی آنان را نشناسند، مانند جوی آبی می مانند که داخل آن جوی، آب جاری است و گیاهانی نیز کنار آن رویده باشد (2) در این صورت افراد تشنه ای که احساس تشنگی می کنند از گیاهان کنار جوی پی به جوی آب می برند و افرادی که به راستی در جستجوی رفع عطش هستند و از آب و هوای آلوده مشمئز و خسته شده اند و به دنبال آب و فضای سرسبز و خرم و نشاط آور می باشند بدین وسیله با دیدن آن گیاهان، به طرف آب رفته و بهره های فراوان می برند، (عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ) (3) بندگان صالح خدا که چون جوی آب متصل به چشمه زلال ولایت اهل البیت علیهم السلام در بین مردم جاری و مایه حیات دیگران می باشند، با دستگیری از افراد داوطلب و علاقمند، به قدر تشنگی و لیاقت افراد، آنان را بهره مند می سازند (4) و افراد نالایق و بی توفیقی

ص: 384

1- نهج البلاغه، خطبه 213، ص 694

2- رویدن گیاهانی نظیر بارهنگ، بابونه، ختمی، پر سیاوش... بر نزدیکی آب، به سطح زمینه ای نرم دلالت دارد و شکوفه ها و برگ های این نوع گیاهان بر فراوانی آب و گوارا بودن آن حکایت می کند.

3- المحجة البيضاء، ج 4، ص 17 (مفهومه: عند ذکر الفاسقین تنزل اللعنة)

4- امام جواد علیه السلام ها فرمود: (الْمُؤْمِنُ يَحْتَاجُ إِلَى تَوْفِيقِ مِنَ اللَّهِ وَوَأَعْظَمُ مِنْ نَفْسِهِ وَقَبُولِ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ) (تحف العقول، ص 48).

نیز که گرد و غبار گناه و نافرمانی خدا جلو بینایی آنان را گرفته از مصاحبت و دستیابی به آنان محروم خواهند ماند (و لا تُعَلِّقُوا الْجَوَاهِرَ فِي أَعْنَاقِ الْخَنَازِيرِ). (1) «گوهرهای گران بها را آویزه گردن های خوک ها نسازید».

گوهر خود را مزین بر سنگ هر ناقابلی *** صبر کن تا گوهر شناس قابلی پیدا شود

(قال النبي صلى الله عليه وآله: إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا مِنْ أُمَّتِي قَذَفَ فِي قُلُوبِ أَصَدِّقِيَّائِهِ وَأَزْوَاجِ مَلَائِكَتِهِ وَسَكَانِ عَرْشِهِ مَحَبَّتَهُ لِيُجِيبُوهُ فَذَلِكَ الْمُحِبُّ حَقًّا طُوبَى لَهُ ثُمَّ طُوبَى لَهُ وَلَهُ عِنْدَ اللَّهِ شَفَاعَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ). (2)

(وَفِي الْإِثْنِي عَشْرِيَّةٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا رَزَقَهُ خَلِيلًا صَالِحًا إِنْ نَسِيَ ذِكْرَهُ وَإِنْ ذَكَرَهُ أَعَانَهُ. (3)

«نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: کسی را که خداوند بخواهد خیر و نیکی به او عطا کند، دوست شایسته ای را روزی وی می گرداند که اگر فراموش کرد او را متذکر سازد و چنان چه متذکر بود او را یاری و کمک نماید.»

به راستی وجود یک چنین انسانی که آدمی را به خود آورد و در اعمال و افکار او را تحت نظر قرار دهد و بر مبنای شرع مقدس راهنمای خصوصی وی باشد چه اندازه ارزشمند است و قطعاً نقش مثبت و عملی و کلی در زندگی انسان خواهد داشت که می تواند هم چون پدری مهربان در تربیت وی کوشا بوده و در ترکیه او معلمی شایسته و آموزنده باشد و یا مانند طبیبی حاذق و دلسوز، بیماری های گوناگون را تدریجاً با نسخه های حساب شده از درون او بزدايد و با رژیم خاص غذایی از نظر روحی میکروب ها و موانع رشد باطنی را برطرف نماید و بدیهی است که طبیب روحانی هم مانند طبیب جسمانی با تشخیص نوع بیماری، طبق یک فرمول خاص و ضابطه معین و مشخص دینی عمل می نماید و رفیق راه در این جهت نقش به سزائی خواهد داشت به طوری که بعضی معتقدند در مسیر سیر و سلوک الهی نیاز به چنین انسانی ضرورت

ص: 385

1- آداب تعلیم و تربیت در اسلام (شرح کتاب منیة المرید) ص 240.

2- بحار الانوار، ج 70، ص 24، ح 23 به نقل از مصباح الشریعه، ص 64 و جامع السعادات، ج 3، ص 155.

3- بحر المعارف، ص 9

حتمی دارد.

قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن *** ظلماتست بترس از خطر گمراهی

همّتم بدرقه راه کن ای طائر قدس *** که دراز است ره مقصد و من نو سفرم

مرده جهلی چه سود این زندگی *** مرد جوگر بایدت پایدگی

گر عمل با علم می خواهی قرین *** خدمت مردان دانشور گزین

قیل و قالت ره به مقصد کی برد *** تا نباشی در پی اهل خرد

البته هر چیز در مکتب تربیتی و عرفانی اهل البیت علیهم السلام به طور کامل و جامع مهیا می باشد و خوراک کامل جهت ارتزاق و ارتقاء مقام معنوی وجود دارد که انسان می تواند خود تناول نماید اما اگر این غذای مقوی و سالم از دست انسان صاحب دلی در دهان انسان گذارده شود آثار دیگری خواهد داشت.

تا نرفتی به سفر، هم سفری پیدا کن *** تا نبستی زجهان دیده، بری پیدا کن

به مثل هست بشر، صید و جهانش چو قفس *** بهر پرواز، بروبال و پری پیدا کن

ص: 386

مجالست و مصاحبت با افراد پاکدامن و صادق، انسان را در راه رسیدن به کمال و فضیلت انسانی حرکت داده و او را به صفات حمیده متّصف می‌سازد، خصوصاً برای کسانی که در طریق معرفت، محبّت و سیر و سلوک الهی قدم نهاده و برای خویش فرد صالح و شایسته‌ای را به منظور برگزیده اند که در اثر معاشرت پی در پی، حالات و صفات آن فرد و روحیات وی به تدریج در وجود انسان منتقل گشته و سرایت می‌کند، نیروی محبت در تمام ارکان وجودی انسان اثر می‌گذارد و در همه حال هم‌رنگ وی می‌شود که اگر قبلاً در اصلاح خویش تصمیم می‌گرفت و با سستی مواجه می‌گشت اکنون با این اتّصال و ارتباطی که با عنصر محبّت ایجاد شده آن سستی و رخوت تبدیل به عزمی راسخ و همّتی نیرومند و قوی می‌گردد.

آری محبّت به خوبان عالم که نورانیّت خاصی پیدا کرده اند این اثر وضعی را دارد که هر آدم با سوز و گدازی که به آنان نزدیک گردد اطراف و جوانب او را هم نورانی می‌کنند.

هر که با پاک دلان صبح و مسائی دارد *** دلش از پرتو اسرار صفایی دارد

زهد با نیت پاک است نه با جامه پاک *** ای بس آلوده که پاکیزه ردائی دارد

شمع خندید بهر بزم از آن معنی سوخت *** خنده بیچاره ندانست که جایی دارد

سوی بتخانه مرو پند برهمن مشنو *** بت پرستی مکن این ملک خدایی دارد

هیزم سوخته شمع ره و منزل نشود *** باید افروخت چراغی که ضیائی دارد

گرگ نزدیک چراگاه و شبان رفته به خواب *** بره دور از رمه و عزم چرائی دارد

مور هرگز به در قصر سلیمان نرود *** تا که در لانه خود برگ و نوایی دارد

گهر وقت بدین خیرگی از دست مده *** آخر این در گرانمایه بهائی دارد

فرخ آن شاخک نورسته که در باغ وجود *** وقت رستن هوس نشو و نمائی دارد

صرف باطل نکند عمر گرامی پروین *** آن که چون پیر خرد راهنمایی دارد

گوهر خود را هویدا کن کمال این است و بس *** خویش را در خویش پیدا کن کمال این است و بس

سنگ دل را سر مه کن در آسیای درد و رنج *** دیده را زین سر مه بینا کن کمال این است و بس

همنشینی با خدا خواهی اگر در عرش رب *** در درون اهل دل جا کن کمال این است و بس

دل چو سنگ خاره شدی پور موسی با عصا *** چشمه ها زین سنگ خارا کن کمال این است و بس

ای معلّم زاده از آدم اگر داری نشان *** چون پدر تعلیم اسماء کن کمال این است و بس

باد در سر چون حُباب ای قطره تاکی خویش را *** بشکن از خود عین دریا کن کمال این است و بس

چون به دست خویشتن بستی تو پای خویش را *** هم به دست خویشتن واکن کمال این است و بس

(قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قَالَتِ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رُوحَ اللَّهِ! مَنْ نَجَالِسُ؟ قَالَ: مَنْ يُذَكِّرْكُمْ اللَّهَ رُؤْيَيْتُهُ وَيَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَهُ وَيُرْغِبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ). (1)

«حواریون از حضرت عیسی علیه السلام سؤال کردند با چه کسی مجالست داشته باشیم؟ فرمود: با کسی که دیدن او شما را به یاد خدا بیندازد و سخن او بر علم و آگاهی شما بیفزاید و عمل او شما را در امر آخرت ترغیب نماید.»

در داستان معروف عبدالرحمن آمده است هنگامی که امام هادی علیه السلام را به سوی دربار متوکل عباسی می بردند عبدالرحمن (2) بدون آن که به احدی ابراز کند همین که صحنه را از

ص: 388

1- کافی، ج 1، ص 39 - مرآة العقول، ج 1، ص 128 - المحجة البيضاء، ج 4، ص 17- بحار الانوار، ج 77، ص 149، ح 60.

2- کان باصفهان رجل یقال له: عبدالرحمن - مکیال المکارم، آية الله فقيه احمد آبادی رحمه الله، ج 1، ص 333.

نزدیک مشاهده می کرد از این وضع سخت متأثر گردید و محبت امام هادی علیه السلام در دلش شعله ایجاد نمود و به قول خود:

(فَلَمَّا رَأَيْتُهُ وَقَعَ حُبُّهُ فِي قَلْبِي) «چون امام علیه السلام را دیدم محبت او در دلم واقع شد و قرار گرفت» و از همین جا دگرگون و منقلب شد و وضع سابق خود را به کلی تغییر داد. (1)

دست از طلب ندارم، تا کام من برآید *** یا جان رسد به جانان، یا جان ز تن بر آید

* شخص با ایمانی از بزرگان بلاد بلخ در اکثر سال ها به سفر حج می رفت و در مدینه، قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نیز زیارت می نمود و هر سال محضر مبارک علی بن الحسین علیه السلام می رسید و همراه خود هدایایی نیز برای آن وجود مقدس می برد و پس از فراگیری مسایل و احکام دینی از

ص: 389

1- علامه شهیر قطب راوندی نقل نموده که عبدالرحمن اصفهانی می گوید: من مردی فقیر و تهی دست اما پر جرأت بودم در سالی از سال ها اهالی اصفهان مرا همراه گروهی به دربار متوکل عباسی فرستادند تا دادخواهی کنم، روزی بیرون خانه متوکل به انتظار دیدار او ایستاده بودم که دستور احضار علی بن محمد بن الرضا (امام علی نقی علیه السلام) از سوی متوکل صادر شد، من به یکی از حاضران گفتم: این مرد کیست که دستور احضارش صادر شده؟ گفت: مردی است علوی که رافضیان قائل به امامت او می باشند و اضافه کرد که: ممکن است خلیفه به منظور قتل او دستور احضارش را داده باشد. گفتم: من از جای خود حرکت نمی کنم تا این مرد علوی بیاید و او را ببینم، ناگهان دیدم شخصی سوار بر اسب به سوی خانه متوکل می آید و مردم به احترام او همه از چپ و راست در مسیرش صف کشیده و او را تماشا می کنند، در همین حال وقتی نگاهم به او افتاد مهر و محبت او در دلم جا گرفت و نزد خود به دعا در حق او مشغول شدم تا خداوند شر متوکل را از وی دفع نماید. پس در حالی که از میان مردم می گذشت و به پیش می آمد و به هیچ کس از طرفین راست و چپ نگاه نمی کرد و من نیز پیوسته به دعا به او مشغول بودم، چون به من رسید با تمام رو به سوی من متوجه شد و فرمود: خداوند دعای تو را مستجاب کرد و عمرت را طولانی قرارداد و مال و فرزندان تو را فراوان فرمود. چون این جریان را مشاهده کردم حالت لرزه به من دست داد (و منقلب گردیدم زیرا به هیچ کس چیزی نگفته بودم و تنها در دلم به او دعا کرده بودم) و در میان همراهانم راه افتادم (در این هنگام) همراهان از من پرسیدند چه شد؟ و چرا چنین شدی؟ گفتم خیر است و چیزی نگفتم، پس هنگامی که به اصفهان بازگشتم خداوند از راه های مختلف برای من فتح باب ثروت کرد و امروز آن چه را در خانه دارم قیمتش به هزار هزار درهم می رسد اضافه بر موجودی بیرون خانه و خداوند ده فرزند نصیب من فرموده و عمرم نیز از هفتاد سال گذشته. بدین ترتیب من به خاطر آن که او از درون دلم آگاه بود و دعایش در حق من مستجاب گردید معتقد به امامت وی شدم. (بحار الانوار، ج 50، ص 141).

محضر آن حضرت، به وطن (شهر) خود باز می گشت تا این که زمانی مورد سرزنش همسرش قرار گرفت که به او گفت: می بینم تو را که هر سال هدایای زیادی می بری ولی در مقابل چیزی دریافت نمی کنی؟ او در پاسخ گفت: می دانی برای چه کسی هدیه می برم و به زیارت چه شخصیتی نایل می شوم؟! او کسی است که مالک دنیا و آخرت است و تمام آن چه را مردم در اختیار دارند تحت ملک اوست زیرا او خلیفه و جانشین خدا بر روی زمین و حجت خدا بر بندگان خداست و او فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام و رهبر ما می باشد.

پس چون همسرش این مطالب را شنید از سرزنش کردن خودداری نمود (و دیگر چیزی نگفت) در سال بعد نیز آن مرد به قصد سفر حج به ملاقات امام چهارم علیه السلام رفت و پس از عرض ادب و سلام و بوسیدن دست مبارک آن حضرت، به امر ایشان در غذا خوردن، آن حضرت را همراهی نمود و پس از آن ایستاد تا برای شستن دست ها آب بر روی دست مبارک آن امام همام بریزد که در این جا حضرت فرمود: تو مهمان ما هستی (و احترام شما بر ما لازم است چگونه آب روی دستهای من می ریزی؟! آن مرد با ایمان و با ولایت گفت: من این کار را از روی علاقه و محبت انجام می دهم، امام فرمود: (لَمَّا أَحْبَبْتَ ذَلِكَ فَوَاللَّهِ، لَأَرِيَنَّكَ مَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى وَ تَقْرَبُهُ عَيْنًا) اکنون که دوست داری و از روی محبت انجام می دهی، پس به خدا قسم که خواهی دید (نتیجه و پاداش این اظهار محبت را) و راضی خواهی شد و موجب نور چشم تو خواهد گردید! پس آب را بر روی دست های مبارک آن حضرت ریخت تا وقتی که یک سوم ظرف را آب فراگرفت در این هنگام امام علیه السلام فرمود: چه می بینی؟ گفت: آب، فرمود: بلکه یاقوت احمر است، پس تا نگاه کرد دید آب ها به صورت یاقوت احمر درآمده سپس آب ریخت تا دو سوم ظرف را آب فراگرفت.

امام فرمود چه می بینی؟ گفت: آب، فرمود: بلکه زمرد اخضر است، پس تا نگاه کرد دید آب ها به صورت زمرد اخضر درآمده. در مرتبه سوم که آب ریخت به همان صورت، ظرف پر از آب گردید، حضرت به او فرمود: چه می بینی؟ در ابتدا گفت: آب، سپس تا نظر کرد دید درّ آبیض است و به این نحو ظرف آب به سه رنگ درّ و یاقوت و زمرد درآمد و باعث شگفتی و تعجب آن مرد گردید. در این جا امام به وی فرمود: چیزی که بتواند جبران هدیه های تو را بکند

نزد ما نیست پس این جواهرها را در عوض هدایایی که برای ما می آوردی، قبول کن و بگیر و از جانب ما از همسر خود عذرخواهی نما زیرا همسر تو از ما ناراحت شده است! در این هنگام آن مرد (از روی شرمندگی) سر را به زیر افکند (در حالی که موضوع ناراحتی همسرش را برای احدی نگفته بود و کسی خبر نداشت) و گفت: چه کسی از سخن (ملامت آمیز) همسرم به شما اطلاع داده؟ من هیچ تردیدی ندارم که شما از اهل بیت نبوت و رسالت می باشی! پس با همین حال ظرف جواهر را از دست مبارک حضرت گرفت و با ایشان خداحافظی نمود و به سوی شهر خود و خانواده اش برگشت و داستان مذکور را برای همسر خود بازگو نمود، او نیز با شنیدن این داستان عجیب بلادرنگ به سجده رفت و شکر و سپاس خدا نمود (سجده شکر به جا آورد) و شوهرش را به خدای بزرگ قسم داد تا در سفر بعد به قصد حج او را نیز همراه خود روانه سفر را نماید این موضوع گذشت تا هنگامی که آن مرد بلخی عازم سفر گردید و در این سفر همسر خود را نیز همراه خود برد ولی در بین راه آن زن مریض شد و نزدیک مدینه با همان بیماری از دنیا رفت. پس آن مرد بلخی (که از این حادثه سخت ناراحت بود) در حال اندوه و گریه به سوی امام سجّاد علیه السلام حرکت نمود و خبر فوت همسرش (در بین راه) را به استحضار رساند امام علیه السلام (که کانون مهر و محبت و عطف و صفا می باشد) با شنیدن این خبر ایستاد و دو رکعت نماز گزارد و در پیشگاه خداوند دعا کرد: سپس رو کرد به طرف آن مرد و به او فرمود: به سوی همسرت برو که خداوند عزّوجل با قدرت و حکمت خود او را زنده نمود، همان خدایی که استخوان های مرده و پوسیده را زنده می کند، آن مرد بلخی نیز با سرعت و شتاب به سوی همسرش مراجعت نمود و چون داخل خیمه شد نگاه کرد ناگهان دید همسرش در حالت سلامت کامل نشسته است پس به او گفت: چگونه خدا تو را زنده کرد؟ آن زن گفت: سوگند به خدا که ملک الموت به طرف من آمد و جان مرا گرفت (و مراقبض روح کرد) و خواست تا روح مرا بالا ببرد پس ناگهان مردی را دیدم با این صفات (خصوصیات و اوصاف امام زین العابدین علیه السلام را برشمرد) شوهر نیز تصدیق می کرد (و گفت آری راست می گویی این ها صفات سیّد و مولایم علی بن ال حسین علیه السلام است) پس آن زن ادامه داد و گفت: چون ملک الموت در مقابل خود، آن مرد را دید، روی قدم های او افتاد و پاهای او را می بوسید و می گفت: (السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ فِي

أَرْضِهِ، أَلَسْ لَامٌ عَلَيْكَ يَا زَيْنَ الْعَابِدِينَ) پس او جواب سلام ملک الموت را داد و به او فرمود: ای ملک الموت! روح این زن را به جسدش بازگردان که او به سوی ما آمده بود (او به قصد زیارت ما عزیمت کرده بود) و من از خدای خویش مسئلت نمودم تا بر عمر آن زن سی سال دیگر افزون گردد و باقی بماند و خداوند او را از حیات طیب و پاکیزه ای بهره مند سازد به خاطر آن که به سوی ما آمده و قصد زیارت ما را داشته است پس ملک الموت برگشت و گفت: ای ولی خدا شما را اطاعت نمودم (سَمِعَا وَ طَاعَةً لَكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ) آن گاه روح مرا به جسد من بازگرداند و من نظر می افکندم بر عزرائیل که دست مبارک او را بوسید و از پیش من رفت. (1)... (در آخر حدیث اشاره شده به این که آن زن و شوهر بقیه عمر خود را تا آخر در جوار امام زین العابدین علیه السلام گذراندند.

در ضمیر ما نمی گنجد به غیر از دوست کس *** هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس

* در داستانی دیگر در باب محبت اهل البیت علیهم السلام آمده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ابو حمزه را طلبید چون وارد شد حضرت به او فرمود: (إِنِّي لَأَشْتَرِيحُ إِذَا رَأَيْتُكَ) (2) «من استراحت و آسایش می یابم وقتی که تو را می بینم.»

بنابراین از بین راه های وصول الی الله و قرب به خدا، راه محبت بهترین و نزدیک ترین راه می باشد که این موضوع با ذکر و یاد حق محقق می شود و تدریجاً محبت خدا (که ریشه اش معرفت است) (3) و محبت اولیای خدا در دل او ایجاد می شود و به وسیله مجالست و محبت بندگان صالح خدا، محبت پروردگار عالم در دل انسان افزون می گردد.

به والله به بالله به تالله *** به حق آیه نصر من الله

که مو از دامن دست برنندیم *** اگر کشته شوم الحکم لله

ص: 392

1- بحار الانوار، ج 4، ص 47 - (ضمناً داستان مهم دیگری در پایان این حدیث از مشارق الانوار، ص 108 نقل شده است).

2- منتهی الآمال، ج 2، ص 168.

3- محبة الله که سرمایه اصلی و بزرگی است ریشه اش معرفت می باشد و محبت از معرفت سرچشمه می گیرد که در وجود هر انسانی دو نوع استعداد اول و دوم وجود دارد و در استعداد دوم، معرفت افراد متفاوت است که با اطاعت و پیروی از خدا ازدیاد پیدا می کند (وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا) سوره نور، آیه 54.

پس در این ارتباط اولاً همت و تلاش فراوان و نیز استقامت (1) شرط اساسی نیل به این مقصد می باشد.

سهل باشد در ره فقر و فنا*** گر رسد تن را تعب جان را عنا

هوای کعبه چنان می کشاندم به نشاط*** که خارهای مگیلان حریر بنماید

رنج راحت دان چو مطلب شد بزرگ*** گرد گله توتیای چشم گرگ

گر شدیم از پیروان اولیا*** در مصیبت ها و رنج و بلا

این نه جای شکوه باشد و گله*** بل بود آقوی طریق عادل

هر که قربش بیش، افزونش بلاست*** مؤمنان را این نشان از ولاست

آن گاه انسان در این مسیر چیزهایی خواهد دید که تاکنون ندیده و به عالمی راه پیدا می کند که تاکنون راه پیدا نکرده و در این صورت:

هر چه در این راه نشانت دهند*** گر نستانی به از آنت دهند(2)

ثانیاً، پرهیز از مجالست و معاشرت با افرادی که مایه تیرگی و تاریکی نور دل می گردند.

دوستی با مردم دانا چو زَرین کاسه ایست*** بشکند یا نشکند بازش توان ساختن

دوستی با مردم نادان سفالین کوزه ایست*** بشکند یا نشکند باید بدور انداختن

(وَفِي مِصْبَاحِ الشَّرِيعَةِ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِحْدَاثُ أَنْ تُوَاجِي مَنْ أَرَادَكَ لَطْمَعٍ أَوْ خَوْفٍ أَوْ أَكْلٍ أَوْ شَرِّبٍ وَأَطْلُبْ مُوَاحَاةَ الْأَنْبِيَاءِ وَ لَوْ فِي ظُلْمَاتِ الْأَرْضِ وَإِنْ أَفْنَيْتَ عُمْرَكَ فِي طَلَبِهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا لَمْ يَخْلُقْ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ أَفْضَلَ مِنْهُمْ بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ الْعَبْدِ بِمِثْلِ مَا أَنْعَمَ بِهِ مِنِّي

ص: 393

1- روایاتی به این مضمون از امام صادق علیه السلام وارد شده که هر چه ایمان و محبت انسان بیشتر شود بلا و مصیبت او زیاده تر می گردد (بحار الانوار، ج 71، ص 160 و ج 92، ص 371 و ج 67، ص 243 - کافی، ج 2، ص 257- وسایل الشیعه، ج 2، ص 7 و 9 تحف العقول، ص 166 - کتاب المؤمن).

2- اسرار الحکم، آخر فصل اول باب چهارم، ص 178.

التَّوْفِيقِ لِحُبِّهِمْ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: (الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ) (1) وَفِي الْكَافِي عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اتَّبِعْ مَنْ يُبْكِيكَ وَهُوَ لَكَ نَاصِحٌ وَلَا تَتَّبِعْ مَنْ يُضْحِكُكَ وَهُوَ لَكَ غَاشٍ وَ سَتَرْدُونَ عَلَى اللَّهِ جَمِيعاً فَتَعْلَمُونَ. (2)

«و در کتاب مصباح الشریعه از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: دور باش از دوستی با کسی که به خاطر طمع یا ترس یا شستی یا خوردن و آشامیدن می خواهد با تو دوست شود. و طلب و جستجو کن دوستی اهل تقوا را اگرچه در تاریکی های زمین باشد و (برای دست یابی او) اگرچه عمرت تمام شود (به هر زحمتی که شده برای دوستی، فرد متقی را دریاب و طلب کن). پس به درستی که خدای متعال خلق ننمود بر روی زمین افرادی را بهتر و بالاتر از انسان های با تقوا بعد از پیامبران و هیچ نعمتی بالاتر از نعمت مصاحبت و رفاقت با این دسته نمی باشد. خداوند (در قرآن کریم) فرمود: در روز قیامت دوستان بعضی با یکدیگر دشمنند بجز متقیان.

و در کتاب اصول کافی (مرحوم کلینی) از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: «پیروی کن از کسی که تو را بگریاند که او ناصح (نصیحت و موعظه کننده) تو است و متابعت نکن از کسی که تو را بخنداند زیرا او غیر واقع را برای تو واقع وانمود می کند و زود است که همه این افراد (ناصح، غاشی و خائن) در قیامت بر خدای متعال وارد شوند پس بدانید که نفع و ضرر در کدام دسته بوده است.»

دوستی با هر که کردم خصم مادر زاد شد *** آشیان هر جا گرفتم خانه صیاد شد

ص: 394

1- سوره زخرف، آیه 67

2- المحجة البيضاء، ج 3، ص 316 - ضمناً حدیث مذکور از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده بحر المعارف، ص 8.

دانشمندان معتقدند طبق اصل «محاکات» روح ظریف انسان حالت انعکاسی و عکس برداشتن یا نقش بستن را دارد و به طور طبیعی از طریق گوش و چشم و غیر آن که در پیچه ها و دروازه باطن است، (1) برنامه های خارجی در باطن آدم نقش می بندد. بنابراین انعکاسات روحی قابل انکار نیست. سلسله اعصاب انسان به وسیله حواس پنجگانه با محیط خارج که بدن را احاطه کرده است ارتباط پیدا می کند و تمام شرایط خارج بر روی اعصاب حسّی تأثیر می گذارد و کار اعصاب به وسیله انعکاس غیرارادی «رفلکس» یعنی انعکاس تحریکات انجام می یابد.

و بر همین اساس طبع آدمی به مجرد شنیدن و یا دیدن خیر و یا شرّ و مشاهده اعمال و اخلاق دیگران فوراً آن ها را در باطن خود ضبط نموده و تقلید می کند. بدین وسیله همنشینی و رفت و آمد با افراد اثر وضعی طبیعی را در بردارد و این موضوع به اندازه ای ظریف و حسّاس و به ظاهر نامرئی است که عقلای عالم هم دیر متوجّه این تأثیر می شوند تا چه رسد به کسانی که بی توجه و غافلند. لذا آیین حکیمانه و مقدّس اسلام به این موضوع اهمیّت فراوانی داده و پیروان خود را از مجالست های مضرّ و مسموم کننده که روح آدمی را آلوده و چرکین می نماید - شدیداً منع کرده است، چنان چه قرآن مجید با یک جمله کوتاه، این حقیقت مهمّ را بیان فرموده و صریحاً امر به بیزاری جستن از چنین افرادی کرده است.

(فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا) (2)

«پس به کلّی اعراض کن از هر کس که از یاد ما روگردانیده و جز زندگانی دنیا را نخواهد».

ص: 395

1- امام سجّاد علیه السلام در رساله حقوق، گوش را «بَابُ الْكَلَامِ إِلَى الْقَلْبِ» و چشم را «بَابُ الْبَصَرِ» معرفی فرموده است (تحف العقول، ص 263) گوش نعمت بزرگی است که از طریق آن علوم و معارف وارد عقل و قلب می شود «وَجَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ...» بچه نیز وقتی به دنیا می آید اول دستگاه شنوایی او تدریجاً به کار می افتد و بعد چشم او می بیند.

2- سوره نجم، آیه 29.

از مردم بدکار نمی آموزی *** جز ناکسی و پلیدی و کین توزی

دوری زیدان کن که چو آتش باشند *** نزدیک به آتش که شدی می سوزی

در قرآن مجید ملاک کلی در ارتباط و مصاحبت با افراد، ایمان و یاد خدا بیان شده و در آیه مذکور نیز صریحاً نسبت به افراد دنیا پرست و غافلین از یاد خدا، امر به اعراض و دوری نمودن گردیده است و در احادیث فراوان (1) نیز به موارد متعدد و مختلف آن اشاره شده، و از نشست و برخاست و همنشینی با چند دسته نهی شده است که در این جا اختصاراً به بعضی از آن ها اشاره می شود. بنابراین انسان اگر بخواهد به درجات رفیع و مقامات بلند انسانی دست یابد، باید با افراد شایسته و خوب نشست و برخاست نماید و از افراد پست و فرومایه به شدت پرهیز کند (همان گونه که از غذای آلوده و حرام دوری می کند) (2) از مضمون روایات متعددی استفاده می شود کسانی که باید از آن ها پرهیز نمود (زیرا مصاحبت با هر کدام از آن ها نوعی خسارت و ضرر را به دنبال دارد) عبارتند از:

1- کذاب: زیرا دروغگو چون سراب است که دور را نزدیک و نزدیک را برای تو دور جلوه می دهد.

2- فاسق: چون شخص فاسق و بدکار تو را به یک لقمه و یا کمتر از آن می فروشد، علاوه بر این، همنشینی با اهل فتنه یک نوع همراهی با اوست.

3- بخیل: به علت آن که او در نهایت حاجت تو به وی، تو را واگذارد و تنها رهایت نماید.

4- احمق: زیرا معاشرت با او عذاب روح آدم بوده و به خاطر حماقتش می خواهد سود رساند، اما زیان می زند.

ص: 396

1- در منابع و کتب مختلف شیعه، ده ها روایت آموزنده و تربیتی پیرامون ابعاد مختلف دوستی وجود دارد که خود نیاز به بحث مستقلی دارد مانند بحارالانوار، ج 77 و ج 74 و ج 16 و نیز اصول کافی و تحف العقول بیش از چهل حدیث یا نهج البلاغه و وسایل الشیعه هم چنین غرر الحکم بیش از 250 روایت.

2- چنان چه در بحث ریاضت نفس و غذا اشاره شد در دوران آخرالزمان دو چیز بسیار کمیاب خواهد شد یکی رزق حلال و دیگر دوست با صداقت (أَقْلُ مَا يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَخٌ يُوثِقُ بِهِ أَوْدَرَهُمْ مِنْ حَلَالٍ). تحف العقول، ص 53، ح 141 و ص 387، ح 102.

5- قاطع رحم: چون او در قرآن ملعون به حساب آمده است. (1)

6- جبان: (ترسو) به علت آن که انسان ضعیف و ترسو در موقع سختی، انسان را رها می کند و فرار می نماید. (2)

7- خائن: زیرا هر که به سود تو خیانت کند به ضرر تو هم خیانت خواهد نمود.

8- ظالم و ظلوم: چون انسان ستم پیشه به خودت هم ستم می کند.

9- نمام و سخن چین: به علت آن که سخن چین نزد تو از دیگران، از خود تو نزد دیگران سخن چینی خواهد کرد و علاوه تو هم مرتاب (بدگمان) شمرده خواهی شد. (3)

دوست آن است که عیب مرا هم چو آئینه روبرو گوید *** نه که چون شانه پشت سر رفته موبه مو گوید

ای غزالی گریزم از ماری *** که اگر بد کنم نکو گوید

مخلص آن شوم که عیبم را *** هم چون آئینه رویه رو گوید

10- حریص به دنیا: زیرا مصاحبت با او سم کشنده است.

11- ماجن: یعنی کسی که در اعمال و گفتارش پرهیز و باکی ندارد و شوخی های بی مورد می کند که او فعل خود را برای توزینت می دهد و دوست می دارد تو هم مثل او باشی. (4)

12- مبتدع: چون در مصاحبت با بدعت گذارنده، خطر سرایت می باشد. (5)

13- اغنیاء: زیرا مصاحبت با آنان قلب را می میراند (البته منظور ثروتمندان غیر مؤمن و غیر متعهدی می باشند که حلال و حرام نمی شناسند و نسبت به درآمد و مصرف هیچ پروایی ندارند)

ص: 397

1- تحف العقول، ص 286، ح 14 - کافی، ج 2، ص 376 - غرر الحکم، ص 286، ح 14.

2- المحجّة البيضاء، ج 3، ص 315

3- تحف العقول، ص 329 و بحار الانوار، ج 78، ص 10.

4- کافی، ج 2، ص 376، ح 6 و 7.

5- المحجّة البيضاء، ج 3، ص 313.

14- اندال: انسان های خوار و حقیر و فرومایه. (1)

15- اشرار و شریر: چون آن ها مانند آتشند که معاشرت با آنان سوزنده بوده و همین که از دست زبانشان آسوده باشی بر تو منت نهند و نشستن با بدان بدی به بار می آورد و چونان باد، گاهی که بر چیز گندیده بدبو وزد بوی بد با خود آورد. و بالاخره موجب بدگمانی درباره نیکان است و مصاحبت با اشرار مانند کسی است که به دریا سوار می باشد، سوار دریا اگر از غرق شدن سالم ماند از ترس و بیم دریا به سلامت و آسوده نیست. (2)

16- کسی که انسان را به بازی وا دارد و فریب دهد: زیرا که او تو را به خواری و هلاکت می کشاند.

تا توانی می گریز از یار بد *** یار بد بدتر بود از مار بد

مار بد تنها تو را بر جان زند *** یار بد برجان و هم ایمان زند

17- جاهل و نادان: زیرا انسان نادان مقام معنوی انسان را پایین می آورد و کسی که با نادان آمیزش داشته باشد باید خود را آماده شنیدن چنین و چنان و زشت و زیبا سازد. (3)

فَلَا تَصْحَبْ اَنَا الْجَهْلُ وَ اِيَّاكَ وَ اِيَّاهُ *** فَكَمْ مِنْ جَاهِلٍ اَزْدَى حَكِيْمًا حِيْنَ اَخَاهُ

«پس با نادان پیوند دوستی نند و از او دور باش که چه بسیار نادانی که پایین آورد (کوچک کند) دانایی را وقتی با او دوست شده باشد».

يُقَاسُ الْمَرْءُ بِالْمَرْءِ اِذَا مَا هُوَ مَا شَاءَ *** وَ لِلشَّيْءِ عَلَى الشَّيْءِ مَقَائِسٌ وَ اَشْبَاهُ

وَ لِقَلْبٍ عَلَى الْقَلْبِ دَلِيْلٌ حِيْنَ يَلْقَاهُ (4)

«مقایسه می شود انسان با انسان هنگامی که با یکدیگر مماشات داشته باشند و برای هر چیزی نسبت به چیز دیگر شبیه و مقیاس می باشد و برای قلب بر قلب، راهنما و دلیل است هنگام ملاقات».

ص: 398

1- المحجّة البيضاء، ج 3، ص 314

2- غرر الحكم، ج 2، ص 764، ح 124.

3- غرر الحكم، ج 2، ص 660، ح 844

4- المحجّة البيضاء، ج 3، ص 310، منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام.

18- انسان کم همت: (قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ دَنَتْ هِمَّتُهُ فَلَا تَصْحَبُهُ.) (1)

«علی علیه السلام فرمود: با شخص پست همت مصاحبت مکن.»

19- کسانی که مصاحبت با آنان تکلف آور است: (قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: شَرُّ الْإِخْوَانِ مَنْ تُكَلِّفَ لَهُ) (2)

«امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: بدترین برادران کسی است که برای او شخص به رنج و مشقت افتد.»

20- ملوک، عالم بی عمل، سریع الانقلاب (غیر ثابت) و چاپلوس: و افرادی دیگر که در روایات، مفصل به آن‌ها اشاره شده است.

با بدان کم نشین که صحبت بد *** اگر چه پاکی ترا پلید کند

آفتاب به آن بلندی را *** دژه ای ابر ناپدید کند

پسر نوح با بدان بنشست، خاندان نبوتش (3) گم شد *** سگ اصحاب کهف روزی چند، پی نیکان گرفت و آدم شد

همنشین تو از تو به باید *** تا تو را عقل و دین بیفزاید

دلا نزد کسی بنشین که او از جان خبر دارد *** به سایه آن درختی رو که او گل های تر دارد

در این بازار عطاران مرو هر سو چو بیکاران *** به دگان کسی بنشین که در دگان شکر دارد

نه هر کلکی شکر دارد نه هر زیری زبر دارد *** نه هر چشمی نظر دارد نه هر بحری گهر دارد

دوستی با مردم دانا نکوست *** دشمن دانا به از نادان دوست

دشمن دانا بلندت می کند *** بر زمینت می زند نادان دوست

ص: 399

1- غرر الحکم، ج 2، ص 712، ح 1424.

2- نهج البلاغه فیض الاسلام حکمت 471، ص 1305.

3- از ادیب نیشابوری رحمه الله نقل شده که فرموده «بنوتش» نیز صحیح است زیرا حضرت نوح علیه السلام وقتی گفت (رَبِّ إِنِّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي) خداوند فرمود: (إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ) که نفی اهل شده (اهل بودن نفی شده).

با دشمن من، دوست چو بسیار نشست *** با یار نشاید که دگر بار نشست

پرهیز از آن عسل که با زهر آمیخت *** بگریز از آن مگس که با مار نشست

با مردم پاک اصل و عاقل آمیز *** وز ناهلان هزاران فرسنگ گریز

گر زهر دهد تو را خردمند بنوش *** ورنوش رسد زدست ناهل گریز

بنابراین در رسیدن به منازل عالیه کمالات قبل از هر چیز، چاره ای نیست جز اجتناب و دوری کردن از افراد نالایق و کسانی که دارای روح آلوده و کثیف و صفات پست و رذیله و مادی بوده و قلب آدمی را می میرانند زیرا معاشرت و مصاحبت با آنان جز پشیمانی و ندامت در روز قیامت به بار نخواهد آورد. (1)

(وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا). (2)

«و یادکن روزی را که ستمکار، دست حسرت را به دندان گرفته و گوید: ای کاش من (در دنیا) با رسول حق، راه دوستی و طاعت پیش می گرفتم. وای بر من ای کاش که فلان (انسان کافر و رفیق فاسق) را دوست نمی گرفتم که رفاقت او از پیروی قرآن و رسول حق، مرا محروم ساخت و گمراهم گردانید. آری (دوستی) شیطان برای انسان مایه خذلان و گمراهی است.»

این دغل دوستان که می بینی *** مگسانند گرد شیرینی

تا حطامی هست می نوشند *** هم چو زنبور بر تو می جوشند

ص: 400

1- در قیامت که آشکار می شود بعضی از دوستان با یکدیگر دشمن بوده اند (الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ) (سوره زخرف، آیه 67) انسان از روی حسرت و ندامت فراوان از اینکه فریب شیطان و دوستان شیطان صفت دشمنان (دوست نما) را خورده است، در مقام شکایت و گلایه با تمنی و آرزوی غمبار، به دو صورت اظهار انزجار از آن ها می کند، یکی پشت سر (لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا) سوره فرقان، آیه 28» و دیگر روبه رو و در مقابل «يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ، سوره زخرف، آیه 38»

2- سوره فرقان، آیات 27 تا 29

باز وقتی که ده خراب شود *** کیسه چون کاسه ذباب شود

ترک صحبت کنند و دلداری *** مهربانی نبود پنداری

باز دگر که بخت بار آید *** کامرانی ز در فراز آید

دوغبائی پز که چپ و راست *** در وی افتد چو مگس در ماست

راست خواهی سگان بازارند *** کاستخوان از تو دوست تر دارند

(وَمَنْ يَعُشْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ - وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ - حَتَّى إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ.) (1)

«و هر که از یاد خدا رخ بتابد، شیطان را برانگیزیم تا یار و همنشین دائم وی باشد، و آن شیاطین همیشه مردم از خدا غافل را از راه خدا بازدارند و به ضلالت افکنند و پندارند که هدایت یافته اند، تا وقتی که از دنیا به سوی ما باز آید آن گاه با نهایت حسرت گوید ای کاش میان من و او فاصله ای به دوری مشرق و مغرب بود که او بسیار همنشین و یار بدی برای من بود.»

همدمی مرده دهد مُردگی *** صحبت افسرده دل افسردگی

مسلم است که دوستی یک عده از افراد، تنها به خاطر منافع مادی و استفاده های دنیوی است و قطعاً دوستی با این گونه افراد فردای قیامت برای انسان موجب پشیمانی و حسرت خواهد گردید در صورتی که دوستی و رفاقت با اهل تقوا در دنیا و آخرت، نافع، با ارزش و موجب رشد و سعادت انسان می شود.

ص: 401

الف: کسانی که ارتباط و همنشینی با آن‌ها مضرّ و متزلزل و مذموم یا نامشروع است.

1- کذاب

2- فاسق

3- بخیل

4- احمق

5- قاطع رحم

6- ضعیف و ترسو

7- خائن

8- ظالم و ظلوم

9- نمّام

10- حریص به دنیا

11- اشرار

12- اغنیاء و ملوک

13- فرومایه و خوار

14- بدعت گذارنده

15- فریب دهنده

16- جاهل

17- کم همت

18- اهل تکلف

19- عالم بی عمل

و...

ب: کسانی که ارتباط و همنشینی با آن ها مفید و پایدار و ممدوح یا مشروع می باشد.

1- مؤمن

2- عاقل

3- عالم

4- فاضل

5- حکیم

6- امین

7- ابرار

8- فقیر

9- مفید

10 - درست کار

11 - باوفا

12- صالح

13- حلیم

14- اهل دین

15- با تقوا

16- اهل گذشت

17- با صفا

18- کسی که دیدن او انسان را به یاد خدا اندازد

19- کسی که مجالست با او به دانش انسان بیفزاید

20- کسی که انسان را به آخرت ترغیب نماید.

و...

چنان چه از آیات متعدد و نیز روایات فراوان استفاده می شود، ملاک و معیار در مجالست و

ص: 402

معاشرت با افراد و هم چنین دوری و پرهیز از افراد عدم وابستگی به دنیا و دنیا پرستی است که در حدیثی قدسی به طور مفصل به همین دو معیار و میزان با تمام جوانب و جزئیات آن اشاره شده است:

(یا أَحْمَدَ أَبْغِضِ الدُّنْيَا وَ أَهْلِهَا، وَ أَحِبَّ الآخِرَةَ وَ أَهْلِهَا:

قَالَ يَا رَبِّ وَ مَنْ أَهْلُ الدُّنْيَا وَ مَنْ أَهْلُ الآخِرَةِ؟

قَالَ: أَهْلُ الدُّنْيَا.

مَنْ كَثُرَ أَكْلُهُ وَ ضِحْكُهُ وَ نَوْمُهُ وَ غَضَبُهُ، قَلِيلُ الرِّضَا، لَا يَعْتَذِرُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِ وَ لَا يَقْبَلُ مَعْدِرَةَ مَنْ اعْتَذَرَ إِلَيْهِ، كَسَلَانٌ عِنْدَ الطَّاعَةِ شُجَاعٌ عِنْدَ المَعْصِيَةِ، أَمَلُهُ بَعِيدٌ وَ أَجَلُهُ قَرِيبٌ، لَا يُحَاسِبُ نَفْسَهُ، قَلِيلُ المَنْفَعَةِ، كَثِيرُ الكَلَامِ قَلِيلُ الخَوْفِ، كَثِيرُ الفَرَحِ عِنْدَ الطَّعَامِ. وَ إِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا لَا يَشْكُرُونَ عِنْدَ الرِّخَاءِ، لَا يَصْبِرُونَ عِنْدَ البَلَاءِ، كَثِيرُ النَّاسِ عِنْدَهُمْ قَلِيلٌ، يَحْمَدُونَ أَنفُسَهُمْ بِمَا لَا يَفْعَلُونَ، وَ يَدْعُونَ بِمَا لَيْسَ لَهُمْ وَ يَتَكَلَّمُونَ بِمَا يَتَمَنَّوْنَ، وَ يَذْكُرُونَ مَسَاوِي النَّاسِ وَ يَخْفُونَ حَسَنَاتِهِمْ... (1)

«خداوند متعال به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله خطاب می کند و می فرماید: ای احمد! دنیا و اهل دنیا را مبعوض بدار و نسبت به آخرت و اهل آن محبت داشته باش، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود (سؤال نمود) پروردگارا! اهل دنیا و اهل آخرت چه کسانی هستند؟ خداوند فرمود: اهل دنیا کسانی هستند که:

1- زیاد می خورند

2- زیاد می خندند

3- زیاد می خوابند

4- زیاد خشم و غضب می نمایند.

5- کم راضی می شوند.

6- از کسی که به او بدی کرده اند معذرت نمی خواهند.

7- کسی که از آن ها معذرت بخواهد عذر او را قبول نمی کنند (عذر پذیر نیستند).

8- در اطاعت و بندگی خدا، کسل هستند.

ص: 403

9- هنگام معصیت خدا، شجاع می باشند.

10- آرزوی آن ها طولانی و دراز است.

11- مرگ آن ها نزدیک می باشد.

12- محاسبه نفس ندارند.

13- منفعت و سود آنان اندک است (سودی برای کسی ندارند)

14- پر حرف هستند (حرف زیاد می زنند)

15- خوف (خدا) در دل آن ها کم است.

16- هنگام غذا خوردن بسیار خوشحال می باشند.

17- در رخاء (راحتی و آسایش) شکرگزار نیستند.

18- در هنگام بلا (سختی ها و مصایب) بردبار نمی باشند

19- مردم زیاد نزد آن ها اندک هستند.

20- خود را ستایش می کنند به چیزهایی که انجام نداده اند.

21- ادعا می کنند نسبت به آن چه در آنان وجود ندارد.

22- درباره چیزهایی که آرزو دارند حرف می زنند.

23- پیوسته عیوب (مساوی) مردم را نقل می کنند.

24- خوبی های (محاسن) مردم را پنهان و مخفی می دارند.

سپس خداوند با اشاره به خصوصیات و عیوب اساسی دیگر اهل دنیا فرمود:

ای احمد! اهل دنیا خود را از عقلا می دانند در صورتی که نزد اهل معرفت آنان احمق و نادان می باشند.

اما اهل آخرت که اهل خیر می باشند: آنان نیز در مقابل اهل دنیا از ویژگی های بسیار عالی و آموزنده ای برخوردار هستند که در ادامه حدیث مذکور خداوند به طور مفصل بیان فرموده است.»

پس با این اوصاف انسان باید هر چه زودتر با یک تصمیم گیری جدی قبل از فوت وقت، رفقای خود را تصفیه نموده و از بین آنان شخص یا

اشخاص لایقی را برای خود برگزیند که همیشه با او همراه باشند.

ص: 404

(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمَرْءُ عَلَى دِينِ مَنْ يُجَالِسُ، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ الْمَرْءَ وَلْيَنْظُرْ مَنْ يُجَالِسُ.) (1)

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: انسان بر دین کسی است که با او مجالست می کند پس باید از خدا بترسد و نگاه کند که با چه کسی مجالست می کند»

تو اول بگو با کیان زیستی *** پس آن گه بگویم که تو کیستی

زیرا هم چنان که مصاحبت با افرادی که انتظارهای نامناسب دارند و دارای روح آلوده می باشند بسیار مضر است و چون بادی می ماند که بر چیز گندیده بوزد، مصاحبت با اخیار و نیکان هم مانند بادی که گاهی بر مشک و زرد و بوی خوش از آن استشمام شود، ارزشمند می باشد. و خلاصه همنشینی با دوست عاقل هشیار و مؤمن روح آدمی را زنده می کند و بین اخیار و اشرار تفاوت حیات و مرگ است. (2)

دوست آن است که گیرد دست دوست *** در پریشان حالی و درماندگی

دوست آن نبود که در دولت زند *** لاف یاری و برادر خواندگی

امام صادق علیه السلام فرمود: (عَلَيْكَ بِأَخْوَانِ الصِّدْقِ) «بر تو باد به برادران با صداقت» هم چنین فرمود (لَا تَكُونُ الصَّدَاقَةَ إِلَّا بِحُدُودِهَا فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ هَذِهِ الْحُدُودُ أَوْ شَيْئٍ مِنْهُ وَإِلَّا فَلَا تَنْسِبْهُ إِلَى شَيْءٍ مِنَ الصَّدَاقَةِ فَأَوْلَاهَا أَنْ تَكُونَ سَرِيرَتُهُ وَعَلَانِيَتُهُ وَاحِدَةً، وَالثَّانِيَةُ أَنْ يَرَى زَيْنَكَ زَيْنَهُ وَشِدَّتَكَ شِدَّتَهُ، وَالثَّلَاثَةُ أَنْ لَا تُغَيِّرَهُ عَلَيْكَ وَلا يَمَالُ الرَّابِعَةُ أَنْ لَا يَمْنَعَكَ شَيْئاً مِمَّا يَقْبَلُ إِلَيْهِ مَعْدِرَتُهُ، وَالْخَامِسَةُ وَهِيَ تَجْمَعُ هَذِهِ الْخِصَالَ أَنْ لَا يُسَلِّمَكَ عِنْدَ التَّكْبَاتِ.) (3)

«دوستی حدودی دارد و کسی که دارای این حدود (شرایط) نباشد پس او را به دوستی نسبت مده:

نخست این که: نهان و عیانش یکی باشد.

دوم این که: زیبایی تو را از خود داند و زشتی تو را زشتی خود شمارد.

سوم این که: رسیدن به مال و یا منصب او را با تو دگرگون نکند.

چهارم این که: هر چه را تواند از تو دریغ ندارد.

ص: 405

1- ظرایف الحكم، ج 1، ص 265

2- غرر الحكم، ج 1، ص 454. ح 16 و ص 455، ح 29 - المحجّة البيضاء، ج 4، ص 18.

3- تحف العقول، ص 385، ح 90 و ص 387، ح 103.

پنجم (که جامع همه این خصال است) این است که: هنگام گرفتاری هایت تو را رها نکند. هم چنین به بعضی از اصحابشان در ملاک انتخاب دوست فرمود:

(مَنْ غَضِبَ عَلَيْكَ مِنْ إِخْوَانِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَلَمْ يَقُلْ فِيكَ مَكْرُوهًا فَأَعِدَّهُ لِنَفْسِكَ). (1)

«کسی که سه نوبت بر تو غضب نمود (خشمناک شد به خاطر تو) و نسبت به تو حرف زشتی نزد پس او را برای خودت (به عنوان دوست) برگزین.»

نار خندان باغ را خندان کند *** صحبت نیکانت از نیکان کند

همنشین مقبلان چون کیمیاست *** چون نظرشان کیمیائی خود کجاست

گر تو سنگ صخره ور مرمر شوی *** چون به صاحب دل رسی گوهر شوی

کجاست اهل دلی کاملی مسیح دمی *** که فیض صحبتش از دل برد غبار غمی

از دست دادن این دوستان است که:

فراغ دوست اگر اندک است اندک نیست *** درون دیده اگر نیم دوست بسیار است

(قال عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَقَدْ الْأَحَبَّةُ غُرَبَاءُ). (2)

«علی علیه السلام فرمود: از دست دادن دوستان، غربت است (زیرا مانند دور ماندن از وطن می باشد)»

اوقات خوش آن بود که با دوست به سر شد *** باقی همه بی حاصلی و بی خبری بود (3)

ص: 406

1- تحف العقول، ص 387، ح 101.

2- نهج البلاغه، حکمت 62، ص 1105

3- مرحوم آیه الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی رحمه الله که به راستی محب صادق و حقیقی و یکی از علمای عاملین معاصر و از تمام تعلقات دنیوی و ارسته و به زینت بندگی خدا آراسته بود گاهی این شعر را با سوز و آه دلنشینی که از عمق جاننش بر می خاست بر لبان مبارک زمزمه مینمود و پیوسته در غم از دست دادن دوستان با صفا و مخلص خود در نجف اشرف می سوخت تا این که ایام فراغ به سر آمد و سرانجام به وصال و لقاء محبوب حقیقی خود نایل گردید. ضمناً نسبت به حدیث عنوان بصری تأکید خاص داشت که انگیزه اولیه نگارنده این مجموعه به نام در جستجوی حقیقت تشویق و ترغیب آن عالم ربانی و مجتهد و ارسته بود امید است با عنایت پروردگار عالم ما نیز در مسیر او پویا باشیم و بدین وسیله با قرائت فاتحه ای یاد او را گرامی داریم. ان شاء الله. وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

آثار دیگری از مؤلف

ارتباطات در دنیا و آخرت

جنگ و آیین نبرد در اسلام

سیر و سیاحت در اسلام

المحاضرات في علم الرجال

آیه وضو و احکام وضو

مسئولیت ها و مسئولین

رساله آموزشی

ره توشه ماه رمضان

عروة الوثقى آموزشی

احکام بانوان

اسلام و تربیت

ص: 407

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

